

آفریده های مجبور علامه جیبی



آفریده های مجبور علامه جیبی
سازنده

آفریده های مهجور
علامه حبیبی



گردآوری، تدوین و مقدمه
از

هارون خیل

انکاد علوم ج. ۱.

کتاب ۱۳۶۲

نام کتاب :	آفریده‌های مسجد اعظمی
گردآوری، تدوین و مقدمه‌اند :	م. هارون خیل
مبتم :	شغلہ خیل
خطاطی پشتی‌ها :	نصیر حسن پښتون
ناشر :	اکادمی علوم افغانستان
محل طبع :	مطبعه دولتی
تیراژ :	۲۰۰۰ جلد
سال :	۱۳۶۷ ه. ش.





فهرست مندرجات

صفحه

عنوان

	نظر استاد مدقق و ژر فنگر
	اکادمیسین پوهانده عبدالشکور
۱	رشاد در باره این کتاب
	نظر کاندید اکادمیسین محمد
۳	اعظم سیستانی در باره این کتاب
۷	سروده محمد عثمان نژند (دعلامه حبیبی روح ته دالی)
۱۰	سخنانی در باره این مجموعه
۱۳	زندگینامه علامه حبیبی
۱۴	الف: شهرت و زادگاه
۱۵	ب: تعلیم و تحصیل
۱۸	ج: وظائف رسمی
۲۰	د: اشتراك در مجامع بین المللی
	(الف)

صفحه	عنوان
۲۳	ه: آفرینش های علامه حبیبی
۲۵	۱- آثار طبع شده
۲۵	الف: ادبیات و زبان شناسی
۲۹	ب: تاریخ و جغرافیای تاریخی
	ج: تصحیحات، مقالات، حواشی، تراجم تعلیقات و
۳۴	ترتیبها
۳۸	د: علمی و اجتماعی
۳۹	۲- آثار غیر مطبوع
	بخش عکسها
۴۱	نسب و خانوادۀ علامه حبیبی
۴۲	۱- مولوی حبیب الله (محقق کندهاری)
۴۶	۲- مولوی عبدالرؤف کاکړ
۴۹	۳- مولوی عبدالواحد سیع
۵۱	۴- مولوی عبدالرب
	علامه حبیبی بمثابه بانی و تکامل
۵۳	دهندۀ مراکز فرهنگی کشور
	مبارزات سیاسی و وطنخواهانه استاد
۵۶	علامه حبیبی
۵۹	علامه حبیبی بحیث استاد و رهنمای دانشمندان افغانی
	تحلیل و ارزیابی شخصیت علمی-
۶۲	تحقیقی علامه حبیبی
۶۲	الف: تاریخ

صفحه	عنوان
۶۸	ب : ادبیات و زبان شناسی
۸۲	ج: فرهنگ نویسی و کتاب شناسی
۸۸	زیر نویس ها
۹۵	مقالات اجتماعی و انتقادی
	۱- مشا بهت های فکری مردم قدیم و
۹۷	آثار آن در طبقات اجتماعی آریایی
۱۰۷	۲- تفسیر نا شناخته از قرآن عظیم
	۳- وضع فرهنگی و فکری و اجتماعی مردم افغانستان
۱۲۹	در عصر ظهور اسلام
۱۳۹	۴- نمونه ای از اشتباهات مستشرقین
۱۴۷	مقالات تاریخی و ادبی
	۵- رتبیان زابلی ،
۱۴۹	آیا شکل صحیح کلمه رتبیل است یا زنبیل ؟
	۶- تاریخچه نسخه های خطی افغانستان
۱۵۹	و احیای متون آن
۱۷۵	۷- مویده جاجرمی و ترجمه احیاء العلوم بزبان فارسی
۱۸۶	۸- آیا نام مولف مقامات حمیدی عمر بود یا محمود ؟
۱۹۴	۹- استند راك بر مقاله مولف مقامات حمیدی
۱۹۹	۱۰- خصایص و ارزش های شعر فارسی غالب دهلوی
	۱۱- يك كتاب ناشناخته نشر کهن فارسی
۲۲۰	(بحر المعانی و صفو الامانی)

- ۱۲- يك كتاب گم شده قدیم نشر فارسی پیدا شد
ترجمه فارسی السواد الاعظم و رفع اشتباهات
وارد در باره این کتاب
- ۱۳- رسا ئل اعتقادات فرق اسلامی و ماخذ کهن آن ۲۴۹
- ۱۴- طبقات محمود شاه و مجمع النواذر فیض الله بنیانی
(دو نسخه نا در پارسی) ۲۶۵
- ۱۵- قصص الانبیاء بوشنجی نابی؟
(از نسخ نایاب فارسی) ۲۷۹
- پا سخنامه های انتقاد ۲۸۹
- ۱۶- نامه ای از کابل در باره تاریخ گردیزی ۲۹۱
- ۱۷- در پاسخ انتقاد بر « فضایل بلخ » ۳۰۳
- مقالات جغرافیای تاریخی ۳۱۵
- ۱۸- تصحیح يك نام تاریخی ۳۱۷
- ۱۹- شاه بهار بیستی ۳۲۷

* * *

نظر استاد مدقق و ژرفنگر - اکادمیسین پوهاند عبدالشکور شاد در باره این کتاب

به ریاست مرکز علوم اجتماعی اکادمی علوم افغانستان !
مقالات استاد بزرگ شاد روان علامه حبیبی که به صورت پراکنده
در نشریه های کشور و یا بیرون آن نشر گردیده ، شمار آن به
چندین صد میرسد ، گردآوری این مقالات شتی کوششی است
نهایت به جا ، و طبع آن در مجموعه های مستقل اقدامی است به سود
پژوهندگان .

غرض فراهم آوردن امکانات مزید استفاده از فیوضات علمی استاد
بزرگوار اینک محمد هارون متخلص به «خپل» پیش از دیگران بدین
عمل دست یازید ، عمرش دراز و همتش مستزاد باد .

کتاب حاضر که « گزیده هایی از آفریده های استاد علامه حبیبی »
نام دارد ، نه تنها مجموعه بیست و پنج مقاله استاد بزرگوار است
که در نشریه های موقوتة کشورها همسایه به چاپ رسیده ، بلکه
در نخستین بخش مجموعه شناسنامه گستردة علامه حبیبی و
دودمان سترگ علمی وی بکمال درایت و غایت تعمق در ظرف
هشتاد و چند برگ نگارش یافته است .

چاپ و نشر این مجموعه با مقدمات مستوفایش بدانشمندانی که در زبان، ادب و تاریخ این خطه پژوهش و قلم فرسایی میکنند، ما خد بس مهم و کارآمدی را به دست میدهد، من تاکید میکنم باید اکادمی علوم افغانستان که یگانه ضامن حفظ و وارث ما ست از ذوق، درایت، صلاحیت و همت این جوان پرکار و با سلیقه استفاده اعظمی نمود، وی را تشویق کنند تا این سلسله را جاری نگهدارد، مقاله های پراکنده استاد بزرگوار را در مجلدات جداگانه گردآوری نماید و اکادمی علوم افغانستان به سهم خویش متن و با به طبع و نشر آن بر پژوهندگان منت نهند، این پیشنهاد من اگر عزیز پذیرش می یابد، پس در نام مجموعه عبارت گزیده هایی «حشو است و عوض آن جلد نخست نگاشته اید تا پژوهندگان به چاپ و نشر جلد های دیگر منتظر و امیدوار باشند و کارکنان اکادمی علوم با دامت این سلسله محتاج و مجبور. (*)

والسلام رشاد

۱۵ جو زای ۱۳۶۶

(*)-مدون این مجموعه را در تعمیل این دستور عالمانه و قمر بخشی استاد سخن-رشاد، هیچگونه تردیدی وجود نداشته است، اما مسولان امور، علی العجالة طبع این کتاب را تحت عنوان «آفریده های مهجور علامه حبیبی» تصویب نمودند و چاپ متبای آثار از این دست استاد حبیبی را به آینده موکول کردند.

نظر کا اندیدہ کا دس بیسین معہ اعظم سیستانی در بارہ این کتاب

نگرشی بر (مجموعه مقالات مهجور) مرحوم حبیبی، گردآورده
هارون خیل :

مجموعه مقالات مهجور استادمرحوم پوهاند عبدالحی حبیبی در
واقع گنجینه گرانبها و ذیقیمت علمی است که در نشرات کشورهمسایه
ما ایران از قبیل مجله آینده، مجله وحید، مجله هنر و مردم، مجله
ارمغان، مجله یغما، مجله رهنمای کتاب و غیره طبع شده و بدو
هیچگونه دغدغه و تشویش باید آنرا موثق ترین و معتبرترین
ماخذ و مدارك در عرصه پژوهشهای علمی، به حساب آورد.

مفیدیت و ثمربخشی غیر قابل انکار این مجموعه از چند جهت
میتواند مطرح بحث قرارگیرد :
نخست اینکه این آفرینشهای عالمانه و مدققانه علامه حبیبی در

حدود سه ، چهار دهه قبل در نشرات علمی - تحقیقی ایران، به چاپ رسید و دسترسی به آن تا اندازه زیادی دشوار و حتی غیر ممکن است. زیرا جز تعداد انگشت شماری از نویسندگان و محققان افغانی از طبع اینگونه مقالات علمی - تحقیقی در نشریه های موقوت کشور همسایه، اطلاعی ندارند و از طرف دیگر بنابر نایابی و تشتت کامل، از استفاده و استفاده پژوهشگران کشور بدور مانده است.

دو دیگر اینکه این کتاب به علاوه گردآوری و تدوین مقالات مهجور و مکتوم، حاوی مقدمه نهایی متمتع و دقیق در خصوص جهات گوناگون شخصیت و زندگی علمی دانشمند و پژوهنده نستوه کشور پوهاند عبدالحی حبیبی هست که خود به خود ما خدار زشمنند و قابل تأمل درباره حبیبی شناسی، شمرده می شود.

سه دیگر، این کتاب متمتع علاوه بر دیباچه مسبو ط و همه جانبه دربر گیرنده (نزده) مقاله هست که در چار قسمت (مقالات اجتماعی و انتقادی، مقالات تاریخی و ادبی، پاسخنامه های انتقاد یارد انتقاد و

مقالات جغرافیای تاریخی) جمع آوری و تدوین گردیده است. در قسمت اول این مقالات چنانکه از نامش پیدا ست، موضوعات عام اجتماعی و انتقادی، گنجانیده شده است. مقاله اول معرف ساختار فکری و معنوی مردم قدیم و طبقات اجتماعی آریانا است این مقاله علاوه توضیح طبقات جامعه آریایی در حقیقت نمایانگر سیستم طبقاتی جوامع که خایز فورماسیون اجتماعی - اقتصادی همانند میهن ما در آن زمان بوده، نیز میباشد.

در مقاله دوم می این قسمت تفسیر نایاب و ناشناخته قرآن عظیم الشان که کشف تازه یی در زمینه علوم اسلامی بشمار میرود، معرفی و توضیح گردیده است. مقاله سوم این قسمت سیمای وضع فرهنگی و فکری مردم افغانستان را در عصر ظهور اسلام تصویر میکند. مقاله چارم به بررسی نقادانه نوشته های مستشرقان در موضوع -

عادت تاریخی، ادبی، جغرافیای تاریخی و غیره کشور اختصاص یافته است که اشتباهات آنرا نرابگو نه مستدل برملا ساخته است.

در قسمت دوم این مقالات یعنی «مقالات تاریخی و ادبی» از کاوش و تحلیل عمیق درباره ترتیب لان و زنبیلان گرفته تا تاریخچه نسخ خطی افغانستان، شناسایی کتب کلاسیک و نایاب زبان فارسی، رفع مغالطه ها و اشتباهات درباره مولفان کتبهای کهن تاریخی، ادبی و غیره، بررسی جوانب مختلف اختصاصات و ارزشهای شعر فارسی میرزا غالب دهلوی و سایر موضوعات گنجاینده شده است که خواندن و مطالعه آن ها دستاوردی به نکات خیلی جالب و بکر را برای متبعان و خادمان پر دانا اعم از خارجی و داخلی، میسر میگرداند.

در بخش مربوط به پاسخنامه های انتقاد یارد انتقاد دو مقاله نهایت ارزنده و گرانبها، جا داده شده است. این دو مقاله در واقع پاسخ به انتقاد یا نقدیست که دوتن از دانشمندان و محققان ایرانی برکتا بهای «تاریخ گردیزی» و «فضایل بلخ» استاد حبیبی که در ایران به طبع رسیده، نگاشته اند.

با مطالعه این دو مقاله نه تنها حذاقت، جزالت، چیرگی و استادی غیر قابل انکار علامه عبدالحی حبیبی را در امر تحقیق و نگارش میتوان دریافت بلکه فحواء و مفاد آن میتود لوژی نقد و رد نقد یا پاسخ بانتقاد آثار علمی - تحقیقی را به نویسندگان، می آموزاند. در بخش مربوط به «مقالات جغرافیای تاریخی» دو مقاله عالمانه و استادانه در مورد جغرافیای تاریخی افغانستان گنجاینده شده است.

در مقاله اولی این قسمت نام تاریخی «بنی باینجور» که در برخی کتابها و متون تاریخی بشکل نادرست ضبط گردیده، توأم با

تشریح و تاویل پس منظر تاریخی وفیلو لوژیک آن مورد بررسی قرار گرفته است .

هكذا « شا بهار بیہقی » نیز عنوان مقاله آخری این قسمت است کہ استدلال و مدارك واقعا معقول و منطقی را دربارہٗ محل و چگونگی شا بہار کہ در چاپ اول و دوم تاریخ بیہقی قدری خبط آمیز بیان گردیده ، بدست میدہد.

با در نظر داشت آنچه گفتہ آمدیم، طبع و نشر این مجموعہ علمی را از طرف اکادمی علوم يك گام مفید و ثمر بخش در جہت غنای فرهنگی کشور تلقی مینماییم .

کاندید اکادمیسین محمد اعظم سیستانی رئیس مرکز علوم اجتماعی اکادمی علوم .

۱۳۶۶/۳/۲۸

محمد عثمان نژند ،

د علامه حبیبی روح ته په الی

ډیر مغلقه او پیچلی دی جهان
چی خلقت ته یی حیران دی انسانان
ابتدا او انتها یی د عجیبه
کله ورك شی له سپری نه پکی خان
د بشر له طبیعت سره جگړه ده
مخینوی یی کړی دندند ر او توفان
خوک بشر ته سر چینه شی د خپرونو
هر ضرردبل گڼی ، د خان نقصان
خوک دخان او خوک دنورو مینه وال دی
د هر چاپیله غو بښتنه ، بیل پیمان
دچا شغل د نړی و یجا پرل دی
خوک پاخه دتمدن دی معماران

دژو ندو ن قافله درو می لاری لاری
 خوک په هسکه خوک په ټیټه کی روا ن
 دا هدا فو او غو بنبتو نو توپرونو
 دی ټاکلی دانسان شو کت او شان
 دچا سترگی ما دیانو دی نیولی
 چا معناکی دی سپین کړی تور چشمان
 فلسفی شوی په سوز و نوترینه سازی
 دمغزونو د فکرو نو له جو لان
 هیچ مړ ندی چی یی نوم په بنویادیږی
 سخ چی نوم یی تل دهنوری پر زبان
 یو له هغو نو میا لیو جیبی دی
 چی عالم او معلم و سخندان
 ذکر او فکر یی دپو هلی و هڅپړنه
 هم په زړه کی یی رڼا وه د عرفان
 په عملی او ټولنیزو موضوعاتو
 هو مړه پوهو چی ستایلی یی دی ډیر گران
 په تاریخ او تاریخی جغرافیا کی
 ووځانده بنکلی لمر ددی آسمان
 دپښتو ژبی ادب یی را ژوندی کړ
 په تاریخ کی یی دریځ کړ ورو بیا ن
 به رښتیا چی دی دژبی لوی استاد وو
 ژبپوهنه کی یی ډیر دی شاگردان
 تعلیقات او تصحیحات یی دی بی شمیره
 تکمیلات به یی کړم څنگه در بیان
 حواشی یی گټور دی ترپایه
 تر تیو نه یی گلان دگلستان

هڅوم مقابلي نه بې وينې فکرونه
 ده وياړ نه دافغان دهر افغان
 زيات تر يو سلو پنځلسويي آثار دي
 هـر اثر يي دى دسرو لعلو نوکان
 عبدالحى نوم به ژوندى وي خو چي ژوندوى
 علامه دى حبيبي دخپل زمان
 د شهرت غز يي نړى كي دى خپور شوى
 نوميا لى وي تل تر تله جاودان
 دغه وياړ يي کور نى ته مختص ندى
 افتخار دى دهمه افغانستان
 نوى نسل ته به هرڅو ك يوشى پريږدى
 حبيبي پرينو د ځانگړى ارمان
 دى كتاب كي يي آثار دى تدوين شوى
 پكې شته دهر اثر نوم او عنوان
 نژند دغه شعر اهدا كړ دى كتاب ته
 چي څرگند يي ارادت شى بې پايان

سخنانی درباره این مجموعه

استاد مفتح علامه عبدالحی حبیبی، این بزرگمرد برازندہ میدان تاریخ، ادب و... یکی از نویسندگان و محققان توانا و پر مغز عصر ما بود، که آثار قیمتی و پر بهای او ستونهای نیرومند تاریخ و فرهنگ سرزمین باستانی ما را تشکیل میدهد.

تالیفات، تصانیف، تراجم و حتی کوچکترین مقالات این محقق نبیل و فطن، همواره از جانب دانش پژوهان افغانی و اجنبی، بمناسبت موثق ترین منابع علمی - تحقیقی، مورد استفادہ قرار گرفته و میگیرد.

علی الوصف، استاد فکور و عقیل علامه عبدالحی حبیبی در زندگی شصت ساله فرهنگی خود علاوه بر تالیف و نوشتن کتبها و رسایل موجود، مقالات گرانمایی در وسایل نشراتی کشور و ممالک همجوار به چاپ رسانیده است، که متأسفانه استاد حبیبی در زمان حیات خود، بنابر گرفتاری های زاید الوصف علمی - پژوهشی قادر

به جمع آوری قاطبه آن نگردید. زیرا استاد علامه حبیبی، از یکسو در هر لحظه زندگی خود به خاطر ابداع و تخلیق آفرینش های جدید و تازه تر، فکر میکرد و از جانب دیگر دستاورد بیدادگر اجل اورا برای نیل باین مامل، اجازه نداد.

از همین جهت بود که این وظیفه خطیر حسب پرنسیپ معمول در جهان (در کشورهای متمدن دنیا مرسوم و متداول شده است که نوشته های متشتت بزرگواران علم و فرهنگ را جمع آوری کرده و به شکل کتابها چاپ مینمایند). به عهده ما جوانان گذاشته شد، تا با اهتمام درین راه نیک و خیرخواهانه، آثار نایاب و متروک در زوایای تاریخ را، در معرض استفاده کلیه رهروان دانش و پژوهش قرار داده و با روشن ساختن دیدگان اینای وطن، خدمتی در اعتلای جنبش فکری وثقا فتن کشور، انجام دهیم.

من جهت بسر رسانیدن چنین رسالتی از مدت ها قبل آمادگی داشتم، ولی نسبت برخی مشکلات به تحقق و عملی نمودن این اصل سترگ و والا فایز نمیشدم.

اینک امروز که کواکب فضل و دانش در کشور محبوب مـا افغانستان بیش از پیش نورافشانی میکند و زمینه های هرچه وسیعتری برای طبع و انتشار آثار علمی - تحقیقی جوانان دانشور مهین، فراهم شده است، مجدداً دست باین اقدام ممتنع زدم و حدود (۲۵)* مقاله گرانبها را از میان نشریه های علمی - پژوهشی ایران چون یغما، وحید، رهنمای کتاب، ارمغان سخن و آینده،

* - از زمره این بیست و پنج مقاله چار مقاله آن در مجموعه یی موسوم به « پنجاه مقاله » که بعد از تهیه و تدوین این اثر به حلیه طبع آراسته شده، منتشر گردیده است و دو مقاله دیگر آن بنابر عدم موجودیت اقساط لا یتجزای آن از چاپ بازمانده که در نتیجه این مجموعه را باید مجموعه محتوی (نزده) مقاله خواند.

گردآوری کردیم و رساله‌ی مبسوط‌مشمول بر شرح حال، زادگاه، نسب و خانواده، مبارزات سیاسی، وطن‌خواهانه و غیره موضوعات را بر آن افزودیم تا باشد که شخصیت بین‌المللی سرآمد گستره علم و خرد ما در مجامع علمی - فرهنگی جهان بوجه احسن و بهتر شناخته آید. بهر حال کار من علیرغم سهولت آن در ظاهر، با دشواری‌های زیادی توأم بود، چه نخست از همه می‌بایست کلکسیون نه‌ای مجلات مورد نظر را مرور میکردم و از میان آن برخی مقالات مطلوب را استنساخ مینمودم و بعد از تصنیف و دسته‌بندی، آماده چاپ می‌ساختم. معینا، نبودن کلکسیون‌های کامل مجله‌های مذکور در کتابخانه

های کابل کار مرا تا حدودی دچار اشکال مینمود. باوصف این، عشق آتشین به پویایی و شگوفایی فرهنگ گرانمایه کشور و احترام عمیق به شخصیت استاد علامه عبدالحی

حبیبی، در وجودم همه پرابلم‌ها برطرف ساخت.... در آخر از رهنمایی‌های عالمانه استاد جلیل‌القدر و عالی‌مقام اکادمیسین پوهاند عبدالشکور رشاد، در ترتیب این مجموعه اظهار سپاس و امتنان مینمایم.

زندگینامه علامه حبیبی

برای معرفی و شناسایی شرح حال کامل شاد روان علامه عبدالحی حبیبی سه مدرک قوی وارزنده در دست است که هر سه آن شکل اتوبیوگرافی (Autobiography) دارد .

استاد معظم علامه عبدالحی حبیبی نخستین زندگینامه اشرا بنا بر تقاضای هیئت تحریر مجله وزین علمی - تحقیقی یغما ، به رشته تحریر در آورده است . (۱)

دومین شرح حال استاد فاضل علامه عبدالحی حبیبی بر اساس خواست و استدعای استاد فقید عبدالروف بینوا ، نگاشته شده بود ، تا آنرا در کتاب « اوسنسلی لیکوال » (نویسنده گان کنونی) ، بدست نشر سپارد . (۲) و سرانجام سو مین شرح زندگانی فرزانه مرد پر مجده ، مرحوم عبدالحی حبیبی بموجب اصرار و پافشاری گردانندگان مجله ادبی ژوندون (نشریه اتحادیه نویسندگان افغانستان) ، انتشار یافته است . (۳)

اینک با استفادۀ از هر سه ما خذ نکات در خور تا مل زندگی
 این شخصیت بلند عرضه وادمرد را با هم تلفیق نمود و ضمن
 فصول و ابواب جداگانه مورد بررسی و امعان نظر قرار میدهم ،
 تا باشد که جوانان دانش پژوه و علم پرور افغان و کلیه مشعلداران
 دانش و فرهنگ جهان با مرو رکردن خطوط زندگانی این نستوه
 مرد هژیر و فطن ، درس عبرت گرفته و در راه عروج و اعتلای
 فرهنگ انسانی قدم گذارند ، زیرا در واقعیت امر مطالعه همین
 سرگذشت های مبارزان و بزرگ مردان نامدار فرهنگی است که
 نهاد انسان را از چنگال شوم غل و غش رهایی بخشید ، ضمیر و
 وجدان ، فکر و روان او را مشحون از عشق به آدمیزاد و شوون علیا
 او میسازد .

الف: شهرت و زادگاه

علامه عبدالحی بن ملا عبدالحق آخوند زادۀ بن مولوی عبدالرحیم
 بن علامه مولوی حبیب الله مشهور به محقق کند هاری بن ملا فیض الله
 بن ملا بابر ، بروز پنجشنبه مورخ ۱۷ ربیع الثانی سال (۱۳۲۸)
 هجری قمری ، مطابق برج ثور سال (۱۲۸۹) هجری شمسی و یا ماه می
 (۱۹۱۰) مسیحی در محله بامیزایی شهر کند هار چشم به جهان
 گشود . در سنین کودکی از سایه مهر و عطوفت پدری محروم
 گردید ، اما علیرغم این تلخ کامی و سع و یاری مقاومت با حوادث
 ناگوار زمان را از دست نداد و بامتانت و مناعت کم نظیر شاهرای
 علم را در پیش گرفت .

در خصوص ارتباط و وابستگی اتنو گرافیک استاد علامه عبدالحی
 حبیبی باید گفت که وی متعلق به قبیله کاکری پشتون بوده است .
 ولی مباهات و کارنامه های سترگ فرهنگی وی تنها متعلق به قوم
 کاکری و ملیت پشتون نبود بلکه مایۀ افتخار و سربلندی قاطبه
 انسانان دانشجو و فرهنگ دوست جهان اعم از داخلی و خارجی یا

افغان و غیره افغان می باشد. زیرا هدف و ما مول بزرگ مبارزات علمی و پژوهشی استاد علامه عبدالحی حبیبی صرفاً خدمت به فرهنگ بشری و غنا بخشی آن بود و بس.

معذک، باید خاطر نشان ساخت که قبیله کاکړ یکی از عشایر منور و با فرهنگ پشتو نهایی است که شاعران بزرگ و بلند آواز دژبان پشتو چون شمس الدین کاکړ پیر محمد کاکړ، زرغو نه و ... وابسته باین قبیله مذهب و عرفانی است.

منسوبین این عشیره در اول وهله در قسمت های باختری کوه سلیمان موسوم به کاکړستان، بسر میبردند. اما اکنون ساحه بود و باش آنان نسبت به گذشته پهنای بیشتری کسب نمود و برخی مناطق بلوچستان کندهار، هرات لغمان، پشاور و حتی حیدرآباد هندوستان را نیز احتوا میکند. (۴)

به خاطر انصراف از حاشیه نویسی و جلوگیری از طفره روی، باید نکته دیگری را نیز خاطر نشان ساخت و آن اینکه اضافت کلمه حبیبی بر نام استاد علامه عبدالحی بموجب نسبت او به علامه مولوی حبیب الله (محقق کندهاری) صورت گرفته است، که در صفحات بعدی گفتار مختصری در خصوص وی، ارائه خواهد کرد.

ب: تعلیم و تحصیل

در آوانیکه استاد حبیبی پا به عرصه وجود گذاشت، جنبش روشنفکری در افغانستان تازه جوانه میزد و راه شکوفایی می پیمود.

استاد حبیبی در سال ۱۲۹۹ هجری شمسی شامل مکتب ابتدایی شالمار کندهار گردید و بعد از انقضای موفقانه دوره شش ساله مکتب، در سال ۱۳۰۴ ه.ش فارغ گردید.

استاد حبیبی خواندن مکتب را به خاطر حصول دانش کافی نشمرد، از این رو در راه فراگیری فضل و حکمت تلامهای پیگیر و خستگی

ناپذیر را آغا ز نمود .

نخست از همه پای تلمیذی عازاد ه دانشمند و سخنران ، مبارز وفدا کار خود مر حوم مولوی عبدلوا سع شهید ، نشست و مبادیات صرف ونحو عربی ، علوم ریاضی و هیئت ، اصول وقواعد فقه ، اساسات ومفردات عروض وقافیه ، فصاحت وبلاغت را از وی بیا موخت .

سپس به شاگردی استا دفقیه و صاحب نظر دیگر علامه مولوی ابو الفا کند هاری ، که در مدرسه نظامیه دکن هند جنوبی کر سی استادی فقه والهیات داشت ودربین روزگار در مسجد خانوادگی آنان ، اقامت داشت ، زانو زد .

استاد علامه عبدالحی حبیبی ازین مرد خبیر و بصیر ، داناو رشید بعلاوه فراگیری علوم اسلامی ، مسایل مربوط به ادبیات ونویسندگی رانیز فرا گرفت و از محضر او استفادۀ فراوان کرد .

استاد حبیبی بعد از ختم دروس متداول ومروج در مساجد ومدارس حومه کند هار ، شروع به آموختن مضامین و مطالب جدید التدریس نصائب مکاتب کابل از قبیل حساب ، جغرافیا ، علوم طبیعی و... نمود .

علاو تا کاوش و تتبع در کلکسیون های سراج الاخبار افغانستان (منتشرة کابل) و حبل المتین (از انتشارات کلکته) ، نوشته هاو تالیفات علامه محمود طرزی و دواوین شاعر رفیع و چیره دست فارسی چون حافظ شیرازی ، سعدی ، مولانا جلال الدین بلخی و غیره ، از مشغولیت های مهم استاد حبیبی بود .

مطالعه و بررسی نشرات دست داشته افغانی عطش علمی - تحقیقی استاد را سیراب نمیساخت . از همین جهت مجدانه سعی و تلاش میورزید تا جراید و مجلات دیگری نظیر کاوه ، ایرانشهر ، ار مغان ، الهلال ، صورا سرافیل و غیره رانیز بدست آورد .

استاد حبیبی با مطالعه مقالات پرمحتوای دانشمندان متفکرواهل

نظر ایرانی (سید حسن تقی زاد ه، علامه میرزا محمد قزوینی ، سید کاظم ایرانشهر ، سید محمد علی جمال زاد ه و ...) (۵)، مصری (جر جی زیدان ...) و هندی مانند شبلی نعمانی ، سلیمان ندوی و دیگران نه تنها اندوخته های فضل و حکمت خود را میافزود، بلکه جریانات روشنفکری و استقلال طلبی کشورها را نیز پیگیری مینمود.

استاد عقیل و فرهمند ما علامه عبدالحی حبیبی را در آن زمان اعتقاد بر آن بود که برای روشن ساختن زوایای تاریک تاریخ و فرهنگ کشور باید السنه زیادی آموخت. بنابراین ملحوظ بود که در کنار مطالعات و تتبعات فراوان به آموختن زبانهای عربی ، اردو ، انگلیسی و تا حدودی سنسکریت ، همت گذاشت و مرحله به مرحله جهت تکمیل دانش و بینش خود قدم میگذاشت .

او با تقبل رنج ها و زحمات طاقت فرسا از یکسو می آموخت و از جانب دیگر به منظور عرضه نمودن دست آورد های علمی - پژوهشی خویش ، از لذات و حلاوت های زندگی کنار میجست تا باشد که دیده های انسان این مرز و بوم در نهایت امر کافه بشریت را ، در تار و پود فرهنگ شان ، درخشش و بصارت هر چه بیشتر ببخشد .

چنین بود ایدال مجاهدات و مبارزات فرهنگی سخن سنج نکته پرداز ما - استاد علامه عبدالحی حبیبی که نماد قلب رووف و پر عطفوت ، مظهر نهاد سارا و سرایامخ این محقق نامی و بلند مقام است .

بر مبنای این ویژگیهای شامخ و معالای انسانیت که وقعت و منزلت این نویسنده روشنگر ، با عرفان و صوفی گرایی مبصر نیز گره میخورد و او را بانسان صاحب دل و هیومانیست بز رگ مبدل میسازد .

ج: وظایف رسمی

استاد حبیبی بعد از اتمام پیروزمندانه مکتب ابتدایی شالمار کند۔
ہار درسال (۱۳۰۴) ہ۔ ش بمبر (۱۵) سالگی دریکی از مکاتب شہری
کند ہار بہ صفت آموزگار مقرر گردید و مدت دوسال بہ خاطر
تربیت ابنای وطن ایفای وظیفہ نمود۔ درسال (۱۳۰۶) ہ۔ ش بنا بر
بر نیاز شدید مطبوعات بسمت معاونیت جریده ہفتگی طلوع افغان تعیین
گردید و مدت چار سال باین وظیفہ ادامہ داد۔ در سنہ (۱۳۱۰)
ہ۔ ش بہ مدیریت مسوول این جریده ارتقا یافت۔

استاد عبدالحی حبیبی طی وظیفہ ۳۰ سالہ ژورنالیستیک خود بعاوۃ
تنظیم امور این نشریہ، بنگاشت و ترجمہ آثار ارزشنا کو
گراںبہای علمی ادبی، مبادرت ورزید۔ (۶)

چنانکہ قبلا ہم تذکار دادم، ضرورت باستفادہ از شخصیت
علمی و تحقیقی استاد علامہ عبدالحی حبیبی پای اور از معلمی
بہ جہان مطبوعات کشانید۔ ولی اینبار لزوم آن بوجود
آمد تا استاد جہت ادای خدمات ہر چہ بہتر و بیشتر فرہنگی،
مسقط الراس آبائی خویش را تر کثمتہ و رہسپار پایتخت کشور
(کابل) گردد۔

درسال (۱۳۱۹) ہ۔ ش بحیث رئیس پشتو تولنہ (اکادمی پشتو
افغانستان)، کسب تقرر کرد و در عین زمان وظیفہ معاونیت
ریاست مستقل مطبوعات را نیز پیش میبرد۔

درسال (۱۳۲۰) ہ۔ ش بوظیفہ مشاوریت وزارت معارف
(آموزش و پرورش) توظیف گردید و مدت ۳ سال درین
پست باقیماند۔

علامہ حبیبی در سنہ (۱۳۲۳) ہ۔ ش با قدم نہایت بزرگ و والای
فرہنگی یعنی تاسیس نخستین پوہنچی (دانشکدہ) ادبیات در

چو کات پوهنتون (دانشگاه) کابل، دست یازید و شخصا تدریس تاریخ ادبیات پښتو را بعهده گرفت .

مع الوضوع ، استاد علامه حبیبی امور مربوط به ریاست اکادمی پښتو (پښتو ټولنه) رانیز با صداقت و خلایقیت و جرئت زاید الوصف انجام می داد .

در سال (۱۳۲۵) ه . ش بحیث رئیس معارف ولایت کندहार ماموریت یافت . او این وظیفه را با حفظ کرسی استاد ی تاریخ ادبیات در پوهنځی ادبیات پوهنتون کابل، تا سال (۱۳۲۶) ه . ش ادامه داد . در سال (۱۳۲۶) ه . ش از مشاغل علمی و فرهنگی برکنار

شد و به عنوان وکیل التجار افغانی ، در چمن تعیین گردید . بعد از انقضای این وظیفه یکساله دوباره به کشور عودت نمود . در سال (۱۳۲۷) ه . ش به مثابۀ نمایندۀ منتخب مردم کندهار در دورۀ هفتم شورای ملی (پارلمان افغانستان) ، برگزیده شد و تا سال (۱۳۳۰) ه . ش وظیفه خطیر رسالت مردم را در پارلمان بوجه احسن و نیکو ، انجام داد .

در جریان سال (۱۳۳۰) ه . ش به موجب مبارزات آزادی طلبانه و وطن خواهانه اش ، بترك جبری کشور ، محکوم گردید و مدت ده سال در فراق از وطن ، در دیاربیکانگان ، بسر برد . (۷)

در سال (۱۳۴۱) ه . ش بعد از سپری نمودن دوران حزن انگیز و پرمراوت تبعید ، بوطن بازگشت و کارهای علمی - تحقیقی را از سر گرفت تا اینکه در اثر تتبعات و کاوشهای گرانمایۀ خویش در سال (۱۳۴۴) ه . ش عالیترین رتبه علمی پوهنتون کابل (پوهاند) را بدست آورد .

در سال (۱۳۴۵) ه . ش مقام ریاست انجمن تاریخ افغانستان باو تفویض گردید تا با استفاده از مطالعات عمیق تاریخی خود مدنیت های پر عظمت و جوانب گوناگون تاریخ دیرین سال کشور ما را به

کلیه جهانیان هویدا سازد .
در سال (۱۳۵۱) ه ، ش بحیث مشاور فرهنگ صدر اعظم برگزیده شد .

در سالیان آخر زندگی بحیث مشاور وزارت اطلاعات و کلتور (وزارت فرهنگ) و سپس بعنوان رایزن کمیته دولتی کلتور جمهوری دموکراتیک افغانستان ، ایفای وظیفه مینمود و در جریان این ماموریت بتاريخ ۲۰ ثور سال ۱۳۶۳ ه ، ش چشم از جهان پوشید و با بدیت پیوست .

د: اشتر اک در مجامع بین المللی

پژوهشهای علمی و مبتکرانه استاد علامه عبدالحی حبیبی بزودی شهرت او را از محدوده کشور عزیز ما ، افغانستان ، خارج ساخت .

استناد و ژرف بینی در تحقیق ، سلاست و روانی در انشا و ملاحظه - گفتار برخی از مشخصات استاد دحا ذق علامه حبیبی بود که مبتنی بر آن کلیه دانشمندان و فرهنگیان را شیفته خود ساخته بود .

تالیفات ، رساله ها و مقالاتش همواره در کشور های خارجی به حلیه طبع آراسته میشد و چیره دست ترین نویسندگان دنیا از آن استفاده می نمودند . چنانکه نویسند ه و محقق شهیر شوروی

(مینورسکی) در تجدید نظر بر حواشی و تعلیقات کتاب «حدود العالم من المشرق الى المغرب» از تحقیقات ژرف و مستند استاد حبیبی ، استفاده شایان و اعظمی نمود .

بنابراین ، استاد علامه عبدالحی حبیبی در داخل و خارج کشور ، یگانه متکا و منبع حلال پرابلمهای علمی به حساب میرفت و از همین جهت تصادفی نبود که بر اشتراک او در گرد همایی ها و مجامع علمی - تحقیقی بین المللی ، تاکید فراوان صورت میگرفت و از وی بمنزله شخصیت صاحب نظر ، استفاده و استشاره میشد .

در سطور زیرین از اجتماعات بین المللی تذکر به عمل می آورم که استاد علامه عبدالحی حبیبی به عنوان عضو یارئیس در آن شرکت

نموده است :

- ۱- مراسم بیست و پنجمین سال بنیانگذاری پوهنتون (دانشگاه) تاشکند در سال (۱۳۲۵) ه. ش.
- ۲- هیئت کلتوری افغانی در دهلی سال (۱۳۲۶) ه. ش.
- ۳- اورینتال کنفرانس (Oriental conference) منعقدۀ لاهور، سال (۱۳۳۶) ه. ش.
- ۴- اجتماع یاد بود خواجہ عبداللہ انصاری در کابل، سال (۱۳۴۱) ه. ش.
- ۵- مجلس یاد بود و گرامیداشت مولانا عبدالرحمن جامی منعقدۀ دوشنبہ تاجکستان، سال (۱۳۴۳) ه. ش.
- ۶- کنفرانس ایرانشناسی در تهران، سال (۱۳۴۵) ه. ش.
- ۷- سیمینار ترجمہ در کابل، سال (۱۳۴۵) ه. ش.
- ۸- کنفرانس وسیع نسخ خطی منعقدۀ کابل، سال (۱۳۴۶) ه. ش.
- ۹- کنفرانس کوشانیاسناسی در دوشنبہ تاجکستان، سال (۱۳۴۷) ه. ش.
- ۱۰- سمپوزیم هنر عہد تیموریان در سمرقند از بکستان، سال (۱۳۴۸) ه. ش.
- ۱۱- گردهم آیی بز رگداشت خواجہ رشید الدین فضل اللہ وزیر منعقدۀ تهران و تبریز، سال (۱۳۴۸) ه. ش.
- ۱۲- سیمینار کوشانیان در کابل، (۱۳۴۹) ه. ش.
- ۱۳- مجلس ہزارہ شیخ طوسی در پوهنتون مشهد، سال (۱۳۴۹) ه. ش.
- ۱۴- کنفرانس ہزارہ ابوریحان البیرونی در دهلی (۱۹۷۱) م مطابق بہ (۱۳۵۰) ه. ش.
- ۱۵- سیمینار فتح پور سیکری (اگرہ ہندوستان)، سال ۱۳۵۱ ه. ش.
- ۱۶- گردهم آیی فسیح و بزرگ بہ مناسبت تجلیل ہزارہ البیرونی

- در کابل (۱۳۵۲) ه. ش .
- ۱۷- مراسم یادبود مولوی جلال‌الدین بلخی در کابل ، سال (۱۳۵۳) ه. ش .
- ۱۸- محفل گرامیداشت بایزیدروشان در کابل ، سال (۱۳۵۳) ه. ش .
- ۱۹- جلسه بزرگداشت و تجلیل از شخصیت امیر خسرو در کابل سال (۱۹۷۵) م مطابق به ماه حوت سال (۱۳۵۳) ه. ش .
- ۲۰- مراسم تجلیل از شخصیت فرهنگی ابو نصر فارابی در کابل سال (۱۹۷۵) مطابق به (۱۳۵۴) ه. ش .
- ۲۱- کنفرانس یونسکو در باره‌ی السنه و ادبیات کشورهای آسیای میانه در تهران سال (۱۳۵۴) ه. ش .
- ۲۲- کنفرانس هزاره‌ی دقیقی‌بلخی در کابل ، (۱۹۷۵) م مطابق به (۱۳۵۴) ه. ش .
- ۲۳- مراسم تجلیل و گرامیداشت امیر خسرو در دهلی ، سال (۱۹۷۵) م مطابق به (۱۳۵۴) ه. ش .
- ۲۴- سمینار تحقیقات بین‌المللی پشتو در کابل ، سال (۱۹۷۵) م مطابق به (۱۳۵۴) ه. ش .
- ۲۵- گردهم‌آیی هزارمین سالگرد تولد خواجه عبدالله انصاری در کابل ، سال (۱۳۵۵) ه. ش .
- ۲۶- مراسم تجلیل از شخصیت نخبه و برگزیده افغانستان - سید جمال‌الدین افغانی در کابل ، (۱۳۵۵) ه. ش .
- ۲۷- سمینار آثار چاپ شده پشتو در دو قرن آخر در کابل ، (۱۳۵۶) ه. ش .
- ۲۸- مجلس بزرگداشت نهمصدمین سال تولد سنایی غزنوی در کابل ، سال (۱۳۵۶) ه. ش .
- ۲۹- محفل تحقیقات در باره‌ی کوشانیان در کابل ، سال (۱۳۵۷) ه. ش .

۳- کنفرانس تجلیل از شخصیت علمی و فرهنگی کشور ، ابن سینا
در کابل ، سال (۱۳۵۹) ه . ش .
۳۱- جلسه بز رگداشت میافقیر الله جلال آباد ی در کابل ،

(۱۴۵۹) ه . ش .
۳۲- کنفرانس یو نسکو منعقد ه بلگراد درسال (۱۳۵۹) ه . ش .
۳۳- گردهم آیی بز رگك د رخصوص تاریخ تمدن آسیا ی میانه
در دوشنبه تا جکستان شوروی درسال ، (۱۳۶۱) ه . ش .
۳۴- مجمع بزرگ ووسیع کوشانیان در کابل ، سال (۱۳۶۱)
ه . ش (۸) .

استاد علامه عبدالحی حبیبی به علاوه اشتراک در اجتماعات
و گردهم آیی های علمی - تحقیقی بین المللی ، در تعداد کثیری
از سیمینار ها و کنفرانس های چون سیمینار سوم خوشحالخان
خٹک (کابل ، سال ۱۳۵۸) ، سیمینار (۲۰۰) مین سالمرگ میا
فقیرالله جلال آبادی (کابل ، سال ۱۳۵۹) ، سیمینار ادبیات انقلابی
(کابل ، سال ۱۳۶۲) ، سیمینار رذرغو نی یاد (کابل ، سال
۱۳۶۲) و تعداد زیاد محافل فرهنگی دیگر که در سطح ملی تدویر یافته
بود ، نیز شرکت جسته است .

و: آفرینش های علامه حبیبی

استاد علامه عبدالحی حبیبی ، این نویسند ه مدقق و توانای افغان در
زندگی پنجاه و اند ساله علمی - تحقیقی شان آثار و آفرینش های
خیلی گرانمایه از خود به میراث گذاشت که علو روح و ژرفنای
فکر این پژوهنده حزیم در آن به خوبی ملموس و هویداست .
تالیفات و تصانیف استاد بزرگ علامه عبدالحی حبیبی که خدمت
سترگ وارزند ه در شکوفایی و غنای فرهنگ اصیل و باستانی
میهن ما ، انجام داده یکی از تم هاو مسایل در خور مذاقه برای
متتبعان و خامه بدستان دای خلی و خارجی ، بشمار میرود تا در آن



به تحقیق و کاوش پرداخته و با استفادۀ از دست آورد های علمی این فرهنگ ژرفنگر، در جهت اعتلای فرهنگ بشری قدم بردارد زیرا در تاریخ معاصر کشور ماکترکسی وجود خواهد داشت که از لحاظ کمیت و دقت، آثار و تالیفات علمی را به پایه استناد اعظم و علامه حبیبی، ارقام و تخلیق نموده باشد و این امر کاملاً مسلم و غیر قابل انکار است که ضرورت به محاجه و استناد ندارد.

درین شکی نیست که هر پدیدۀ درمیسر پویایی و غنای مندی قرار دارد و با گذشت زمان نکات تازه بر آن افزوده میگردد...

اما آفرینش های علمی - تحقیقی استاد کبیر علامه حبیبی شاملودۀ وسنگ بنای محکمست که فرهنگ کشور ما بر آن تکیه دارد و تا زمانه های زیادی پاسخگوی اقتضای عصر خواهد بود.

باجرات میتوان گفت که دانشمندان و قلمزنان منصفانعم از خود و بیگانه درین قضاوت با من هم فکر و متفق الراه خواهند بود.

اینک در سطور و صفحات آتیبلیوگرافی (نوشته، سروده، تالیف ترجمه، تصحیح، مقابله، تحشیه، تعلیق، تدوین، ترتیب و...) علامه حبیبی را با تفکیک و دسته بندی موضوع و ترجمۀ آن به زبان انگلیسی، تقدیم خوانندگان محترم مینمایم، تا باشد که مستشرقان و کلیه فرهنگیان علاقمند به تاریخ و فرهنگ افغانستان، از آن استفادۀ نمایند.

**PUBLISHED WORKS
A: LITERATURE AND
PHILOLOGY:**

1— EDITOR-IN-CHIEF-
SHIP of Talu-i-Afghan
Periodical. (In persian
and Pashtu Languages)
for ten years.

2— Editor-in-Chiefship
of Kabul Magazine (in Pa-
shtu Language), publish-
ed by Pushtu Academy, for
three years.

3— Afghan and Afghan
hood, (Pashtu pamphlet)
Kandahar, 1317 HS.

4— 10,000 word Persian-
Pashtu Dictionary: with
detailed preface on Pashtu
philology, named "Spets-
ali Pashtu Kandahar, 1318
HS. (with co-operation of
Lal Mohammad Kakar).

5— Publication of two
volumes self-teaching Bo-
ok, Kandahar, 1314 HS,
with cooperation of some
other writers.,

6— Milli Pasarlay (Nat-
ional spring), Pashtu verse,
Kandahar, 1317 HS.

7— Invention of Pashtu
terms, Kandahar, 1317 HS.

۱- آثار طبع شده

الف: ادبیات و زبان‌شناسی:

۱- نشر واداره ده ساله جریده
هفتگی طلوع افغان به زبان فارسی،
وپشتو .

۲- نشر و ریاست سه ساله
مجله کابل به زبان پشتو از اکادمی
پشتو .

۳- رساله افغانی و افغانیت
به زبان پشتو طبع قندهار
۱۳۱۷ ه. ش .

۴- ده هزار لغت فارسی به پشتو
با مقدمه مفصل در فیلاوژی به
نام

«سپیشالی پشتو» طبع قندهار
۱۳۱۸ ه. ش .

(به مدد لعل محمد کاکر) .

۵- نشر دو جلد خودآموز
پشتو طبع قندهار ۱۳۱۴ ه. ش .

(بمدد جمعی از نویسندگان)

۶- ملی پسرلی (منظوم پشتو)

طبع قندهار ۱۳۱۷ ه. ش .

۷- وضع اصطلاحات پشتو طبع

قندهار ۱۳۱۷ ه. ش

(Pashtu Pamphlet)

8— A short History of styles of Pashtu poem, Kandahar, 1319 HS. (in persian)

9— A concise history of Pashtu Literature, Kandahar, 1311 HS, (in persian).

10— Paigham-i-Shaheed (Massage of Martyr), Persian Mathnawi, Kabul, 1314 HS.

11— Ghazna (Persian Mathnawi), Kabul, 1315 HS.

12— Pashtoon Poets, first volume, first edition in Kabul 1320 HS, second edition in Peshawar, 1951.

13— Sardar Meherdil Khan Mashreqi A Poet From Kandahar (Persian), Kabul 1314 HS.

14— Poetical works of Temorshah Afghan (in Persian), Kabul, 1313 HS.

15— Pashtu translation of french Darmesteter's "Pashtu Research", with the cooperation of Reshtia and Benawa. Kabul, 1325 HS.

(رساله پښتو)

۸-تاریخچه سبکهای شعر پښتو
(فارسی) طبع قندهار ۱۳۱۱ ه. ش.

۹-تاریخچه ادبیات پښتو
(فارسی) طبع کابل ۱۳۱۹ ه. ش.

۱۰-پیغام شهید (مثنوی
(فارسی) طبع کابل ۱۳۱۴ ه. ش.

۱۱-غزنه (مثنوی فارسی) طبع
کابل ۱۳۱۵ ه. ش.

۱۲-پښتانه شعرا (شعرا
افغان) جلد اول به زبان پښتو،
طبع کابل ۱۳۲۰ ه. ش.، طبع دوم
بینور ۱۹۵۱ م.

۱۳-سردار مهردل خان مشرقی
شاعر قندهار (فارسی) طبع
کابل ۱۳۱۲ ه. ش.

۱۴-اشعار و دیوان تیمورشاه
افغان (فارسی)، طبع کابل
۱۳۱۳ ه. ش.

۱۵-«پښتو څیړنې» ترجمه
پښتو از دار مستتر فرانسوی به
کمک رشتیا و بینوا، طبع کابل
۱۳۲۵ ه. ش.

16— Research on PA'A KHAZANA (Unknown Treasury) and its Persian translation, Kabul, 1324 HS.

17— Research on Tarjuman-Ul-Balagha A Book of Radviani (in Persian), Kabul 1330, HS.

18— Khalilnama (Persian Mathnawi), Peshawar, 1334 HS.

19— The Poet of Hirm-and, Haroon Khan Afghan (in Persian), Karachi, 1338 HS.

20— 2000-years-old Afghan Language or Mother of Dari Language (analysis of Baghlan inscription), Published by Association of History, Kabul, 1343 HS.

21—A Glance to Jami's Salaman and Absal (versified Story), Kabul, 1343 HS.

22— Poet of thought, Maulana Jalaluddin Balkhi, (An Essay), Kabul, 1353 HS.

23— Pashtu in the Light of History and word, an Article, published in Waz-

۱۶- تحقیقات راجع به پته‌خزانه و ترجمه فارسی آن ، طبع کابل ۱۳۲۴ ه . ش .

۱۷- تحقیقات راجع به تر جمان البلاغه را دو یانی (فارسی) طبع کابل ۱۳۳۰ ه . ش .

۱۸- خلیلی نامه (مثنوی- فارسی) ، طبع پشاور ۱۳۳۴ ه . ش .

۱۹ - شاعر هیرمند هارون خان افغان (فارسی) ، طبع کراچی ۱۳۳۸ ه ، ش .

۲۰ - زبان دوهزار ساله افغانستان یا مادر زبان دری (تحلیل کتیبه بغلان) ، طبع انجمن تاریخ کابل ۱۳۴۳ ه ، ش .

۲۱ - نگاهی به سلامان و ابسال جامی ، کابل ۱۳۴۳ ه ، ش .

۲۲- شاعر اندیشه (مولا نا جلال الدین بلخی) طبع کابل در مجموعه مقالات مجلس مولانا ۱۳۵۳ ه ، ش .

۲۳ - پښتو د تاریخ او لغت په رڼا کی ، په وږمه کی طبع شو کابل

24— Position of Pashtu Language and Literature in the civilization of the peoples of central Asia (Pashtu and English), Kabul, 1356 HS.

25— Melodies of Heaven and theological songs (in Pashtu), Published by Academy of sciences, Kabul, 1361 HS.

26— The Aspects of Life in the Present Pashtu poem, published by Academy of Sciences of Afghanistan, Kabul, 1360 HS.

27— The Art of Afghanistan in 20th century, (in Pashtu) Honar Magazin Kabul, 1360 HS.

28— A glance at Pashtu Literature, Kabul, 1357 HS. (translation from Arabic by Samandar)

29— Critical Look to pashtu Prose, published by Academy of sciences of Afghanistan, Kabul, 1360 HS.

30— Amir Koror and

۲۴ - د پښتو ژبې او ادب موقف
د مرکزي ایشیاد خلکو په تمدنونو کی
(پښتو ، انگلیسی) ، د کابل چاپ
۱۳۵۶ هـ . ش .

۲۵ - آسمانی نغمې او لاهوتی
سرودونه (پښتو) د علومو اکاډمۍ
طبع ، کابل ۱۳۶۱ هـ ، ش .

۲۶ - په اوسنۍ پښتو شعر کی د
ژوند څپې ، د علومو اکاډمۍ چاپ
کابل ۱۳۶۰ .

۲۷ - په شلمه پېړۍ کی د
افغانستان هنر (پښتو) به فرمایش
اکاډمۍ علوم در سنه ۱۳۵۸ هـ ، ش
نوشته شده ، طبع در مجله هنر
کابل ۱۳۶۰ هـ . ش .

۲۸ - نظری بر ادبیات پښتو
(ترجمه از عربی توسط سمندر) ،
طبع کابل ۱۳۵۷ هـ . ش .

۲۹ - پښتو نثر ته کره کتنی د
علومو اکاډمۍ چاپ ، کابل ۱۳۶۰ هـ . ش .

۳۰ - امیر کروړ و دو د مان او (به)

His Dynasty (Persian), published by Academy of sciences, Kabul, 1361 HS.

31— Pir Roshan (A pamphlet on His Biography 'Literary works and ideas'), printed in the introduction of Pashtu Khair-ul-Baian, Kabul, 1353 HS.

32— A selection from "Hadiqa" of Hakim Sanie (A critical text), Kabul, 1356, HS.

33— Dari Texts, Kabul University press, Kabul, 1357 HS.

34— Bibliography of Alberuni, (Pashtu) Kabul, 1352 HS.

35— Ode in the History of Pashtu literature, Kabul 1357 HS.

B: HISTORY AND GEO-HISTORY:

36—A History of Pashtu Literature (Pashtu), First volume from pre-Islamic period, published by faculty of Letters, first edition in Kabul, 1325 HS, second edition in Peshawar 1330 HS, third edition in Kabul, 1353 HS.

37—A History of Pashtu Literature, Second Vol.

زبان دری، طبع اکادمی علوم افغانستان کابل ۱۳۶۱ ه. ش.

۳۱- پیر روښان (یک رساله پښتو در احوال و آثار و افکار وی) طبع در مقدمه خیر البیان پښتو، کابل جدی ۱۳۵۳ ه. ش.

۳۲- انتخابی از حدیقه حکیم سنایی (متن انتقادی) طبع کابل ۱۳۵۶ ه. ش.

۳۳- متون دری طبع پوهنتون کابل، ۱۳۵۷ ه. ش.

۳۴- دالبیرونی کتابشود (پښتو) طبع کابل ۱۳۵۲ ه. ش.

۳۵- دپښتو ادب په تاریخ کی قصیده، د کابل طبع ۱۳۵۷ ه. ش.

ب: تاریخ و جغرافیای تاریخی.

۳۶- تاریخ ادبیات پښتو جلد

اول دوره قبل از اسلام به زبان پښتو، طبع کابل ۱۳۲۵ از فاکولته ادبیات، طبع دوم ۱۳۳۰ ه. ش. پشاور، طبع سوم کابل ۱۳۵۳ ه. ش.

۳۷- تاریخ ادبیات پښتو جلد دوم، از ابتدای اسلام تا سال هزارم

from Begining of Islam
to first millenium of HS
(Pashtu), Kabul, 1342 HS.

38— Majma-Ul-Gharaiab
and Mazar-i-Alavee in
Balkh, (Persian), summ-
ary of which has been
published.

39— The History of Afg-
hanistan in the period of
Indian Temurid (persian)
published by Association
of History, Kabul 1342.

40— Afghan Unknown
Historians (Pashtu), First
edition in Kabul annual,
1333HS, second editon, 1359
HS.

41— The Renowned fi-
gures of Abdalis before
Ahmad Shah (Pashtu pa-
mphlet), Kabul, 1319
HS.

42— Zaranj and its
Historical circumstances
(Persian), Kabul, 1364
HS.

43— Constitutional Mo-
vement in Afghanistan,
Kabul, 1364 HS.

44— Biography and wo-
rks of Mawlawi Habibull-
ah known as Researcher

هجری (پشتو) طبع کابل ۱۳۴۲
ه. ش.

۳۸— مجمع الغرایب و مزار علوی
در بلخ (فارسی) تلخیص آن طبع
شده .

۳۹— تاریخ افغانستان در عصر
تیموریان هند (فارسی) طبع
انجمن تاریخ کابل ۱۳۴۲ .

۴۰— مورخان گمنام افغان
(پشتو)، طبع سالنامه کابل
۱۳۳۳ ه. ش.
نومور کی مورخین د کابل
طبع ۱۳۵۹ ه. ش.

۴۱— مشاهیر ابدالیان پیش از
احمد شاه (رساله پشتو) طبع
کابل، ۱۳۱۹ ه. ش.

۴۲— زرنج و احوال تاریخی آن
(فارسی)، طبع کابل ۱۳۲۴ ه. ش.

۴۳— جنبش مشروطیت در افغان-
ستان (فارسی)، طبع کابل
۱۳۶۴ هجری شمسی .

۴۴— محقق قندهاری شرح
احوال و آثار مولوی حبیب الله

of Kandahar (Persian),
Kabul 1314 HS.

45— Monarchy of mult-
an lodi family (Urdu)
Lahore, 1949.

46— A History of Afgh-
anistan after Islam, Per-
sian) first volume, Kabul,
1345 HS.
second edition Kabul,
1367 HS.

47— Pashtu and Looya-
ks of Ghazna, A New Re-
search on Ghazna Histo-
ry and History of Pashtu
literature (Persian) pub-
lished by Asociation of
History, Kabul 1342 HS.

48— The Lost Books of
Ghaznawid History (Pers-
ian), partially published,
Karachi, 1337, HS.

49— The Historical Re-
lations of sindh with Af-
ghanistan, (Persian)
Karachi, 1337 HS.

50— The Guide of Af-
ghanistan History in
(persian) Arabic and
Urdu Books, Kabul, 1348
HS.

51— A Brief History of
Pashtu Literature, (Arab-
ic) Cairo, 1357, HS.

قند هاری (فارسی) طبع کابل

۱۳۱۴ ه. ش.

۴۵— ملتان کالودی شاهیه
خاندان به زبان اردو، طبع لاهور
۱۳۴۹ ه.

۴۶— افغانستان بعد از اسلام
(تاریخ به زبان فارسی) جلد اول
طبع کابل ۱۳۴۵ ه. ش طبع دوم
طبع کابل ۱۳۵۷ ه. ش.

۴۷— پشتو و لویکا ن غز نه یک
تحقیق جدید در تاریخ غز نه و تاریخ
ادبیات پشتو طبع انجمن تاریخ
کابل ۱۳۴۲ ه. ش.، به زبان فارسی

۴۸— کتا بهای گم شده تاریخ
غزنویان (یک حصه آن نشر شده)
طبع کراچی ۱۳۳۸ ه. ش.، فارسی.

۴۹— روابط ادبی سند با افغا-
نستان، طبع کراچی ۱۳۳۷ ه. ش.
فارسی.

۵۰— رهنمای تاریخ افغانستان در
کتب فارسی و عربی وارد و طبع
کابل ۱۳۴۸ ه. ش.

۵۱— تاریخچه مختصر ادبیات
پشتو به عربی، طبع قاهره ۱۳۵۷
ه. ش.

52— The concise History of Afghanistan, two volumes, Kabul, 1347 HS.

53— The History of Pashtu Literature for Junior classes of Faculty of Letters, 1348 HS.

54— The History of Pashtu Literature for senior classes of Faculty of Letters, 1347.

55— Seven Ancient Inscriptions, Kabul, 1350 HS.

56— A short History of calligraphy in Afghanistan, Kabul 1350 HS.

57— Zaheraddin Mohammad Babur (His biography and personality), Kabul, 1353 HS.

58— Chronology of Afghanistan, (Pashtu) Kabul, 1353 HS.

59— The origine of Afghan Khalajian (Removal of misunderstanding about them, Tehran, 1349 HS.

60— The Primary Sources of Book Binding Art in Timurid Epoch, (English) Published Within Book Titled (The Art of Book-Binding in the Central Asia, London, 1979 UNESCO).

61— The Art of Timurid

۵۲- تاریخ مختصر افغانستان در دو جلد ، طبع کابل ۱۳۴۷ .

۵۳- تاریخ ادبیات پشتو صنف سوم فاکولته ۱۳۴۷ ه . ش .

۵۴- تاریخ ادبیات پشتو صنف چارم فاکولته ۱۳۴۷ .

۵۵- هفت کتبیہ قدیم ، طبع کابل ۱۳۵۰ ه . ش .

۵۶- تاریخچه خط در افغانستان ، طبع ، کابل ، ۱۳۵۰ .

۵۷- ظہیر الدین محمد بابر (زندگانی و شخصیت او) ، طبع کابل ۱۳۵۳ ه . ش .

۵۸- پینس لیک (کرو نولو جی افغانستان) پشتو ، طبع کابل ۱۳۵۳ ه . ش .

۵۹- اصل خلیجیان افغانستانی (رفع اشتباه درباره ایشان) طبع تهران ۱۳۴۹ ه . ش .

۶۰- منابع اولی تاریخ هنر کتاب سازی در عصر تیموریان (طبع یونسکو) انگلیسی در کتاب «هنر کتابسازی در آسیای مرکزی» لندن ۱۹۷۹ یونسکو .

۶۱- هنر عصر تیموریان نومتفر-

Epoch and Its Derivatives Including The History of Herat Art. Its Manuscripts and Remaining (About 2600) works Persian), Tehran, 1355 HS.

62— A Brief History of Afghanistan (Translated in Pashtu by Benawa). Kabul, 1356 HS.

63- A Concise History of Afghanistan Political Awareness, Serially Published in (Azad Afghanistan), Peshawar, January 1952. Correspond to 1329 HS.

64— Indicate of Chronology by Riddles in the Ancient Poem of Dari, Published by Academy of Sciences, Kabul, 1360 HS.

65— Research on the Death of Sanaie, Published in yaghma Magazine, 352—353 Issues, Tehran, 1356 HS.

66— The Names of Some Gods of Koshan Epoch and their Effects on the Literature and Languages of Afghanistan, prepared for International Seminar of Kushanid (1357 HS), Printed in the Kushanid Research (Persian), Kabul, 1359 HS.

عات آن مشتمل بر تاریخ هنر هرات و مخطوطات و آثار باقیه آن در حدود ۲۶۰۰ اثر، طبع تهران ۱۳۵۵ ه. ش. (فارسی).

۶۲-د افغانستان لنډه تاريخ (د بينوا پښتو ترجمه) طبع کابل ۱۳۵۶ ه. ش.

۶۳-تاريخچه بيداري سياسي در افغانستان، طبع مسلسل در «آزاد افغانستان». پشاور، بعد از جدی ۱۳۲۹ ه. ش. (جنوری ۱۹۵۲).

۶۴-تاريخ گويي به تعميه در اشعار قديم دري، چاپ اکادمي علوم در کابل. ۱۳۶۰ ه. ش.

۶۵-تحقيق بروفات سنايي طبع يغما، تهران شماره ۳۵۲-۳۵۳ ديماه ۱۳۵۶ ه. ش.

۶۶-نامهاي برخي ازايزدان عصر کوشاني و اثرهاي باقيمانده آن در ادب والسنة افغانستان، براي سيمينار بين المللي کوشانيان (کابل، عقر ب ۱۳۵۷ ه. ش.) نوشته شده (فارسي) در تحقيقات کوشاني کابل ۱۳۵۹ ه. ش.

67— Religions of Kushanid Epoch (English, Ordered by UNESCO, Prepared for Album of Kushanid, 1359 HS.

68— Babur in Afghanistan (English) Translated in French, Published by UNESCO (Babarnama), France, 1980.

69— Historical Geography of Afghanistan (Partially Published), (Persian).

70— The Crown of Kabul Shah in Kaaba, Kabul, 1348 HS.

71— Madrasa-i-Shahe Mashha de Ghurjestan and Salar Jalil's Tomb in Kamesan of Balkh, Published in Magazine of Honer Wa Mardom, 173 Issue, Tehran, 1355 HS.

CORRECTIONS, COMPARISONS, ANNOTATIONS, TRANSLATIONS, COMMENTARIES AND ARRANGEMENTS

72— Correction, Comparison and Annotation of Abdul Qadir Khatak's Poetical Works With a preface, Kandahar, 1317 HS.

73— Correction, Comparison and Annotation of Khaushal Kh.

۶۷- ادیان عصر کوشانی
انگلیسی به فرمایش یونسکو در
۱۳۵۹ ه. ش برای البوم کوشانی
نوشته شد.

۶۸- بابر در افغانستان به زبان
انگلیسی، که در ترجمه فرانسوی
بابر نامه طبع یونسکو در فرانسه
طبع شد ۱۹۸۰ م.

۶۹- جغرافیای تاریخی افغان-
ستان (چند حصه آن طبع شده)،
فارسی.

۷۰- تاج کابلشاه در کعبه، طبع
کابل ۱۳۴۸.

۷۱- مدرسه شاهمشهد غرjestan
و بنای مرقد سالارجلیل در کمیشان
بلخ، طبع مجله هنر و مردم،
تهران شماره ۱۷۳ حوت ۱۳۵۵ ه. ش.

ج: تصحیحات، مقابلات،
حواشی، تراجم، تعلیقات و ترتیب
ها.

دیوان اشعار عبدالقادر خٲک با
مقدمه طبع قندهار ۱۳۱۷ ه. ش.

۷۳- تصحیح و مقابله و تحشیه
کلیات خوشحال خان خٲک شاعر

an Khatak Collected Works, With a Detailed Preface, Kandahar, 1317 HS (Pashtu).

74— Correction, Comparison and Annotation and Detailed Interoduction of Ahmad Shah Durani's Poetical Works, (Pashtu), Kabul 1320 HS.

75— Correction, Commentary and Persian Translation of Pashtu Poets' Biography (Pata Khazana), First Edition in Kabul, 1354 HS.

With New Preface and Pictorial Text.

76— Correction, Comparison and Perfection With Annotation and Commentary of Menhaj Saraj Juzjani's Tabaqat-i-Naseri (Naserid's Classes), First Edition in

Koeta and Lahore (1949-1954), Second Edition With Increasing Marginal Notes Commentaries and Lists, Published by Association of History, Kabul, 1343 HS.

77— Correction, Comparison, Annotation and Commentary of Tabaqat-i-Sofia, with Vocabulary and Lists, Published by Association of History, Kabul, 1342 HS.

78— Correction, Compa-

افغان از روی نسخ متعدد خطی به زبان پشتو با مقدمه مفصل، طبع قند هار ۱۳۱۷ ه. ش (پشتو) ۷۴-تصحیح و مقابله و تحشیه با مقدمه مفصل دیوان احمد شاه درانی (پشتو)، طبع کابل ۱۳۲۰ ه. ش.

۷۵-تصحیح و تعلیق وتر جمه فارسی تذکره شعرا ی پشتو پته خزانہ (گنج پنهان)، طبع کابل ۱۳۲۲ ه. ش. طبع دوم تهران ۱۳۴۰ ه. ش، طبع سوم بمقدمه جدید و متن عکسی در کابل ۱۳۵۴ ه. ش.

۷۶-تصحیح و مقابله و تکمیل با تحشیه و تعلیق طبقات ناصر ی منهاج سراج جوزجانی در دو جلد طبع اول سنگی ۱۹۴۹ - ۱۹۵۴ در کویت و لاهور. طبع دوم حروفی با اضافه حواشی و تعلیقات و فهارس در کابل از طرف انجمن تاریخ در سال ۱۳۴۳ ه. ش.

۷۷-تصحیح و مقابله و تحشیه و تعلیق با فرهنگ و فهارس طبقات صوفیه امالی شیخ الاسلام عبدالله هروی متوفی ۴۸۱ ه. ق طبع انجمن تاریخ کابل ۱۳۴۲ ه. ش.

۷۸-تصحیح و مقابله و تحشیه

ri son and Annotation of
Nawaie Maarik, With
New Commentraies and In-
dexes (Persian)

Karachi, 1337 HS.

79— Correction and Ar-
rangement of Sed Medan
(Hundred Are a) of Khaja
Abdullah Ansari Heravi,
Published by Ministry of
Press, Kabul, 1342.

80— Correction, Compa-
rison, Marginal Notes and
Commentary of Zaen-Ul-
Akhbar-i-Gardezi, Tehran,
1347 HS.

81— Correction, Comp-
arison and Commentary of
The Book of Balkh Vir-
tues, Published in Tehran,
1349.

82— Correction, Comp-
arison and Commentary of
Sawad-i-Azam, (Grand
Transcript), Tehran, 1348.

83— Correction and Co-
mmentry of 'Rawza-Ul-
Fareqain' Compiled by
Abo Raja Momal Son of
Masror Shashi Marvi
Deceased in 517 H.Q, Pub-
ed by Tehran University,
1359 (Perssin).

84— Ferdawsi and Shah-
nama Interoduction, Cor-
rection and Persian Tran-
slation of 'Four Articles
on Ferdawsi and Shah na-
ma 'Compiled by Profess-

باتعلیقات و غهارس تاز ه نوا ی
معارك طبع كرا چى ۱۳۳۷ ه. ش.
(فارسی).

۷۹- تصحيح و ترتيب صد میدان
خواجه عبدالله انصارى هروى
طبع وزارت مطبوعات كابل
۱۳۴۲.

۸۰- تصحيح و مقابله و تحشيه و
تعلیق زين الاخبار گردیزی طبع
تهران ۱۳۴۷ ه. ش.

۸۱- تصحيح و مقابله و تعلیق
كتاب فضایل بلخ طبع تهران
۱۳۴۹.

۸۲- تصحيح و مقابله و تعلیق
كتاب سواد اعظم طبع تهران
۱۳۴۸.

۸۳- تصحيح و تعلیق روضة
الفريقين تالیف ابورجاو مل ابن
مسرور شاشی مروی متوفای ۵۱۷ ه
ق. (فارسی). طبع دانشگاه
تهران ۱۳۵۹.

۸۴- فردوسی و شاهنامه ترجمه
فارسی (فردوسی پرچارمقالی)
تالیف پرو فیسر شیرانی با مقدمه
و تحشیه از اصل اردو طبع انجمن

or Mahmuds Shairani,
Published by Association
of Urdu Progress, Delhi,
1942.

85— Commentaries on
an etymological grammar
of Pashtu, Kabul, 1356 HS.

86— Interoduction, An-
notation and Commetaries
of Khushal Khan's
SwATNAMA (Pashtu),
Kabul, 1358 HS.

87— Annotation, Com-
mentary and Persian Tran-
slation of Avicenna Bal-
khi's Biography on the
Occasion of First Millen-
ium of the Birth of Avce-
nna Balkhi, Kabul, 1359
HS.

88— Biography of Mia
Faqerullah Jalal Abadi,
Published in the introduc-
tion of His Selected Wor-
ks, Kabul, 1359 H.S.

89— Pashtu Translation
of the Biography of Av-
icenna Balkhi, Kabul
1359 HS.

90— Pashtu Translation
of the Biography of Mia
Faqerulah Jalal Abadi,
Kabul, 1359 HS.

91— Arrangement and
Preface of Mehrerdil Kh-
an Mashreqi's.

(Explanation of Di-tic-
hes of Mathnawi),

تر قی اردو (دهلی - هند) ۱۹۴۲ م.

۸۵- تعلیقات بر تاریخ تلفظ و
صرف پشتو، طبع کابل ۱۳۵۶
ه. ش.

۸۶- سوانما خوشحال خان
بامقدمه و حواشی و تعلیقات
(پشتو)، طبع کابل ۱۳۵۸ ه. ش.

۸۷- زندگي نامه ابن سینا
ترجمه دری باتحشیه و تعلیق به
مناسبت تجلیل سال هزارم تولد
او، طبع کابل ۱۳۵۹ ه. ش.

۸۸- شناخت نامه میافقیرا لله
جلال آبادی، در مقدمه گزیده یی
از مکتوبات وی، طبع کابل
۱۳۵۹ ه. ش.

۸۹- ترجمه پشتو زندگي نامه
(دبو علی سینا بلخی ژوند لیک)
طبع کابل ۱۳۵۹ ه. ش.

۹۰- دمیا فقیر الله پیژند لیک د
لوړ کتاب پښتو ترجمه (زلمی
هیواد مل)، دکابل چاپ ۱۳۵۹
ه. ش.

۹۱- «شرح بیتین مثنوی» از
مهردل خان مشرقی (ترتیب و مقدمه)
طبع کابل ۱۳۵۲ ه. ش.

Kabul, 1352 HS.

92— Translation and Perfection of Alberooni's Bibliography, First Edition in Kabul, 1352 HS. Second Edition in Tehran, 1352 HS.

D: SCIENTIFIC AND SOCIAL

93— Jawanmardan wa Ayaran (Generous Yout-hs), (Persian), Kabul, 1321 HS.

94— Pamphlet of 'Sar Reshtae Tariqat-i-Khajagan' of Jami, Kabul, 1343 HS.

95— Mysticism of Dari, Kabul University Press, 1343.

96— About Five Hundred Historical, Social, Political, and Literary Articles in the Periodicals and Magazines of Afghanistan, Peshawar, Karachi, Koeta, Lahore and Tehran Like Kabul, Aryana, Science, Wazhma, Zhwandoon, Pashtoon, Zhagh, Talu-i-Afghan, Yaghma, Lahore Oriental College Magazine and so Forth (In Persian and Pashtu Languages) That the Pre-are of Their List is not Possible Now.

۹۲- کتابشنا سی البیرو نی

ترجمه و تکمله (طبع کابل ۱۳۵۲ ،
طبع تهران ۱۳۵۲ ه. ش .

د : علمی و اجتماعی

۹۳- جوانمردان و عیاران
(فارسی) طبع کابل ۱۳۲۱ .

۹۴- رساله سر رشته طریقت
خواجگان از جامی ، کابل ۱۳۴۳
ه. ش .

۹۵- تصوف دری ، طبع پوهنتون
کابل ۱۳۴۶ .

۹۶- نوشتن مقالات متعدد
تاریخی و اجتماعی و سیاسی و ادبی
در حدود پنج صد مقاله به زبان
فارسی و پشتو در جراید و مجلات
افغانی و پشاور و کراچی و کویت
ولاهور و تهران از قبیل مجله
کابل . آریانا ، ساینس و بزمه ،
پننتون بزم ، ژوندون ، طلوع
افغان ، یغما ، اورینتل کالج
میگزین لاهور و غیره که ترتیب
فهرست آن ها اکنون میسر نیست .

97— Parentage and Birth Place of Sayed Jamaluddin Afhani, (Persian) Kabul, 1355 HS.

98— Selfness and Ecstasy in the Thought of Iqbal, Adab Magazine, 25 th Year, Third Issue, Kabul, 1356 HS.

99— Mental and Political Personality of Amir Ali Sher Nawaie. Kabul, 1360 HS.

100— Fifty Articles of Habibi Published by Academy of Sciences of Afghanistan, Kabul, 1362 HS.

101— Character and Personality of Sheikh-ul-Islam Abdullah Ansari, Kabul, 1341 HS.

102— Manzil-ul-saeir in Dar Daira-i-Vojood. Adab Magazine, Vol 24, 1 st, Issue, Kabul 1355 HS.

2— UNPUBLISHED WORKS.

103— Universal Literature (in Persian)

104— Ups and Downs of Afghanistan (Persian Six-Distiches), 1308 HS.

105— Dard-i-Dil (Pain of Heart), Persian Mathnawi, 1316 HS.

106— Paim-i-Asr (Message of Time), Persian Mathnawi, 1320 HS.

۹۷— نسب و زاد گاه سید جمال الدین افغانی (فارسی)، طبع کابل ۱۳۵۵ هـ . ش.

۹۸— خودی و بیخودی در اندیشه اقبال، طبع مجله ادب شماره ۳ سال ۲۵ قوس ۱۳۵۶ هـ . ش.

۹۹— دامیر علی شیر فکری او سیاسی شخصیت، دکابل طبع ۱۳۶۰ هـ . ش.

۱۰۰— پنجاه مقاله حبیبی، طبع اکادمی علوم، کابل ۱۳۶۲ هـ . ش.

۱۰۱— دشیخ الاسلام انصاری سیرت او شخصیت، دکابل چاپ ۱۳۴۱ هـ . ش.

۱۰۲— منازل السائرین در دایره وجود طبع کابل ۱۳۵۵ هـ . ش. شماره ۱ جلد ۲۴ مجله ادب.

۲— آثار غیر مطبوع

۱۰۳— ادبیات جهانی (فارسی)

۱۰۴— مدو جزر افغانستان

(مسند فارسی) ۱۳۰۸ هـ . ش.

۱۰۵— درد دل (مثنوی فارسی)

۱۳۱۶ هـ . ش.

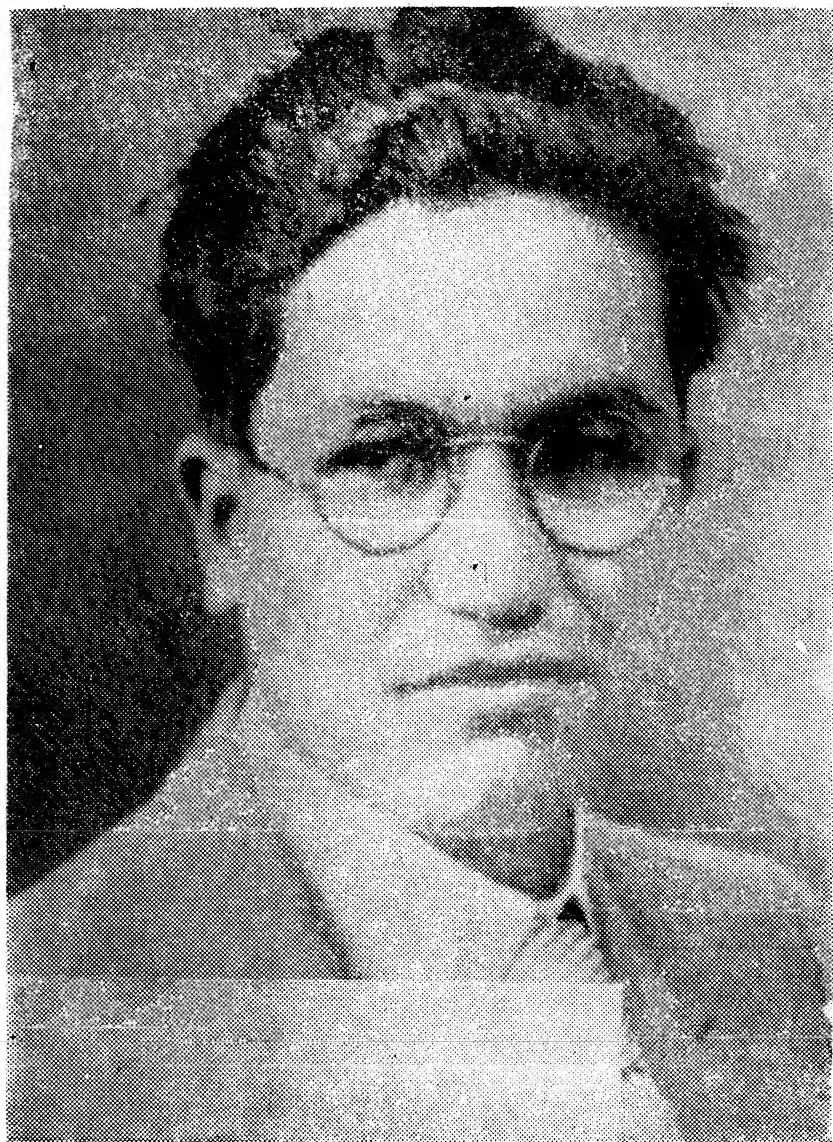
۱۰۶— پیام عصر (مثنوی فارسی)

۱۳۲۰ هـ . ش.

بخش عکسها



استاد جیبی درسن
سی ویک سالگی



استاد حبیبی در سال (۱۳۳۳ ه. ش.)



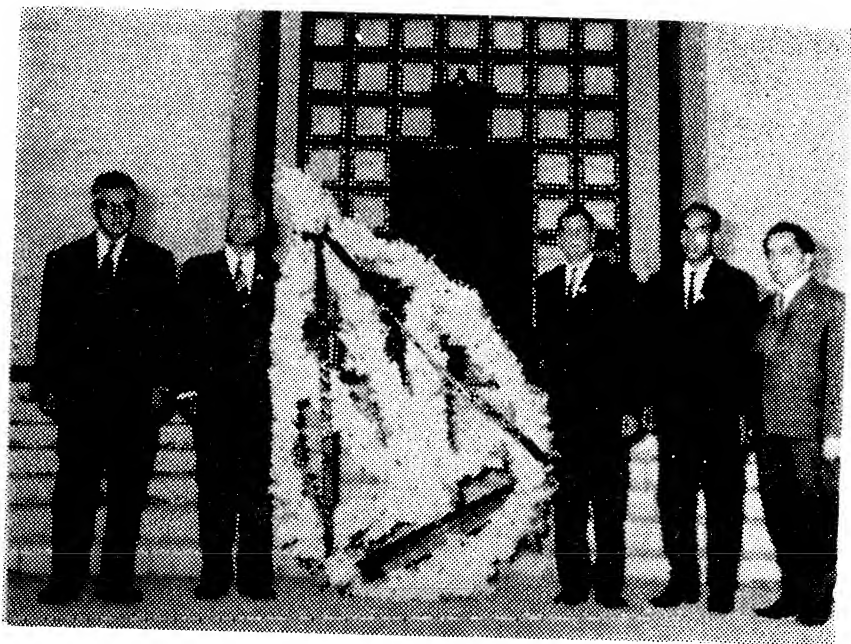
استاد علامه عبدالحی حبیبی د رسال (۱۳۳۸ هـ. ش .)



استاد علامہ عبدالحی حبیبی با دکتر محمد باقر یکی از دانشمندان
پاکستان (۱۹۵۷ م)



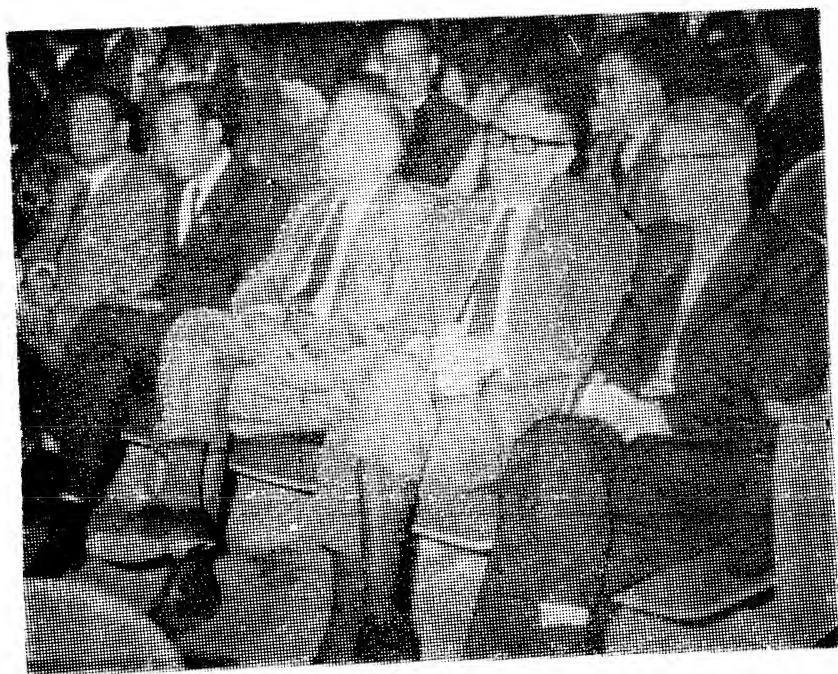
استاد علامه حبیبی هنگام احراز کرسی ریاست یکی از مردهمایی
های علمی - تحقیقی بین المللی در هند (۱۹۵۷ م .)



استاد علامه حبیبي (از طرف راست به چپ نفر سوم) در کنار
دسته گل هیئت افغانی در کنگره ایرانشناسی ، تهران ، (۱۳۴۵)
ه. ش . .



دانشمند داهی - استاد عبدالحی حبیبی حین ارا نه معلومات به
 شرکت کنندگان یکی از اجتماعات بین المللی علمی - تحقیقی در تهران،
 سال ۱۳۴۵ ه. ش .



استاد حبیبی (از راست به چپ نفر پنجم) در میان شرکت
کنندگان کنگره ایران شناسی، منعقد شده تهران، سال ۱۳۴۵
ه. ش. (.)



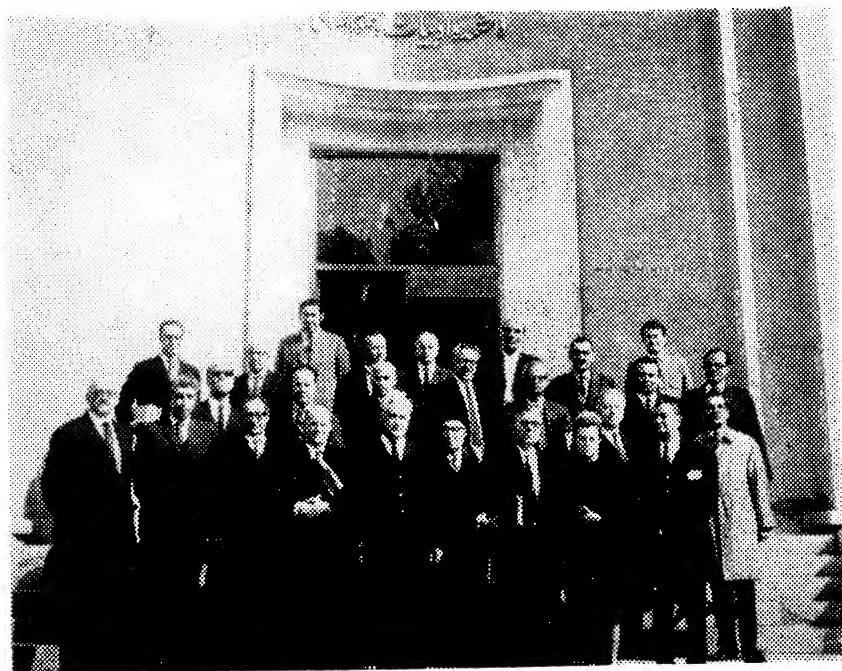
بنما علی عتیق الله پڑوا (طرف چپ) هنگام تقدیم نمودن سمت
 ریاست یکی از سیمینارهای بین-المللی به استاد افخم واجل - علامه
 حبیبی، ۱۳۴۶ ه. ش.



استاد علامه عبدالحی حبیبی (از طرف راست نفر اول) هنگام
 ارائه توضیحات در یکی از نشست‌های بین‌المللی منعقد شده در کابل ،
 ۱۳۴۶ ه.ش.



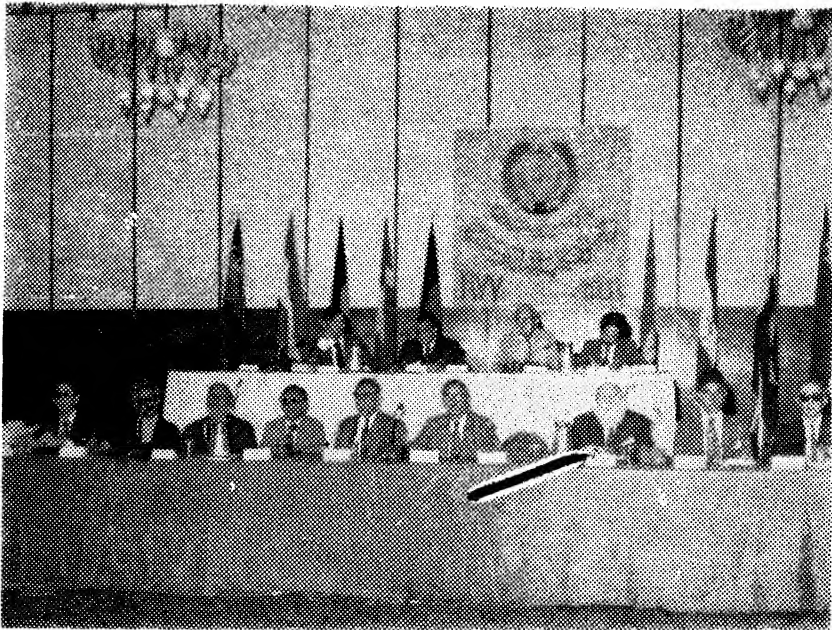
استاد علامه حبیبی در عقب میز ریاست یکی از گروه های
بین المللی ، (۱۳۴۶ ه. ش .)



استاد علامه عبدالحی حبیبی (ازپایین به بالا قطار اول ، از طرف راست نفر نخست) در میان دانشمندان و پژو و هشگران ایرانی (۱۳۴۸ ه . ش .) .



استاد علامه عبدالحی حبیبي د راجتماع بزرگ استادانو و محصلان
پوهنتون کابل ، (۱۳۵۵ هـ .ش.) .



استاد علامه عبدالحی حبیبی (در ردیف فوقانی از طرف چپ نفر دوم) در هیئت رئیسه سیمینا ر «په دوو و رو ستیو پیر یو کی دپشتو چا پ شوی آثار» ، کابل ، (۱۳۵۶ هـ . ش .) .



استاد علامه عبدالحی حبیبی در سال (۱۳۵۶ ه . ش .).



علامه عبدالحی حبیبی (در قطا راو ل از چپ بر است نفر دو م) در
 میان شرکت کنندگان سیمینار «په دوو و رو سیتیو پیرو کی د
 پښتو چاپ شوی آثار» ، کابل، (۱۳۵۶ ه . ش) .



استاد حبیبی در سن هفتاد و یک سالگی (۱۳۵۶ ه . ش .) .

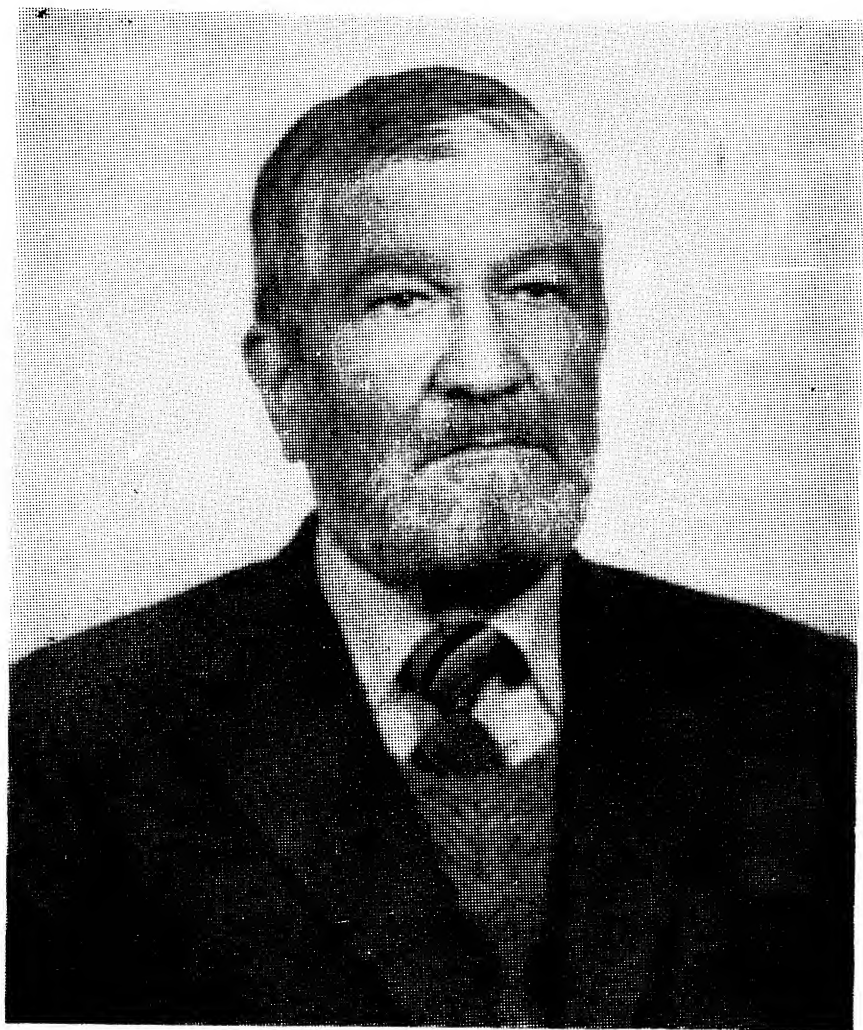


استاد علامه عبدالحی حبیبی در کنار انبوهی از کتب و دست‌نویس‌های خود، کابل، (۱۳۵۷ ه. ش. ۰).

(باید تذکر داد که استاد حبیبی این عکس را بنابر تقاضا و خواست جدی اعضای خانواده و دوستداران خود گرفته است).



اشخاص ایستاده از راست به چپ: استاد مرحوم عبدالر و ف
بینوا ، اکادمیسین پوها نهد عبدالشکور رشاد و حبیب الله رفیع
اشخاص نشسته از راست به چپ: سیال کاکر ، استاد علامه عبدالحی
حبیبی و زلمی هیواد مل (۱۳۵۷ هـ . ش .).



استاد علامه عبدالحی حبیبی د رسال (۱۳۶۲ هـ. ش .)

107— Lala-i-Kohsar (Tulip of Mountain) A Collection of Afghanistan Unknown Persian Poets' Works.

108— Collection of Social, Literary and Historical Memorandums and Versified and Prose Literary Works in Three Volumes (Persian and Pashtu).

109— The Politocal History of Afghanistan in Two Volumes (Persian).

110— Correction, Comparison, Annotation and Commentary of Muzakar Ahbab-i-Nesar-i-Bukhari (Persian)

111— Afghan in the History.

112— Preface, Commentary and Comparison of Jami's pamphlet on Rhy-me, 1357 HS.

113— Gnostical Position of Jami in Connection of Philosophy and Gnosticism With Science.

114— The Message of Yaqub Laith (Prepared in Four Lanuages).

115— Correction, Comparison and Preface of Akbar Nama of Hamid Keshmeri, (Persian) 1309 HS.

۱۰۷ - لاله کهسار (مجموعه آثار شعرای گمنام فارسی زبان افغانستان) .

۱۰۸ - نوشته های من به زبان فارسی و پشتو (مجموعه مقالات اجتماعی و یاد داشت های تاریخی و آثار ادبی منشور و منظوم) در سه جلد .

۱۰۹ - تاریخ سیاسی افغانستان در دو جلد (فارسی)

۱۱۰- تصحیح و مقابله و تحشیه و تعلیق مذکر اجاب بنار ی بخاری به فارسی .

۱۱۱- افغان در تاریخ .
۱۱۲- رساله قافیه جا می با مقدمه و تعلیق و مقابله ۱۳۵۷ ه . ش .

۱۱۳- موقف عرفانی جا می در پیوستگاه فلسفه و عرفان با ساینس .

۱۱۴- پیام یعقوب لیث (فراهم آورد ه به چهار زبان)

۱۱۵ - تصحیح و مقابله و مقدمه اکبر نامه حمید کشمیری (فارسی) ۱۳۰۹ ه . ش .

نسب و خانواده

علامه حبیبی

به منظور شناسایی هر چه بهتر استاد علامه حبیبی اضافی و بی
مناسبت نمی دانم تا سخن چند درباره نسب و دودمان بافضیلت این
صاحبدانش و طبیبان نیز، ارائه دارم، زیرا تیره و خانواده استاد
حبیبی از ازمنه پیشین کانون دانش و تعلیم، قلم و دفتر بود. از همین
جهت ضروری به نظر میرسد تا بارعایت ایجاز و اجمال چهره های
نخبه و داروغه این عایله مهذب و با فرهنگ افغانستان را همراه با ذکر
کارنامه های شان، بنگارم.

باخوانش و بررسی تاریخچه این دودمان چنان استنباط میگردد که
چار شخصیت این خانواده از شهرت عظیم علمی و سیاسی بر خورداره بودند
و اینک در سطور آتی شرح حال آنانرا، نقل میکنم.

مولوی حبیب الله محقق (کندهاری)

علامه حبیب الله (پدر جد استاد حبیبی) بن ملا فیض الله بن ملا بابا بر در سال (۱۲۱۳) ه. ق در محله با میزا بی (۹) شهر کتد هارتولد گردید. پدرش ملا فیض الله نیز یکی از طالبان دانش و دفتر بود و رساله بی را در منطق به زبان عربی نوشته بود. (۱۰) رساله فی التجوید و تحقیق التوبه ملا فیض الله، همین اکنون در آرشیف ملی افغانستان موجود است.

اما علامه حبیب الله یکی از علمای نامور و مدقق عصر خود بود. در ایام شباب و عنفوان علوم و مروج آن زمان چون تفسیر، احادیث فقه، صرف، نحو، و معالم البلاغه را از درسگاه خانواد خود آموخت، سپس به فراگیری علوم معقول پرداخت و مطالعات خویش را در رشته های ریاضی، استراتژی، و هندسه نیز، ادامه داد.

بعد از پایان رسانیدن دروس حلقات علمی و فرهنگی ماحول به سیاحت در ممالک خارجی مانند هندوستان و ایران، آغاز نمود و در دانشکده های آن کشورها از محضر دانشمندان و متفکران آن زمان بهره وافی جست. متعاقباً به ممالک عربی سیرو سیاحت نمود و درین جهانگردی به مطالعه آفاق و انفس پرداخت (۱۱) و از اثر تحقیقات ممتع و ثمربخش خود، سرانجام به استادی در علوم منقول و معقول رسید و با آثار و آفرینش های گرانبهای خود که در رشته های گونه گونه علوم مرقوم داشت، رنسانس مشا به اروپا را در، کندهار، بنیاد نهاد.

علامه کندهاری نظیر صاحب نظران و دانشمندان بزرگ دوره رنسانس، علوم و فنون مرسوم عصر خود را بادید انتقادی می نگریست و پژوهندگان را به ترك تعصب و خودداری از تقلید محض

و کور کورا نه قداما ، دعوت میگردواین خود روش تازه و بکر در آن عصر بشمار میرفت . (۱۲) زیرا بزرگترین علت عقب ماندگی کشورها عبارت از سنت پرستی و تغریق در ابحار بیکرانظنون و اوهام می باشد که علامه حبیب الله به خاطر منتفی بساختن این ایده های واهی مبارزات بی امان بخرچ داد .

علامه حبیب الله مشهور به جبوآخوندزاده مانند فیلسوف معروف انگلیسی (فرانسس بیکن) همواره در علوم از میتود تجربی ، کار میگزفت و تیوری راباپراتیک معجون میساخت .

او همیشه در مجالس و محافل علمی معاصران شرکت میجست و شاگردان زیادی تربیه کرد .

در سطور زیرین از کتابها و رسایلی نام میبرم که توسط علامه حبیب الله یا محقق کندهاری ، به زبانهای عربی ، فارسی و پشتو نگاشته شده است :

۱- شوارق در علم حدیث به زبان عربی بر طرز مشارق صاغانی با زیادت استیعاب احادیث و قولیه صحیحین .

۲- اقسام و منجاری و آفات غرور (فارسی) در مطالب عرفانی و اخلاقی .

۳- رساله تفکر به فارسی در اخلاق و عرفان و فواید تفکر .

۴- موعظها و خطاها به عربی و فارسی .

۵- رساله صبر و شکر در اخلاق به فارسی .

۶- رساله نماز و اسرار آن از نظر منقول و معقول به فارسی .

۷- رساله محبت الهی در اخلاق و تصوف (به فارسی) .

۸- رساله تمییز مومن و کافر ، تحقیقی است کلامی و دینی بزبان فارسی ، در برخی از متفکران تنگ نظر .

۹- تواریخ و فیات مشاهیر اسلامی قرون ثلاثه (به فارسی) .

۱۰- شمع بارقه در شرح وحدت شهود و وجود ، به فارسی که از آثار

تحقیقی گرانبهای اوست و با کمال بصرات و وسعت نظر در شش فصل ، تالیف شده است .

۱۱- چهل مسأله دینی (بـه فارسی) که در پاسخ به سوال های ملا محمد اعظم اندی یکی از معاصران حبو آخند زاده ، نداشتہ شده است .

۱۲- احکام المله فی احکام اهل قبله در عربی مشتمل بر فیصل - التفريقه امام غزالی با ایزادات و تحقیقات دیگر .

۱۳- مفتنم الحصول فی علم الاصول ، بزبان عربی دربر گیرنده مسایل و موضوعات مربوط به فلسفه تشریع و نظر انتقادی باصول قواعد فقهی که از کتاب های معروف و گرانبهای اوست و مورد پسند زیاد علمای هندی ، قرار گرفته بود . زیرا با نظر صاحب اجتهادی ، تدوین شده بود .

۱۴ - انموذج العلوم .

۱۵ - رساله مغالطات .

۱۶ - ابانه المله فی التوقف عن تکفیر اهل قبله ، بزبان عربی در چهار فصل که با مهارت و ممارست فراوانی ترتیب شده و هر مورد و هر مبحث آن تبصر و فساحت نظر مولف را در علوم فقه و عقاید نشان میدهد . بعد ها همین کتاب را به زبان فارسی نیز نوشته است .

۱۷ - مرآة الحق به زبان عربی مشتمل بر هفت فصل در ابحاث - قید الحیثیه در سال (۱۲۶۲) ه . ق .

۱۸ - وحدت وجود و شهود به زبان فارسی که در جواب به پرسش های ملا محمد اعظم اندی (این شخص هنگام اقامت در امرتسر بنام ملا عبدالله امرتسری کتابهای زیادی نوشته است) ، برشته تحریر درآمده و از فحوا و مفاد آن حیطة و صلاحیت کامل مولف در فلسفه ، تصوف و اشراق نمایانست .

۱۹ - مسحقة القبول و القبلة فی تحقیق سمت القبلة ، بزبان فارسی

در شرح طرف و سمت قبله با دلایل علوم ریاضی و فقه ،
۲- رساله موسیقی بزبان فارسی .

۲۱ - تنقیح التهاافت الفلاسفه بزبان عربی .

۲۲ - حاشیه و تحقیق جدید بر زیج الخ بیگی ، بزبان فارسی که
نسخه خطی آن در موزه کابل موجود است .

۲۳ - شرح نمط تاسع اشارات ابن سینا ، به عربی .

۲۴ - بسط البسایط شرحی بر برخی از مباحث منطق ، به عربی .

۲۵ - منتخب تحریر اقلیدس ، به زبان فارسی .

۲۶ - ترجمه تحریر اقلیدس ، به زبان فارسی .

۲۷ - ترجمه اکرثا و فروسیوس .

۲۸- مختصر کشف القناع

۲۹- ریاض المهند سین یاروضات المهند سین .

۳۰ - ترجمه و تشریح مقامات حریری .

۳۱- نقد التفات فسی تزییف الموضوعات در تشریح احادیث
موضوعه به فارسی که در (۲۹) باب بخواست سردار مهردل خان مشرقی
نوشته شده است .

۳۲- ابجد التواریخ ، بزبان عربی در تاریخ اسلام حاوی (۵۰۰) - صفحه ،
سال تالیف ۱۲۵۲ ق .

۳۳- منهاج العابدین اثر منظوم در پشتو (ترجمه منهاج العابدین
امام غزالی) ، محتوی مسایل اخلاقی و عرفانی که حایز (۷۰۰۰) بیت میباشد
و در سال (۱۲۳۶) ه . ق تالیف و تدوین شده است . (۱۳) و تا کنون
دوبار طبع شده است . مرتبه اول در بمبی و دفعه دوم در پاکستان .

علی الوصف علامه حبیب الله رابادر نظر داشت دسترسی وید طولای
او در علوم منقول و معقول از یکجانب و بذل مساعی بخاطر نوشتن آثار
علمی - تحقیقی از طرف دیگر ، میتوان بادانشمند و فقیه متفکر ،
صوفی و عارف بلند آوازه کندهار قاضی غلام محمد هوتک مشهور به
قاضی غلام هوتکی مولف کتاب ارشاد الحق و بسا آثار غیر مطبوع دیگر ،
تشبه و مقایسه کرد .

ولی با کمال تأسف باید اظهار داشت که تعداد زیاد آثار علمی-تحقیقی جوآخند زاده، بنا بر شرایط و اوضاع وخیم آن زمان (خانه جنگی ها و تهاجمات خارجی) یا در زوایای تاریک متروک شد و یا بکلی مفقود-الایر گردید و محض چند اثریکه از تصاریف و تطاول زمان مصون مانده . در کتابخانه حیدرآباد دکن، پشاور، آرشیف ملی افغانستان و کتابخانه های شخصی شاد روان علامه حبیبی و اکادمیسین پوهاند عبدالشکور رشاد، موجود است .

این دانشمند خردمند و متبحر در سنه (۱۲۶۵) ه . ق در شهر کندهار وفات یافت . (متکی به نسخه خطی که نزد استاد فاضل و صا حبرای رشاد موجود است .)

۲- مولوی عبدالرؤف کاکړ

مولوی عبدالرؤف کاکړ پسر مولوی عبدالرحیم و نواده علامه حبیب الله و عم علامه عبدالحی حبیبی بود، که نزد استاد فاضل و صا حبرای، کندهار دیده بدنیا گشود .

مولوی عبدالرؤف کاکړ علوم اسلامی و ادبی چون فقه، تفسیر، احادیث، صرف، نحو و بلاغت... را از پدر با معرفت خود - مولوی عبدالرحیم که معلم عبدالله جان و لیعهد امیر شیر علی خان بود، فرا گرفت .

مدتی در تبعید و نفی بلد بسربرد تا اینکه در سال (۱۳۰۰) ه . ق توسط قاضی القضاات مرحوم سعد الدین خان و مرحوم سردار عبدالقدوس اعتماد الدوله بدربار امیر عبدالرحمن خان راه یافت و به حیث ملا و مدرس خاندان شاهی تقرر یافت .

مولوی عبدالرؤف از رجال معروف و سرشناس افغانستان بشمار میرود، که همواره در خط مقدم روشنفکران قرار داشت .

معدلك ، احاطه و صلاحیت اودر علوم اسلامی و السنه عربی ، فارسی و پشتو وی را در ردیف عالمان بزرگ آن عصر قرار میدهد .
 امیر حبیب الله خان بر مبنای همین فضیلت و دانش ، او را به منزله استاذ خود ارج و احترام میگذاشت و در مسایل مهم قضایی از وی استشاره مینمود و حتی قضات و کارکنان قضایی کشور را بعد از موفقیت در امتحان او ، بکار میگماشتند .
 معالو صف ، مولوی عبدالروف کاکر در شعر و شاعری نیز قریحه پسندیده داشت و در اشعار خاکی تخلص میکرد .
 اینست الگوی از اشعار فارسی و عربی این شاعر شکر گفتار و روشن ضمیر :

ای سرور خلاق وای فخر کائنات! ای راز دار خالق وای شاه انبیا!
 ما امتان دور فتاده ز در گهست داریم پیش خاک رخت عرض مدعا
 شد مدت فراق تو بس دور و بس دراز آمد به دوره چاردهم صدر سالها
 گردید ضعف عارض ارکان دین و دل

شیطان چو نفس در رگ و پی کرده است جا
 دریک غزل دیگر چنین نوشته است :

خاک کند مشکبوی ساجه مشکبوی تو
 باد شود روح بخش گرد سرکوی تو
 بست به زنجیر و تیغ بر جگرم زدریغ
 طر دهندوی تو غمزه جادوی تو
 در مطلع یک قصیده نعتیه چنین نگاشته است :
 مدح کلام خود کنم از نصبت مصطفی

ورنه کجا رسم که بحقش کنم و فاسد
 در جای دیگری ارادت خود را به دوستان فاضل ، علی الخصوص
 سید محمود کند هاری چنین تبیین میدارد :

الی المخدوم مفصاح الانام سلام فی سلام فی سلام
 لقوار سلت من مکتوم نظم بدیع کالالی فی انتظام (۱۴)

هكذا، مولوی عبدالروف کا کہنا ہے کہ ابیاد از بنیان گذاران و موسسان زور نالیزم افغانستان، به حساب آورد. زیرا اونه تنها جریدہ سراج- الاخبار افغانستان را در سال (۱۳۲۳) هـ. ق مطابق به (۱۹۰۶) م تاسیس نمود بلکه عملاً در تحریر و تفسیر مطالب آن سهم گرفت. نقش علمی وادبی اودر زینت افزایی صحافت و ثقافت افغانستان، سزاوار ستایش فروانست.

معینا، فعالیت های فرهنگی مولوی (خاکی) را نمیتوان درچارچوب شاعری و ژورنالیزم تحدید کرد (۱۵) بچه او در زندگی خود همواره به کارهای علمی و تحقیقی منہمک بود، که در نتیجه آن تا- لیفات و نوشته های زیادی از خود به جا گذاشت. در زیر عناوین آثار مولوی عبدالروف کاکر متخلص به خاکی را، بر می شمارم:

- ۱- کشکول در دو جلد که در آن اشعار پشتو، فارسی و عربی خود و پارچه های نفیس ادبی دیگر شاعران را گنجانیده است.
- ۲- خردنامه امیری به زبان فارسی.
- ۳- تفسیر سوره حشر به زبان فارسی.
- ۴- سلامنامه عربی برای مزارشریف که یک بخش آن با مرامیر عبدالرحمن خان بر دروازه مزارشریف نوشته شد.
- ۵- تفسیر آیات العبود به زبان فارسی.
- ۶- ردیک بخش ناسخ التواریخ به زبان فارسی.
- ۷- رساله افغانستان به زبان فارسی.
- ۸- رساله مصافحه.

۹- عقد الامی فی تتبع بداء الامالی، قصیده عربی درخصوص عقاید و کلام.

- ۱۰- کلمات امیر البلاد فی الترغیب الی الجماد.
 - ۱۱- تفسیر سوره فاتحه و جزئیات آخر قرآن عظیم الشان.
- این دانشمند ادیب، شاعر و روزنامه نگار مدقق به عمر

(شصت و هفت) سالگی در سال ۱۳۳۲ ه. ق و فات شد و مر حوم علامه محمود طرزی (پدر مطبوعات افغانستان)، در باره وفات او در جریده سراج الاخبار، چنین نوشت:

«باتمام افسوس و کمال یاس و حسرت و باچشم اشکبار و قلم ماتم بار جز کدورت ضیاع ابدی عالم علامه و فاضل کامل، فرزانه فضایل همراه با عالمیجه عبدالروف خان صاحب را در ج صحایف غم و اندوه مینمایم و» (۱۶)

۳- مولوی عبدالواسع

مولوی عبدالواسع از بزرگترین شخصیت های مبارز تاریخ معاصر افغانستان، به حساب میرود. این دانشمند و خطیب دلیر مرد، فرزند مولوی عبدالزوف کاکر و عمزاده علامه عبدالحی حبیبی است، که در سنه (۱۲۹۰) ه. ق در شهر کند هار، بدنیا آمده است.

مولوی عبدالواسع، این قلمزن و شنگر و صاحب دل در علوم اسلامی، منطق، زبان و ادبیات پشتو، فارسی و عربی، حایز معلومات وافیه و شایع بود.

معهدا، او یکی از فعال ترین اعضای جنبش مشروطیت اول بشمار می آید و از اثر مبارزات مشروطیت طلبی خود، باری در زمان حکمرانی امیر حبیب الله خان در زندان محبوس گردید، ولی خوشبختانه بعد از انقضای چند وقت در پرتو زنده اندی، امرزیده شد.

وی بعد از استرداد استقلال سیاسی کشور و به سر قدرت رسیدن امان الله خان غازی به وظایف مهم و سترگ منصوب گردید و حین ایفای این وظایف با اجرای امر بزرگی فایق گردید که عبارت از تدوین نظامنامه ها (قوانین)، مطابق به شرع اسلامی است. همه کارنامه های این دانشمندان می مظهر تابان شهیدت و

فداکاری او در راه خدمت به مردم و وطن میباشد که من به نسبت تضییق جا ، قادر به یادآوری آن نیستم .

معدلك ، باید تذکار داد که مولوی عبدالواسع ، این سخنرا ن وفقیه روشن روان همواره در سرخط روشنفکران هم عصر خویش قرار داشت . نبرد و ستیزبازی کاری و ارتجاع ، مضمون واقعی زنده گی این دانشمند آزاد منش را تشکیل میداد و درست بنابر این ملحوظ بود که در سال (۱۳۰۷) به دستور بچه سقاءبدن توپ بسته شد . (۱۷).

مولوی عبدالواسع به علاوه رزم و بزم خود ، آثار گرانبهای درجهان علم و تحقیق ، بجا گذاشت که از گنجینه های ارزشناك فرهنگ کشور ما ، محسوب میگردد . در سطور زیرین از مشهورترین آثار وی تذکر به عمل می آورم :

۱- تمسك القضاء ، به زبان فارسی (متکی باصول و قواعد فقه حنفی) محتوی دو جلد ، که جلد نخست آن مشتمل بر حقوق و تعزیرات و جلد دوم آن دربرگیرنده عقوبات است و در سال (۱۹۲۰) م در کابل انتشار یافته است .

۲- حکمت اسلامی ، به زبان فارسی که در سال (۱۹۱۵) م تالیف شده است و تاکنون نسخه خطی آن در آرشیف ملی افغانستان باقی مانده و به زیور چاپ آراسته نشده است .

۳- حکومت اسلامی ، در باره اداره و تشکیلات حکومت از نظر اسلام که نسخه خطی آن در اغتشاش (۱۳۰۸) ه . ش از میان رفت . (۱۸)

۴- تفسیر سوره بقره و فاتحه به زبان های پشتو و فارسی (خطی) که ترجمه انگلیسی آن توسط مولوی عبدالوها ب کاموی ، عضو پشتو مر که صورت گرفته بود . (۱۳۰۰) ه . ش .

۵- یو از نی کتاب پشتو و صرف و نحو زبان (گرامر) پشتو ، بزبان

- پشتو چاپ کابل . (به همکار ی نویسندگان دیگر .)
- ۶- عنوان اساسی دینیات درمضمون تعلیمی فلاسفه اسلامی قرآنی طبع کابل ، (۱۳۰۰) ه. ش .
- ۷- رساله شناخت خدا مشتمل بر شرح معانی اسماء الحسنی چاپ کابل ، (۱۳۰۰) ه. ش .
- ۸- منظومه تعاون به زبان پشتو، طبع کابل (۱۳۶۲) ه. ش .
- ۹- پښتو پښویه . (به همکار ی اعضای پشتو مرکز) .

۴- مولوی عبدالرب

مولوی عبدالرب نیز یکی از چهره های درخشان علمی خانواده علامه عبدالحی حبیبی ، بشمار می رود . این شخصیت قلمدست و عرفانی پسر مولوی عبدالروف کاکړ ، نواده علامه حبیب الله (محقق کندهاری) برادر مولوی عبدالواسع شهید و عمزاده استاد حبیبی بود که در سال (۱۲۹۴) ه. ق. در کندهار زاده شد .

مولوی عبدالرب اساسات و مبانی علوم مروجه را درآموزشگاه خانواده فرهنگی خود ، فراگرفت و در اثر تلاش های دامن دار علمی و تحقیقی خویش ، سرانجام توانست تا بدرجه استادی درعلوم منقول و معقول (فقه ، حدیث ، تفسیر ، فلسفه ، منطق ، حکمت و...) نایل آید . در نتیجه مبارزات تجدید طلبانه و عضویت درمشروطیت اول ، زندانی گردید . ولی امیر حبیب الله او را بنابر احترام به مقام علمی پدرش از زندان رها کرد و مورد عفو قرار داد. (۱۹) طی مدت بیست و هفت سال حضور امیر حبیب الله ، ایفای وظیفه کرد و بعد به صفت آموزگار و مدرس در مکاتب و ادارات معلمین (دانش سرا) کابل ، کار کرد .

این مرد پژو هند و مبارز در سال (۱۳۳۷) ه. ق چشم از جهان بست .
تالیفات او بشرح زیر نیست :

۱-سراج العقاید ، به زبان فارسی ، طبع کابل برای صنف پنجم .

۲-سراج الاحکام در فقه اسلامی ، به زبان فارسی ، چاپ کابل .

۳-دینیات مشتمل بر پنج فصل، به زبان فارسی ، طبع کابل ، برای صنف اول الی چهارم ابتدایی .

۴-رساله اطاعت اولوالامر ، به فارسی ، چاپ کابل .
(این رساله ها بعد ها توسط مولوی صالح محمد به زبان پشتو ترجمه شده است .)

۵-سراج السیر در سیر نبوی (فارسی) ، طبع لاهور ، برای مکاتب متوسطه .

۶-مقدمه فلسفه اسلامی (خطی)

۷-سراج القضاء ، که نسخه خطی آن در آرشیف ملی افغانستان موجود است . (۲۰)

در آخر بحث پیرامون نسب و خانواده علامه عبدالحی حبیبی ، باید گفت که عالمان و خاومه بدستان زیادی ، افتخار نسبت به این خانواده را دارد که ذکر آن درین چند سطر محدود کار نیست دشوار و حتی محال .

لذا بیاد آوری همین چار شخصیت بزرگ و نامی این دودمان اکتفا میورزم و فقط یاد دهانی مینمایم که دکتر محمود حبیبی و محترم دکتر صادق فطرت ناشناس نیز از جمله اشخاص فاضل و با تربیتی هستند که تاکنون در قید حیات اند و باین خانواده علمی - فرهنگی افغانستان وابستگی دارند .

علامه حبیبی بمثابه بانی و تکامل دهنده امر اکز فرهنگي کشور

يکي از خدمات فرا موش نأشد ني و در خور ستايش استاد علامه عبدالحی حبیبی در جهت اعتلا و شکوفايي معارف و ثقافت کشور ما، عبار تست از بنیان گذاری و سهم شایسته در تکامل نهاد های فرهنگی افغانستان، زیر اچنانکه در صفحات گذشته یاد آور شد م، استاد حبیبی بانشر و رهبری هفته نامه طلوع افغان (۱۳۰۶-۱۳۱۰ ه. ش) چرخش عظیمی در سبک و شیوه نگارش ادبی ژورنالستی، به وجود آورد.

معینا، قریحه سرشار و مکتب کم نظیر استاد حبیبی در علوم، شهرت فضل و حکمت او را در داخل و خارج کشور، به مراتب افزایش بخشید و خاص بموجب همین درایت علمی و اخلاقی بود که استاد معظم علامه عبدالحی حبیبی در اثر فرمان اولیای امور آنوقت، به کابل خواسته شد و ریاست پشتو ټولنه (اکادمی پشتو) و معاونیت ریاست مستقل مطبوعات با و موکول گردید.

علیرغم آنکه پشتو ټولنه بتاريخ اول ماه ثور (۱۳۱۶) ه. ش مطابق (۱۹۳۷) م در نتیجه ادغام والحاق انجمن ادبی کابل و انجمن پشتو کنند ها ر تاسیس گردیده، (۲۱) ولی لون و هیئت اکادمی پشتو در زمان ریاست استاد حبیبی، بکلی دگرگون شد. چه از یکجانب امور رهبری آن از اشخاص سمبولیک و تشریفاتی به یک قلمزن متفکر و پرمغز سپرده شد و از سوی دیگر شعبات جدید در تشکیل آن اضافه گردید.

باین ترتیب پهنا و گسترش کانون بزرگ علمی - پژوهشی با داشتن شعبات چون تالیف و ترجمه، قواعد و گرامر، لغات،

صحافت و تدریسات و نشر کتاب‌های سودمند نظیر « دپشتو ادبیاتو تاریخ ». « پښتانه شعر او »، وېر ځي آثار در باره گرامر پښتو و کتب درسی پښتو (پښتوکلی) را باید از مجاهدات پیگیر و دامنه دار استاد بزرگوار علامه حبیبی در احیا و تکامل فرهنگ اصیل و دیرین سال زبان ملی ما (پښتو)، به حساب آورد.

استاد حبیبی با اینگونه خدمات بشری خود، افقهای روشن و تابناک را به خاطر رشد و انکشاف زبان پښتو، باز نمود.

علاو تا، استاد علامه عبدالحی حبیبی برای نخستین بار در سال ۱۳۲۳ ه. ش، پوهنځی (دانشکده) ادبیات را تاسیس نمود و جوانان وطن را به تحصیل و کسب فضیلت در آن ترغیب و تحریص نمودند.

بدیهست که ایجاد چنین مرکز بزرگ تحصیلی و آموزشی نقش بسزایی در تربیه علمی جوانان افغان و در نهایت امر پیشرفت فرهنگ، کشور، ایفا نمود، است که افتخار آن با استاد حبیبی، این دانشور روشن روان، تعلق میگیرد.

فرزندان آگاه و بیدار کشور هیچگاه، خدمت والای استاد حبیبی را به خاطر تهداب گذاری کا نو نه عالی آموزش در افغانستان (دانشکده ادبیات و علوم انسانی) فراموش نخواهند کرد. از اینکه بگذریم، سهمگیری استاد عبدالحی حبیبی در روشن نمودن زوایای تاریخ افغانستان و قرار دادن آن در مسیر تابش و پویایی هر چه بهتر مسا له ایست قابل مکت و مذاقه. زیرا انجمن تاریخ افغانستان در زمان ریاست استاد عبدالحی حبیبی، این مورخ ژرف فکر و کنجکاو، در خشش و رونق شگفت انگیزی داشت.

باوصف آنکه سهم مورخ دانشمند و پرتلاش احمد علی کهزاد و دکتر عبدالرحیم ضیایی (اولین و دومین رئیس انجمن تاریخ افغانستان) در نیرومندی نهضت تاریخ نگاری جدید افغانستان،

شایان تو صیف والا وسپا سخیلی بزرگست ، ولی ارتقای این جنبش به مدارج و مراحل عالی تکامل از حیث اصح ، تعمق و دقت در موضوعات ، مصادف با دوران استاد علامه عبدالحی حبیبی است. چه درست در همین وقت و زمانست که نشرات انجمن تاریخ افغانستان رستاخیز عظیم علمی را آغاز کرد و از تاریخ و جغرافیای تاریخی گرفته تا معرفی مشاهیر و رجال معروف کشور ، تحقیق در تاریخ زبان و فولکلور ، شناسایی صنایع مستظرفه و مسکوکات ، مسایل مربوط به عتیقه شناسی و کتابشناسی افغانستان با دقت تمام در صفحات آن به زیور طبع آراسته شد و منحیث المجموع شرایط و امکانات آن فراهم گردید تا متبعان و پژوهشگران جوان ما جهات گوناگون تاریخ و فرهنگ کشور را مورد مطالعه و کاوش قرار دهند .

همچنین ، شرکت فعال و اساسی استاد علامه حبیبی در بنیاد نهادن اکادمی علوم افغانستان نیز مبرهن است . چه این مرجع بزرگ علمی - پژوهشی کشور در واقع بر مبنای پشتو ژولنه (اکادمی پشتو) ، انجمن تاریخ افغانستان و آریانا دایرة المعارف ، ایجاد شده که مساعی خستگی ناپذیر استاد فسیح بین و موشگاف علامه عبدالحی حبیبی را در آن مختصر اذکر ، نمودم .

مبارزات سیاسی و وطن خواهانه استاد علامه حبیبی

همانگونه که قبلاً ملاحظه نمودید ، استاد عبدالحی حبیبی در پرورشگاه دانش و سیاست ، پایه عرصه و جود گذاشت ، زیرا اسلاف و منسوبان خانوادۀ او دانشمندان و مبارزان معروف کشور بودند که خواهی نخواهی ، تأثیرات بزرگی بر شخصیت اجتماعی و فرهنگی استاد حبیبی ، بجا میگذاشت .

استاد حبیبی از دوران جوانی به مبارزات سیاسی و وطنخواهانه ، آشنا گردید ، ایدالهای متمدنی و روشنفکری جنبش مشروطیت افغانستان در تار و پود وجودش جا گرفت و برای تحقق آن به مبارزه برخاست .

هکذا ، شکنج و تعذیب پیشوایان و راهیان مشروطه خواهی و بویژه به توپ بستن مبارزان قهرمان و سر سپرده افغان چون (مولوی عبدالواسع) توسط عمال و کاسه لیسان ارتجاع سیاه ، مبارزات آزادی خواهانه و ضد استعماری او را بیش از پیش ، نیرومند

ساخت .

درست به همین ملحوظ بود که استاد علامه عبدالحی حبیبی جهت ادامه و بهدفع رسانیدن آرمان های والا ی مشروطه خواهان ، در تاسیس حزب سیاسی جوانان بیدار (وینس زلمیان) ، فعلا نسه سهم گرفت و بمثا به دانشمند داهی در رهبری و سمت دهی آن بذل مساعی کرد ، ولی بنابر اقتضا آت زمان از پیوستن رسمی به آن سازمان ابا ورزید . چه زمان مداران وقت به موجب هراس از فهم و فراست سیاسی او افترا آت کاملا واهی و مضحك ، باستاد حبیبی نسبت دادند . (۲۲)

معذک ، زمان نیکوکاری و خیر اندیشی ، سعی و تلاش به خاطر اشاعه معارف و فرهنگ ، استاد علامه حبیبی را چون خورشید تابان ، مبرهن ساخت و چهره های مشووم آشوبگران سیاه دل یکبار دیگر ، افشا شد .

درین هنگام و این گیسو دا ربود که انتخابات دور ه هفتم شورا . آغاز شد . مردم رستگا رودانش پرور کنند هار ، استاد حبیبی را به حیث نمایند ه شایسته و فهمیم خود بشورا ، فرستاد . استاد عبدالحی حبیبی باو کالت و نمایندگی در پارلمان همواره صدای خشم و اعتراض خویش را مبنی بر نابسامانی های سیاسی و اجتماعی آنوقت ، ابراز می داشت

ولی دریغ ! که دیری نگذشت و شورای وقت دستخوش غایله بزرگ گردید برخی اعضای فرومایه و دون صفت پارلمان ، بدر بار پیوستند و پست های بلندی احرار نمودند ، عده بی دیگری اغلال و پنجره های سیاه زندان را بر فروختن عقیده و ایمان ترجیح داد و مبارزات و طن خواهانه شانرا ادامه دادند . مبارز نستوه و مورخ دانشمند میر غلام محمد غبار و شاد روان عبدالرحمن محمودی نیز از این دسته وکیلان بودند که بنابر ایمان راسخ خویش در عقب پنجره های زندان ، افکنده شدند .

اسناد حبیبی نیز در زمرهٔ این گردان دلیر و شجاع مجبور به تبعید و ترك دیار گردید و مدت ده سال در پاکستان متوطن شد. (۲۳) فرمانروایان پاکستان در اول وهله از رفتن استاد حبیبی به آن کشور، ابراز پشتیبانی کردند. چه میخواستند از شخصیت علمی - تحقیقی او در جهت تامین منافع نامشروع خود استفاده نمایند. اما خوشبختانه که این مامول شوم‌شان جامه عمل نپوشید. (چنانکه اجمل خنك شاعر بلند آوازه پښتونخوا نیز شا هد عینی این ما جراسست حکمرانان پاکستان بزودی درك نمودند که نمیتوانند از وجود او در مقابل جنبش استقلال طلبانه پښتون و بلوچ، بهره برداری سو نمایند. لذا وی را با کلمات ناسزا و مستهجن یاد کرد و با سماجت و وقاحت بی نظیر دست به بدنام ساختن این مبارز متفکر و دانشمند، زدند، ولی خوشا که کوچکترین اثری از خود بجا نگذاشت.

بهر صورت زمان گذشت و تحولات زیادی در داخل و خارج کشور (پاکستان) پدیدار گردید و زمینه آن فراهم شد تا استاد حبیبی از رنج فراق و دوری وطن، نجات یافته، مجددا رهسپار میهن گردد و به زندگی علمی - پژوهشی خود ادامه دهد.

در سخنان آخر پیرامون مبارزات سیاسی و وطن‌خواهانه استاد علامه عبدالحی حبیبی، باید اظهار داشت که ختم تبعید و عود دوباره به میهن، بخش مهم و اساسی زندگی این دانشمند (سیاست) راجسته جسته کاهش داد و در مقابل آن جوانب دیگر شخصیت این نویسند و پژوهشگر متفکر را نیرو و غنای بیشتر بخشید که حاصل آن آثار گرانمایست در باره فرهنگ و تاریخ کشور ما.

اما در خصوص مبارزات و وطن‌خواهانه استاد حبیبی باید گفت که اینگونه مجاهدات او تا آخرین لحظه حیات ادامه داشت. زیرا او تا رمق اختضار به خاطر اعتلا و شکوفایی کشور اندیشید و در آغوش وطن جان داد.

علامه حبیبی به حیث استاد

ورهنمای دانشمندان افغانی

از آنجا یکه استاد علامه عبدالحی حبیبی موسس و تهاداب گذار نخستین فا کولته ادبیات کشور و ادار ه کننده موسسات علمی و فرهنگی چون اکادمی پشتو (پشتو ټولنه) و انجمن تاریخ افغانستان، بود، بنابراین شاگردان فراوانی تربیه کرد و با دانشمندان صاحب نظری محشور گردید.

صمیمیت و پاکدلی، گشاده رویی و یکروی، فروتنی و بی تکلفی، تزکیه نفس، شفقت و مهربانی، تنقیح اراده، تنفر از تعصب و تبعیض، اشمئزاز از حقد و حسد، مودت بی غل و غش، صفا و وفا بی پیرایگی سخن، کلام نغز، ملیح و ظریفانه، روحیه انتقاد پسندی (۲۴) و ... از جمله خصایص فطری و ذاتی استاد علامه عبدالحی حبیبی بود که باعث تجمع نویسندگان و محققان کشور در گرداگرد او میگردد.

استادان و محصلان پوهنتونی (دانشگاهی)، گردانندگان بنگاه های تحقیقی و فرهنگی و خامه بدستان اهل رای، همواره با او آمد و شد میداشتند و وی را زیارت میکردند، از محضر این رایزن توانا و مغز متفکر، سود و بهره می اندوختند.

علیرغم آنکه ، استاد علامه حبیبی دقیقه بی از زندگی اش را — جز مطالعه و پژوهش ، نگاشت و چکامه سرایی، ضایع نمیکرد (۲۵) و بی با آنهم از دیدار دوستان و دادن مشوره های گوناگون با آنان، مضایقه نمیکشت .

برخی از اندیشمندان و قلمزنان جهت حل و فصل مشکلات و دشواری ها ، عده بی به منظور دریا فست مآخذ و مدارك ، بخشی به خاطر بهره گیری هر چه بهتر از فراست و فضیلت علمی و جمعی دیگری برای رهنمایی و استشاره در امر نگارش و تحقیق ، به حضور این استاد بز رگوارونا می، مراجعه میکردند .

خصایل سترگ و انسانی از یکسو و صلاحیت وسیع علمی — مسلکی از جانب دیگر شهرت استاد حبیبی را با آفاق و نقاط خیلی ها دور از حدود و ثغور کشور ما ، پخش کرد و درست بنابر همین ملحوظ بود که استاد حبیبی در خارج از کشور نیز دوست داران و علاقمندان زیادی داشت .

دانشمندان و محققان چیره دست خارجی همواره با استاد روابط فرهنگی داشتند و از گنج فضل و حکمت این نویسنده نیک سرشت و پاک طینت ، بهره ها میجستند .

لهذا اتفاق نیست که بخشی از آثار استاد عبدالحی حبیبی در خارج کشور طبع شده است و خامه بدستان سخن دان از رهنمود ها و مشوره های علمی استاد حبیبی، با سپاس و قدر دانی بیکران یاد آوری نموده اند .

از سخنان قبل الذکر باید چنین استنتاج کرد که در کشور فرهنگ دوست و هنر پرور ما کمتر کسی را میتوان یافت که به تالیف و نگارش آثار در ادبیات والسنه (فارسی ، پشتو ، سنسکریت ، اردو و)، تاریخ ، جغرافیا ی تاریخی و کابشناسی ، اشتغال داشته باشند و از فضیلت و راهنمایی های علمی استاد علامه عبدالحی حبیبی، استغاضه نکرده باشند .

استاد حبیبی به فرهنگ و تاریخ میهن عزیز خود ، افغانستان عشق فراوان داشت . مبارزه به خاطر پویایی و غنا بخشی فرهنگ باستانی کشور و پرورش جوانان آگاه و بیدار جامعه باین روحیه عالی را و جبهه ایمانی و کمال مطلوب خود میدانست . بنابراین میتوان ادعا کرد که اکثر نویسندگان و محققان کشور در واقع نهالهای علمی - فرهنگی اند که توسط استاد حبیبی غرس شده و اکنون چنان بارور و برومند شده اند که مایه افتخار و مباهات کلیه افغانانست .

معدلك ، استاد حبیبی جوانان روشن فکر و خامه بدست کشور را با اندرزها و نصایح عالمانه شان از پیچ و خم روزگار ، مطلع میساخت ، با آنها شیوه مقابله در برابر مصایب و ناگواری های زمان را می آموخت و آیین و روزه کامگاری در زندگی را برایشان بازگو میکرد .

استاد علامه حبیبی به خاطر ممتنی ساختن اشتباهات و لغزش های نویسندگان جوان ، از ظرافت و مهارت بی نظیری کار می گرفت و با ذکر حکایت های جالب و شیرین صحت و سقم مسایل را تفهیم می نمود .

کسانی را که در کارهای شان بطن آت و تعلق به ملاحظه میرسید ، بتحرک و امیداشت و اشخاصی را که از حدود لازم و معین طغیان مینمودند ، باعتدال و متانت توصیه مینمود .

بهر صورت ، دروس و هدایات استاد معظم علامه عبدالحی حبیبی سر مشق کلیه نویسندگان و طالبان دانش به حساب میرفت و باین منظور باید ارباب علم و فضل کشور را مرهون خدمات پیگیر و خستگی ناپذیر علمی - فرهنگی استاد حبیبی ، دانست .

تحلیل و ارزیابی شخصیت علمی -

تحقیقی علامه حبیبی

اکنون که سخن چند در باره شرح حال ، نسب و خانواده ، مبارزات سیاسی و وطن خواهانه و خدمات ارجمند استاد علامه عبدالحی حبیبی را در جهت پرورش ورهناپی نویسندگان کشور ، ارائه داشتیم ، نوبت آن فرا میرسد تا شخصیت علمی - تحقیقی استاد حبیبی را از حیث میتود و - لوزی شاخه های متعدد علوم ، مورد تعمق و بررسی قرار دهیم .

برای نیل باین هدف ، موضوع را ضمن سه عنوان علیحده پیگیری می نمایم .

الف - تاریخ

کشور عزیز ما افغانستان از ازا منه بسیار پیشین زاد گاه و مهد مدنیت ها بوده است که این امر خود معلول و مولود جنبش بزرگ علمی و فرهنگی درین مرزو بسوم میباشد .

طبیعی است که در ظهور ، تکوین و تکامل این نهضت ها علاوه بر خلق های فرهنگ دوست و ترقی پرور جامعه ، دانشمندان ، فلاسفه و مورخان آن اعصار نیز سهم شایسته ایفا نموده اند .

نام های ابوعلی سینای بلخی ، ابوریحان البیرونی ، ناصر خسرو بلخی قبادیانی ، ابو الفضل بیهقی ، عبدالحی ضحاک ، گردیزی ، امیر علی شیرنوی ، بایزیدروشان محمد هوتک ، خوشحال خان خٔک ،

رحمان بابا ، سید جمال الدین افغان و غیره فضلاء شمشیر و
نامدار این سرزمین تاسا لهای زیادی بمثابه چلچراغ محافل
وانجمن های علمی - ادبی باقی خواهند ماند .

علاوه بر این در تاریخ معاصر و نوین کشور مانیز نامهای مورخان
دا نشمنده ی چون فیض محمد کاتب ، عبدالهادی داوی ، محمود
طرزی ، میر غلام محمد غبار ، احمدعلی کهزاد ، نجیب الله توروا یانا ،
عثمان صدقی ، عبدالرو فینوا ، محمد صدیق طرزی و بسامورخان
چیره دست دیگر ثبت است که هر کدام سهم ارزنده در احیاء و
پویایی ارزشهای تاریخی کشور ایفا نموده اند .

اما استاد علامه عبدالحی حبیبی را باید سرآمد و طلایه کلیه آنها
شمرد زیرا امروز تاریخ علمی نیست که بروفق طر فداران مکاتب فکری
قدیم ، با آموختن مقدار ی سواد و مطالعه کتب تاریخی قدما (به زبان
های عربی یا فارسی) ، میتوان به تحلیل و تجزیه رویداد های
تاریخی پرداخت و حتی در صورت داشتن ذوق سلیم بتالیف و تدوین
آن دست یازید . (۲۶)

تاریخ نگاری من حیث علم کثیرالجوانب ، حاوی میتود و لوژی به
خصوصیست که نباید آنرا منحصر و محدود به بررسی کتاب های
پیشینیان ، بویژه آثار کتبی آنان دانست . (۲۷)

هکذا ، برای نگاشتن و تالیف تاریخهای به خصوص ، چون تاریخ
سیاسی و اجتماعی ، تاریخ اقتصاد ی ، تاریخ نظریات و افکار
فلسفی ، تاریخ زبان ها و ادبیات ، تاریخ دیپلوماسی ، تاریخ حقوق ،
تاریخ مذاهب و ادیان ، تاریخ نژاد ها و سلاله ها ، تاریخ طب ،
تاریخ نظامی ، تاریخ علوم و ... باید اصول و قواعد مربوط به این
تاریخها را دقیقاً رعایت نمود و آنرا باروش تاریخ نویسی عمومی ،
مغالطه نکرد . (۲۸)

به همین ترتیب حصول معلومات کافی در مورد فلسفه تاریخ

(چگونگی وقوع حوادث، پیشبینی عواقب و پیامدهای آن) از زمره اسالیب و نمط‌های مهم تاریخی نگاری است. (۲۹).
بهر حال رعایت دقیق و بلاانحراف ضوابط تاریخ نویسی (قبلا ایما می‌مختصری به آن نمودم) از یکجانب و خلافت کم نظیر در امر تاریخ نگاری از طرف دیگر، استاد عبدالحی حبیبی را در سرخط قاطبه مورخان افغان و پشتون قرار می‌دهد.

در سطور زیرین قوا عد منحصربه فرد استاد علامه عبدالحی حبیبی را در تالیف و نوشتن تاریخ، بر می‌شمایم:

۱- استاد عبدالحی حبیبی مورخ ژرفنگر و کار فهم کشور، اولین کسیست که برای اثبات و معرفی مدنیتهای تاریخی خطه دیرین سال مابر کتبه‌ها، آثار عتیقه، شواهد و مدارک در یافت شده توسط تحقیقات اکیولوژی، تمسک می‌ورزید و آنرا همچو واقعیت‌های عینی و انکارناپذیر در برابر جهانیان نمایان می‌ساخت. (۳۰).
استاد حبیبی باستناد آثار کشف شده از طریق کاوشهای باستان شناسی در موهن جو دیرو، مندیک کندهار و... تاریخ چند هزار ساله سرزمین مارا ثابت ساخته است. (۳۱) و بدین وسیله نه تنها درست بودن ادعاهای واهی و غیرمستند برخی مورخان و سیاستمداران را که از سابقه تاریخی کشور ما چشم پوشی میکردند، ثابت ساخت.

۲- ممیزه دیگری که استاد علامه عبدالحی حبیبی را از مورخان دیگر تمایز میبخشد عبارتست از آنکه مشارالیه در تحقیقات و تتبعات تاریخی خود همیشه از منابع فراوان، مستند و ثقه استفاده مینمود و موضوعات را در پر تو آثار نویسندهگان مختلف، مورد تحلیل و تجزیه قرار میداد.

به عنوان مثال استاد حبیبی در نگاشتن «تاریخ افغانستان بعد از اسلام»، از (سه صد و دو) مدرک و منبع معتبر به زبانهای متفاوت، استفاده نموده است. (۳۲).

۳- ترتیب اعلام تاریخی وجفر افیا یی ، کتا بها مضامین و مصطلحات در آخر کتاب ها ، از محامد و مزایای غیر قابل تردید تالیف و نوشتن آثار تاریخی ، است که استاد حبیبی آنرا وسیعاً مدنظر داشته است .

بی نیاز از دلیلتی که ترتیب اینگونه اعلام در پیدا نمودن و فهمیدن مسایل مورد نظر مساعدت قابل ملاحظه با مطالعه کننده کتاب مینماید .

۴- یکی از ابتکارات بزرگ و درخور تا مل استاد علامه حبیبی در نگارش و تالیف آثار تاریخی عبارت از ترتیب جدا و ل نقشه ها ، و چارت های تاریخی - جغرافیائی است .

با احتمال قوی میتوان گفت که نویسندگان دیگر نیز درین موضوع با من متفق القول خواهند بود که به خاطر سپردن شجره های حکام و پادشاهان یکی از مسایل مهم و لی دشوار است که فراگیری آن بوسیله گرافها و چارت هایکی از سهلترین روش ها و شگردد پنداشته میشود .

استاد حبیبی در ترتیب اینگونه جدا و ل زحمات زیادی بر خود ، هموار ساخته است که در نتیجه آن ساده ترین شیوه به خاطر سپردن سلاله های تاریخی را به وجود آورده است . (۳۳)

۵- استاد فاضل علامه حبیبی در زبان شناسی احاطه وسیع و ید طولی داشت که این امر تحقیقات و مطالعات تاریخی او را نسبت به سایر مورخان ، اساس و بنیاد نیرومند داده بود . روی این ملحوظست که اساسی اشخاص و اماکن تاریخی در نوشته های استاد معظم علامه حبیبی به صورت درست و صحیح ، ضبط گردیده است .

دکتر باستانی باریزی استاد دانشگاه تهران در یکی از جلسات کنگره هزاره بیست و هفتم منعقد دانشگاه (پوهنتون) مشهد ، در

رابطه به اهمیت تبعات و پژوهش‌های استاد علامه حبیبی در باره تاریخ بیهقی، مخصوصاً اماکن تاریخی چنین نوشته است:

«وقتی استاد عبدالحی حبیبی مقاله خود را خواند، متوجه شدیم که بسیار ی‌نا مهای خاص را افغان‌ها بهتر از ما میتوانند در تاریخ بیهقی بخوانند...» (۳۴)

در نتیجه کاوشهای علمی و مستندل استاد حبیبی بود که حسام راشدی، دانشمند پاکستانی پیشنهاد جالب و مورد پسند در مورد طبع کتاب بیهقی به شاملان‌کنگره پیشکش کرد و آن بدین شرح بود:

«بهترست تایک هیئت مشترک، مشتمل بر دانشمندان ایرانی و پاکستانی و افغانی و هندی، در چاپ تاریخ بیهقی اقدام کنند.» (۳۵)

قاطبه این سخنان مثبت و موید دسترسی کامل استاد معظم عبدالحی حبیبی در علم تاریخ‌نگاری هست.

۶- یکی از مشخصات فارقه استاد حبیبی در تاریخ نویسی آنست که موصوف بر خلاف پاره‌یی از نویسندگان و مورخان مداح که تمام زندگی تحقیقی خویش را وقف ضبط کردن و قایع‌ورخدا دهای سلاطین و امرا نموده است، محور اصلی نوشته‌های تاریخی خود را توده‌های مردم قرار داده، فراز و نشیب مبارزات آنان را در دوره‌های مختلف تاریخ ترسیم و تصویر نموده است.

۷- مشخصه بارزیکه اسلوب تاریخ نویسی استاد حبیبی را از شیوه تاریخ‌نگاری مورخان دیگر، متمایز می‌سازد، درین امر نهفته است که استاد عبدالحی حبیبی هیچگاه مسائل و موضوعات تاریخی را به حیث واقع‌نگار ساده، جمع‌آوری نکرد، بلکه آنرا از زاویه‌های گوناگون، بادرک و تحلیل ژرف، تفسیر و تاویل نمود. او همواره عوامل و انگیزه‌های وقوع رویدادها را توأم با عواقب و پیامدهای آن، مورد بررسی قرار داده است و چنین

است رسالت واقعی هر مورخ ژرفنگر و نبیل که در همه نوشته های تاریخی خویش، فرآورده های موضوعات و مسائل را دقیقاً مورد تحلیل و تجزیه قرار دهد.

همچنین، استاد حبیبی همواره در تحقیقات تاریخی خود اشتباهات و لغزشهای مورخان و محققان دیگر را تصحیح نموده است. چنانکه با نشر کتاب «جنبش مشروطیت در افغانستان» برای اولین بار اشتباه برخی تاریخ نویسان داخلی و خارجی را دایر بر بنیادگذاری جنبش مشروطیت در افغانستان توسط معلمان هندی (دکتر عبدالغنی، مولوی نجف علی و مولوی چراغ-علی)، تصحیح کرد.

استاد علامه حبیبی، به علاوه توضیحات مخلصانه معلمان هندی (جان نثاران اسلام) در توسیع و اشاعه افکار جدید، ثابت نموده است که دکتر عبدالغنی هندی به هیچ وجه بانی و پیشوای جنبش مشروطیت در افغانستان نبوده، بلکه نهضت مشروطه خواهی از سالیان متماذی در افغانستان وجود داشت، زیرا حرکت فکری سید جمال الدین افغان از همین سرزمین به کشورهای هند، ایران، ترکیه عثمانی و ممالک عربی نفوذ کرده است.

به همین ترتیب، جنبش تجدیدطلبی عصر امیر شیرعلی خان و نشر جریده شمس النهار در کابل سی سال قبل از ورود دکتر عبدالغنی به افغانستان، ثبوت روشن و انکارناپذیر این مدعاست. علاوه بر این، تأسیس انجمن سراج الاخبار افغانستان در سال (۱۳۲۲ ه. ق.) واضح میسازد که نهضت مشروطه خواهی در کشور ما پیشینه و سابقه طولانی دارد که هندی ها و ایرانیان بعداً، متوجه آن شده اند.

بقول میرقاسم خان لغمانی، یکی از مبارزان فداکار و سرسپرده مشروطیت اول، بعد از خروج دکتر عبدالغنی خان از افغانستان و اقامت او در انگلستان هنگامی که منبری بر جاسوس بود نوی، وجود داشت.

هر چند که این ادعا مستند و مستدل نیست، ولی دکتر عبدالغنی را به هیچ صورت نباید موسس جنبش مشروطیت در افغانستان دانست.

بیادیات و زبان‌شناسی

بدون تردید سهم استاد علامه عبدالحی حبیبی در احیاء و اعتلای ادبیات فارسی به صورت اعظم و ادبیات پشتو به صورت اخص، نهایت والا و بزرگست، چه استاد حبیبی اولین کسی بود که با استقرا آت جانفرمای علمی - پژوهشی خود، قدمهای استوار و متینی در جهت غنا و پیشرفت ادب گرانمایه و پر بار پشتو، برداشت و برای اثبات تاریخ کهن سال این زبان مهذب جستجوها و تکاپوهای دامنه دار نمود.

او در نتیجه کاوشهای خستگی ناپذیر و پیگیر خویش توانست تا فرهنگ پیش بهایان پشتو را، بیش از پیش غنا و شکوهمندی، بخشد.

بهر ترتیب، در اینجا از ذکر ارزش غیر قابل تقایر آثار گرانمایه استاد علامه حبیبی، چون «تاریخچه شعر پشتو»، «پنستانه شعرا»، «دبستان ادبیات و تاریخ» و بویژه ترجمه، تصحیح، تعلیق و تحشیه پته خزان «گنج پنهان» که از شهرت بسزایی در داخل و خارج کشور برخوردار گردید (این کتاب به نظر واقع بینان و احباب زبان و ادبیات پشتو، کتاب مقدس و بنا بر یاوه سرایی های متعصبان و مخالفان این زبان، اثر مجعول پنداشته شد...) (۳۶)، صرف نظر میکنم، زیرا این موضوعات اکنون به چنان واقعیت خرابین و متقن مبدل شده است که بحث و مشاجره در اطراف آن بکلی زاید و عاری از دلچسپی به نظر میرسد.

كذلك ، استاد حبیبی در زبان و ادبیات پشتو اولین کسیست که تصحیح ، تعلیق ، تحشی ، تکمله و ترتیب دواوین شاعران بز رگ پشتو ، نظیر خوشحال خان خټک ، احمد شاه بابا ، تیمور شاه و بسا متون معتبر منشور اعم از فارسی و پشتو (۳۷) را با میتود جدید علمی ، بنیاد نهاد .

روی این دلیست که استاد حبیبی را چکاد و ذروه این عرصه دشوار و روانکاوه ادبیات و تاریخ ، نیز میدانیم .

ادب شناسی استاد علامه عبدالحی حبیبی صرافا دربرگیرنده بخش نثر نبوده است ، بلکه جهت شعری آن نیز تجلای خاصی داشته است .

درینجا نمونه های از اشعار این بزرگمرد گستره تاریخ و ادب سر زمین فرهنگ پرور و دیرین سالمان را نقل میکنم :

نغمه های گرم (۳۸)

پیر گشتم لیک اندر عشق برنایم هنوز
بر دراین مصطفی هر شب همی آیم هنوز
دین و دنیا در ره عشقم اگر از دست رفت
بزم زندان را زسوز دل بر آرایم هنوز
مر حبا ای ساقی گلروی اجامی ده که تا
بهر یاران نغمه های گرم بسرایم هنوز
پنجه دادم بارقیب سخت بازو همتی
دست من گیرید یاران ، پای بر جایم هنوز
بانوای بیوایی گرم سازم محفلت
ریز گلگون می بساغر تانیا سایم هنوز

دست کو ته ، پای لنگ و ليک همت بين که من
 سربخا لک در گهش هر دم همی سايم هنوز
 دل زدستم ميرود در جلو ه حسن بتان
 بين اين لیلی و شان، مجنو ن صحرایم هنوز
 عمر ها شد با در میخا نه دارم الفتی
 تشنه يك جرعه جانسوز صهبایم هنوز



عدالت بود کار مرد مهین

کجا میتوان خوش بان ملک زیست
 که تلخی در آن اصل آزاد گيست (۳۹)
 قلم قید و جان قید و فکرو عمل
 نه بینی درین بوم و بر جز خلل
 به چشم کسان فرو تر خطاست
 نبیند کسی ، نور حق در کجاست ؟
 بر احوال خود ، جان من ! خون گری
 چو داور بود دزد یغما گری
 درین عصر روشن ، همانا خطاست
 جهاندار و میلش بکزی زر است

عدالت بود کار مرد مهین
 ندارد بقا هیچ کشور جزین

(کابل ، جاده ولایت ، جو زا
 ۱۳۲۵ ش)

کهن آوری (نه نوآوری)

در خون تپیده دل ببر، از تیرشست تست
آما جگاه غمزه چشمان مست تست
تفسیده بر زبانه عشق است چون کباب
خواهان بوسه یی زلب می پرست تست
باشد مرا چو کعبه آمل و مینویسی
آنجا که جلوه گاه بتان یا نشست تست
خواهی بسوز و خواه دگرزند گیش بخش
«امرو زدر قلمرو دل دست دست تست»
ما را کنون زاهر من بد منش چه باک؟
دل در آمان حوزه مشکوی بست تست
بر عز و بر جلال دمی زندگی مبال!
ایجان من! هزار هنر در شکست تست
بود و نبود مابتردد گذشتنی است
دل نیست در برم، و اگر هست، هست تست
(کابل، ۱ جوزای ۱۳۴۵)

به شاعر نو (*)

تو ای شاعر بما پیغام نو آر!
«مبادا خالیت شکر ز منقار»
تو ای گوینده اسرار نهضت!
الا ای طوطی بستان مشرق!

* * *

(*) - مجله آر یانا، شماره دوازدهم، جلدی سال (۱۳۲۷).

کنون ای مرد نیکو پی فرو هل !
یکی شعله فروز از مر کز دل
بگو الها م ، ای نغمه پر داز !
حجازی راسرا ، در لحن شیراز

کهن آئین آداب زبانـــــــــــــــت!
نباشد عصر مدح و هجو گفتن
زه اقبال، و زه نذر، و فکر رحمان**
زتر کان و عرب خوش نغمه چند

نَگَرِ ای شاعر آتش ز بانم !
سرا در گوش او بیغام جنبش

بخواب ژرف اندر، مشرقی زاد
زوانش کن زدام تیره آزاد

برا ، پرکن فضا از صوت دلکش
تو ای آتش نفس ، آخر کجایی ؟

الا ای نغمه گوی رمز نهضت !
«مرا باتست ، بسیار آشنا بی ،

اگر آئی نگوئی باتو آید
برین خوابید گاں - محشر فروار

دربزم ما، ببر این سرد مهری
بیانا در میان گل بنو شیم

فروز این انجمن را از دم خویش!
می گلرنگ خود، باهمدم خویش

بر افکن از رخ معنی نقا بی
گشا بر ماتو اسرار نها نی

جرس خاموش و مرد کاروان مست
حدی بسرای کاین و قتر حلیست

(**) علامہ اقبال شاعر بزرگ اردو و پارسی ، و قاضی نذر الاسلام شاعر بزرگ بنگال و رحمان بابا شاعر بزرگ پشتو .

سرت گرد م بیاخا موش منشین!
 نشاط ر هروان از نغمه تو:
 نوای جانفزا یت شور ر آرد
 به گشت زندگانی شعله کار د

زطنجه تا ختن قو میست غافل
 یکی گیرد پسی این و یکی آن
 زمام اختیار از دست داد
 «همین مرده است اندر دست زنده»

نوا یت زندگی و نهضت آرد
 ترا در عصر نو، ای شاعر نو!
 بگوا سر از رفعت، گر توان گفت
 پیمبرنی، ولی رهبر توان گفت

کابل، چمن، ۱۰ میزان ۱۳۲۷

۱۰۴۰ چي خود عشق نغري ننگو

زه د ښکلا په انگاز وېسۍ خم (۴۰)
 په سپين تندۍ تور و پېکو پسي خم
 د مینتو بڼارۍ سورۍ مې خوښۍ
 په چاودو زړه و نو او سيلو پسي خم
 چاوی چی زړه کړه خپله مینه هیره
 چاچی هیر کړی یم هغو پسي خم
 د آشنا یی په لیونټو ب مې قسم
 لیونی نه یم چی پر دو پسي خم
 دبل پیر زو دبل ښه نه څه کړم
 ستا په جفا ناز و نخر و پسي خم
 لیونی مینه سر له سره بیایۍ
 یمه هو ښیار خولیو نو پسي خم

مخ یی گر ز پزی ، له حرمه تا ته
 هیواده ستا پا کی و رشو پسی خـم
 یمه په یاد و دی دور خـی ژوندی
 چی شپه شی بیادی اند یښنو پسی خـم
 راځه چی خو د عشق نغری ننگو و
 زړه زه په بلوا نگار و پسی خـم
 . . .

سپوږمې (*)

لوی استاد داشعر په ۱۳۱۴ کی دلاهور په یوه بن کښی د پردیسی
 به حال کی ویلی دی .

د آسمان سپینی سپوږمیه ! مخ دی رون، تندى دی ورین دی
 شاه و خوادى پلو شی خـی په رڼا دی تور بن سپین دی
 دویر جنو خوا له گری راسه زړه می ډیر غمگین دی

رسه زما گرانی پی مخـی!

چی یو دم د زړه خواله کړ و

سره کښینو لاس تر غاړه

خوا په خوا سره پا له کړو

ښکلی پیغلی مه شر میږه پټ دی و لی تر غره مخ کی؟
 ته یی زما د زړه ملگری تل به نور ویر مو ډرځ کی
 په کو چینی هم ته زما وى ما به تاته تل اخ اخ کی
 چه کوچنی و م ما بللی

ته «الا کوکو» سپوږمى!

(*)-عبدالرو ف بینوا : اوسنی لیکوال ، لو مړی ټوک ، کابل. ۱۳۴۰
 کال ، ۲۴۴-۲۴۵ مخو نه .

له هیواد ه لیر ی گر ز م زما په زپه پور ی ملگری!
 دوطن بل خو ک خو نسته دلته یم یوازی لیری
 نه خواجه یارا ن خپلوان سته نه ددوی خو ږی خبری

یو ه ته یی زما ملگری!
 راسره یی له هیواد ه
 هم هور ی یی هم دلی یی
 خدا ی دی تل ولره ښاد ه

چی زه درو م ، ته هم درو می چی زه ناستیم ، ناسته ته یی
 په خغستا را سر ه مخغلی چی بیده یم ته بیده یی
 وفا دار ه ښکلی پیغل ه ته سپوږ می ، که پښتنه یی ؟

ستا و فا د پښتنو ده
 دآسما ن پیغلی نجلی !
 په خو ی ښکلی پښتنه یی
 دغمجن مین شهی !

• • •

بیا له ښه پور ته کپړ ی ښه ږغو نه
 ته واراغله د بلبلو بهیرو نه
 بن زر غون سو ، غرز ر غون له پسر لی سو
 ونو خان کړ آراسته په پسو لو نه
 داد غرو نو په لمنو کی لاله دی؟
 که پراته دی شهیدا ن سر ه کفنو نه
 دختن کاروا ن پرد ی بید یاتیریزی
 «که راغلی دی د ښکو کار وا نو نه ،

زلمو جو نو تور ی خنی خبری کړی
 که پراته دی ، دلو نکو در مند و نه

• • •

چی زاهد په میو لږ شونډه لنده کړه (۴۱)
 په تیند کو کی یی جوړه عربده کړه
 تند نه سو له په ماته درندانو
 په ایندو، ایندو یی تشه میکده کړه
 سا قی نه و هسی مست او غرق په میو
 دارندی او می نوشی یی له مازده کړه
 خلك وای د پردی تر شا اسرار دی
 څه خونه وو چی یی پور ته دا پرده کړه
 سیل دا و ښو یی له سترگورا ایله سو
 شر منده یی هم آمو هم نر بد کړه
 پس له ډډیره می دابنکلی شعرووی
 هنگا مه دسا په شعر می توده کړه
 • • •

په فتوا د درد مندا نو به تل پړوی (۴۲)
 که عاشق نه دغر بت په خاور خړوی
 دلور ی سیلاب به بیا په کی بهیږی
 که هرخوا و بو خوړ لی لکه خوړ وی
 په سپین زړه به سر ښندی د عشق لپاره
 د غماز له خوا به تل په تور ککړ وی
 • • •
 واین هم نمو نه های از دوبیتی های فارسی و پشتو استاد حبیبی:

در راه سمر قند (۴۳)

چه قند میدهی دخت سمر قند
 تو خود قندی ولی شیرین تر از قند

فرو هشتی دوزلف عنبرین را

مبادا دل فرو پیچی درین بنـ



چی د چا خته د عشق به اوبونموی (۴۴)

تل ملگری بهیی خوږ ، درد وماتم و ی

د میرو دارو د مینی خو ږوبو له

خکه خو ږپر دوی د عشق درد والم د ی



هر ملت د مرگ له خو به راوینښیری

چی میرونه په ر ښتیا و ر ته ږغیر ی

دمسیح په دود احیا کاند ی، میرونه

به آوازی او لسو نه ژو ند ی کیږ ی



دز په درد چی خوک خار چ کاندی په درد

تو دوی په هر ټټـ که څه و ی سرد

له تاو د ډغه اثر لویږ ی به ږو کی

پاخوی وید ډ کاروا ن صدا د مرد



رندا ن میل کاو خپلو میخانوته

مستی نشته په ښیښه کی د فرنگ

سا قی پا څه جام د میوعنایت کړه

زاږه می راوړه ترخه یاقو تی رنگ



تعداد اشعار و سروده های استاد حبیبی بسیار زیاد ست و گردآوری

آن به تنها یی خود ، مستلزم تدوین مجموعه یی علیحد ۹ میباشد که با

کمال تاسف از حوصله این نبشته مختصر و موجز ، بکلی خارج است .

مردو جزر افغانستان (مسدس) ، پیغام شهید (مثنوی) ، غزنه (مثنوی) ، درد دل (مثنوی) ، پیام عصر (مثنوی) و خلیلی نامه (مثنوی) ... از زمره چکامه ها ، اشعار و منظومات فارسیست که برخی آن طبع و پاره‌یی آن تاکنون اقبال چاپ نیافته است .

باو صف ذوق سرشار و قریحه عالی ، شعر و شاعری استاد علامه حبیبی را نمیتوان با آثار پر صلابت و با مهابت منثور وی ، به مقایسه گرفت و این صفت نه تنها در استاد علامه حبیبی ، بل در آفرینش های کلیه ادیبان و شاعران جهان به مشاهده میرسد که آنان علاوه بر شعر و چکامه سرایی ، به تحقیق و تتبع آثار علمی نیز سرگرم میباشند ، چه شعر متقاضی دنیای آزاد و فارغ از تقییدات ، زمینه های گسترده تخیل و تفکر بوده ، حال آنکه نویسندگی و پژوهش آنها مانند استاد عبدالحی حبیبی ، مستوجب مطالعات ژرف و گسترده است که مسلماً استطاعت و یاری آن فقط در اشخاص معدود و انگشت شماری وجود دارد .

بنا به همین سبب است که در همچو اشخاص پله های شعر و نشر واجه اوزان مساوی نبود ، بلکه همواره یکی آن در برابر دیگری حایز رجحان و رفعت میباشد .

با ذکر این سخنان کوتاه ، از تفسیر و تبیین دنیای شعری استاد که دربر گیرنده معانی عمیق و مفاهیم زبده است ، صرف نظر باید کرد و با اعتنا از فرصت بیاد دهانی نظرات عالمانه استاد درباره شعر نو پرداخت .

استاد حبیبی در مورد شعر نو چنین نوشته است :

« شعر ما نباید تنها محدود به بحر و اوزان باشد ، بلکه شعر را باید بروفق خواسته های زمان ، اوصاف و ویژگیهای تازه بخشیم .. » (۴۵)

در جای دیگر ی راجع باین مسا له چنین نگاشته است :
«قضاوت بعضی ها مبنی براینکه شعر نو ، شعرست بی وزن و بی
قافیه ، درست نیست . زیرا وقتی از شعر نو سخن میرانیم ، منظور
ما تجمع اوصاف معنوی ولفظی در شعر ست»

معذلك ، رهنمود های استاد علامه عبدالحی حبیبی در خصوص
تفكیک شعر از شعار و نظم از شعر به حدی علمی و خرد مندانه است
كه به علاوه صاحب نظران ادب و زبان پشتو ، شاعران و ادیب
یشمندان بر جسته زبان فارسی چون سعید نفیسی ، مجتبی مینوی ،
پرویز تلخا نری ، عباس زریاب احمد شاملو ، نادر نادر پور ، فریدون
توللی ، منوچهر آتشى ، احسان طبری ، رضا براهنی و غیره نیز در
دفاع از آن قدبر افراشته اند ، چه استاد حبیبی فقط فحوا و مفاد ،
ارزش اجتماعی و فکری را برای شعر کا فی ندانسته ، بلکه جوانب
هنری و ادبی شعر را نیز بمثابه مختصه گسست ناپذیر شعر تلقی
مینماید و شعر فاقد تخیل ، لطافت و احساسات عاطفی را نظم بی اثر ،
مهملوبی پیرایه بیش نمیداند. (۶۷)

بدین روال ، شعر آزاد یا شعر نو باید افکار و معانی عمیق را با
تخیل موشگافی ، درد های اندرونی و عواطف انسانی از بند رسته درهم
آمیخته و آنرا در قالب الفاظ گیراه ، جذاب و دلکش ، طرح ریزی نماید
والا شعر كه به كمك و فشار علم عروض ، قافیه و غیره ساخته میشود
هیچگاه شعر نه ، بلکه نظم و حتی در صورت فقدان برخی صفات
شكلی شعار میان تهی بیش نخواهد .

باوصف این همه نکات ، بین هنر گرای و معنا گرای در شعر
باید توازن منطقی وجود داشته باشد و در هیچ صورت نباید معنا
را فدای الفاظی و الفاظ را قربان معنا نمود

در آخر بحث پیرامون آداب شناسی استاد حبیبی باید تصنیف
دلچسپ او در باره ادب معذی (ادب ایكه محض به خاطر كسب
پول و متاع بوده و محرک اصلی آن منافع مادی و شهرت كاذب

باشد) و روحی (ادب اینکه ناشی از ذوق احساس، جذبات و عواطف انسانی باشد و هیچگونه انگیزه کسب منفعت در آن منظور نظر نباشد) رانیز فرا موش نکرد.

هدف از تذکار حرفهای پر مغز، هوشمندانه و داهیانهاست استاد سخن درین خصوص این بود که جوانان قلمدست ما باید با الهام از جزء دوم این تصنیف (ادب روحی) کارهای علمی - فرهنگی شانرا پیگیری نمایند و به گرایشهای در راه ادب معده ای اجازه ندهند.

سهمگیری استاد علامه عبدالحی حبیبی در گسترش، تنمیه و تکمله زبانشناسی سزاوار بحث و مداقه فراوانست، چه استاد حبیبی با دسترس و حیطه همه جانبه دانش اوستا، فارسی، پشتو، سنسکریت، فارسی باستان، اردو، عربی و معلومات کافی در زبانهای فرنگی علی الخصوص انگلیسی، آثار ذقیمتی درین عرصهها، به جا گذاشته است که گنجینه بزرگ و گرانبهای، فرهنگ اصیل و دیرین ما، محسوب میگردد.

استاد لال عاقلانه و استادانه علامه حبیبی در مبرهنه ساختن ریشه کلمات آریز (۴۷)، پشتون (۴۸)، رتیلان زابلی (۴۹) و تصحیح نامهای تاریخی بنی یاسجور (۵۰)، افغان شال و صد هاکلمه دیگر، نمایانگر صلاحیت فسیح علمی او در زبانشناسی و ریشه شناسی واژهها است که من نسبت تضییق مکان و زمان درین گفتار، از ذکر آن تحذیر مینمایم و فقط یادآوری نظرات اندیشمندانهاست استاد حبیبی در یکی دو مورد فلالوژیک، اکتفا میورزم.

استاد حبیبی در باره تخلیص زبان و جلوگیری کامل از تأثیرات السنه خارجی در آن، چنین نوشته است:

«بذل مساعی و تلاش به خاطر ناب کردن و خالص نمودن زبان، به مثابه اشتها بیهوده مر - یضیست که هر قدر بخورد، مجدداً

آنها استفرغ مینماید. (۵۱)

معینا، در جهان زبانی وجود ندارد که تمام آن بوده و تحت تاثیر کلمات و اصطلاحات زبانهای اجنبی، قرار نگرفته باشد. در جای دیگری جهت مقابل این قضیه را بشرح زیر تبیین نموده است: «دخیل نمودن کلمات خود ساخته از جمله وسایلیست که زبانها را بانحطاط و ابتدال می کشاند، زیرا این عمل اساس علمی نداشته زبانها را نامفهوم میسازد.»

بدینسان بی مناسبت نیست تا تصنیف منطقی و عالمانه استاد حبیبی را در خصوص موضعگیری مردمان در برابر کلمات خارجی جهت آگاهی خوانندگان باریکبین، ژرف اندیش و جستجوگر مسائل لیکسیکو لوژی و تیمولوژی، مورد بحث و فحص قرار دهیم. استاد حبیبی مردم را ازین رهگذر بر سه کتگوری، تقسیم مینماید:

۱- فرنگی مابان: چنانکه از نام این دسته اشخاص پیداست، اینگونه اشخاص همواره در استعمال لغات و کلمات فرنگی تسامح و تساهل روا داشته و باستعمال بیدریغ آن می پردازند.

مقتدیان این صنف، احساس فرحت و سر بلندی مینمایند تا به جای تشناب، تایلین، به جای سده یاقرن سنچری، بعوض نسل جنریشن و ... استعمال نمایند و با این کاربرد افراطی و لگام گسیخته واژه ها، مصطلحات و ترکیبهای اجنبی، در نهایت امر به اصطلاح خویشان را «فرهنگیان چیز فهم» و «آدمیان متمدن» وانمود سازند.

۲- متعصبان: برای توضیح افکار این گروه نیز محتاج به ارائه دلایل نیستیم، زیرا کافیه مسائل را از نا مگذاری آن، میتوان استنباط کرد.

اینگونه اشخاص در جهت مقابل دسته اول قرار دارند. آنان تعصب و تصلب را به چنان حد افراطی رسانیده اند که علاقه ندارند از

لبا ن مبارك شان ، الفاظی را خارج سازند که لون خار جی ویگا نه داشته باشد .

لذا تصاد فی نیست که طرفداران این دسته جنون عجیبی بوضع و تخلیق کلمات دارند و در برابر هر چیز نو وارد کلمه یی را می تراشد که اکثرا سخریه آمیز، مضحك و در خور استهزا ست .
۳- اعتدالیون : اعتدالیون همانند اسم و رسم شان ، کسانی اند که نه طرفدار تعصب و نه هم پیرو خط مشی فرنگی مابان در زبان اند. عقیده این مکتب زبان شناسی بر آنست که زبان را موازی با ناموس تکامل و ارتقا و شرایط علمی آن پیش ببرند . (۵۲) کلمات خار جی دارای صبغه بین المللی را بدون تردید و دغدغه در زبان جا دهند و بعوض آن از وضع کلمات حق و ناحق ، جدا اجتناب ورزند و وضع برخی لغات و واژه های ضروری را از تصمیم و صوابدید شخص به انجمن یا کمیته باصلاحیت علمی و مسلکی ، ارتقا بخشند .
بدین ترتیب، چنانکه مشا هده نمودیم استاد علامه عبدالحی حبیبی راه منهاج و ناصواب را در مورد خالص نمودن زبان ، بنحوشایسته از هم تفکیک و تفریق کرده و طالبان دانش را با قنای از آن دعوت نموده است .

ج: فرهنگ نویسی و کتاب شناسی

علیرغم آنکه استاد عبدالحی حبیبی جز «سپیدخلی پنبنتو» فرهنگ یاقاموس دیگری در السنه پشتو فارسی و.... تلدوین یا تالیف ننموده است ، ولی با آنهم یکی از پیش کسوتان مدقق علم فرهنگ نگاری در کشور، به حساب می آید، چه تلدوین و تالیف فرهنگ یاقاموس در کشور بر خلاف اکثر ممالک باختری وعده یی از کشور های آسیایی چون ایران ، هند و غیره سابقه و پیش زمینه طولانی ندارد و چنانکه از تتبعات کار شناسان مربوط بر می آید . اولین فرهنگ

معلوم بنا م « ریاض المحبت » توسط نواب محبت خان پریخی در سال (۱۲۲۱) ، تالیف شده است . (۵۳)

باری ، سخن راندن درباره تقدیم استاد حبیبی در رشته قاموس نویسی تا حدودی منتج به استطراد میگردد ، لذا مر جع پنداشته میشود تا راجع به دیباچه استاد حبیبی در کتاب « سپیخلی پنبنتو » ، سخنی چند ارائه داریم .

من چند ی قبل میخواستیم رساله یی تحت عنوان « اصول و قواعد فرهنگ نویسی » ، برشته تحریر در آورم . بنأ بمدار کومنابع کثیری اعم از فرنگی ، فارسی ، پشتو و غیره ، مراجعه نمودم و در نتیجه مطالعه عمیق و گسترده دریافتم که تردیف اصول و ضوابط فرهنگ نگاری در مقدمه دقیق و علمی « سپیخلی پنبنتو » (۵۴) ، آفریده استاد علامه حبیبی از در خشش کم نظیری در میان یاد داشت های سایر نویسندگان و محققان این عرصه پر زحمت ولی ار جمند و پر مایه ، بر خوردار است .

باقضاوت منصفانه از یکجانب و تا ملی بر تاریخ نگاشتن مقاله از طرف دیگر ، میتوان ادعا کرد که استاد حبیبی مطالعات پس ژرف و وسیعی در علم قاموس نگارن داشت ، اما متاسفانه بنابر مصروفیت های زیاد ادبی - تاریخی ، توفیق به تالیف و تدوین فرهنگ های مورد نیاز جامعه ، نیافت .

در واقعیت امر ، استاد حبیبی بانگاشتن مقدمه دقیق در قاموس « سپیخلی پنبنتو » ، اساساً تومبادی این علم را ، پی ریزی کرد و راه را برای نویسندگان و فرهنگ نویسان جوان کشور ، هموار ساخت تا آنان بنو به خویش در باز آفرینی پدیده های تازه ، پویش و جویش ، عزوج و غنا بخشی این گستره پیگیرانه و ددبرا نه ، همت گذارند .

ازین که بگذریم یکی از صفات والا و منحصر به فرد استاد علامه عبدالحی حبیبی عبارت از دسترسی و احاطه کامل او در علم کتاب شناسی است ، زیرا چنانکه بارها تذکار داده ام استاد حبیبی در زندگی علمی خود جز مطالعه کتابها و نگاشتن آثار ، سرگرمی دیگری نداشت .

بنابراین کسب معلومات گسترده در مورد کتب ادبی ، فلالو ژیک ، تاریخی ، جغرافیای تاریخی ، فلسفی و دینی ... مربوط به خراسان قدیم ، افغانستان کنونی ، هند و فلات ایران را باید پیامد غیر قابل انکار مطالعات و تتبعات همه جانبه این نستوه مرد ژرف اندیش و فکور ، به حساب آورد .

روی این ملحوظ بود که استاد حبیبی با محض دیدن نسخه های کهن خطی در مورد زمان کتابت و ارزش های ادبی ، تاریخی ، هنری و فرهنگی آن ، ابراز نظر مینمود ، چنانکه گردانندگان مجله علمی - تحقیقی کشور همسایه ایران (یغما) در شماره هشتم سال (۱۳۴۶) ه. ش . این نشریه وزین ، به تایید از این گفتارم در آخر مقاله استاد معظم و مفخم علامه عبدالحی حبیبی پیرامون « تاریخچه نسخه های خطی افغانستان و احیای متون آن » چنین نوشته اند : « این مقاله مخزن است عظیم از تحقیقات گرانبها متضمن نام و نشان بسیاری از نسخه های خطی در ی و روش نگهبانی آن نسخه ها و طرز تصحیح و مقابله آنها در چاپ و پیشنهادات فرهنگی در مبادله کتاب در جوامع انسانی ارزش چنین تحقیقات و تتبعات ورنجها را اهل فن میتوانند ، دریافت مجله یغما از استاد بزرگوار مشرق زمین عبدالحی حبیبی در ارسال چنین مقالاتی ، امتنان و افتخار بسیار دارد و دربار همسایه سیمینا رکتاب در کابل ، که ریاست آن با استاد بوده است مقالاتی انتشار خواهد داد . »

اعطای لقب « استاد بزرگوار مشرق زمین » به عبدالحی حبیبی از جانب استادان اهل نظر و صاحب‌رای ایرانی و عترت افصادقانه تعداد کثیری از دانشمندان معروف و پذیرفته شده جهان، علی‌الخصوص خاورشناسان و افغان‌نستان‌شناسان، مبنی بر علامه بودن استاد اجل عبدالحی حبیبی، هرگونه شک و تردید را درخصوص احاطه و صلاحیت کم‌نظیر او در امر تحقیق و نگارش آثار علمی، بکلی از میان بر میدارد و آنرا به امر کاملاً مسلم و غیر قابل سوال مبدل میسازد.

البته استاد علامه حبیبی در کتاب‌شناسی، زحمات و واقعات فراوانی را متحمل شده است که مایه سرمشق و الهام برای کلیه نویسندگان و دانش‌پژوهان کشور دانسته میشود، چه همان طوری که خود نوشته است، پنجاه و اند سال قبل از امروز به خاطر دریافت آثار قدیمی سرزمین باستانی و مدنیت خیز افغان‌ها در یکی از قرای کنار دریای هلمند (دهکده آدم‌خان)، کوی به کوی، خانه به خانه، مسجد به مسجد میگشت تا اینکه بعد از تفحصات و تکاپوهای زیاد، توانست، چار و رقی بد خط پشتو را در میان برگ‌های پارینه حجره‌یی از مساجد آن قریه بدست آورد.

چند سال بعد از دریافت این اوراق در نتیجه کاوشهای ژرف بینا نه بیبلو گرافیک هویدا و مبرهن گردید که برگهای مذکور جز عاثر مفقود است که از طرف سلیمان‌ماکو - دانشمند، نگارنده و مورخ بلند دست، بنام تذکرة الاولیای پشتون در سال (۱۶۱۲) ه. ق. در ارغستان کندهار یا اراکوزایای تاریخی نگارش یافته و اثر مهمی در ادب، تاریخ و رجال شهیر پشتون‌ها، شمرده میشود. (۵۵)

درست با اتکای همین اطلاعات عمیق و وسیع بود که استاد علامه عبدالحی حبیبی از زشناك ترین و معتبرترین متون فرهنگ کلاسیك

ما، نظیر طبقات ناصر ی قاضی منهاج السراج جوزجانی، طبقات الصوفیه و صد میدان اماله های شیخ الاسلام عبدالله انصاری، زین الاخبار گردیزی تألیف ابو سعید عبدالحی بن الضحاک گردیزی، السواد الاعظم تألیف ابو القاسم اسحق بن محمد سمرقندی، فضایل بلخ تألیف شیخ الاسلام صفی المله والددین ابوبکر عبدالله بن عمر بلخی، شرح بیتین مثنوی تألیف سردار مهر دل خان مشرقی، نوای معارک نوشته عطا محمد شکارپوری، رسائل سر رشته طریقت خواجگان و مختصر وافی بقواعد علم قوافی نوشته های مولانا عبدالرحمن جامی هروی، حدیقه الحقیقه اثر حکیم سنایی غزنوی وروضه الفرقین اماله شیخ صالح ابوالرجا المومل بن مسرور... رابا میتودولوژی نوین از روی نسخ متعدد خطی، تصحیح، مقابله، تحشیه، تعلیق، تدوین و ترتیب کرد و مقدمه های عالمانه بر آن نوشت.

ازین رهگذر نیز باید، استناد علامه عبدالحی حبیبی را در مقایسه با سایر نویسندگان افغانی، پیشقدم و پیش آهنگ دانست. ناگفته پیداست که تصحیح، مقابله، تحشیه و تدوین متن های کلاسیک هر زبان باروش و میتود علمی کاریست نهایت دشوار و توان فرسا و هر که را درین زمینه بهره کافی بود، بدون دغدغه قلمزن و پژو هشگر یست عالی مقام و بلند مرتبت.

بهر صورت مطالعه و ارزیابی جوانب متعدد شخصیت علمی - تحقیقی استاد علامه عبدالحی حبیبی درین چند صفحه محدود، کاریست حقیقتا دشوار و مشکل، زیرا این نویسند ه چیره دست و توانای گستره ادب، زبان و تاریخ... کشور ما آثار فراوانی در رشته های گوناگون علوم ادبی و تاریخی نگارش و تألیف نموده است که تحلیل هریکی آن مستلزم تدویر سیمینار های ملی و بین المللی

بشمول دانشمندان اهل نظر داخلی و خار جی میباشد .
لذا باتذکر این چند نکته، اکتفا نموده و بررسی صوت و جبروت
جہات دیگر شخصیت ستر گئے علامہ عبدالحی حبیبی را بہ تدویر
ہمچو اجتماعت بزرگ علمی - پژوہشی ، موکول میدارم کہ با
ایقان کامل در آیندہ خیلی نزدیک دایر خواہد شد .
نامش جاوید و روانش شادباد!

محمد ہارون « خیل »
کار تہ مامورین کابل
عقرب ۱۳۶۴

زیر نویس ها

(۱) - « استاد عبدالحی حبیبی افغانستانی »، مجله یغما ، شمار ه ششم ، تهران ، سال ۱۳۴۲ ، ص ۲۶۱ .
(۲) - عبدالروف بینوا : او سنلیکوال ، لو مری پوک ، کابل ، ۱۳۴۶ ، کال ۲۲۴ ، مخ .

(۳) - عبدالحی حبیبی : « زندگینامه استاد عبدالحی حبیبی به قلم خودش » ، مجله ژوندون ، شماره سوم ، کابل ، سال ۱۳۶۱ ، ص ۹۸ .

(۴) - ابراهیم عطا یی : « کاکړانوپر اتنو گرا فیکي جوړښت یو ه کتنه » . دزر غو نی یاد ، دافغانستان دعلو مو اکادیمی خپرونه ، کابل ، ۱۳۶۰ کال ، ۶۰ مخ ، جلات خان حکمتی : دپښتنو ټولنیز - اقتصاد ی جوړښت دثور تر انقلابه ، دافغانستان د علو مو اکادیمی خپرونه ،

(۵) - این شخصیت های داهی و خرد مند از زمره نخستین کسانی بودند که به خاطر مبارزات مشروطه طلبی و آزادی خواهی به کشور های بیگانه تبعید شده بودند و در خارج از ایران (برلین) مجله علمی و بیدارکننده «کاوه» را منتشر میساختند .

برای ازدیاد معلومات درین زمینه به مقاله زیرین مراجعه شود :

سید محمد علی جمال زاد ه : « مشایعت با میرزا محمد قزوینی » ، مجله رهنمای کتاب ، شمار ه های سوم و چهارم ، تهران ، سال ۱۳۴۹ ه . ش ، ص ۱۷۷ .

(۶) - بابا عبدالعزیز هنگام تفویض و طیفه مدیریت مسوول جریده طلوع افغان ضمن وداعیه یی ، درحق استاد حبیبی چنین گفت :
« برای اینکه طبع و نشر جریده به تعویق نه افتد ، بنده از آقای عبدالحی خان معاون که یک جوان بصیر و هنر پرور میباشد و از مدتی در اداره طلوع افغان وظایف خود را با جدیت و حرارت ایفا

نموده و من از خدمات بی آلايش شان متشكرم ، آنرا نشرو توزيع خواهد داد (جريده طلوع افغان ، سال دهم ، شماره بيست و سوم ، نزده ثور سال ۱۳۱۰ هـ . ش ۰) .

برای كسب معلومات وسيع و همه جانبه دایر بر درایت و حذاقت ژور نالیستی استاد حبیبی به مقاله محترم نور محمد سهیم تحت عنوان « به طلوع افغان کی دلوی استاد پوهاند عبدالحی حبیبی ژور نا - لیستیک استعداد او صلاحیت » در كتاب « داستان یاد » نشر كردۀ مركز زبان ها و ادبیات اكادمی علوم افغانستان ، سال (۱۳۶۴) ، مراجعه شود .

(۷) - : « استاد عبدالحی حبیبی افغانستانی » ، مجله یغما ، شماره ششم ، تهران ، سال (۱۳۴۲) ، ص ۲۶۳ .

(۸) - عبدالحی حبیبی : زندگینامه استاد عبدالحی حبیبی به قلم خودش ، مجله ژوندون ، شماره سوم ، كابل ، سال ۱۳۶۱ ، ص ۹۲ .

(۹) - محله با میزایی در قسمت وسطی جاده موسوم به شاه بازار بطرف شرقی آن ، موقعیت دارد .

(۱۰) - عبدالحی حبیبی : « محقق قندهاری ، چگونگی دانشمند افغانی كتب گرانبها را در علوم معقول و منقول نوشت » ، مجله آریانا ، شماره اول ، سال ۱۳۴۵ ، ص ۲ .

(۱۱) - محمدولی حلمی : دکندهار مشاهیر ، دولتی مطبعه ، كابل ، ۱۳۴۹ كال ، ۱۷۰ مخ .

(۱۲) - حبیبی : « همان مقاله » ، ص ۴ .

(۱۳) - حبیبی : « همان مقاله » صفحات ۴ و ۵ .

(۱۴) - حلمی : اثر قبلی ، ص ۲۵۸ .

(۱۵) - عبدالحی حبیبی : « مولوی عبدالروف قندهاری عالم و صحافی و شاعر » ، مجله آریانا ، شماره دوم ، كابل ، سال (۱۳۴۵) ، ص ۲ .

- (۱۶) - حبیبی : «مقاله قبلی» ، صفحه ۳.
- (۱۷) - عبدالحی حبیبی : جنبش مشروطیت در افغانستان ، ۱ ز نشرات کمیته طبع و نشر ج. د. ا. ، سال (۱۳۶۳) ص ۳۷ .
- (۱۸) - خلمی : همان اثر ، ص ۲۶۴.
- (۱۹) - خلمی : اثر قبلی ، ص ۲۶۳.
- (۲۰) - عبدالحی حبیبی : جنبش مشروطیت در افغانستان ، ۱ ز نشرات کمیته طبع و نشر ج. د. ا. ، سال (۱۳۶۳) ص ۲۶.
- (۲۱) - انجمن ادبی کابل در سنه (۱۳۱۰) ه. ش. مطابق به ۱۹۳۱ م. برای تمرکز بخشیدن امور تاریخی و ادبی در کابل ، تاسیس گردید که مدیر آن محمد انور بسمل بود . این انجمن مجله ماهوار علمی ، اجتماعی و تاریخی را بنام کابل نشر میکرد که شماره اول آن به نگار ندگی و مدیریت مسوول سرور گویا به تاریخ پانزدهم جوزای سال ۱۳۱۰ ه. ش. مطابق به پنجم جون (۱۹۳۱) م. ، از چاپ برآمد .
- درین مجله میر غلام محمد غبار ، محمد کریم نژیسی ، قاری عبدالله ، امین الله زمیریالی ، عبدالرحمن پژواک ، احمد علی درانی ، یعقوب حسن ، حافظ نور محمد ، احمد علی کهزاد ، غلام جیلانی اعظمی ، عبدالله افغانی نویسنده ، عبدالحی حبیبی ، سرور گویا ، محمد عثمان صدقی ، غلام جیلانی جلالی ، علی احمد نعیمی ، عبدالروف بینوا ، سیه قاسم رشتیا ، محمد قدیر تره کی ، شاه عبدالله بدخشی ، احمد الله کریمی ، خلیل الله خلیلی ، غلام سرور جویا ، محمد صدیق طرزی ، عبدالهادی داوی و دیگران مضامین تاریخی ، اجتماعی و ادبی را بزبان های دری و پشتو می نوشتند .
- انجمن ادبی کابل به منظور ریشبرد و ظایف و فعالیت های علمی - تحقیقی خود لایحه یی مشتمل بر چارده ماده وضع کرده بود که در شش ماده اول آن اهداف و مقاصد و در هشت ماده متباقی آن عملکرد انجمن تنظیم شده بود (برای معلومات مزید به

صفحه دهم مجله آریانا ، شماره چهارم ، سال (۱۳۴۶) ه . ش .
مراجعه شود .

انجمن ادبی پشتو کند ها ردرسنه (۱۳۱۱) ه . ش . مطابق به
(۱۹۳۲) م . در شهر کند ها رتاسیس گردید . این انجمن مجله‌ی
راتحت عنوان «پشتو» به نشر میسرید و در آن نویسندگان چیره
دست چون منشی محمد عثمان ، قیام الدین خادم ، عبدالحق
واسعی ، محمد اعظم ایازی ، ملاعطا محمد آخوند ، حاجی عبدالغفور
خروقی ، مولوی صالح محمد خان ، عبدالحی حبیبی ، محمدگل نوری
و مضامین و مقالات می نوشتند .

باید یادآور شد که این انجمن علاوه بر نشر مجله «پشتو» ،
کتاب هایی نیز منتشر ساخت .

این انجمن تا سال (۱۳۱۴) ه . ش . در شهر کند ها ر فعالیت کرد
و بعد از آن بکابل منتقل گردید . (دپشتو) و لنی تاریخچه ، د زلمی
هیواد مل په کونښن د زیری دجریډی خپرونه ، دولتی مطبعه
کابل ، (۱۳۵۶) کال ، ۹ مخ .

(۲۲) - ابراهیم عطایی : «فرزانه مردی چشم از جهان پوشید» ،
داستاد یاد ، از نشرات مرکز زبانها و ادبیات اکادمی علوم
افغانستان ، مطبعه دولتی ، کابل ، سال (۱۳۶۴) ، ص ۱۹۰ .

(۲۳) - عبدالروف بینوا : اوسنی لیکوال ، د مطبوعاتو د مستقل
ریاست خپرونه ، دولتی مطبعه ، کابل ، (۱۳۴۶) کال ، ۲۲۶ مخ .

(۲۴) - روحیه انتقاد پذیر استاد علامه حبیبی بحدی قوی
بود که عدم درک وعدم تصحیح اشتباهات خود را توسط شاگردان
وجوانان نو خاسته ، مسأله یی اسف انگیز میخواند . همیشه
نویسندگان و محققان را بدید انتقادی در آثارش تشویق وترغیب
مینمودند و از کاستی های خود ، بدون کوچکترین عار ، یاد آوری
میکرد .

برای کسب معلومات درین باره به مقاله محترم سر محقق صدیق

روهي تحت عنوان «دېو هاند حبيبي د ادب پيژندنې ميتود ته يوه
کننه»، د استاد ياد، صص ۱۲۱-۱۳۱، مراجعه گردد.

(۲۵)- پشت کار و دلبستگی استاد اجل علامه حبيبي در امور
تالیف و نگارش تا اندازه زیاد بود که بر غم تاکیدات طبيبان
معالج، از مطالعه و نوشته دست نمیکشید و به قول استاد فاضل
و گرانقدر اکادميسن پوها ندد عبدالشکور رشاد، ده ساعت قبل
از مرگ خود شعری را از زبان عربی به فارسی ترجمه کرد.

(۲۶)- تقریظ پوهاند میرحسین شاه برکتا ب «تاریخ خفته
وایی؟»، ترجمه محمد حسن کاکړ، از نشرات پوهنتون کابل،
سال (۱۳۴۹)، ص ۱.

(۲۷)- محمد علی اسلامی ندوشن: تاریخ تمدن و فرهنگ
ایران پیش از اسلام، از نشرات دانشگاه تهران، سال (۱۳۴۹)،
ص ۱۲.

(۲۸)- ای. ژو کوف: میتود و لوری تاریخ، ترجمه م. ۱. نومیالی،
از انتشارات اکادمی علوم افغانستان، کابل، سال (۱۳۶۳)،
ص ۸۴.

(۲۹)- محمد حسن ساپی: د تاریخ په باره کښی، د کابل پوهنتون
خپرونه، (۱۳۳۹) کال ۲۷-۳۴ مخونه.

(۳۰)- تقریظ زلمی هیواد مل برکتا ب «نومور کی مور خین»
نوشته عبدالحی حبيبي، از نشرات پوهنتون کابل، سال (۱۳۵۹)،
ص ۷.

(۳۱)- عبدالحی حبيبي: تاریخ مختصر افغانستان، از نشرات
موسسه طبع کتب، جلد اول، سال (۱۳۴۶)، صفحات ۳-۹.

(۳۲)- عبدالحی حبيبي: افغانستان بعد از اسلام، جلد اول،
از نشرات انجمن تاریخ افغانستان، سال (۱۳۴۵)، صفحات ۱۰۴۷-
۱۰۵۸.

- (۳۳) عبدالحی حبیبی : تا ریخ مختصر افغانستان . صفحات ۴ ، ۲۳ ، ۴۶ ، ۶۰ ، ۷۰ ، ۹۰ .
- (۳۴) - باستانى پاریزی : « هزاره بیپقى » ، مجله یغما ، شماره هفتم ، سال بیست و سوم (۱۳۴۹) ، تهران ، صص ۴۱۴ - ۴۱۵ .
- (۳۶) - عبدالحی حبیبی : « دپتی خزانى په لاس کښلی نسخه کى د ځینو کلونو تصحیح » ، د محمد هوتک یاد ، دا . د . ج . د . علومواکادیمی خپرونه ، کابل ، (۱۳۶۲) کال ، ۲ مخ .
- عبدالحی حبیبی : پته خزانې د پښتو ژبې لنى خپرونه ، دولتي مطبعه ، کابل ، (۱۳۶۳) کال ۱-۲ مخونه .
- (۳۷) - عبدالحی حبیبی : د بوعلی سینا ژوندلیک ، دافغانستان د علومو اکادیمی خپرونه دولتي مطبعه ، کابل ، (۱۳۶۳) کال ، ۳۶ مخ .
- (۳۸) عبدالحی حبیبی : « نغمه گرم » ، مجله ژوندون ، شماره اول ، کابل ، (۱۳۶۳) ، صص ۴۹ .
- (۳۹) - حبیبی : همان ماخذ ، ص ۳۶ .
- (۴۰) - د بنگر و شرنگ (دمعاصر و شاعرانودشعر و نومجموعه) ، دافغانستان د علومو اکادیمی دزیرى دجريدى خپرونه ، دولتي مطبعه ، کابل ، (۱۳۶۰) کال ، ۷ مخ .
- (۴۱) - گل پاچا الفت : دښکارندوى پرقصيده مشاعر ، دافغانستان دعلومو اکادیمی خپرونه ، دولتي مطبعه ، کابل ، (۱۳۶۲) ، کال ، ۱۲-۱۴ مخونه .
- (۴۲) - د بنگر و شرنگ (دمعاصر و شاعرانودشعر و نومجموعه) ، ۶ مخ .
- (۴۳) - عبدالحی حبیبی : « د وراه سمر قند » ، مجله یغما ، شماره هفتم ، تهران ، سال (۱۳۴۹) ، ص ۵۴ .
- (۴۴) - دطلوع افغان د جريدى خپرونه ، کندهار ، د (۱۳۱۷) کال

دحوت د شملي نيتي گڼه ، ۲۰ مخ.

(۴۵) - عبدالحی حبيبي : د پښتود ادب نوی لاری ، دافغانستان
دعلو مو اکادیمی خپرونه، دولتي مطبعه ، کابل ، (۱۳۶۳) کال ، ۳۶ مخ .

(۴۶) - عبدالحی حبيبي : د پښتو ادب په تاریخ کی قصیده ، دافغان-
نستان دعلو مو اکادیمی خپرونه، دولتي مطبعه ، کابل، (۱۳۵۷) کال
۱۵۶ مخ.

(۴۷) عبدالحی حبيبي : د پښتو ادبیاتو تاریخ ، لومړی ټوک ، د
ادبیاتو فاکولتي خپرونه ، کابل، (۱۳۲۵) کال ، ۲۲ مخ .

(۴۸) حبيبي : هماغه اثر ، ۲۶ مخ .

(۴۹) عبدالحی حبيبي : «رتبیلان زابلی ، آیا شکل صحیح کلمه
رتبیل است یا زنبیل ؟ » ، مجله یغما ، شمار ه ششم ، تهران ،
سال ۱۳۴۴ ، صفحات ۲۸۱ - ۲۸۲ .

(۵۰) عبدالحی حبيبي : « تصحيح يك نام تاريخي » ، مجله یغما ،
شمار ه هفتم ، تهران ، سال (۱۳۵۵) ، صفحات ۵۰۴ - ۵۰۵ .
(۵۱) - دپښتو ټولنی تاریخچه ، دزیری جریدي خپرونه ، (۱۳۵۶)
کال ، ۴۵ مخ .

(۵۲) - عبدالحی حبيبي : «وسایل و شرایط ترجمه و تاریخچه آن » ، از
انتشارات موسسه نشراتی فرانکلن ، کابل (۱۳۴۵) ، ص ۱۸ .
(۵۳) - بقول استاد سخن سنج و نکته دان اکادمیسین پوهاند
عبدالشکور رشاد .

(۵۴) عبدالحی حبيبي : سپیڅلی پښتو ، از نشرات جریده
طلوع افغان ، کند هار ، سال (۱۳۱۸) صفحات دل .
(۵۵) - عبدالحی حبيبي : آسمانی نغمی او لاهوتی سرودونه ، د
افغانستان دعلو مو اکادیمی خپرونه ، دولتي مطبعه ، کابل ،
(۱۳۶۱) کال ، ۸۲ - ۸۳ مخونه .

مقالات
اجتماعی
و
انتقادی

مشابهت های فکری مردم قدیم و آثار آن در طبقات اجتماعی آریایی*

هنگامیکه هیون تسنگ زای-چینی در حدود ۹۵۰ ه از قسمت های شرقی شمالی فلات ایران دیدن کرد ، درین سر زمین (مجاری رود سند) مردم را مانند هند بر چهار طبقه منقسم دید :

۱- برهمن : نگهبانان دین و کسانی که دساتیر دینی را نیک مراعات کنند و با پاکی و خلوص دینی میزیند .

۲- کشتریه : شاهان و طبقه حاکمه و لشکریان که با رحم و عطف و زندگی کنند .

۳- ویسیه : بازرگانان و سوداگران ، که به مبادلات تجارتی پردازند .

۴- سو دره : زارعان و کشاورزان که به امور کاشت و برز و شخم زمین پردازند . (۱)

این طبقات چهارگانه تا اوایل دوره اسلامی در زمین های شرقی فلات ایران ، که در دین و عنعنات آریایی قدیم بامردم هنداشتراک داشتند موجود بودند (باستثنای طبقه چهارم که وظایف اجتماعی ایشان به طبقه سوم تعلق گرفته بود .)

(*) مجله یغما ، سال (۱۳۴۵) ، شماره سوم ، تهران .

(۱)- سی-یو-کی ، کتاب دوم ۱۳۸ ترجمه بیل در انگلیسی طبع کلکته .

اما اساس این طبقه بندی اجتماعی ریشه های قدیمی در تاریخ دارد ، که منبع آن کتاب قدیم آریایان شرقی و یداست ، و نیز در کتاب اوستا و عنعنات باستانی قبایل دیگر آریایی ، که به طرف غرب خراسان بوده اند ، سراغهای قدیم این فکر دیده میشود .

اما در شرق : هنگامیکه قبایل آریایی از دامنه های هندو کشس و بخدی (باختر) به طرف شرق حرکت کرده و در سرزمین فسیح هند متفرق شدند (در حدود چهار هزار سال ق.م) در آنجا مردم سیه فام قدیم هند (دراویدین) را یافتند (۱) که ایشان را دسیو یعنی دشمن و ناملموس پنداشتند ، و بقول ویدا :

«ماروت رب النوع باد ، بردسیو تاخت وایشانرا به صیحه رعد تباه ساخت ، مراتع و کشتزارهای ایشانرا بدوستان سپید فام خود بخشید» (۲) .

این مردم سیه فام که مقهوران با انواع آریایی گردیدند ، در کتاب ویدا به صفات نجس و پلید و سیاه چرده و بینی پچق یی — گوسپند بینی یاد شده اند (۳) ، ولی محققان برین اند ، که فرق طبقات و کاست که درسنسکریت ورنه (VARNA) یعنی رنگ (Colour) گویند و در انگلیسی برای آن CASTE

را از ریشه پرتگالی کاستا به معنی نژاد و نسل گرفته اند . (۴) دربین آریایان قدیم در سرزمین بخدی نبود ، بلکه بعد از هجرت بطرف شرق و برعظیم هند بوجود آمد . زیرا ما این فرق و امتیاز طبقاتی را

۱- تمدن ایرانیا ن خاوری از گیگر آلمانی ۶۴-۷۰ .

۲- ریگویدا ۱۱ ر ۲۲ .

۳- هدویدی از بانور اگوزن ترجمه اردو طبع حیدر آباد دکن .

۲۲ .

۴- کیمیرج هستری اف اندیا ۹۲ .

در وید های نخستین نمی بینیم .، بلکه اولین بار ذکر آن در بهید دهم
(PURUSHA)
و بخش نود که پورو شه

نا میده میشود ، چنین به نظر می آید :

«چون هیکل پورو شه (نفس جهانی) بخش گردید ، بر همین
از دهن ، وراجینا (کشتریه) از بازو ، و و یسه از ران و سودرا از پای
او پدید آمد . » (۱)

قرار یکه از مضامین وید های بعدی ظاهر است ، آریائیان هندی
عقیده داشتند که چون دهن بر اعضا دیگر شرف دارد ، بنابراین
بر همین طبقه شریف و کار او تعلیم و رهنما یست . اما طبقه کشتری که
از بازو پدید آمده ، و وظیفه حفاظت و پیکار و اداره را دارند . و چون
ویس از ران پورو شه پیدا شده ، استحکام نظام تمدن و کشاورزی
و زمینداری بایشان موکولست . اما طبقه سودر که از پای بر آمده ،
همواره خدمتگار و چاکر باشند . (۲)

دربلخ : در تاریخ افسانه نو کیانیان که مربوط به سرزمین
بخدی (بلخ) و شرق فلات ایرانست ، داستان سه پسر فریدون و بخش
کردن فریدون جهانرا برین سه فرزند ، معروف و مشهور است ، که
در روایات اسرائیلی و تو را نظیر آن سه پسر نوح : سام ، صام -
یافت اند . و روایت سه فرزند فریدون در خدای نامه ها و
شهنامه های قدیم وارد بود ، و فردوسی هم آنرا به نظم در آورد ،
که مختصر آن اینست :

بسوی فریدون نهاد ندروی	جوانان بینا دل و راهجوی
چو دیدند پرمایگان روی شاه	پیاده دوان بر گر فتنه راه
برفتند و برخاک دادند بوس	فرو مانده از شور پیلان و کوس
وازن پس سه فرزند خود را بخوانند	بتخت گرانمایگی بر نشاند

۱- هند ویدی ۲۱۷ .

۲- ریگ ویدا ، جلد اول ، پورو شه سوخته .

پس از این فریدون هر سه فرزند خود را چنین نام گذا ر ی می نماید :

تو یی مهتر و سلم نام تو با	بگیتی بر ، آگنده کام تو باد ...
میا نه کز آغا ز تیزی نمود	ز آتش مرا و رادلیری فزود
و راتو ر خوانیم شیر دلیر	کجاژنده پیلش نیارد بزیر ...
دگر کهتر ان مرد باهنگ و جنگ	که هم باشتابست وهم بادرنگ ...
کنون ایرج اندر خورنام اوی	

اکنون فریدون جهان را بین این سه برادر چنین بخش میکند : که نخستین را خاور خدای ، ودویمین را توران شه و سومین را ایران خدای میخواندند :

نهفته چو بیرون کشید ازنهان	بسه بخش کرد آفریدون جهان...
یکی روم و خاور ، دگر ترک و چین	سوم دشت گردان ایران زمین
نخستین به سلم اندرون بنگرید	همه روم و خاور ، مراو را گزید
به تخت کیان اندر آورد پای	همی خواندند یش خاور خدای
دگر تو را داد توران زمین	و را کرد سالار ترکان و چین
بزرگان بدو گوهر افشا ندند	جهان پاک توران شهش خواندند
وزان پس چونوبت به ایرج رسید	مراو را پدر شهر ایران گزید
سرا ن را که بدهوش و فرهنگ و رای	مرا و را چه خواندند ؟ ایران خدای

بموجب این داستا ن، در متون پهلوی از سه پسر فریدون تور بزرگتر بود و توران شاه شد. و پسر دوم سلم خاور خدای ، جد طویف سر مست و فرمانده کشور روم بود . و سوم ایرج ، ایران خدای و دارای ایران شهر شد و در یشتها يك حصه کتاب اوستا کلمه توره در مقابل ایرانی استعمال شده ، ولی این منافات را نباید اصلی شمرد . زیرا بطور وضوح يك مضافات تمدنیست میان يك نژاد شهر نشین که با پرورش حیوانات و زراعت مشغول بوده ، و میان توریه های

بادیه نشین که در صحرا ها مسکن داشتند . (۱)

باری داستان سه برادر فرزندان در دوره داستانی قبایل آریایی موجود بوده و دلالت دارد که این فکر قدیمست ، و علاوه بر مردم آریایی نژاد ، در قبایل سامی نیز در سه فرزند نوح علایم آن دیده میشود . ولی این تقسیم بصورت کاست نبود .

ژرژ دومزیل () استا دکلژ دو فرانس از محققان شرق شناس درین مورد شرحی مفید میدهد که مربوط به عصر زردشتی و تلخیص آن چنین است :

«اجتماع قدیم آریایی از سه پیکر روحانیون - جنگجویان و مولدین ثروت تشکیل می یافت ، و کاست های اساسی هند قدیم هم برهمنان - نخبای جنگاور و کشاورزان دام پرور بودند . در فلات وسیع ایران که از مجاری دریای سند تا سواحل دجله افتاده بود ، نیز سه طبقه اجتماعی وجود داشت ، که هر یکی بیکی از فرزندان سه گانه زردشت منسوبست : فرزند ارشد روحانی ، و پسر دوم جنگجو و سوم شبان بوده است ، ولی در دوران رشد اجتماعی طبقه دیگری بر طبقات سه گانه افزوده شد ، که طبقه صنعتگران و بازرگان باشد . و بموجب اسناد دیگر در اسناد دیگر در عصر ساسانی نزدیک ظهور اسلام ، برخی از طبقات حذف و بجای آن طبقات دیگری آمده اند . مثلاً بقول ثعالبی در زمان اسلامی ، زارعین از طبقه سوم حذف و جای آنها را عمال دولت گرفته و جنگجویان به طبقه اول ارتقا یافته و روحانیون و پزشکان به طبقه دوم رفته اند .

در ناحیه وسیع اروپا ، که همین عناصر آریایی سکونت داشتند ، در بین مردم سکاویستها و سرمتیان نیز آثار طبقات سه گانه نمایانست . بدین معنی که هیرودوت پدر تاریخ ، در ابتدای کتاب چهارم خود از عقاید

۱- مقاله مارکوارت در ایرانشهر برلن ۱-۷۷ سپتامبر ۱۹۲۲ به حواله یادگار زیران و بندهشن ۲۱۱ .

سکاها درباره پیدایش ایشان چنین گوید :
 «اولین مرد که در آن سرزمین که تا آن موقع غیر مسکون بود پیداشد،
 تا رزیتائوس (Targitaos) بن زئوس است ، که مادرش دختر

رودبورستن (Borysthene) باشد ، و او سه پسر داشت :
 استعمال ، به این نسخه ، نفیس ، زیان های فراوان رسانید و اکنون
 در حالت پریشانی و فرسودگی افتاده است . که باید با کمال
 احتیاط از آن کارگرفت. زیرا که غذای شکستنی و ریختنی است و باید
 با وسایل فنی نگهداری و وقایع گردد .

- | | |
|---------------|------------|
| ۱- لیپو خائیس | Lipoxais) |
| ۲- ارپو خائیس | (Arpoxais) |
| ۳- کولا خائیس | (Kolaxais) |

گویند که روزی از آسمان گاو آهنی با یوغ طلا و تبر طلا - با جام طلا
 بر زمین فرود آمد . پسر ارشد پیش دوید ، تا ابزارها را تصاحب کند .
 ولی همینکه به آن رسید ، طلا دست او را سوزانید ، چون پسر دوم نیز
 بهمین سرنوشت گرفتار شد هر دو از این اشیای زرین صرف نظر کردند .
 اما پسر کوچک به گرفتن آن موفق گشت و برادران بزرگ او را به
 شاهی خویش پذیرفتند . «در این کنایه شیرین از سه عامل سخن
 رفته است : گاو آهن و یوغ نمودار کشاورزی ، و تبر نشانه سلاح جنگی
 سکایی ، جام علامت تشریفات دینی و سکر مشروبات و سمبولی ازدنیای
 اسرار و روحانیت است که روایت تا کنون هم در اخلاف سکاها
 قفقاز باقیمانده ، و سه خانواده بزرگی که قهرمانان حماسی آنها
 بدان منسوب اند : یکی دارای گله های بیشمار - دو دیگر جنگجو و
 رشید - و سه دیگر هوش و ذکاوت فراوان داشته است . (۱)

اینست افسانه سکاها و سه فرزند نخستین ، که سرزمین سکستان

۱- تاریخ تمدن ایران ۵۴ بعد طبع تهران ۱۳۳۹ ش و تمدن ایرانی ۴۷
 طبع تهران ۱۳۳۷ ش .

(سیستان) بنام ایشانست . و نظیر آن در اوستابه زردشت و سه فرزندش نسبت داده اند ، که کوتاه چنین است :

(Isat-Vastra)

۱- فرزند بزرگ : ایست واستره

(Athravan)

نخستین آتهره وان

یعنی آتوربان فرد و سی ، که موبدان ورئیس رو حانیو ن بود بمعنی آتشی بان و نگهبان آتش .

(Urvatat-nara)

(Vastrya)

۲- اوروده تت نره

نخستین واستریه

یعنی بسو دی فردو سی که رئیس ورهبر برزیکران و کشاورزان بود .

(Hvare-Chithra)

۳- هوره چیتره

بمعنی خورشید چهره ، نخستین رته اشتره (Ratha-eshtre) یعنی نیساریان فردوسی که محرف کلمه رشتاریان خواهد بود و او رئیس رزمیان و جهان پهلوان بود *

بموجب این روایت کتب سنتی زردشت ، سه فرزند وی در راس سه طبقه روحانیون - کشاورزان - جنگیان واقع بودند ، که از آن يك طبقه دیگر اهل حرفه و پیشه وران هوپتشی (Huitsh) هم بر آن اضافه شده (۱) ، که اهتوخوشی فردوسی باشد . و در پهلوی هو تخش (Hutoxsh) بود . (۲) ، و بالاخره باصطلاح عهد ساسانیان این طبقات چهار گانه تانشر اسلام چنین موجود بودند :

۱- آذروان : علمای دینی و روحانیان .

۲- آرتیشتران : سپاهیان و جنگجویان .

۳- دبهران : دبیران و عمال حکومت و نویسندگان .

۴- واستریو شان : کشاورزان و برزیکران . و هوتخشان : بازرگانان

* فروردین یشت ، بند ۹۸ .

(۱) - یسنا ۱۹ بند ۱۷ .

۲- مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات فارسی ۴۰۸ و ایران نامه از ۳۸۰ .

پیشه وران ورنجبران و خدمتگزاران. (۳)

آنچه از نامه تنسر حدود ۵۷۰ م بر می آید ، نیز بر همین و تیره است که ذکر شد . باری بافرق کوچکی که بین طبقه بندی و ید و اوستا و روایات سکاها موجو داست . مردمان فلات ایران در حین پیدایش اسلام بر همین چهار طبقه اجتماعی منقسم بودند ، که طبقه چهارم در رژیم ملوک الطوا یف ، همواره تولید کننده بود ، و بنابراین این بار اکثر مالیات و پرداختنی های اجتماع ، بدوش کشاورزان و پیشه وران می افتاد .

اکنون به طبقه بندی اجتماعی در بین مردم حواشی شرقی خراسان و کوهساران افغان نظرمی اندازیم ، که در بین قبایل عظیم افغان که عدد ایشان به پانزده میلیون متجاوز است ، نیز عنعنه قدیم مانند سه فرزند زرد شت یاسه پسر تارژیتا نوس سکاها موجود است . و این مردم در عنعنات خود بیک پدر که نام او کیس (۴) بود قایلند و گویند که این پدر هم سه فرزند داشت :

(Ghar-Ghasht)

۱- غر غشت

(Betanai)

۲- بیتنی

(Saraban)

۳- سره بن

این پدر و پسران با خانواده پشتون بر کسی غر (کوه سلیمان) سکونت داشتند و پدر همواره به مناجات و طلب خیر و سعادت

۳- کریستن اسین در کتاب ساسانیان ۱۲۶ ترجمه اردو .

۴- کیس به فتح اول و سکون دوم و سوم از مصدر کسل پشتو به معنی دیدار و بصیرت که معنی بصیر و هوشمند باشد . و از این ریشه بسا نامهای قبایل و اماکن برآمده ، مانند کاسی (قبیله و جایی در غور و کویت) و کسی غری یعنی کوه کیس (کوه سلیمان مابعد) و همین ریشه در کسی (مردمک) و گا و کثل (نام جشن قدیم) و غیره موجود است .

پسران خویش می پرداخت و دست بدعا برمی افراشت . تا اینکه نسیم مردانگی وزیدن گرفت ، و پربان فرزنده اول غر غشت بر خورد ، بنا برین وی صاحب دربان و بیان و علم و تلقین و روحانیت گردید که تاکنون هم اکثر علماء و روحانیان افغان از این طایفه اند ، و قبایل بزرگ کاکر وادی ژوب و پشین (اطراف کویته) از اخلاف این تیره اند . و دانشمندان و صاحبان با ذوق و حال داشته اند .

دربارهٔ فرزند دیگر یعنی بیتنی رویا تیست که نسیم مردانگی بر بازوی او وزیده بود ، و قبایل غلجی و کرلانی و ملحقات آن منسوب باویند ، که در وادیهای زابلستان بین قندهار و غزنه و هم در وادیهای کوه سلیمان و سپین غر (کوه سپید) در جنوب پشاور سکونت دارند ، و منصب سپاهی گری و جنگجویی را حفظ کرده اند و از بین ایشان سپه سالاران و جنگاوران دلیر برآمده اند . مانند حاجی میر ویس خان غلجی و پسرش شاه محمود و سپه سالار سیدال خان ناصر و خوشال خان مرد شمشیر و قلم افغان .

اما دربارهٔ فرزند سوم یعنی سره بن گویند که نسیم مردانگی بدامن او بر خورده بود ، و او صاحب دامن و پرورش و اداره و حکمرانی گردید ، که قبایل ابدالی (هفتالی قدیم) و درانی قرن دهم بعد از این تیره سره بن اند ، و از این زمان قدیم قبل الاسلام و بعد از آن تاکنون فرمانروا و حکمران و پرورنده و دارای دامن عطوفت و مروت اند ، که احمد شاه ابدالی (درانی) موسس سلطنت کنونی افغانستان و دودمانهای شاهی افغان از این سلسله اند .

این تریه یشن افغانی عینا شبیه است با آنچه در اوستا دربارهٔ سه فرزند حضرت زردشت - یاد در کتاب هیرو دوت منباب سه طبقه سکاها میخوانیم و البته منبع اقدام آن درویداموجود است .

در ختم این مبحث تاریخی بایده گفت : انسان هر قدر در اعماق افسانه های کهن و روایات اسلاف فرو میرود ، نزدیکی های معنوی و مشابیه های قوی را در سازمان های فکری و روحی ، بین مردم ، کشور های آسیایی از مجاری دجله تا گنگانیک می بیند و تاریخ بسا گذشته های مشترکی را سراغ می دهد ، که این تابلو نمودار این مشترکات عنعنوی قدیم خواهد بود :

جدول مقایسه سوئی طبقات			
ویدا	زردشتی اوستا	کیان بلخی	سکاهای افغانی
برهن	انروان ، ارمزد	مسلم	لیو خانیس فرشته بزرگ
ازدهن	بزرگ زردشت	یسرفین ور	پسر تارن پشتون
پوروشه	ایست و استرو	-	روحانیان اصل کاکر
(روحانیان)	(روحانیان)	-	روحانیان منا
کشتیه	ارتیشماران	تور	ارپو خانیس پیشی پسر دم
ازبازوی	هوه چیره	پسر میدون	پسر دوم اصل ملخی
پوروشه	فرید در زشت	-	جنگیان لشکریان
جنگیان	جنگیان	-	-
ویلنیه	واسترو پوئان	ایرج	کول خانیس سوی پسر دم
ازران	اراوره تیره	پسر میدون	پسر کویله کیر پشون
پوروشه	فرید در زشت	-	اصل ابدانیان دنان
کشاورزان بارگانان	کشاورزان	-	حکمرانان

تفسیر ناشناخته قرآن عظیم*

کتاب الله قرآن عظیم ، که مشعل هدایت و مشکاة انوار الهی و رهنمای دین و دنیا ی مسلمانان است ، نسخ خطی آن همواره مظهر جمال و کمال بوده و در طول ده قرن اخیر ، به انواع خطوط شرقی آنقدر استنساخ شده که اکنون هم نسخه های خطی آن به هزاران می رسد .

مسلمانان قرآن عظیم را به زبان های خود ترجمه و تفسیر و تشریح کردند ، و صفحات آن را نقاشی و تزئین نمودند ، پشتی و و قایه های آن به دست هنروران آنقدر زیبا و دلکش ساخته شد که می توان آن را از نمونه های بار هنر تجلید شمرد .

خطاطان ، متن آیات شریفه را با خط های گوناگون آراستند ، و نسخ آن مظهر اکمل هنر خطاطی و نقاشی است .

من در مدت پنجاه سال اخیر ، چند هزار نسخه خطی بسیار نفیس منقوش و مذهب مجدول قرآن عظیم را دیده ام ، که هر یکی مظهر نفیس هنر های خطاطی و نقاشی و تذهیب و تشعیر و تجلید بر کاغذ های بسیار نفیس شمرده میشود ، و اگر مدعی شوم ، که یکی از کتاب هایی که در دنیا زیاد نوشته شده ، و مساعی فراوان هنروران خطاط ، مذهب مجلد نقاش ، بر نسخ خطی نفیس آن صرف گردیده ، همین کتاب شریف آسمانی است ، که اگر گاهی این نسخه های نفیس را از تمام کشورهای اسلامی و موزیم های دنیا فراهم آورند ، بهترین نمایشگاه انواع خطوط و آرایش و پیرایش و کتاب سازی و نقاشی قاره آسیا و افریقا خواهد بود که عدد آن هم به هزاران خواهد رسید .

(*) - مجله یغما ، سال (۱۳۵۳) ، شماره های سوم و چهارم ، تهران .

در آرایش این نسخه های نفیس، هنر با عقیده همدوش گردیده و قوی ترین استعداد های هنری را با بدرقه عقیده و ایمان به کار انداخته است، که حقیقتاً هنرنیرومند و بسیار زیبا و دلکش را بوجود آورده اند، و از خلال سطور این نسخ قرآنی عقیدت و ارادت هنرمند با زیبایی هایی که نمایش آن مقدور خامه خطاط و نقاش بود، با کمال و تمام می درخشد.

تمام این گونه نسخه های نفیس، تاکنون به موزیم ها و نمایشگاه ها نرسیده و در اکثر خانه های مسلمانان با عقیدت و اهتمام خاص نگهداری میشوند، و حاضر به فروش آن در مقابل زربودند. آغاز ترجمه های آیات الهی به زبان دری، یکی از کارنامه های نیک اسلاف ما در خراسان و ماوراءالنهر است. ایشان بنابر سوابق دینی، کلماتی را در زبان دری برسانند، و بنا برین چنین تفسیرها و ترجمه ها اگر بدست آید، بهترین منابع ادبی زبان دری، شمرده میشوند، و ارزش معنوی آن - و لونسخه خطی دارای خاصیت - یصجابادی نباشد - در خور حفظ و قدردانی و استفاده و تحقیق است.

درین روزها، نسخه یی از یک ترجمه ناشناخته قرآن، برای یکی از کتابخانه های کابل هدیه گردیده که دارای ارزش های نهم را در بیست و یکی از آثار برجسته زبان دری در عصر قبل از مغل شمرده خواهد شد، که چند نظیر دیگر آن در نسخ خطی کتابخانه های افغانستان باخصایص کهن لسانی و ادبی محفوظند، و هر یکی در خور امعان و تحقیق و معرفی است، و این نسخه نویافته تاکنون منحصر به فرد است.

این نسخه، خوب نگهداری نشده، و در طول چند قرن که نوشته شده، رطوبت و حرارت و دود و فرسودگی کاغذ و سوء

استعمال ، به این نسخه نفیس، زیان های فراوان رسانیده و اکنون در حالت پریشانی و فرسودگی افتاده است . که باید با کمال احتیاط از آن کاه گرفته . زیرا کاغذ آن شکستنی و ریختنی است و باید با وسایل فنی نگهداری و قایم گردد .

این کتاب شریف دارای ۸۲۵ صفحه قطع ۲۹ × ۲۳ سانتی است که قسمت نوشته هر صفحه ۲۰ × ۱۴ سانتی باشد بین جدول شنجرفی که متن آیات به خط جلی نسخ قدیم ، و ترجمه تحت الفظی دری آن هم خط ریز نسخ قدیم متمایل به تعلیق است و متن عربی آیات با ترجمه در هر صفحه ۹ سطر یست .

آیات کلام الله به مداد سیاه و ترجمه تحت السطور آن به شنجرف روشن نوشته شده ، که از روی میزات خطی ، میتوان آن را خط زمان قبل تیمور شمرد .

اعراب کلمات آیات بینات ، به قلم بسیار ریز ، همین علامات مستعمل کنونی خط عربیست ، جز اینکه : علامت سکون یک دایره بسیار کوچک ، و علامت تنوین مضموم دو پیش را ست به این شکل است (و) .

علامات فارقه آیات و برخی از اشارات تجویدی را بازنگار نوشته و شکل فارقی آیات به جای دایره کوچک ، که در رسم الخط کنونی قرآنی معمول است ، شبیه به مربع شکسته گل آست ، که در بین آن پنج نقطه شنجرفی واقع و رنگ داخل شکل زرد است . هر جایی که نام الله در متن قرآن آمده به خط قرمز است و بر حاشیه صفحات ، اشارات قرمز رکوع (ع) و ربع و ثلث و نصف و غیره دارد .

در آغاز هر سوره به خط قرمز نام و عدد آیات آن به قلم متوسط بین خط سیاهی نوشته شده و هر صفحه حاشیه سپیدی دارد - که گاهی بر آن به مداد سیاه ، به همان خط ترجمه دری تحت السطور ، شرحی در باره شان نزول برخی آیات ، با تفصیل کلمات و توضیح

برخی از مطالب مربوط همان آیات نوشته شده که در آخر این تفصیل حاشیوی اشارات (ه) یا (ه ز) و گاهی به حوا لت واضح (کشاف) و یا مخفف آن (ك) دیده میشود. این تشریحات حواشی گاهی به زبان دری و گاهی عربی و بعضی به انشاء مخلوط عربی و فارسی است، که خط سبک انشاء آن کاملاً شبیه به متن است، و بنابراین می توان گفت، که این نوشته های حواشی هم مربوط به متن و مولف اصلی این تفسیر شریف است، و دلیلی نیست که آن را ملحقات ما بعد و یا به خط شخصی دیگر غیر از متن بشماریم.

چنین به نظر می آید که این جلد دوم يك تفسیر دو جلدی است، که جلد اول آن تاکنون به دست نیا آمده، ولی این جلد دوم هم و قتی آسیب دیده، و اوراق آن از شیرازه برآمده و بعضی مفقود گردیده بود، تا که جامع دیگر این اوراق را فراهم آورد و به جای اوراق گم شده، بر کاغذی که شبیه به اصل قدیم است، از روی يك نسخه دیگر قدیم، با همان آداب و لوازم متن اصل (ولی خط جدید حدود ۱۲۰۰ ق) تکمیل نمود.

خصایص این تفسیر

صفحه اول قسمت باقی مانده جلد دوم این تفسیر از بین آیه ۷ سوره ۱۷ بنی اسرائیل «فاذا جاوعدا لاخره لیسوء و اوجهکم...» آغاز میشود که پاره ۱۵ قرآن باشد، و ازین برمی آید، که آغاز جلد دوم از ابتدا پاره پانزده قرآن «سبحن الذی اسری...» بود، و باید يك ورق دارای شش و نیم آیت. از متن این جلد ضایع شده باشد.

از صفحه یکم قسمت باقی مانده این جلد تا صفحه ۵۶۷ همه به خط قدیم دارای ممیزات کهن است که گاهی به سبب فرسودگی حواشی

آن آسیب دیده و خواندن آن دشوار است .
از صفحه ۵۶۹ تا ۶۲۳ ضایع گردیده و باز متن و ترجمه تحت-
السطور به خط نو تکمیل گردیده و معلوم است از يك نسخه دیگر
نقل شده است .

از صفحه ۶۲۴ تا ۷۶۹ باز همان خط قدیم است ، که آخرین صفحه
تا آیه ۳. سوره النبأ می رسد و بعد ازین تا آخر قرآن و سوره
الناس (ص ۸۲۱) باز به خط نو استنساخ شده است .

به هر صورت تلفات این جلد در موارد فرسودگی های او را ق و نم
رسیدگی ها و غیره ، بسیار نیست و می توان آن را با سهوالت خواند و
از آن سود برد .

اگر مانصف اول این تفسیر شریف را هم به همین حجم بشماریم ،
باید تخمین کنیم که تمام این کتاب ، دارای دو جلد در حدود ۱۶۰۰
صفحه بوده است .

حواشی

تاکنون دلیلی ندارم که حواشی این کتاب را مال و ملک مترجم
متن ندانم . زیرا سیاق و سباق کلام و سبک نگارش و تمام خصایص
متن و حواشی مشترکست ، از آغاز تا انجام این تفسیر پانزده
پاره آخر قرآن چهار قسم حواشی با چهار علامه دارد :

- ۱- حواشی مختوم به اشاره (ه) که شاید حواله به تفسیر
هروی باشد ، زیرا نزد مولفان قدیم تفسیر هروی منسوب بود ، به خواجه
عبدالله انصاری هروی . (۱) چون این حواشی همه به زبان دری
است ، شاید از کشف الاسرار رمیدی ۵۲۰ق که امالی انصاری هم
دارد اقتباس شده باشد ، و این تفسیر به او منسوبست .
- ۲- گاهی به اشاره (ه ز) حواشی مشترکی دارد ، که همان هروی و
زاهدی باشد . تفسیر زاهدی تالیف ابو نصر احمد بن حسن

۱- ذیل کشف الظنون ۱ ر ۲۱۰ .

بن احمد سلیمانی در واجکی متوفای ۴۴۹ ق است که آن را در سینه
۵۱۹ = ۱۱۲۵ م در بخا رانوشته است .

چون تفسیر زاهدی از ما خذمولف بوده و در حاشیه ص ۴۴۹
نام آن را صریحا نوشته و مطلبی را از آن نقل کرده ، بنابراین
می توان گفت که رمز (ز) مخفف ، زاهد یست . و لی رمز (هـ) تا آخر
کتاب بر حواشی تکرار می گردد، در حالی که حواله به (هـ) فقط
تا (ص ۵۲۱) دیده می شود ، و بعد از (ص ۵۴۸) فقط (هـ) هست ولی
(ز) نیست .

۳- چنانکه گفتیم برخی از حواشی تنها در آخر علامت (ز) دارد .
۴- بعد از (ص ۵۴۸) تا آغاز پاره عم در حواشی حوا لثبی
صریح به (کشاف) و گاهی مخفف آن (ك) و گاهی (هـ کشاف) و
(هـ ك) دیده میشود که تما ماعریبست ، و ازین برمی آید که مولف
تفسیر ، علاوه بر تفاسیر هروی و زاهدی تفسیر الکشاف عن حقایق
التنزیل تالیف جار الله محمود بن ز مخشری ۵۲۸ ق را هم در دست
داشته و آنچه باشاره (هـ کشاف) نوشته ما خود باشد از هروی
وز مخشری که مخفف آن هم (هـ ك) است مثلا :

بر حاشیه (ص ۶۲۶) حواله به کشاف .

بر حاشیه (ص ۶۳۲) حواله به کشاف .

بر حاشیه (ص ۶۳۵) حواله به کشاف .

بر حاشیه (ص ۶۳۸) حواله به کشاف .

بر حاشیه (ص ۷۵۰) حواله به ك مخفف .

بر حاشیه (ص ۷۵۲) حواله به هـ ، ك مخفف .

ناگفته نماند که برخی از حواشی درین نیز درین کتاب دیده می
شود که هیچ علامتی ندارد ، که شاید اینگونه حواشی از طرف
خود مترجم ، بدون حواله کتابی یا مفسری نوشته شده باشد ، ولی
خط همه حواشی (جز اوراق نو) بهمان خط متن است و مطالب آنها هم

عالمانه و با انشاء پخته و متین متن مقارنست .
چون نسخه حاضر ه سخت آسیب دیده ، برخی از حواشی
کا هشی و برشی دارند که خواندن آن سهل نباشد .

حدس من در باره زمان تالیف

سیاق کلام و سبک گفتار و انشاء در این ترجمه و حواشی ،
شبیه است به آثار منشور زبان در قبیله مغل ، که عصر غوریان و
سلاجقه و او اخر زمان غزنویان باشد . دلایلی که این مطلب را تایید
نماید اینست :

۱- در حاشیه (ص ۴۴۹) گوید: در تفسیر زاهدی هریکی را رد-
کند ... و باید تفسیر ما ، بعد از تالیف زاهدی (۵۱۹ق) تالیف شده
باشد .

۲- اگر (ه) را رمزی مخفف از تفسیر هروی بشماریم ، این
هم به سنه (۵۲۰ق) تا لیست کشف الاسرار میبندی برمی گردد ،
که ترجمه تفسیر ما نحن فیه ، یا لا اقل حواشی آن باید بعد ازین سال
باشد .

۳- تالیف کشاف ز مخشروی نیز ۵۲۸ق است که در حواشی تفسیر
ما از آن اقتباسها موجود است . بنابر این دلایل ، زمان تالیف
این تفسیر (یا حواشی آنرا) در حدود (۵۵۰ق) بوسیله یک عالم
سنی ، برخاسته از سرزمین آسیای میانه و خراسان تخمین
میکنیم ، که سیاق بیان و انشاء و نقل مطالب حواشی از روی تفاسیر
اهل سنت ، این مطلب را مرسند .

نگاهی بزبان و خصایص ادبی

ترجمه قرآن عظیم به زبان دری از عصر سامانیان و حدود (۳۵۶ق)
به فتوای علمای ماوراءالنهر و خراسان ، به ترجمه دری تفسیر

جامع البیان طبری آغاز شد (۱) و از آن پس ، چندین ترجمه بعمل آمد و تفسیر های درّی تالیف شد که مولفان آن معلوم و نسخ خطی کامل آن موجود اند ، ولی بسا از تفاسیر چنین اند که يك قسمت آن بدست آمده و نام مولف آن مشخص نیست و از آن جمله این تفسیر است .

در تفاسیر قرن ۴-۵ ه . مولفان کوشیده اند ، که مطالب قرآنی را به زبان ساده نیا میخته درّی بنویسند ، وحق المقدور کلمات خالص درّی را در مقابل عربی جستجو نمایند . ولی هر قدر که از آن زمان می گذرد و بدور مغول و بعد از آن نزدیک می شویم (یعنی بعد از ۶۰۰ ق) این تمایل خالص نویسی درّی کمتر میگرد و چون مردم با کلمات کهنه آشنا یی ندارند . بنابر این علما و دانشمندان دین که مقصد ی جز فهمایش مطالب قرآن به مردم نداشتند - از استعمال کلمات مهجور خالص درّی در گذشتند ، و همان کلمات مروج عربی را در تفسیر ها نوشتند . و گاهی هم کاتبان در آن تصر فهای نا درست کردند ، و حتی دانشمندانمانند جا می هم نوشته های کهن را « بزبان متعارف روزگار » در آوردند . (۲)

مولف تفسیر ما ، در حد وسط این دو جریان واقعست ، که نه مانند ترجمه طبری و چند تفسیر قدیم دیگر ، در استعمال کلمات قدیم درّی مصر است و نه بکلی از آن منصرف ، و این مطلب از روی نمونه هایی که بعد ازین نقل میشود بخوبی پدید می آید . در اینجا يك مثال داده می شود :

در آیت ۴۲ سوره زمر (ص ۴۷) ویرسل الاخری الی اجل مسمی چنین می نویسد : « و بفرستند با ردیگر سوی مهلتی نام برده » این

(۱) مقدمه ترجمه تفسیر طبری ۱۶ طبع استاد حبیب یغمائی ، تهران ۱۳۳۹ ش .
(۲) مقدمه نفحات الانس

ترجمه در تر جمه تفسیر طبری چنین است : «و بفرستد دیگر را سو ی هنگامی نام زده » (ج ۶ ص ۱۵۷۵) .
 درین تر جمه «اجل مسمی» در طبری به تعبیر خالص دری
 «هنگامی نام زده» تر جمه شده ولی در تفسیر مانحن فیه اجل را به
 مهلت عربی تعبیر کرده است که کلمه مروج عربی در زبان دریست،
 و به جای مسمی دو تعبیر نام زده و نام برده ، هر دو لطافتی دارد .

وجوه افتراق این تفسیر از تفاسیر دیگر

تا جاییکه میسر بود ، من این تفسیر را با تفاسیر قدیم دری که
 در دسترس است مقابله کردم ، و نتایج مطالعات خود را درینجا برای
 آن می آورم ، تا روشن گردد ، که این تفسیر یکی از تفاسیر شناخته
 شده قدیم نیست ، و نیز در نقل نمونه ها و جوه افتراق آن از
 تفاسیر دیگر روشن میگردد :

ترجمه تفسیر طبری نیست :

زیرا تر جمه آیت اول سوره الجاثیه «هم تنزیل الکتا ب من الله
 العزیز الحکیم» در تر جمه طبری چنین است : «حم حروف معجم
 است . فرو فرستاده آمد نامه از خدای عزوجل بی همتا با حکمت
 (۱۶۷۳۶) همین تر جمه در تفسیر ما : «سوگند بحکم و ملک من ، فرو
 فرستادن این کتاب قرآن از خدای ارجمند استوار و درست گفتار در
 کتاب خود» (ص ۶۷۵)

تفسیر ناشناخته زمر ۴ مشهور نیست :

ترجمه آیات نخستین سوره مدثر ، در قرآن خطی شماره ۴ مشهور صوی
 که غالبا از قرن ۴ هجریست و هنوز شناخته نشده چنین است :
 یا ایها المدثر قم فاندلر ... «یاسر بجا مه اندر کشیده ! برخیز ،
 بیم کن . و خداوند خویش را بزرگوار و جا مه ترا پاک دار ، و از پلیدی
 کنار گیر ، و منت منه بسیار ، و خداوند خویش را شکیباهش ، چون

درد مند در صور ، آنروز روزی باشد دشخوار . »

(سوره مدثر آیه ۹ تا ۱۶) در تفسیر ما این آیات بینات چنین
ترجمه شده :

«ای جا مه در سر کشیده! برخیز بیم کن قوم خود را، و خداوند
خود به بزرگی یاد کن ، و جا مه را کو تاه دار، و به قولی دلرا پاکدار
از گناه به توبه ، و از بت پرستی ببر، یعنی امت را فرمای ، و عطا مده
بر آنک بسیار باز طلبی ، و در طاعت خداوند خود صبر کن بر رنج
کافران ، چون دمیده شود در صور، آن روز روزی باشد دشوار (ص ۷۵۳)

اگر مآثر جمعه تفسیر شریف نمبر ۴ مشهد را از قرن چهارم
بدانیم ، تفسیر ما باید يك قرن بعد تالیف شده باشد ، و علامت
حدث انشاء آن نسبت باین تفسیر، در عبارات فوق ظاهر است مثلا :

مدثر = سر بجامه در کشیده (کهن)

جامه در کشیده (نو)

کبر = بزرگوار (کهن) بزرگی یاد کن (نو)

طهر = پاکدار (کهن) کوتاه دار (نو)

رجز = پلیدی (کهن) بت پرستی (نو)

ناهجر = کناره گیر (کهن) ببر (نو)

فاصبر = شکیبا باش (کهن) صبر کن (نو)

نقر = درد مند در صور (کهن) دمیده شود در صور (نو)

عسیر = دشخوار (کمین) دشوار (نو)

مثال دیگر :

ولقد کذب الذین من قبلهم فکیف کان نکیر (سوره ملک آیه ۱۸ ترجمه قرآن نمبر ۴ مشهد) : «و بدروغ داشتند آن کس ها که از پیش ایشان بودند چگو نه بود عذا بمن» (ص ۵۹۵).

ترجمه از تفسیر ما : «و بدرستی که منکر شدند آنانک پیش از ایشان بودند چگو نه بود عقو بت من .»

تفسیر سمر آبادی هم نیست :

آیه «وعجبوا ان جا ئهم منذرمنهم وقال الکافرون هذا ساحر کذا ب» (سوره ص آیه ۴) ترجمه سمر آبادی : «شگفتی کردند کافران بکه ، که آمد به ایشان بیم کننده ای هم از ایشان ، یعنی محمد علیه السلام ، و گفتند کافران ، که این محمد جا دو است ، نه مار دروغزن» (ص ۳۷۱ خطی) ترجمه تفسیر ما : «و شگفت داشتند که بیا محمد پیغامبری بیم کننده از ایشان و گفتند ناگرویدگان : این جادویست دروغ .» (ص ۴۴۱)

تفسیر ابو بکر عتیق بن محمد سمر آبادی هروی در حدود (۴۷۰) تالیف شده ، که علامات قدمت در عبارات آن نسبت به تفسیر ما نمایان است ، ولی در ترجمه تفسیر ما « و گفتند ناگرویدگان» به جای « و گفتند کافران » دلالت دارد بر اینکه مولف تفسیر ما ، ماخذ قدیم را در نظر داشته و گاهی کلمات خالص دری قدیم هم در آن راه یافته باشد. مثلاً : ترجمه کنندگان تفسیر طبری عموماً کلمات کافروهو من راعینا در ترجمه فارسی می آورند ، ولی گاهی ترجمه هو منین را «گرویدگان» هم آورده اند، چون

ترجمه «دو ن المومنین» بـــــــــــــــ «از بیرون گرویدگان» (۱)
 دریک ترجمه کهن قرآن عظیم که ده ورق آن در اراک نزد آقای
 ابراهیم دهگان بود (۲) و هنوز زشناخته نشده، کلمه کافرون به
 «ناگرویدگان» ترجمه شده (ص ۹) و ازین برمی آید که نظر مولف
 تفسیر ما به منابع کمبتر نیز بوده است.
 مثال دیگر:

آیه ۱۴ سوره احزاب «واذا قالت طائفة منهم یا اهل یشرب لا مقام لکم
 فارجعوا و یستاء ذن فریق منهم النبی یقولون ان بیو تناء عورة و
 ماهی بعورة، ان بریدون الا فراراً»
 ترجمه سوره آبادی: و چون گفت گروهی از ایشان یعنی منافقان:
 ای اهل مدینه! نه جای شماست اینجا که ایستاده اید، یعنی در
 حربگاه مه ایستید، باز گردید و دستوری میخواستند گروهی
 از ایشان، باز گشتن را از پیغامبر می گفتند: به درستی که خانه های
 ما گذاشته است، نیست آن خانه های ایشان گذاشته، نمی
 خواهند مگر گریختن از حرب، بها نه آنرا می آرند» (ص ۳۰۸
 خطی). ترجمه تفسیر ما: «آنگاه که گفتند گروهی از ایشان یعنی
 بنی حارثه. ای اهل مدینه! نیست روی ایستادن شما را، پس باز
 گردید در خانه ها، و دستوری میخواستند گروهی از ایشان از
 پیغامبر می گفتند: بدرستی که خانه ها پناه ربض ندارد، گشاده
 است، دشمن را بوی راه است، مال و عیال ما آنجا ست، برویم
 نگاه داریم. و نیست خانه ها شبی پناه و ربض. نمی خواهند مگر
 گریختن از جنگ» (ص ۳۵۱)

بدین نهج بین تفسیر ما و سوره آبادی اگر قرب زمان موجود است،
 نزدیکی تعبیر و انشاء، و اشتراک عبارات و کلمات نیز همین مقصد

(۱) ترجمه طبری ۳۳۰۲. (۲) نشر کرده آقای ایرج افشار در
 مجله راهنمای کتاب شماره ۹ - ۱۰ سال ۱۲ سنه ۱۳۴۸ ش.

را می‌رساند و شاید قرب محیی طوسر زمین هر دو رانیز تصـور کرد .

تفسیر یمینی نیز نیست :

آیه شانزده سورہ لقمان : یا بنی انہا ان تک مثقال حبة من خرد ل فتکن فی صخرة او فی السموات او فی الارض یا ت بها الله ان لله لطیف خبیر .

ترجمہ بصائر یمینی کہ محمد بن محمود نشابوری آنرا بنام سلطان بہرا مشاہغزنہ در حدود ۵۵۰ ق. کرده است : «ای پسرک من، بدان کہ کردار تو از نیکی و بدی ہم سنگ سپندانہ ای باشد درسنگی از سنگها نہاں شدہ ، یا در آسما نہاں بر رفتہ و از چشمہا غایب شدہ ، یا در زمینہا ناپیدا گشتہ و گم بودہ ، خدا ی تعالی بدانند کہ از کجا ست و آنرا بہ حشر گاہ آرد ، تا ترا بدان پاداش دہد کہ خداوند تعالی باریک بین داناست.» (ص ۲۸۵ نسخہ خطی).

ترجمہ ہمین آیت شریف در تفسیر ماچنین است :

«ای پسرک من ! گناہ باشد ہم سنگ دانہ از سپندان ، پس باشد آن دانہ در میان سنگ کہ در آن زمین است یا در آسما نہا ، یا در زمین . حاضر گرداند آنرا خدای ، بدرستی کہ خدا ی دوربین است آگاہ از ہمہ چیز ہا .» (ص ۳۳۲)

از مقابلہ این دو متن پدید می آید : کہ مولف بصائر یمینی درعین ترجمہ تحت السطور برخی مطالب تشریحی را ہم گنجانیدہ ، درحالی کہ تفسیر ما ، ترجمہ لفظ بہ لفظ دارد .

اینک یک مقابلہ کلمات بین سہ تفسیر :

تفسیر ما	یمینی	۴ مشہد
یابنی : ای پسرک من	ای پسرک من	یاسرک من
مثقال : ہم سنگ	ہم سنگ	ہم سنگ

خردل : دانه ای از سپندان سپندان دانه ای دانه ای از سپندان
 بیاعت : حاضر گرداند به حشر گاه آرد بیارد آنرا
 لطیف : دوربین باریک بین خرد بین

مقابله با تفسیر روض الجنان :

جمال الدین حسین بن علی خزاعی نشا بوری مشهور به ابو الفتوح رازی ، تفسیری بنام فوق دارد، و از معتبر ترین تفاسیر فارسی شیعیه است که در حدود (۵۵۶ق) تالیف شده و مقارن با زمان تفسیر ماست . آیه ۷ سوره ص : «ما سمعنا بهذا فی الملة الاخرة ، ان هذا لا اختلاق . »

ابو الفتوح چنین ترجمه کرده: «نشنیدیم این در دین باز پسین . این نیست الا فرو بافتن . »

تفسیر عدد ۴ مشهد : «نشنیدیم این اندر گروه باز پسینا ، این نیست مگر دروغ گفتن .» (ص ۴۴۲)

مثال دیگر:

آیه ۶۷ سوره احزاب : «یوم تقلب و جو همهم فی النار یقولون یالیتنا اطعنا الله و اطعنا الرسول.» ترجمه روض الجنان : « آن روز که بگر دانند رویهاشان در دوزخ. گویند : کاشک ما طاعت داشتیم بودمانی خدا ی را و طاعت داشتیم بودمانی رسول را . »

ترجمه قرآن شماره ۴ مشهد :

«آن روز که نگو سار گردانند رویها ی ایشانشان در آتش. گویند: یا خداوند ما ... فرمان کردیمی خدا را ، فرمان کردیمی پیغامبر را.»

تفسیر ما :

آنروز که گردانید ه شود رویهاشان در آتش . گویند : ای کاشکی ما فرمان برداری کردیمی خدا را ، فرمان کردیمی پیغامبر را . (ص ۳۷.)

نمو نه حوا شی دری و عربی :

(۱) حاشیه باشار ه (ه) بر ص ۵۳۷:

ضحاک می گوید: چون دوزخیان را سو ی دوزخ رانند، در دیده نگر ند يك نظرسو ی ملایکه و يك نظر سو ی عرض و يك نظر سو ی آتش دو زخ (ه)

(۲) حاشیه باشار ه (ه ز) بر ص ۴۸۱:

در شرح و یرسل الاخری (سوره زمر) ای و ينطلق و اطلاق کند، تصرف کند چون بیدار کندش از خواب و انج بخواب ازو ی زایل کرده است بو ی باز دهد و زنده می داردش تا بگذارد اجل مسمی و بجمله معنی آنست که خدا و ندمیراننده خلق است و خواباننده و بیدار کننده (ه ز).

(۳) حاشیه به تصریح حوا لـه کشاف بر ص ۵۴۸:

وجعلنا لهم زخراً فآی زینه من کل شیئی، الزخرف: الذهب والزینه. (ه کشاف)

(۴) حاشیه بدون اشاره:

بر آیه و النجم و الشجر یسجدان (سوره الر حمن ۶) و نجم و درختان سجده میکنند مرخدا ی را، (حاشیه): نجم گیاهی را گویند که تنه او ایستاده نباشد، بر زمین افتاده و می بالاید. و شجر آنک تنه او بایستد و ببالا برمی بالاید، (۱) چنانک اشجار.

(۵) حاشیه (ه ز) بر ص ۴۸۵:

رفیع الدرجات ذو العرش... (آیه پانزده سوره المو منن) بردارنده بارگاه ها (بلند کننده آسمانها بیستون) خداوند تخت بزرگ

(۱) این کلمه که دو بار بو جه فعلی استعمال شده به ریشه بالیدن (نشو نما) برمی گردد یا بر یشه بالا (بلند) «شاید کلمه بالا بالا (بالنده) نیز از همین منبع باشد و بلند همچنین!

(حاشیه) : روایات که این بر داشتن در جات بود در بهشت، که در بهشت بلند ی در جه، هر مو من رابه مقدار اطاعت وی باشد. هر چند مطیع تر در جه و ی در بهشت بلند تر (ه ز).
تفسیر

چند نهو نه از متن و حواشی این

سوره احزاب (ص ۳۴۷)

بسم الله الرحمن الرحيم : آغاز میکنم بنام خدای مهربان بخشاینده. ای پیغامبر ! بر ترس خدا باش و فرمان مکن کافرانرا و منافقین. به درستی که خدای هست دانواستوار و پس روی کن انج وحی کرده شده است سوی تو از خداوند تو. که خدای هست به انج میکنند آگاه است و کار خود بخدای گذار که بسنده است خدای نگاهبان. نیافریدست خدای يك مرد را دو دل در شکم او، و نکردست جفتان شما که ظهار می کنید از یشان، مادران شما و نه کردست پسر خواندگان شما پسران شما. این سخنی است که می گوئید بدهنما خود. راست نیست و خدای می گوید راست. و اوبیان می کند صوبرا بخوانید شان بنام پدر ان شان که آن بر راستی نزدیکتر است نزد خدای.

پس اگر ندانید نام پدران ایشان پس برادران شما اند ردین. و آنک آزاد کرده شما اند، گوئید مولی فلان، و نیست بر شما بزه در انج خطا کردید شما بدان (زید را ابن محمد خواند) و لکن بزه در آن باشد که قصد کند دلها شما، و هست خدای امرزگار و بخشاینده، پیغامبر نیکو کارست بر مومنان از تن ایشان، و جفتان او مادران شما اند و خویشاوندان بعضی ایشان سزاوارترین بمیراث یکدیگر، در کتاب خدای از مومنان دیگر و هجرت کنندگان.

مگر که وصیت کنید خویشان و دوستان خود را، نیکو هست این میراث برای خویشان (و وصیت برای دوستان). در کتاب لوح محفوظ نبشته شده. و یاد کن آنگاه که استوار کردیم با پیغامبران عهد

ایشان ، روز میثاق ، و باتوای محمد و با نوح و ابراهیم و موسی و عیسی
 پسر مریم . و گرفتیم با ایشان عهدی استوار ، تا بپرسد پیغامبر
 آنرا از رسانیدن رسالت ایشانرا و ساختست برای کافران عذا بی
 دردناك . »
 (ص ۳۵۰)

حواشی این متن :

بر حاشیه و اتباع مایو حی الیک... این آیت در شان ابوسفیان و عکرمه
 و ابوعور آمده است ، در مدینه آمدند پیغامبر را گفتند : بگذار بد
 گفتن خدایان ما ، و بگو بت پرستیدن سود می دارد . صحابه خواستند
 که ایشان را بکشند و با ایشان عهد داشتند ، این آیت آمد که بترسید
 از شکستن عهد ، و مکشید ایشانرا ، و بقولی بترسید ای امتان پیغامبر
 . (ه)

بر حاشیه و ما جعل الله لرجل من قلبین فی جوفه... این آیت در شان
 معمر بن جمیل بن اسید الفهری آمده است نیز دل بود در حفظ اشعار و اخبار
 عرب . گفتند : دو دل دارد روز بدر بهزیمت میدوید در یک پای نعلین
 و دیگر پای برهنه بر سنگ تفسیده و نعلین دیگر بدست ، و بانگ
 می کرد : این نعلی ! این نعلی ؟ خدای عز و جل این آیت فرستاد :
 ما جعل الله لرجل من قلبین فی جوفه گفت : از ایشان مترس ! که ایشان
 دروغ زنانند . دو دل می گوید این چنین مرد را که وی فراموش می کند
 چیزی را که او را بوی حاجتست ، آن چیز بردست وی است . (ه ز) .
 حاشیه بر «ولیس علیکم جناح» : نیست بزه در انج فراموش کنید
 بر سبیل عادت خوانید زید بن محمد . و لیکن بزه بران کسی است که
 بقصد و عمد ، زید بن محمد گوید (ه) .

ص ۵۶۵ آخر سوره دخان : وما خلقنا السموات و الارض و ما بینهما
 لا عبین ... (آیه ۳۸) . و نه آفریدیم آسمان ها و زمین را و انج میان ایشان
 است بازی کنندگان یعنی بهزل و باطل . نیا فریدیم شان مگر برای

کار بزرگ . و جز که بیشتر ایشان ندانند که روز جدا کردن میان بهشتیان و دوزخیان میعاد ایشان است همکان . آن روز سود ندارد هیچ دوستی مردوستی را چیزی ، کافر مر کافر رایعنی و نه ایشان باز داشته شوند از عذاب ، مگر آنک بخشا ینده خدای وایمان بخشید . اوست عزیز بخشا ینده . که درخت زقوم خودش کافرست چون دردی نر مست (۹) چون مس و سر بکداخته می جوشد در شکمها ، چون جوشید ن آب گرم ، فرمان رسد زبانیه را : بگیریدش ، بکشیدش سوی میانه دوزخ . بس بریزید زیر سر او از عذاب سوزان . بجش ، این عذاب ، که تویی که تو در دنیا عزت می جستی ، و خود را بزرگوار کریم می دانستی که هست این عذاب انچه شما بدوشک می کردید . که متقیان در جایگاه باشند ایمن از رنج . در بوستان هاو چشمها ، جامها بوشند از سندس دیبا تنک و استبرق دیبا . ستبر ، روی یکدیگر آرند گان . هم چنین جزا دهیم نیکو کاران را ، جفت گردانید یم ایشان رابحوران فراخ چشم سیاه چشمها ، بخوانند آرزو برند و بیابند در آن بهر جنسی میوه که خواهند میوه . ایمنان باشند از عذاب و زوال ل ذوال بخشند در آن مرکرا مگر نخست ، بگذشت از ایشان ونگاه داشت ایشانرا از عذاب دوزخ به فضل رحمت و کرم از خداوند تو . این است آن رستگاری بزرگ بدرستی آسان کردیم اورا خواندن قرآنرا به زبان تو ، تا مگرایشان پند گیرند . چشم دار هلاکت ایشانرا ، که ایشان چشم دارند گانند . (۱) (ص ۵۶۷) .

حواشی بر همین آیات :

بر آیه یوم لایعنی مولی عن مولی (آیه ۴۱ سوره دخان ، ص ۵۶۵) :

(۱) این ترجمه به املا عین نسخه خطی نقل شد ، تا خواننده گرامی عین ادلاء کهن را هم دریابد .

قصه این آیت ها در شان ابوجهل آمده است ، بقول درشان
ولید بن المغیره که می گفت دربطحا عرب مردی نیست عزیز تر و
نرم تر از من ، نتوانی تو ، ونه خداوند تو که مرا گزندی رساند .
این با خویشاوندان من مصطفی را می گفت (ه) .

بر آیه ذق انك ... (۴۹ دخان ، ص ۵۶۶)

ذق برانك انت العزيز الكريم ، هی سبیل الهزل و التهكم . (ه)

بر آیه كذلك وزو جنا هم بحورعین . (۵۴ دخان ، ص ۵۶۶) .

بزنا ن سپید و پاکیزه باشد ، و قیل : زنانی که سپیدی چشم ایشان
سخت سپید و سیاهی چشم ایشان سخت سیاه باشد . و قیل : زنانی
که چشم هاحیران گردد از روئنی جمال ایشان (ه) .

بر آیه فار تقب آنهم مرتقبون . (۵۹ دخان ، ص ۵۶۷)

فانتظر ما یحل بهم آنهم مرتبون ما یحل بك متربصون بك الدوائر .
(ه کشف)

کلمات دری در مقابل عربی

اکنون که این ترجمه ناشناخته قرآن را به زبان دری شناختیم ،
با وجودی که مترجم آن معلوم نیست و نام کتاب را هم نمی دانیم ،
باز هم آنرا یک ذخیره بسیار غنی لغوی برای زبان دری باید
شناخت ، و اینک چند لغتی از آن بالغات عربی می آوریم . تا
اصالت ادبی و ارزش لسانی آن روشن گردد .

کلمات عربی قرآنی ترجمه آن به دری

سندس	دیبا تنك ص ۵۶۶	لاعبین	بازی کنندگان ص ۵۶۵
اسبرق	دیباء ستمبر ص ۵۶۶	لكن	جز که ص ۵۶۵
عین	فراخ چشم ص ۵۶۶	اجمعین	همگان ص ۵۶۵
فاکمه	میوه ص ۵۶۷	طعام	خورش ص ۵۶۵
لایذ و قون	نبخشند ص ۵۵۷	حمیم	آب گرم - سوزان ص ۵۶۶

کلمات عربی قرآنی ترجمه آن به دری

فوز	رستگاری ص ۵۶۷	اعتلوه	بکشیدش ص ۵۶۶
لعل	تامگر شاید ص ۵۶۷	فوق	ذبر ص ۵۶۶
ارتقب	چشم دار ص ۵۶۷	مقام	جایگاه ص ۵۶۶
لاقطع	فرمان مکن ص ۳۴۷	جنات	بوستان نهاص ص ۵۶۶
علیم	دانا ص ۳۴۷	مرح	شاد خرامان ص ۹
حکیم	استوار ص ۳۴۶	مدحور	رانده از رحمت ص ۹
اتبع	بسرروی کن ص ۳۴۷	افاضلیم	بربر کرید شمارا ص ۹۷
کفی	بسند است ص ۳۴۸	حصیر	زند ان ص ۱
الیک	سموی تو ص ۳۴۷	املاق	درویشی ص ۷
اهش	برک می افافشانم ص ۷۷	وکیل	نگاهبان ص ۳۴۸
لاذب	بر جسفنده ص ۴۲۳	خوف	شکم ص ۳۴۸
یستمهزون	فسوس کنند ص ۴۲۳	ازواج	جفتا ن ص ۳۴۸
مکرمون	گرا می کردکان ص ۴۲۶	ادعیاء	بسرخواندگان ص ۳۴۸
قاصرات الطرف	فرو گیرند	حق	راست ص ۳۴۸
اقسط	براستی نزدیک تر ص ۳۴۸	گیرند	گای چشم را ص ۴۲۷
دولی	آزاد کرده ص ۳۴۸	چشم	خوابانیده ص ۴۵۲
جناح	بزه ص ۳۴۸	افمانجن	ای نه ماص ص ۴۲۸
غفور	امر ز گار ص ۳۴۸	اذلک	ای آن ص ۴۲۸
گیرند	ص ۴۳۶	افلا تذکرون	اجرا بند نمایی
المسبحون	بیای یاد کنند	اولی	سزا وارترین ص ۳۴۸
الاحزاب	گروهها ص ۴۴۳	گان	ص ۴۳۷
عشی	شبانگاه ص ۳۴۴	تبارک	همیشه بود و باشد ص ۱۹۶
اشراق	چاشتگاه ص ۳۴۴	المصیر	بازگشتن جای ص ۱۹۱
المفسدین	تبا هکاران ص ۴۴۸	زجاجه	قندیل ابکینه ص ۱۸۲
		تتری	بس یکدیگر ص ۱۵۴

کلمات عربی قرآنی ترجمہ آن بہ دری

ص ۴۵۴	بزرگواران	فریشتگان	الملاء الاعلیٰ
ص ۱۳۴	جہودان	صومعہا زاهدان	صوامع
ص ۱۳۴	کلیسا ترسایان	برتران	عالین
ص ۱۳۴	کنشتمہاء جہودان	نفرین	لعنت
ص ۸۹	گوسالہ تناور	زمانہ دادگانی	منظرین
ص ۴۵۹	عجلہ جسد	فرمانی نامبرده	اجل مسمیٰ
ص ۴۶۰	بازگردندہ	بلنک کاو	خوار
ص ۴۶۱	سربہ زمین نہندہ	مہربان	حفی
ص ۴۶۱	منیب	قانت	نخیل
ص ۴۶۱	ساجد	خر ماہنان	تفجیراً
ص ۴۶۱	سربہ زمین نہندہ	روان کردنی	جلابیت
ص ۴۶۱	سربہ زمین نہندہ	چادرہا	یالیستنا
ص ۴۶۱	سربہ زمین نہندہ	ای کاشکی ماضی	عوج
ص ۴۶۱	سربہ زمین نہندہ	کڑی	شرکاء
ص ۴۶۱	سربہ زمین نہندہ	انبازان	کبر مقتا
ص ۴۶۱	سربہ زمین نہندہ	بزرگ شمنایکی	ذکر
ص ۴۶۱	سربہ زمین نہندہ	بند گرفتن	گفتار
ص ۴۶۱	سربہ زمین نہندہ	صیحہ	التجارۃ
ص ۴۶۱	سربہ زمین نہندہ	اولوالابصار	سود بازار گانی
ص ۴۶۱	سربہ زمین نہندہ	خداوند خرد	۷.۶
ص ۴۶۱	سربہ زمین نہندہ	بیرزنی نازايندہ	عجوز عقیم
ص ۴۶۱	سربہ زمین نہندہ	تباه کار	فاسق
ص ۴۶۱	سربہ زمین نہندہ	کروہ	قوم

کلمات عربی قرآنی ترجمه آن به دری

صرح	کوشک ص ۴۹۲	الصور	نگارنده صورتهاص
			۶۹۳
الکافرون	نا کروید کا نص		۴۷۹
ارحام	خویشاوندان ص ۶۹۴	مثنوی	جایگاه ص ۴۷۹
ولایاتین	و برنسانند ص ۶۹۸	المتکبرین	گردن کشان ص ۴۷۹
مرصوص	بیکدیگر نهاده ص ۶۹۹	یشرکون	انبازی می آرند ص
			۴۷۸
سحر	جادوی ص ۷۰۰	نجزی	پاداش کنیم ص ۴۳۱
حمار	دراز گوش ص ۷۰۴	المحسنین	نیکو کاران ص ۴۳۱
شکور	سپاس دارنده ص ۷۱۳	المومنات	زنان گرویده ص ۴۶۳
حلیم	بردبار ص ۷۱۳	تبرج	آراسته بیرون آمدن ص
			۳۵۸
وقود	افروزش ص ۷۲۰		
مختال	فخور	خرامنده نازنده	ص
التشور	برانگیخته شدن ص		
ضلالت	کوردلی ص ۳۲۵	فسحقاً	بس دوری باد ص ۷۲۵
الملاء	مهمتران قوم ص ۲۴۶	لجوا	ستمهیدند ص ۷۲۶

* * *

وضع فرهنگی و فکری و اجتماعی مردم افغانستان در عصر ظهور اسلام (*)

کشور هائیکه امروز بر کره زمین دارای وجود و حدود سیاسی اند در طول تاریخ پیدایشگاه وقایع و حوادث مختلفی بوده و از نظریقین حدود و مرز مدو جزری داشته اند.

این مدو جزر با پهنائی و کاهش همواره عوامل اساسی اقتصادی و اجتماعی داشته و هر حادثه تاریخی را میتوان معلول علت های متعددی دانست که علم تاریخ از آنها حکایت میکند .

ولی درین پیدایش گاه حوادث و مدو جزر در هر کشوری از کشور های جهان دو عنصر اساسی موجود میباشد که تاریخ به آن ربطی قوی دارد . یکی سر زمین - و دیگر آدمیزاد .

اگر ما این دو عنصر اساسی را زیر نظر میگیریم و تاریخ را هم مال و پدیده این دو چیز میدانیم مناقشاتیکه برای ملل متعدد در امر تاریخ و تمليك آن وارد میشود به کلی حل میگردد . باین معنی که هر کشوری در طول تاریخ مدی و جزری داشت و اکنون در نتیجه حوادث و علل تاریخی دارای مرز و خطوط سرحدی سیاسی

(*) مجله وحید ، سال (۱۳۴۵)، شماره دوازدهم ، تهران .

محدود نیست . پس تمام وقایعی که در طول تاریخ از همین سرزمین و همین مردم بوجود آمده مال و ملك اوست و اگر تاریخی را بنویسند باید بر ما يملك کنونی خود آنراشالوده گذارند ولی چون بساحواث تاریخی منافع و نتایج مشترکی را در چندین کشور داشته و اکثر ممالك همجوار تا ریخ مشترکی دارند و علل و نتایج حوادث سیاسی و فرهنگی و اجتماعی را نمیتوان در قید مرز و حدود مشخص کنونی ممالك آورد پس مورخ مجاز خواهد بود که برای تسلسل کواش جستجوی علمی و تحقیق تاریخی خویش سلسله علل و حوادث و نتایج آنرا در سر زمین های مجاور کشور خویش مطالعه و بررسی نماید . زیرا برخی از کشور های مجاور در تحت جریانهای مشترک سیاسی و حزبی و فکری سرنوشت مشابه و مشترکی داشته و مردم مجاور در ساحه های اندیشه و فرهنگ و دانش و بسا از پدیده های اجتماعی یکی از دیگری اثر پذیرفته و در نتیجه واحد های بسیار شبیه فرهنگ مشترکی را در چندین کشور بوجود آورده اند که این شباهت و هم آهنگی همانا علل نزدیکی و حسن تفاهم تاریخ افغانستان در عصر مقارن ظهور اسلام متعلق به خراسان وسیع و کشورهای مجاور آنست و این سر زمین همواره درازمنه قبل از اسلام پیدایشگاه مدنیت ها و محل پرورش افکار و فرهنگ ها و صنایع و غیره بود و طوریکه فیلسوف متاخر تاریخ مستر تاینبی انگلیسی در کتاب «بین اکسوسی جیتا» گوید . سرزمین افغانستان همواره يك روند ابوت یعنی خط انشعاب و کانون تشعشع فرهنگها و محل ارتباط سر زمینهای جنوب غربی آسیا با هند و آسیای مرکزی و شرقی بوده است این کشور برای مهاجرت مردم و مدنیت ها وادیان پهن شونده منزلت شهرهای را داشت که همواره در سازمان امپراتوریا دارای موقعیت کلیدی بوده است . و اگر بخواهیم که نمونه های این اهمیت افغانستان را بحیث چهار راه آسیا در هر یکی از این موارد نشان دهیم برای ترتیب

يك فهرست جامع آن كتابی لازم خواهد بود (ص ۴) و ازین تحلیل عالمانه تائیدی دریافته میتوانیم که افغانستان در طی هزاران سال آنچه از خود داشته و آنچه از افق خارجی بدور سیده بما حول خود به هند، ایران و ماورالنهر و آسیای مرکزی منتشر ساخته و هم در عناصر اساسی مدنیت و فرهنگ داخلی خویش آثار گوناگون خارجی را پذیرفته و آنرا مطابق مقتضیات طبیعی و اقتصادی محیط خویش رنگ خاص خراسان و افغانی داده است.

اسناد یکه در حفريات معبد کوشانی و کانیشکای بزرگ (حدود ۱۶ م) از سرخ کوتل بغلان اخیراً بدست آمده چنین پدید میآید که کوشانیان در سرزمین افغانستان از دوره های مدنیت و فرهنگ قدیم گریکو بودیک قدیم تائید پذیرفته و در عین حال با آیین کهن زردشتی افغانستان و آداب و فرهنگ آن ربطی داشته اند که دوره کوشانی را در تخلیق افکار و فرهنگ و صنعت مخلوق این سرزمین «عصر خاصی» توان گفت. باین معنی که درین ازمنه از او آخر قرن نخستین میلادی تا حلول اسلام و اوایل قرن هشتم بقایای کیش بودایی (در معبد خوات وردگ) و کیش سبور یا پرستی در معبد خیرخانه کابل و زون زمین دار و آثار مقدس در معبد بغلان با مجسمه ها و بتان شاهی در پرستشگاه های این عصر دیده میشود و باستان شناسان را باین فکر آورده است که گو یا بتان شاهی را در معابد برای پرستش می گذاشته اند چنانچه در معبد بغلان سرخ کوتل بغلان مجسمه های منصوبه کانیشکا را یافته اند. و دریک کتاب گمنام خطی فارسی روایت شده که در دربار بامیان شهر قدیم غزنه بتخانه ای بود که در آن بت جد بزرگ خاندان شاهی لویکان غزنه را گذاشته بودند و چون مسلمانان بت شکن نخستین بار بدین شهر رسیدند، شاه آخرین دودمان لویک مجسمه مذکور را در تابوت سوختن گذاشته و در صحن آن بتخانه که به مزگت اسلامی تبدیل شده بود دفن کرد. این روایت اخیر هر چند منحصر به فرد است ولی با واقعیتی که در پدید آمدن مجسمه های

کو شانشا ها ن در معبد مها دژبغلان به نظر می آید کمال مطابقت دارد .

به تایید این مفکور ه که چند دلیل دیگر نیز موجود است .

نخست اینکه هیون تسنگ در مئی ۶۳۰ م در شرح کاپیسا گوید که به طرف جنوب کاپیسا برکوه او ونا معبد روح آسمانی «سونا» واقعست که ازینجا به سو ناگیر سر زمین جنوبی زابلستان (تسو-کو-چا) رفت که

مردم آنرا پرستش کنند و هر سال شهزادگان و مردم دور و نزدیک در جشن آن فرا هم آیند و طلا و نقره و اجناس گران بها باگو-سپندان و واسپهای فراوان تقدیم دارند (س-یو-کی کتاب ۱۲) این سونا هیون تسنگ بلا شک همان زون معبد زمین داور است که بقول بلاذری (فتوح ۴۸۶) بعد از سندهسی هجری بدست عبدالرحمن ابن سمره مفتوح و بت زور که از طلای ناب بود و چشمان یاقوتی داشت شکسته شد . کلمه زون را مورخان و لغویان عرب بضمه رابه معنی بت و بتکده معرب نوشته اند (المعرب جوا لیقی ۱۶۶ و لسان العرب) و حتی در ادب عرب هم وارد بود مانند این مصرع جرید :

مشى الهدا بذ تبغى بیعة الذون

یا اینکه حمید گفت : دا عب المجوس عکفت اللزون

(مرا صد ۲-۶۷۶ و المعرب ب ۱۶۶)

پس واضحست که بت زور در معبد سونا گیر زمین داور موجود بود و نیز بت مرمری هیکل سوریای معنی رب النوع آفتاب را در دوازده میلی شمال کابل از حفريات کوتل خیر خانه یافته اند . که موسیوها کن آنجای را معبد سوریادانسته است (آثار عتیقه کوتل خیر خانه طبع کابل) و همین نامست که خانواده شاهى سوریا ن غور و قبیله سورى و سوریا خیل افغان بدان منسوبند و نام سوریا رب النوع آفتاب و معبود آن وقت در نام خاندان شاهى غور باقیمانده و مفهومی تقدس خود را به خانواده شاهى سوریا ن غور انتقال داد .

باشند که قبایل کنونی روزی، شمال هرات و نام روز آباد یا
سور آباد شهر تاریخی خراسان - که سور آبادی مفسر معروف دری
زبان قرآن هم ازین شهر بود - ازین نام قدیم تاریخی ریشه گرفته
اند و بقول کریستن سین هم سور یا رب النوع آریایی خورشید
بود (مзда پرستی ۳۲).

دلیلی دیگر اینست که در افغانستان شاه بهارهای متعدد در
اوایل عصر اسلامی موجود بود. که این نام بصور شیباز - شیبز -
خبر اکنون هم با اشکال محرف زنده است و بهار همان و هاره
سنسکریت است که در ادب دری همواره معنی بتکده و معبد را،
داشت و نظامی هم گفته بود. «بهار دل افروز در بلخ بود.» و خوارزمی
در مفاتیح العلوم گوید. البهار بیت اصنام الهند ص ۷۴ و مورخ
الیعقوبی الابلدان خود از سوغتاندن بت معبد شاه بهار شمال
کابل بدست ابراهیم بن جبریل (درسنه ۱۷۶ ه.) صحبت میکند.
و عبدالحی گردیزی نیز از همین شاه بهار کابل ذکری در همین
سال دارد (زین الاخبار - ورق هفتاد و هشت خطی).

هون تسنگ در سده نهم هجری در کاپیسا شمال کابل معبد شاهی
یعنی شاه بهاری را دیده بود که از ستوپه آن شاهان هاله
مدور شکوه و جلال فرایزدی سمبول باستانی شاهان بلخ تا
صبح میدرخشید (سی - یو - کی - کتاب اول) پس گفته میتوانیم که
کلمه شاه بهار خودش حاکی از آیینی است که بتان و مجسمه‌های
شاهی را درین معابد پهلوی آثا رشاهی را درین معابد پهلوی آثا ر
وبتان بودا یا آتش مقدس یا مجسمه‌های رب النوع سور یا
میگذاشته اند.

دلیل دیگر اینست که درسنگ نبشته بغلان (حدود ۱۶۰ م) کلمه
خوادی و خواد یوگ برای شهنشاه استعمال شده، که در سکه‌های
کابلشاهان هم نام کابلشاهی که در قرن هفتم میلادی زندگانی
داشت خود و هیکه آمده (دایرة المعارف اسلامی ج ۱) و هم در

نام های خاندان های شاہی مانند گوزگان خدا و سامان خدا - بخارا خدا و از طرف جغرافیه و مورخان عرب مانند ابن خردادبه و طبری و یعقوبی و غیره ضبط شده است و پس از آن ما می بینیم که فردوسی هم از کابل خدا و زابل خدا در شهنامه ذکرها دارد و این کلمه خدا در افغانستان قدیم قبل از اسلام مفهومی معبود شاهی را داشت و بانا میهای شاهان می آمد و لی بعد از اسلام و قبول تو حید مخصوص معبود واحد لاشریک گشت و به جای آن کلمه شاه را که در دعای قدیم سنگ نبشته بغلان شاد بود برای شاهان تخصیص دادند .

از تمام این روایات و منابع فکری قدیم آریایی که شاه نامه های پهلوی و دری از آن نشئت کرده اند بر می آید که عنعنه باستانی بلخ و آتش مقدس و سوریای پرستی و روایات بودایی و آثار صنعت یونانی در عصر کوشانیان با افکار شاه پرستی قدیم ، آریائیسان پیشدادی خلط گردیده و نحوه فکر و فرهنگ خاصی درین عصر بوجود آورده بود و ازین روست که مطالعه کنندگان صنعت و هنر این دوره مانند موسیو فوشه (در تمدن ایرانی ۳۸۸) و هو مان گویتز (در میراث ایران ۱۵۳) صیغه هنری عصر کوشانی را از ابتکارات و تخلیقات خاص این سرزمین در بین نحوه های هنری هند و بقیای اثر هنر هخامنشی پارسی می شما رند و این صحیح است زیرا پدیده های هنری دور کوشانی که مراتب عروج و انحطاط خود را تا اوایل عصر اسلامی طی کرده اند بکلی زاده محیط افغانستان بوده و در بسا خصایص از جریان های هنری شرق و غرب خود ممتازند و هم ازین روست که نقش بتان و نگار قندهار (مراد کند هاراست) به سبب زیبایی و ارزش هنری خاص محیطی خود برای شعرای زبان دری افغانستان سمبول حسن و جمال بوده و اگر تمام اثرهای این مفکوره را در ادب دری جستجو کنیم ممکن است رساله ای کوچک شود و لی ما در اینجا چند بیت را می آوریم :

سنای راست

صانعی باید حکیم و قادر و قایم بذات

تا پدید آید ز صنع و یبتا ن قند هار

فرخی در قصیده مدح سلطان محمود گفت :

نگار قند هاری قند لب نیست

تو قندین لب نگار قند هاری

این هنر گند هارا باستو پسه سازی کانشکا و جانشینان او به قول تاینبی از مرکز انشعاب خود یعنی افغانستان به قلب هند هم نفوذ کرده بود در حالیکه اثر، خود را در ادبیات دری دوره اسلامی هم به صورت بارز باقی گذاشته است .

بهر حال افغانستان مقارن ظهور اسلام هم مانند دوره های دیگر تاریخ قدیم آن از نظر آیین و هنر و سیاست و اداره داری نحوه خاصی بوده و با وجودی که در سده های هفتم میلادی مرکزیت قوی و واحدی نداشته و در تحت حکم ملوک طوایف متعدد میزیست باز هم اشعه مدنیست فرهنگ قدیم در هر گوشه آن کما بیش میدرخشید .

اما دین اسلام از طرف غرب در نصف اول قرن هفتم میلادی به خراسان و سیستان تا قلیب افغانستان و کابل رسید اگر چه ما اکنون اثر نوشته شده داخل افغانستان را دربار ه این عصر در دست نداریم ولی در خلال اشارات نویسندگان عرب و هم مورخان مابعد گاهی نکته های دلچسپ و خطیری به نظر می آید که وجود يك ثقافت قوی و بقایای وضع فکری خوبی را در آن دوره حکایت مینماید .

برای روشن ساختن مدعای درینجا به برخی از حقایق تاریخی اشارت میرود .

۱- هیون تسنگ در حدود نهم هجری در بار و اداره و حکم آلان این سرزمین را در موارد متعدد دیده بود و واز بودن تشکیلات

اداری و مالیات و عساکر تنخواه دار و حاکمان و وزیران و قاضیان و کارداران دیگر دولتی و قسوی یله جاری اجیر و خرچ گیر یهای **هلهبا و جاده ها صحبت** میکنند . و وظایف شاهی را در چهار اصل : **یکی اجرای امور دولت** و انجاسم قربانی ها و دیگر اعانت با مردم **وداد نمایش به وزیران** و کارداران - سه دیگر تحسین و خلعت دادن **بمردم لایق و ممتاز** - چهارم دادن خیرات و مبرات به طبقه روحانیون تلخیص کرده است (سی-یو-کی-کتاب ۲-۱۴۲) و ازین شرح چنین بر می آید که در آن زمان بقایای تشکیلات دولتی کوشانیا نومدنت قدیم باقی بود و نظمی و اساسی در امور مملکت داری رعایت میشد .

۲- حکمداران این سرزمین که حامل ثقافت مدنی و روایات مدنی قدیم بودند در امور جهاندار ی ، نظریاتی داشتند مثلا در سنه ۱۲ هجری - ۷۳۷م - در عصر حکمرانی اسد بن عبدالله بر خراسان دهقانی از هرات بدربار اسد در بلخ آمد و روز جشن مهرگان هدایای هنگفتی تقدیم داشت و خطابه ای ایراد کرد و گفت «خدا امیر را نیکی دهد اما گروه عجم مدت چهار صد سال در حالیکه کتاب ناطق و نبی مرسل نداشتیم تنها به حلم - عقل - وقار دنیا را گرفتیم و هر کسی که با این سه خوی بهر سوی روی آورد و خدا با و پیروزی بخشید .»

(طبری - ۵-۴۶۵)

دهگان هرات در پایان سخنان خود این سه خوی را صفات کتخدایی خواند و چون اسد این سخنان دانشمندانه شنید او را خیر دهاقین خراسان گفت .

۳- البلاذری در حدود ۲۷۰هـ - ۸۸۳م در فتوح البلدان (ص ۴۹۳) درباره رتبیل حکمدار زابلستان که معاصر سلمان بن عبدالملک (۹۶-۹۹هـ) و یزید بن مدرک بن مهلب حکمران سیستان بود همی نویسد : که او و فابعهد و قاروشدت یاس را در امور جهاندار ی از ظاهرا هر پیرا سته دوست داشت و باری از اعرا ب محاصره خود پرسید . کسانیکه لاغر شکم و سیه چرده بودند و اثر نماز درسیما ی

ایشان پدیدار بود و بیزاری از بر گهای خرما داشتند و نزد مامی آمدند ، چه شدند ؟

سه

جواب دادند. ایشان درگذشتند.

رتبیل گفت : اگر چه شما زیبا تر و رعنا ترید ولی ایشان از شما باوقار تر و در حمله خود شدید تر بودند . درین پرسش و پاسخ تمایل شدید رتبیل به مسلمانان اولیه که دارای سجایای نیکو و اخلاق گزیده و سادگی اما وفا و جهاد و سر سختی بودند نما یانست و او فاتحان نخستین اسلامی را که دارای مزایای اخلاقی بودند تحسین کرده و معاصران اموی خود را که سجایای جهاندار ی نداشتند انتقاد کرده است و این خود مسیر فکر او را در امور جهانیا نی توضیح میکند .

۴- در جا معه خراسانی آنوقت مرد م زرد شتی نیز دارای ثقافت و متانت رای و افکار عالی بوده اند تا جاییکه حکمرانان مسلمان عربی هم از ایشان پند می آموختند در عصر مروان الحکم اموی بعد از سنه (۱۴ ه . ۶۸۳ م .) عبدالعزیز بن عبدالله عامر حکمران سیستان و مرد دانش دوستی بود در عصر شریستم بن مهر هر مز مجوسی سیستان شهرت داشت حکمران عربی بدین دانشمند سیستانی گفت : دهاقین راسخنان حکمت آمیز باشد ما را از آن چیزی بازگویی رستم این سخنان پند آمیز را در اخلاق و امور جهاندار ی و ثقافت باو گفت :

«دوستی مرد نادان از روی افتعال و ساحتگی بی حقیقت باشد و در پرستش ریاکاری نماید و سود خویش در آزار دیگران جوید و بین دو نفر دوستی بماند گر چند بدگوی در میان نشوند و انا همیشه قوی بود اگر هوا برو غالب نگردد . و کار پادشاهی تا وقتی مستقیم باشد که وزیران او به صلاح باشند . (تاریخ سیستان ۱۰۶)

۵- مرد م افغانستان در عصر مرقارن ظهور اسلام بازند گانی علمی عصر خود نیز آشنا بوده اند و در اوقاتی که دودمان رتبیلان زابلستان

آخرین لمحات زندگی سیاسی و سلطنتی خود را سپری می‌کردند. پروایت البیرونی: رتبیل منجمی را بدربار هارون فرستاده بود و این وضع علمی تا قرن چهارم هجری نیز بدربار کابلشاهان به نظر می‌آمد و همین البیرونی گوید: که او گروهی از مواد پ و معلّم در بارانند پاله پسر جیه پاله کابلشاه اخیر کتابی را در علم نجوم بنام (شگفت پرت) تالیف کرده بود (کتاب الهند ۱۰۵) و کتابخانه‌های بزرگی در بلاد معروف خراسان برای استفاده دانشمندان موجود بود که این طیفور خراسانی در تاریخ بغداد (۷-۱۵۷) گوید: از عصر یزدگرد خزان بزرگ کتب در مرو باقیمانده بود که عتابی شاعر معروف دوره عباسی (متوفی ۲۰۸ هـ - ۸۲۳ م) برای نقل گرفتن کتب به آنجا رفته بود و میگفت در کتب عجم معانی، موجود است لغت از ماو معانی از یشانست. و همین عتابی شاعر سه بار به بلاد عجم سفر کرد و کتابخانه مرو و نسا بور را بدید و کتابهای آنها بخواند (برو کلمن در تاریخ ادبیات عرب ۲-۳۶)

باری مردم افغانستان و کشورهای مجاور آن حامل روایات فرهنگی زرین و درخشان باستانی بوده و همواره در طول تاریخ پدید آورندگان ثقافت و مدنیت و سبکهای خاص صنعتی و هنری بوده اند که روایات بالانیز برو جود بقایای خوب آن مواریت باستانی دلالت دارد. و همین استعداد خلاق و قریحه و ذوق، هنری و علمی این مردم بود که هنگام نشر اسلام در تشکیل مدنیت و فرهنگ اسلامی و ترتیب علوم نقلی ادب، تفسیر، حدیث، فقه، و علوم نقلی مانند ریاضی فلکیات، طب، تاریخ و غیره نیز دست قوی و بهره وافی داشته اند و حتی همین علوم نقلی و عقلی را با فرهنگ و فکر مخلوط خراسانی و عربی بسر زمین وسیع هند هم رسانیده اند که مجلدات تاریخ مفصل افغانستان متعصبه تفصیل و جستجو و تحقیق آنست و اینک جلد نخستین آن در یکم هزار صفحه از طبع برآمده است.

نمونه ای از اشتباهات مستشرقین (*)

درین شکی نیست که دانشمندان فرنگ به علوم شرقی و السنه باستانی و تاریخ این سرزمین خدمت خوبی نموده اند، و مساعی ایشان در محافل علما مشکور است، و همواره بنظر استحسان دیده می شود. ولی در آثار این طایفه، گاهی خطاهای عجیبی بنظر میرسد که در برخی از موارد عمدی و ارادی و مبنی بر نگاه خاص ایشان در، مسایل شرقی است، و گاهی هم ناشی از عدم تحقیق و تساهل و کمی جستجو میباشد.

چندی قبل در جراید مصری، علمای آن سرزمین، مقالاتی را در باره این گونه خطاهای شرق شناسان فرنگ نشر دادند، که اغلب آن مبنی بر عدم تحقیق در مسایل دینی و اقتصاد مسلمین بود، ولی ما را درین مقالت با آن اباحت عنایتی نیست و فقط می خواهیم به برخی اشتباهات ادبی اشاره نماییم، تا نویسندگان و ارباب تحقیق در تمام موارد به طور کلی بر نوشته های مستشرقین اعتماد تمام ننمایند، و آنچه را از آثار ایشان میگیرند و یا اقتباس مینمایند، باقید احتیاط، بعد از مطالعه مستقیم در آن موضوع بگیرند، و خودشان هم در اطراف آن مطالعه کنند، و آنچه بیغش بنظر آید، در آثار خویش اقتباس نمایند.

(*) - مجله یغما، سال (۱۳۳۹) شماره اول، تهران.

مثلا هر مان ايتهي يکي از مشاهير مستشرقان است که فهرست
نسخ خطي فارسي اند يا افس رادر دو جلد نوشته و جلد اول
آنها در ۱۹۰۳ م در اکسفورد طبع کرده و جلد دوم آن بعد از درگذشت
آن فقيده ، از ايد ورد ايد و اردس تکميل و درسنه ۱۹۳۷ م از
همان اکسفورد نشر شده است.

درين کتاب سعی تحقيق نويسنده بدرجه اتم ظاهر است ، و تا توانسته
راجع به اکثر نسخ خطي واحوال مولفان و ديگر مسائيل مربوط ،
جستجو هاي وافر ي نموده است ، ولي باز هم گاهي خطايي مضحکي
از قلمش صادر ميشود . مثلاً در فهرست نسخ فارسي بدليا نمره
۱۳۷۱ بر کتاب صنايع الحسن (۱) تاليف فخر ي هروي بحث رانده
و شمس قيس رازي مولف المعجم في معاير اشعار العجم را مصنف
کتاب مفتاح و کتاب اخفش نحوي (!!) دانسته است . در حالي که
مفتاح العلوم کتاب معروف درسي تاليف يوسف بن علي سکاکی
متوفی ۶۲۶ هـ بوده و اخفش نحوي نام کتابي نيست ، بلکه وي از
مشاهير نحاة متوفی ۲۱۵ هـ است . چنانکه علامه مرحوم
قزويني نيز در مقدمه المعجم (صفحه ط) باين مطلب اشاره

(۱) - صنايع الحسن کتابيست در علوم بلاغت که فخر ي هروي
آنها بنا م شاه حسن ارغون حکمران سند (متوفی ۹۶۲ هـ)
نوشت ، اين شاه ، مرد فاضل و ادب پروري بود ، که «سپاهي»
تخلص ميکرد از اشعار اوست :

عمریست که ای سرو خرامنده گذشتی !

غایب نشد ، از دیده من ، آن قدوقامت

آنکس که بتیغ ستم عشق تو میرود

نبود هوس زندگیش روز قیامت

ایشاه تو در بارگاه نامقیمی !

مارا بسر کوی نیاز است اقامت

فرموده ، و این اشتباه ایتهمی را « سهو غریب » دانسته و میفرماید : « اما اخفش نحوی را نام یکی از مولفات دانستن چه عرض کنم ... ! »

دیگر از مشاهیر کتب شناسان فرنگ سی ، ای ستوری نویسنده دو جلد ضخیم پر شین لتر یچر (ادبیات فارسی) است ، که در ۱۴۰۰ صفحه ، فهرست علمی کتب فارسی را راجع به علوم قرآنی و تذکره های شعرا و کتب تاریخ نوشته و جلد دوم آن در ۱۹۵۲ م از طرف لوزاک لندن با کمال صحت و اعتناء نشر گردیده است .

این اطلاعات وسیع این عالم فرنگی ، در خور هرگونه ستایش ، و پشت کار وسیع بلیغ و مسلسل وی در کتب شناسی فارسی خیلی حیرت آور است ، و کتابش نیز برین موضوع آخر ترین و جامع ترین تحقیق شمرده میشود ، ولی با وجود تمام این مزایا ، از لغزش ها و سهو ها تهی نیست . مثلاً :

سراج التواریخ کتابیست معروف که در همین عصر خود ما ، مرحوم فیض محمد هزاره آنرا در حضور رامیر حبیب الله خان ، با مر و اراده آن شاه در کابل نوشت ، و هر جزوی که می نوشت ، بعد از ملاحظه منشی حضور ، مرحوم میرزا عبداللطیف که متصدی تصحیح فارسی آن بود ، و پس از امضای مرحوم مولوی عبدالروف خان ملای حضور همایونی که تصحیح عربی آنرا بعهد داشت ، خود امیر نیز آنرا می دید ، و به قلم خویش تصحیح و احیانا حذف و تعدیل میکرد ، و آنرا مطابق مطالب خاص سیاسی و اداری و فامیلی خویش میگردانید ، و بعد از آن امر طبع آنرا میداد . چنانچه نسخه های خاص این کتاب او بنام تحفة الحبیب و بعد از آن سراج التواریخ به امضای مصححان مذکور و خط و امضای خود امیر فقیه دیده شده و موجود اند ، و جلد اول و دوم آن در سنه ۱۳۳۱ و جلد سوم در سنه

۱۳۳۳ هـ در مطبعه سرکاری کابل طبع و نشر شده و در مقدمه هر سه جلد ملافیض محمد هزاره (۱)

نام و مقام خود را بتصریح نوشته است. اما دانشمند انگلیسی ستوری در (ص ۴۰۶) جلد اول کتاب سابق الذکر خویش، مولف سراج التواریخ را فیض محمد نوشته و بر مقدمه مجلدات ثلاثه آن کتاب اتکا کرده که صحیح بود. ولی در صفحه (۱۳۰۵) جلد دوم کتاب خود، تحت عنوان «تصحیح های اضافی بحواله (ص دوصد و نود و یک) فهرست کتب اسلامی کالج پشاور تالیف مولوی عبدالرحیم، این کتاب را به مرحوم محمود طرزی (۲) منسوب داشته است.

در حقیقت این سهو که بنام صاحبو در آن کتاب روی داده، ناشی از اشتباه مولوی عبدالرحیم است، که بدو ن تحقیق سراج التواریخ را تالیف محمود طرزی گفت، و ستوری نیز بدو ن تحقیق این قول غلط را صحیح پنداشت و در «تصحیح های اضافی» کتاب داخل نمود، در حالیکه صحیح همان بود که قبلا در (ص چار صد و شش)

(۱) ملافیض محمد کاتب بن سعید محمد هزاره در حدود ۱۲۶۰ ش متولد و در سنه ۱۳۰۸ ش در اغتشاش بچه سقا کابل کشته شد، وی مولف سه جلد سراج التواریخ و یک جلد تاریخ حکما (مطبوع) و فیض از فیوضات غیر مطبوع است.

(۲) - محمود بن سردار غلام محمد طرزی قند هاری در ۱۲۸۴ هـ متولد گردید، و تحصیلات خود را در شام با آخر رسانید، و سال ۱۳۲۵ هـ واپس به کابل آمد، و هشت سال مدیر جریده سراج الاخبار افغانستان و بعد از آن مقارن اعلان استقلال افغانستان در ۱۳۳۸ هـ و زیر خارجه و سفیر افغانستان در پاریس بود، وی مولف بیست و یک جلد کتب و پدر صحافت و سیاست و تجدد افغانی است، که در سنه ۱۳۵۳ هـ در غربت وطن در استانبول از جهان رفت و بزرگترین مرد سیاسی وادبی و آزادیخواه افغانستان بشمار می آید. (علیه الرحمه)

نوشته بود و ما میدانیم که نویسنده اصلی کتاب ملافیض محمد هزاره است نه مرحوم محمود طرزی. و اساسا چون ملای هزاره در مقدمه مجلدات ثلاثه نام خود و پدر و قومش را تصریح کرده و ستوری نیز آنها خوانده بود، موردی باین اشتباه نمی ماند و باید بر قول ضعیف و روایت غریب مولوی عبدالرحیم اتکا نمیکرد تا از سب و لغزش نجات می یافت.

دیگر از اشهر مشاهیر شرق شناسان فرنگ، دکتور چارلس ریو فقید است، که اطلاعات وسیع وی در کتب شناسی شرقی و فارسی معلوم همگان است. وی نیز کتاب بسیار مفید و نافعی بر مخطوطات فارسی موزه برتانوی در ۱۵۳۷ صفحه در چهار جلد نوشته، که از سنه ۱۸۷۹ تا ۱۸۹۵ م. هر چهار جلد در لندن طبع شده و (۲۹۶۱) نسخه خطی را در آن معرفی نمود، است.

این دانشمند فقید نیز در تحقیق مطالب سعی بلیغ بکار برد، که برخی از سب و های او مغفتر است، مثلا در صفحه (پنجصد و چهل و پنج جلد دوم) انتساب یوسف وزلیخا را به فردوسی به حواله ریاض الشعرا علی قلی و اله و آنشکده اذر و مقدمه موهل بر شهنشاه و نوتهای اوسلی و غیره کرده است. چون این موضوع در آن اوقات مسلم بوده، و بعد از آن کشف شده، که کتاب یوسف وزلیخا در عصر ملکشاه سلجوقی (۴۶۵ - ۴۸۵ هـ) بنام برادرش طغانشاه بن الب ارسلان نظم شده، بنابراین دانشمند فقید ریو را درین باره معطون نباید شمرد، زیرا ایتسی ناشر کتاب و حتی فضایل ایرانی مانند جناب آقای تقی زاده در مقالات مجله کاوه حدود ۱۳۴۰ هـ. برلین نیز آن کتاب را مال فردوسی شمرد بودند.

از خلال نوشته های ریو بر می آید، که حتی المقدور در کشف حقایق تاریخی سعی بود و میخواست نقصی در کار او وارد نیاید چنانچه تاریخ قتل سرمد شاه عربزاده و حلاج عصر او رنگزب را در (ص ۵۴۷ ج ۲) تعیین کرده نتوانسته و به حواله ریاض الشعرا

ومرآة العالم و آتشكده و فهرست او همین قدر گفته که بعد از (۱۰۶۸ هـ) جلوس او رنگ زیب به حکم وی قتل شد. و لی بعد از آن چون در تاریخ محمدی و تذکره شیرخان سال قتل او را (۱۰۷۱ هـ) یافت، آنرا در تصحیح نامه اضافی آخر جلد سوم صفحه هزار و هشتاد و نه داخل نمود، که صحیح به نظر می آید.

این يك نمو نه اعتنا كار ی وجستجو ی فقید است که كتا ب او را وقعت و اعتبار ی میدهد، و لی در همین كتا ب مفتنم و نیکو، سمپو های فاحشی نیز وارد است که اینك يك نمونه آن :

نویسند ه این سطور در سال ۱۹۵۹ م. در مجله سروش مطبعه كراچی (شماره ۱۵/۱۶/۱۷ جلد سوم) مقالاتی مفصل به عنوان، شاعر هیر مند بر احوال و اشعار هارون خان افغان بن حاجی جمال خان که یکی از اجداد دودمان شاهی محمد زایی افغانستان بوده و در حدود ۱۲۰۰ هـ. در گرشك کنار هیر مند حکمرانی و زندگي داشت نوشتیم، و نخستین بار این شاعر شیوا و خوشگوی افغان را با هل ذوق معرفت داشتیم (مخفی نماند که در سروش فقط مضامین ادبی و تاریخی مینویسم، و بادیگر چیز های آن تعلقی ندارم).

هنگام نوشتن مضمون مذکور اطلاع نداشتم، که غیر از نسخه بسیار خوش خط و جیدی که در دست منست، نسخه دیگر مصوری هم از این دیوان در موزه برطانیه موجود است، که همان مستشرق ماسوف علیه دکتور ریو تکمله فهرست خویش (ص ۱۶۶)، تحت نمره ۲۵۴ از آن ذکر ی کرده، ولی اشتباه مضحکی را در آن باره نموده است.

اینك ترجمه عین نوشته ریو در باره (دیوان هارون):
«نمبر ۳۶۴۷ کتب شرقی، ۲۱۱ ورق ۸ ۱/۲ اینچ، ۱۳ سطری به خط بسیار خوب باجد اول طلائی، ظاهرا خط قرن هفدهم است (۹) بیست و چار مینا تور سبك ایرانی دارد، آغاز کتاب :
صبر بخشای الهی دل نالانی را

آشکار نکند تاغم پنهانی را
هارون پسر صاحب دیوان شمس الدین محمد یکی ازدوستان
سعدی بود (دیده شود ریاض الشعرا و رق پنجصد و مجمع-
الفصحا ۶۵۱ و ایتمی ۳۶۴) این دیوان مشتمل بر غزلیات مردف
و در آخر بر ورق دو صد و پنج بیک تر جیع دارد :

ای باتو حیات جاو دانی
وی بی تو بری ز زند گانی
و نیز در آخر آن ، رباعیات مردف بر ورق دو صد و نه الف آغاز می
شود به :

یار ب ز غم جهان کن آزاد مرا
غمگینم و از کرم بکن شاد مرا
این بود عین متن نوشته ریو در باره دیوان هارون ، که او را
سمهوا پسر صاحب دیوان شمس الدین محمد معاصر سعدی در حدود ۶۵۰ ه
قرار داده است .

گویا دانشمند فقید ، نام هارون را در مقاطع غزلیات دیوان دیده
و دیگر زحمت مطالعه آنرا به خود نداده است . و برای شناسایی
هارون به ردیف (ه) ریاض الشعرا و مجمع الفصحا رجوع کرد و او
را شناختن کار آسانی نبوده ، تا که در نتیجه هارون خان افغان
حدود ۱۲۰۰ ه را فرزند صاحب دیوان شمس الدین محمد معاصر
سعدی در حدود ۶۵۰ ه ، قرار داده است .

اشتباه و تساهل عجیبی است ، که از محققان مانند ریو با وسایل
فراوان تحقیق که در دسترس داشت نباید سر می زد
حال آنکه در داخل دیوان مذکور که نسخه دیگران با همان آغاز
و انجام نشانیها ، اکنون زیر نظر منست و شکی نیست که هر
دو دیوان مربوط بیک شخص اند ، و دو نقل بیک نسخه اند ، تصریحاتی
راجع به شخصیت و قومیت شاعر موجود است که با اندک تاامل
و تصفح به کنه حقایق آن میتوان رسید . مثلاً در باره نسل خود

گوید :

اگراز نسل افغانم و لی هارو ن بصد شوخی
سوا دمردم چشم همه شیرین ز بانانم

(ص ۲۴ دیوان)

یا :

بی فغانم چو بلبل تصو یسر

گر چه هارو ن ز نسل افغانم

(ص ۱۹۸ دیوان)

همچنین هارو ن تصریح کرده که ساکن قند هار بود ، و آرزوی کابل

و کشمیر داشت :

دلم بگر فته هارو ن بس بملک قند هار ازغم

نسیسم نو بهار کابل و کشمیر می باید

(ص ۱۳۳ دیوان)

گرشک مسکن و وطن او بود :

گر کند هارو ن گهی یاد «گرشک»

نیست اید وستان حب الوطن

(ص ۲۴۱ دیوان)

باری هارو ن خان از شعرا بر شیرین زبانی و شیوای دودمان

محمد زایی افغان است ، گویا مستشرق فقید ریو را در شناسائی

اوسهوی روی داده و او را با فرزند صاحب دیوان معاصر سعدی

خلط کرده است . ورنه اگر بد اخل دیوان مذکور رجوع میکرد ، البته

در می یافت ، که فرزند صاحب دیوان سعدی ، نمیتوان از نسل
افغان و ساکن قند هار باشد .

• • •

مقالات
تاریخی
و
ادبی



رتبیلان زابلی

آیا شکل صحیح کلمه

رتبیل است یا زربیل؟ (*)

مورخان عرب در ذکر فتوح اسلامی از قرن اول هجرت، در زاوستان و سیستان نام ملوکمقا می آینجا را که با فاتحان تازی مقابل بودند رتبیل می برند، و چنین بنظر می آید که این نام يك پادشاه نبود بلکه دودمانی بود. زیرا از اوایل قرن اول تا او آخر قرن سوم هریکی از شاهان این سرزمین بنام رتبیل ذکر شده، و اگر

يك شخص بودی، مدت سه قرن دوام نداشتی. دلیل این سخن تصریح بلاذری و مسعودی است، که بعد از ذکر فتوح نخستین لشکر اسلامی تا کابل که از حدود سنه ۳۰ ه. ت. ۶۵ م. دوام داشت، در شرح فتوح عهد عبدالملك بن مروان ۶۵-۸۲ ه) می نویسند: که رتبیل شاه نواحی بست، بعد از رتبیل مقتول سابق، بالشکر عرب جنگ کردی (۱)، و ازین پدید می آید که دودمان شاهان زابلسستان و سیستان را رتبیلی گفتندی. (۲)

(*) مجله یغما، سال (۱۳۴۴)، شماره ششم، تهران.

(۱) فتوح البلدان بلاذری ۳۹۱.

(۲) مسعودی در مروج الذهب ۷۳۳ گوید: هر که برین سرزمین سرحد هند حکم راند او را رتبیل گویند و همین مطلب را ابن خلکان نیز تایید میکند (و فیات الاعیان ۴۴۵).

متأسفانه در مآخذ غیر عربی و فارسی و مسکوکات و کتیبه‌های
مکشوفه، تاکنون بنام رتبیل بر نخورده ایم، و نه در منابع
عربی و فارسی نام یکی ازین شاهان جز همین لقب دودمانی - تصریح
شده، بنا بر این مآرویات مورخان عرب و عجم رافراهم آورده و نتایج
لازمه را از آن میگیریم :

احمد بن یحیی بن جابر معروف به البلاذری (متوفی ۲۷۹ هـ.) از
سنه سی هجری. ذکر فتوح زرنج و بست و داور و رنج و زابل و
کابل را آورد و در عهد امارت ربیع بن زیاد حارثی که از طرف
معاویه حکمران سیستان بود (بین ۵۰ و ۶۰ هـ) ذکر رتبیل دارد، که
بر زابلستان و رنج (قندهار کنونی) تابست دست یافت، و با
عبید الله بن ابی بکره بهدادن یک میلیون درهم صلح کرد، وی در دیار
خویش با اعراب تاعصر عباسیان مقاومت نمود، تا که در عهد مامون
این سرزمین تا کابل مفتوح گشت و بست (برید) به آن شهریوسته
گردید. (۱)

مورخان مابعد مانند احمد بن واضح یعقوبی (۲) (حدود ۲۹۲ هـ)
و محمد بن جریر طبری (۳) (۲۲۳-۳۱۰ هـ) و علی بن حسن
مسعودی (۴) (متوفی ۳۴۶ هـ)
و مطهر بن طاهر مقدسی (۵) (۳۵۴ هـ) و ابن خلکان (۶) (۶۰۸-۶۸۱ هـ) و

-
- (۱) فتوح البلدان ۴۸۴ بعد.
 - (۲) در البلدان ۳۵ طبع نجف ۱۳۷۷ ق.
 - (۳) در موارد متعدد تاریخ الامم الملوک.
 - (۴) در مروج الذهب جلد سوم و چارم.
 - (۵) - در البدء و التاريخ ۳۷۶.
 - (۶) - در وفيات الاعیان ۴۴۶.

همچنین کتب فارسی مانند تاریخ سیستان و مجمل التواریخ والقصص وزین الاخبار گردیزی و جوامع الحکایات عوفی و غیره ازرتبیلان زابل ذکرها و داستانهادرند، که از سنه بیستویک هجری و اوایل ورود عرب بدین سرزمین تا سال (۲۵۸ هـ) که یعقوب لیث برایشان دست می یافت، در شهرهای، زرنج و بست و پنجوایی و کوهک بوده اند، و بقول بیهقی همین کوهک کنونی واقع غرب قندهار برکنار چپ دریای ارغنداب شارستان رتبیل بود. (۱)

از روی ما خد موجوده میدانیم که رتبیلان از آغاز دوره اسلامی تا ۲۵۸ هـ سمت حکمرانی و شاهسی بلاد زابلستان را داشته اند، و البته به صورت فجایی خلق نشده اند، و از بقایای ملوک دوره قبل از اسلام اند، ولی چون از زمان قبل از اسلام، سندی از احوال این دودمان نداریم، بنابراین از روی ماخذ عربی و فارسی وجود ایشان را تا ۲۵۸ هـ ثابت میدانیم، و اگر به قرار حکم مورخان که یک قرن را برای سه نسل تعیین کرده اند، در دومین قرن عهد اسلامی عدد شاهان این خانواده را بر شماریم، باید کم از کم هفت و هشت نفر ازین دودمان زندگی کرده باشند، بدین موجب :

۱- رتبیل عصر خلفای راشدین از ۱ تا ۳۳ هـ به قرار روایت طبری همانست که برادرش شاه، ازوبه آمل گریخت و بقول مجمل التواریخ والقصص خودش کشته شد. (۲)

۲- رتبیل مقتول عصر امویان: از ۳۴ تا ۶۶ هـ به قرار ذکر بلاذری طبری و تاریخ سیستان.

۳- رتبیل دیگر عصر اموی از ۶۷ تا ۱۰۰ هـ. بقول بلاذری و یعقوبی و طبری و مقدسی و مسعودی و گردیزی و تاریخ سیستان در بست به دادن یک میلیون درهم مسلمانان صلح کرد،

(۱) - تاریخ بیهقی ۳۰

(۲) - صفحه ۲۷۹ - ۳۰۴ طبع طهران

در سنه ۸۵ هـ . ابن اشعت را به حجاج سپرد ، و ی بقول طبری
رتبیل اعظم است .

۴-رتبیل اواخر عصر اموی از ۱۰۱ تا ۱۳۳ هـ . بقول بلاذری و
یعقوبی و تاریخ سیستان بدر باراموی با ژنمیداد .

۵-رتبیل اوایل عصر عباسی از ۱۳۴ تا ۱۶۶ هـ . معاصر خنچل
کابلشاه ، که دامادش ماوند به بغداد فرستاده شد . و ی مطیع

در بار عباسی بود . (۱)

۶-رتبیل دیگر عباسی از ۱۶۷ تا ۲۰۰ هـ . در عصر الها دی عباسی
سنه ۱۶۹ هـ . برادرش اسیر شده و او را به عراق فرستادند . (۲)

۷-رتبیل سوم عصر عباسی از ۲۰۱ تا ۲۵۰ هـ که در جنگ یعقوب
لیث صفاری کشته شد و برادرش بزنها ر یعقوب آمد ، و کاکازاده اش
صالح بن حجر حکمران یعقوب درخند بود که در سنه ۲۵۲ هـ عاصی
شد و خود کشی کرد ، و او نام اسلامی داشت . این رتبیل همانست
که در تاریخ سیستان در قصیده محمد بن و صیف دیبر در بار
یعقوب لیث نامش آمده است .

۸-پسر رتبیل (۲۵۰-۲۵۸ هـ) وی پسر رتبیل سابق الذکر بود ،
و تاریخ سیستان او را گبر گوید (اگر قرائت نسخه واحد مورد
اعتماد باشد) بعد از قتل پدر در بست محبوس بود ، و در سنه ۲۵۵
بگریخت و سپاه فراهم آورد و درخند بگرفت . و لی یعقوب اوراشکست
بگرفت . و لی یعقوب اوراشکست داد و به کابل گریخت ، تا در
سنه ۲۵۸ هـ یعقوب او را در حصار نای (اجرستان) بگرفت و بند بر
نهاد (۳) و در اینجا ست که دودماقدیم و تاریخی رتبیلان زابل
از بین میرود ، و بعد ازین نامی ایشان در تاریخ دیده نمیشود .

(۱)-بلاذری - یعقوبی-تاریخ سیستان .

(۲) - بلاذری - تاریخ سیستان .

(۳) - تاریخ سیستان .

ضبط های مختلف نام و تبیل و اصل آن :

نام رتبیل در کتب عربی و فارسی به املا های مختلف ضبط و نقل شده و کاتبان کتب خطی آنرا مبانواع مختلف رتبیل - رتبیل - رتبیل - زنبیل - زینل و حتی روسل و تلپل (۹) هم آورده اند ، و همین املا های عجیب و غریب بود که موجب سوء تفاهم محشی فاضل تاریخ سیستان مرحوم بهار خراسانی (روانش شاد باد) گردیده و این کلمه را از ریشه

(رنده پیل) فارسی پنداشت و اصل آنرا از رتبیل یا زنبیل گفت (۱) ، و برخی از نویسندگان دیگر هم همین نظر را پذیرفتند .

راور تی محقق معروف افغان شناس انگلیسی گوید : که این نام اصلا در هندی رتن پال بوده و تصحیف شده است (۲) و لی مور - خان عرب مانند بلاذری و یعقوبی و مسعودی این کلمه را باتفاق (رتبیل) ضبط کرده و جمع آنرا رتابله نوشته اند ، که قیاس است بر جموع قیصره - نامرده - اکا سره - فراخته - تراکمه - افغانه ، که این وزن جمع مکسر در عربی همواره در مورد اسمای ملوک و ملل مستعمل بود .

این کلمه طوریکه مرحوم بهار حدس زده زنده پیل = زنتبیل نیست ، و برای این مطلب چندین دلیل موجود است :

اولا : مسعودی مورخ دانشمند و جهانگرد عربی مکررا این نام را رتبیل ضبط میکند (۳) ، در حالیکه همین مولف در همین کتاب الزندبیل را جداگانه استعمال کرده است (۴) و هر دو را خلط نمیکند . و هم کلمه

(۱) - حواشی تاریخ سیستان .

(۲) - یادداشتها بر افغانستان انگلیسی ۶۳ .

(۳) - مروج الذهب ۳ ر ۷۲ و ۳ ر ۱۷۲ .

(۴) - مروج ۱۶۳ و ۳۰۲۵ .

زنبیل که اصلا عربیست (۵) د رکتب لغت ، جدا از الزند بیل آمده است ، و همین کلمه موخر الذکر را عربها با مفهوم آن کاملا بهیئت کلمه دخیل و معرب می شناسند ،

وزندبیل بروزن خندریس به معنی پیل عظیم ، معرب است . مثلا کلمه زندبیل را بهمان معنی که فردوسی گفت : «بتن زنده پیل و بجان جبرئیل » یکنفر شاعر عربی زبان ملتانی در قصیده عربی استعمال کرده ، که در مروج الذهب (۱۴۳) موجود است ، و نویری در نهایت الا دب (۳۱۱۹) از مروج نقل کرده است . همچنان مطیع بن ایاس شاعر عرب زنده بیل را در اشعار خود آورده ، و ابو منصور موهوب بن احمد جوالیقی (۵۴۰-۵۶۵ هـ) زبان شناس عرب تصریح میکند ، که الذ زنده بیل کلمه فارسی معربست و نویسندگان قاسم ولسان العرب هم آنها را به معنی پیل عظیم و معرب زنده بیل می شناسند .

همین جوالیقی که کلمه زنده بیل را با تمام کیفیت آن می شناسد ، در کتاب المعرب خود رتبیل را به معنی ملك سجستان ضبط کرده ، که در نسخ خطی به فتحه رانوشته شده است . و ازین بر می آید که لغویون عرب هر دو کلمه را جدا گانه شناساندند .

ثانیا : کلمه رتبیل را شعرا ی عرب به همین معنی ملك سیستان می شناسند ، مثلا فردوسی یکنفر شاعر معاصر ربیعان (۱۱۰۲ هـ) در مدح سلیمان بن عبدالملك اموی (۹۶-۹۹ هـ) گفت :

وتراجع الطرداء اذ و شقوا

بالا من رتبیل و الشحر

ازین بیت شاعر معاصر رتابله ثابت میشود ، که اصل کلمه رتبیل بود ، نه زنتبیل (کمازعم) زیرا از زنتبیل و زنا و عروضا در آن نمی گنجد ، و هم زنبیل در نزد عرب مخفف زنتبیل و کلمه دخیل نیست ،

(۵) - لسان العرب و تاج

بلکه اصلا عربیست .

ثالثا : تازیان داستانهای مقاومتها و پیکارهای رتابله را در سیستان و رخد و زابلستان شنیده بودند ، که بقوت و صلابت تام ، لشکرهای متهاجم تازی را محو میکردند ، و در سنه ۸۰ هـ جیش الطو راویس عرب را از بین بردند چون این نام بطور اسم هیرو شهرت یافته بود ، تازیان آنها را بر فرزندان خود نیز می نهادند ، چنانچه یکنفر محدث معروف ربیع بن صالح نیز وجود داشت ، که علامه زبیدی در شرح قاموس تحت ماده الر تبیل ذکر او را آورد ه (۱) و علامه ذهبی احادیث فراوان از او نقل نموده است . (۲)

از تمام این دلایل لغوی و ادبی ثابت می آید ، که اصل نام ربیع بود ، زیرا کلمه ثقیل زنبیل که مرحوم بهار آنها اصل کلمه پنداشته در وزن عروضی بیت و قصیده مذکور نمی گنجد . و اگر آنها زنبیل فرض کنیم پس در تحت ماده الر تبیل نمی آید ، و چنانچه گذشت لغویان عربی زنبیل را جدا گانه آورده و در آن علمی رابه شکل زنبیل ذکر کرده اند .

حدسی در تحلیل این نام

چون کلمه ربیع از عرب یاهندوما ورا لنهر نیا مده و ریشه آن ، داخلی است بنابراین تحلیل آنها درالسنه این سر زمین جستجو باید کرد و چنین حدس میتوان زد. که جز و آخر این کلمه پیل میباشد ، و طوری که راور تی گوید : با(پال) که در آخر اسمای پشتو و هندی می آید هم ریشه خواهد بود، و بدین صورت املا ی اصلی آن رد پیل باشد ، که بنا بر عدم وجود فرق (ب و پ) در املا ی عربی و فارسی کلاسیک همواره رد پیل به با مو حده نوشته شده است . در

(۱) - تاج العروس ماده الر تبیل .

(۲) - مثبته النسبه ، ولی در منتهی الار ب ۲ و ۹۲ این نام صالح بن ربیع است .

برخی اسمای قدیم کلمه پال از پال و پیلل پشتو آمد . که در هندی و سانسکریت هم پالنا به معنی پروردن بود (۱) و در پشتو — نظایر آن مینه پال یعنی (وطن پرور) و خیل پال (خویش پرور) و در هندی رتن پال و گو پال و انندپال وجی پال و غیره است .

اما جزو اول کلمه در رتو هندی و اوستا دیده میشود ، که در گاتها Rati به معنی سرور و روحانی و بزرگ مینوی آمده و به طور صفت حضرت زردشت هم استعمال شده ، که آنرا رد جهان ترجمه کرده اند (۲) و گویند اولین کسی که به نظر زردشت آمد ،

فرشته نیک و هو منه بود ، (۳) که

اعتقاد به ریتا Rita و اشا Asha . یعنی مظهر عدالت و نظم عالم معنوی را از او آموخت (۴) و این ریتاریشه قدیم جزو اول کلمه رت پیل خواهد بود . زیرا در اسمای قدیم مردم این سرزمین همین کلمه خیلی مروج بود . در زبان اوستا اصل نام رستم پهلوان داستان سیستان : راته + ستخمه Ratha + Staxma

است ، که در ادبیات پهلوی در کتا بدرخت

اسوریک رتو ستخمه آمده . و بقول کریستین سین این جزو اول کلمه با اسم مادر رستم رت جمع است (رود ابد) یا بقول فردوسی رودابه دختر شاه کابل یکسانست . زیرا بنا بر عادت قدیمی که در تشکیل اسمای وجود داشت عادتاً اسم پدر یا مادر بنا می پسران می

(۱) — قاموس هندی از دنکن فوربس ، طبع لندن ۱۶۷ .

(۲) — فرور دین یشت ، بند ۱۵۲ .

(۳) — در پشتو هو منه معنی نیک پندار و نیک عقیده دارد .

(۴) — تمدن ایرانی ، مقاله دومناس ۸۲ .

آمد . (۲)

در فارسی نیز کلمه رت مفهوم هوشیار و خرد مند داشت، که ریشه آن رتو اوستاست. فردوسی گفت:

بپوشید در ع سیاوش رت زره راگره بر کمر بند زد
از همین مقوله است، که در سنسکریت Ratu... رب النوع
محبت و ستاره زهره و عشق و دوستداری بود . (۳)

در پشتو ریشه این کلمه در اسم زنان راتو با قیمانده که به معنی محبوبه روحانی و معشوقه مینوی است. در اسمای مردان را تگل از همین ریشه است. رات = رت = رد یعنی سرور روحانی و محبوب گل از ریشه کلمه تاریخی کول مساوی کهول = کهول که معنی مجموعه این نام (از خاندان سرور محبوب) است. ولی برخی در تحت تمایلات تعرب، این نامها را معرب کرده را حتو و راحت گل نویسند، که ریشه قدیم و اصالت تاریخی آنها گم کرده اند. پس بنابر این تحلیل لغوی حدس کرده میتوانیم که رت پیل نام بسیار زیبا و پر معنای داخلی این سرزمین است. به معنی پرورنده عشق و سرور پرور یا پرورنده رب النوع محبت یا پرورنده رادان و خردمندان ولی این حدس لغوی محتاج قرینه خارجی و دلیل قوی دیگریست که آنها را ثابت گرداند.

علی ای حال با دلایل گذشته صورت صحیح کلمه رت پیل است نه زنبیل، مذعوم یا اشکال ممسوخ دیگر آن، و تا وقتیکه سند قاطع

(۲) - کیانا، از کریستین سین ۲۰۳ و همین مولف در کتاب دیگر خود را ته Rita رابه معنی نظام ابدی و حقیقت و قانون و دستور پرستش خدایان آورد. اسمت (مзда) پرستی در ایران قدیم ۳۲ طبع تهران ۱۳۳۶ ش .)

(۳) مزدیسنا و تاثیر آن در ادبیات فارسی از دکتور معین

۱۲۸.

در مقابل این تواتر لغوی و تاریخی بدست نیاید باید شکل ردیبل
را قبول کرد ، و با حدس و ظن نمیتوان کلمه دیگری را به جای
آن نشان داد . البته اگر مسکو کی یا نوشته یی یاسندی قویتر از آن
عصر بدست آید ، در تغییر این نام مدار اعتبار تواند بود .

• • •

تاریخچه نسخه‌های خطی افغانستان و احیای متون آن (*)

دانشمند گرامی مدیر مجله‌وزین

یغما !

این خطا به را در سیمینار کتب خطی که در کابل تشکیل شده بود ،
ونمایند گمان دوازده مملکت آسیایی و دیگران در آن اشتراک کردند ،
خواندم و برای نشریه آن مجله عزیز فرستادم .
درین سیمینار که بنده کرسی ریاست آنرا داشتم ، اکثر مطالب به
حفظ کتب خطی منظور و در وقتنا مه آخر سیمینار جای داد .
شد .

امید است نشر این خطا به برای خوانندگان گرامی یغما خالی از
دلچسپی نباشد .

عبدالحی حبیبی

رئیس انجمن تاریخ افغانستان

(*) - مجله یغما ، سال (۱۳۴۶) ، شماره هشتم تهران .

قدیم ترین نسخه های خطی دوره اسلامی افغانستان و سر زمین های مجاور آن که در زبان های عربی و در ی موجودند ، مربوطند بدوره بیکه رسم الخط کوفی درین سرزمین بافر هنگ عربی و دین اسلام بعد از قرن اول هجری رواج یافته بود .

در عصر پیش از اسلام عرب بهاخطی داشتند ، که باقلم نبطی شباهتی داشت و از همین خط بعد هارسم الخط کوفی به میان آمده که قدیم ترین نمونه های این خط منبع قلم کوفی را در نقش زبد نزدیک دریای فرات یافته اند ، و تاریخ آن

۵۱۱ م است و پس از آن نقش حران کو هسار جنوب شام بر دروازه دیر یست که در سنه ۵۶۸ م به همین رسم الخط پیش از رواج کوفی نوشته شده است ، و علما گویند که نشئت این خط هم در اواسط قرن ششم میلادی است . و بعد از این در خلال سالیان ظهور اسلام خط عربی نشو و نمایافته ، که پس از این به خط کوفی مشهور شده است ، و قدیم ترین نمونه این خط نوشته سنگ قبر یست که در مصر پیدا شده ، و در جمادی الاخری سنه ۳۱ ه آنرا نوشته اند ، و بعد از این کتیبه قبه صخره بیت مقدس در سنه ۷۲ ه کتابت شده است (۱) در دوره قبل از اسلام در افغانستان رسم الخط های مختلف خرو شتمی ، یونانی ، آرامی سره داناگری ، پهلوی ، اوستا و غیره رواج داشت ، ولی فتح عرب تمام آن رسوم قدیمه را از بین برد ، و در نصف اول قرن اول هجری رسم الخط کوفی با وضع ساده ابتدایی خود بمدد علم و فکر اسلامی جای آنرا گرفت و ما می بینیم که در آغاز قرن دوم هجری این رسم الخط کوفی به شرق افغانستان یعنی وادی سند هم رسیده بود ، چنانچه سنگ نبشته های مسجد بمپور سند مربوط سال ۱۰۷ ه و ۲۹۴ ه به خطوط نسبتاً مهذب کوفی

(۱) تاریخ اللغات السامیه از دوکتور اسرائیل ولفنسون ۱۹۱ به بعد طبع قاهره ۱۹۲۹ م .

اخیراً کشف شد ، و هم در وادی توچی و زیرستان متصل سرحد
افغانستان سنگ نبشته سال ۲۴۳ هـ بدست آمد . که بدو خط
کوفی و سه داناگری سنسکریت است ، و از این برمی آید که فرهنگ
قدیم توام با آثار ثقافت عربی در قرن سوم هجری درین سرزمین
موجود بود .

رسم الخط کوفی در نوشته های عربی و در قرن سوم و چهارم هجری ،
رواج کامل یافت و ما می بینیم که قدیم ترین نسخ خطی در ایران
به همین رسم الخط نوشته شده ، و آنچه از نسخه های قدیمتر در
تاکون مکشوفند ، همه نوشته و تالیف مردم این سرزمین اند :
مثلاً کتاب الالبیه عق حقایق الادویه تالیف ابو منظور هروی است که تا
کنون کتاب کهن تر در خطی مکشوف دنیا شمرده شد ، و اینک
در کتابخانه و یانا موجود است ، که آنرا حکیم اسدی طوسی درسنه
۴۴۷ هـ . نوشته است . کتاب دوم خطی در ی هم به سرزمین شمال
خراسان تعلق دارد که در بیست و چار شوال سنه ۴۷۳ هـ . بیست و
شش سال بعد از نسخه کتاب الالبیه کتابت شده و جلد سوم
شرح در ی کتاب التعرف فی مذهب التصوف ابوبکر کلاباذی
بخاری متوفی ۳۸۰ هـ . است که امام اجل زاهد فقیه ابو ابراهیم اسماعیل
مستملی بخاری (متوفی ۴۳۴ هـ) با همان در ی روان و شیرین
اواخر عهد سامانی کرده است ، و نسخه منحصر بفرد آن در کابل
بود ، و متأسفانه این کتاب کهن تر دو م مکشوف مخطوطات در ی
اکنون بیرون رفته و در موزۀ کراچی موجود است . (۱)

نسخه خطی سوم کهن تر در ی همان هدایه المتعلمین ابوبکر ربیع
بن احمد بخاری است که درسنه ۴۷۸ هـ . نوشته شده و در کتاب -
بخانه بودلیان آکسفورد موجود و خط آن بسیار شبیه به نسخه دوم

(۱) درباره کتاب شرح تعرف استاد مجتبی مینوی در مجلد دوم
یغما سال ۱۳۲۸ صفحه ۴۰۵ مقالته مفصل و ممتع نوشته اند با تحقیقی
و دقتی (مجله یغما) .

است ، و آنچه بعضی مولفان ایرانی (۱) این نسخه را کتاب دوم کهن تر مخطوط دری بعد از کتاب الا بنیه شمرد ه اند سهو است ، و من درین باره مقالاتی را در ار مغان علمی طبع لا هور (ص ۵۱ به بعد در سنده ۱۹۵۵ م نوشته بود م. (۲)

مراد از این تذکر اینست که خط کوفی در مخطوطات دری از مدت یکهزار سال بدین طرف رواج داشته و کهنترین آثار مکشوف مخطوط دری نیز در خراسان و حواشی آن بوجود آمده و سه نمونه قدیم آن اکنون هم باقیمانده اند، و این خود آشکارا میسازد که سر زمین خراسان مدتی پرورشگاه نسخه نویسی قدیم زبان دری و رسم الخط کوفی بود ، که در قرون مابعد این رسم الخط به انواع خطوط دیگر مانند نسخ و ثلث و تعلیق و رقاع و نستعلیق و شکست و غیره تبدیل و متفرع شده است .

داستان نسخ خطی خراسان و ضیاع آن مانند سرنوشت شهرهای آن خیلی ملال آور و حسرت انگیز است . باین معنی که دردورهای مشعشع نضج و درخشانی تمدن و فرهنگ خراسانی اسلامی، یعنی عصر سامانیان و غزنویان و غوریان درین سرزمین بسا شهکارهای ادبی و هنری و مکاتباد و هنر بوجود آمده بودند . و کتابخانه های نشا بور ، مرو ، هرات ، بلخ ، بامیان ، بخارا و غیره از نسخ فراوان خطی عربی - دری پر بود ، ولی فتنه های تمدن سوز

(۱) - مانند دوکتور جلال متینی در مقدمه هدایة المتعلمین ص ۴۶ و ایرج افشار در سیر کتاب در ایران ص ۱۹.

(۲) - درباره کتاب هدایة المتعلمین استاد مجتبی مینوی مقاله ای محققانه و دقیق در مجلد سوم یغما (اسفند ماه ۱۳۲۹) نوشته اند بانمونه ای از خط قدیم ترین نسخه آن تاریخ کتابت مقاله استاد مینوی پنجاه سال پیشتر از تاریخ کتابت مقاله استاد حبیبی است . (مجله یغما .)

یغما های اقوام خانه بدوش غز و سلاجقه و بالاخره چنگیز یا ن
 منگولی این خزاین علم و هنر را طور ی از بین برد که اثر ی از آن
 باقی نماند، و حتی از شاهکار مشهور فردوسی که لابد در خراسان خوانند-
 گان فراوان داشت ، اکنون نسخی خطی قبل از مغول باقی نمانده
 است . و همچنین از کتاب تاریخ بیهقی جز قسمت کوچک آن در دست
 نیست . و کتاب جغرافیای ابوعبدالله جیهانی وزیر سامانیان
 که محمد بن احمد بشاری نویسنده احسن التقاسیم پیش از ۳۷۵ هـ ،
 در عصر امیر نوح بن منصور سامانی هفت جلد آنرا در کتابخانه عضد
 الدوله ، و همچنین مختصر ی از آنرا در نشا بور دیده بود ، اکنون بکلی
 از بین رفته و مفقود الاثر است . کتاب مقامات بونصر مشکان صاحب
 دیوان رسالت دربار سلطان محمود و مسعود که محمد عوفی آنرا در
 جوامع الحکایات بنام « مقامات بونصر » یاد میکند ، و علما دربار
 آن شک و شبهتی (۱) داشته اند به تصریح تاریخ منظوم زجاجی
 (نسخه خطی پشاور) فزونتر از ده جلد بود ، که این کتاب نفیس
 تاریخی هم اکنون بکلی معدوم است .

یاقوت حموی که در سنه ۶۱۶ هـ حضرت مروشا هجنان پایتخت
 خراسان را دیده بود، ده کتبخانه بزرگ را درین شهر نام میبرد ،
 که از آن جمله کتابخانه عزیزیه در جامع شهر واقع و دارای دوازده
 هزار کتاب بود که موسسین عزیزالدین عتیق مرد میوه فروش
 مروی باشد . یاقوت گوید : کتابهای این خزاین بسوی ملت مورد
 دسترس بود و من همواره دو صد جلد آنرا بدو ن رهن بمنزل خود می
 آوردم و از آن سود میبرد م . و حتی درین عالم کتاب ، شهر ودیار
 خانواده و فرزندان خود را فرا مویش کردم . (۲)
 فتنه چنگیز تمام این مخازن فرهنگ و دانش را با شهرهای

(۱) رجوع به سبک شناسی بهار ۲ - ۲۷ .

(۲) معجم البلدان ۵ - ۱۱۴ .

بزرگ متمدن خراسان چنان از بین برد، که بقول منهاج سراچ در برخی شهرها دیواری نماند و متنفسی را از انسان و حیوان باقی نگذاشتند. چون مردم این سرزمین همواره خلاق مدنیت و فرهنگ بودند، دو صد سال از آن فتنه نگذشته بود، که با زهرات و سمرقند و بخارا و دیگر بلاد خراسان مراکز پرورش هنر و کتاب نویسی و کتاب آرایشی شدند، و در دوره تیموریان هرات شهکار هائی در هنر خط و میناتور و تذهیب و تجلید کتب به وجود آمد، که تا کنون هم از بهترین کتب خطی دنیا محسوبند - مثلاً به اتفاق هنر شناسان نسخه شاهنا - با یسنقری که در سنه ۸۲۳ هـ ۱۴۹۲ م در هرات به خط جعفر بایسنقری نوشته شده، از گران بهاترین کتب دنیاست، که اکنون در موزه گلستان تهران موجود است. این کتاب نفیس بیست و دو میناتور مکتب نقاشی هرات و تذهیب و تزیین بسیار عالی نظر ربای حیرت آوری با بهترین کاغذ و صحافی و قاپه و شیرازه بندی دارد، و از عالیترین کتابهای است که تا کنون در تاریخ بشر ساخته شده است. (۱)

باسقوط دولت تیموریان هرات بقیة السیف شهزادگان و رجال هنر دوست هرات با عده ای از هنریندان و شاعران و دانشمندان و خطاطان و نقاشان و رجالیکه حامل خزاین نفیس کتب خطی بودند، به هند و بخارا و دولت عثمانی ترکیه و ایران و دیگر بلاد جهان بقایای این آثار هنری و کتب خطی منقول اکنون در کتابخانه های هند، شوروی، ایران، ترکیه، لندن، قاهره و دیگر بلاد جهان محفوظند، و مقدار بسیار کمی در افغانستان باقی مانده اند و اگر توجهی به فراهمی و نگهداری آن نشود، این میراثهای گرانبها عنقریب از مملکت خارج کرده خواهند شد، و این خسارت عظیمی باشد که از ناحیه فرهنگ و کلتور متحمل می شویم، و تلافی آن هم در آینده

(۱) - راهنمای صنایع اسلامی ۸۳ و میراث ایران ۲۴۵.

بکلی ناممکن است ، زیرا که هرکسی که آنرا بدست چنین نقایس
رابه بهایی باز نفرو شدند ، ومانندحرز جانش نگهدارند .
نسخه های خطی که از نظرتاریخ وفر هنگ جزو مهم میراث عظیم
کلتوری ما اند ، به لحاظ ارزش علمی ، ادبی ، فرهنگی ، تاریخی آن
به چند قسمت مهم بخش کردیم ، که درسطور ذیل به
موارد استفاده از آن هم اشارت میرود :

۱- از نظر هنر:

برخی از نسخه های خطی صرف از نظر هنر و آرت بهایی دارند. باین
معنی که متن آن جدا گانه در دست است و نادر و نایاب نیست و بار
ها چاپ هم شده ، ولی نسخه خطی آن از چندین نقطه نظر ارزشی دارد :
گل کاری ، جداول ، تذهیب، مینیا تور ، نقاشی ، کاغذ ، خط، استعمال
رنگها ، سیاهی ، تزئینات و غیره.
مثلا نسخ خطی قرآن که متن آن نایاب نیست ، ولی هر نسخه
خطی آن بیکی از لحاظ های فوق دارای اهمیت است ، زیرا این نسخ
متبرک را همواره عقیده با خط خوش بر کاغذ نفیس ، بانقاشی
وتزئینات برگ و گل به سیاهی و رنگهای دلچسپ می نوشتند ، و
قرآنها یی که در عصر پیش از مغول نوشته شده اند ، از نظر تحول
خط و نقاشی اهمیت فراوان دارند، وگاهی برخی نسخ و تفسیرهای
آن برای شاهان و حکمرانان نوشته شده که از این نقطه نظر هم دارای
بهای اند ، مانند تفسیر دری موزه ایران باستان که در ۵۸۴ برای
مطالعه غیاث الدین محمد بن سام غوری پادشاه افغانستان نوشته
شده ، و یا نسخه های قرآن که برآن برخی عهدنامه هارا نوشته
اند ، واز جمله نسخه ییست در کتابخانه کابل که هم از حیث
خط و تذهیب ارزشمند است و هم برورق اول آن عهدنامه شاه شجاع
الملک باسید خدادخان و تعهد محمد اکرم خان وزیر با حقدادخان
بارکزی نوشته ، واز نظر تاریخ افغانستان اهمیت دارند . در کتاب

خانهٔ عامهٔ کابل هم نسخ گرانبها از این قبیل موجود است ، مانند کلیات بیدل به خط و تذہیب و نقاشی سردار غلام محمد خان طرزی قندهاری ، یا نسخه بوستان به خط میر عماد نستعلیق نویسن معروف و همچنین است مجموعه‌های خطوط میر عبدالرحمن هروی وسید عطا محمد شاه قندهاری و نسخه‌های دیوان جامی و امیرعلی شیرنواپی و سلطان حسین بایقرا که خطاطان معروف و اساتید هرات نوشته و نقاشان و مذهبیان نامی مکتب هرات و بران کار کرده‌اند و درموزیم‌های دنیا موجودند . و همین چند ماه قبل یک نسخه منطق الطیر عطار با چندین میناتور مکتب هرات که از کتب خانه‌امیر عبدالرحمن خان بود ، درلندن به هجده هزار پوند فروخته شد .

۲- نسخه‌های که متن آنها بهادارد :

برخی از نسخه‌های خطی موجودند که از نظر هنر و خط چندان جالب نبوده ، ولی موضوع آنرا از دولحاظ مطالعه کرده میتوانیم :
اولا مسایل علمی و فلسفی که از نظر تاریخ فکر و کلتور معنوی مردم مهم اند . مثل تاریخ - اجتماع ، سیر علوم ، ارتقای فکری - ابتکارهای علمی و فکری و وضع عقاید و افکار و غیره .

ثانیا : تاریخ نظم و نثر و لغت و سبکهای تاریخی زبان - نکات گرامری و فصاحت و بلاغت - خصوصیات لهجه مقامی و تعابیر واداهای خاص مردم مناطق خاصه . مثلا نسخه‌های خطی تاریخ بیهقی - تاریخ هرات ، زین الاخبار گردیزی ، طبقات الصوفیه خواه انصاری هروی - آداب الحرب و الشجاعة فخر مدبر ، و آثار گرانبها البیرونی و صوفیان و حتی برخی از کتب تحقیقی دانشمندان متاخر مانند مغنم و ریاض المهند سین ولسان المیزان و دیگر آثار علامه حبیب الله محقق قندهاری و دیگر علما ، منبع فواید گوناگون اند که احیا و نشر آن کار دانشمندان محقق و بصیر است . این نسخه‌ها و لو با خط بدو صورتی عاری از تزئینات ظاهری بدست آیند ، وجود آنها نزد ارباب علم مانند طلای نابست .

برای مثال باید گفت که طبقات الصوفیه خواه هر اوقات علاوه بر ارزش فکری و صوفیانه بهای هنگفت ادبی نیز دارد، و مخزن گرانبایست از لغات و کلمات و تعابیر و اداهای زیبای درونی که در قرن پنجم در هرات و خراسان رواج داشت و هکذا تاریخ بیهقی هم وضع اجتماعی مردم و دربار و سیاست عصر را روشن میسازد، و هم نمونه از جمندیت از نثر فصیح دری قرن پنجم هکذا نسخه واحد خیرالبیان بایزید روشن که در آلمانست، و نسخه دیگر خطی پشتو به همان سبک و لهجه که در قندهار است از معتنات آثار قدیم پشتواند.

ثالثا گاهی نسخه های خطی بسیار زیبایی منقش و مجدول نفیس بنظر می آیند، که در عین حال ارزش معنوی هم دارند و مزایای صوری و معنوی در آن موجود است. مثلا نسخ خطی بسیار خوشخط و مذهب منقوشی که انواع هنر در ترتیب آن بکاررفته، و متن آن تفسیر است یا طب یا گیاه شناسی یا ادب و تاریخ، نسخه های شاهنامه که دارای الواو و نقوش و تصاویر و مزایای صوری اند، هر یکی در ترتیب متن جامع انتقادی این شهکار ادب و حماسه بکار می آیند. و همچنین نسخه های تفاسیر دری قرآنی که با خطوط و تزئینات بسیار دل انگیز نوشته شده اند، و انواع هنر انسانی را در ترتیب آنها بکار برده اند، متن آن هم از نظر ادب، گرامر، بدیع و بیان و تعابیر خاصه و استعمال لغات همواره مورد استفاد و تحقیق دانشمندان خواهد بود. که از این جمله نسخ خطی ترجمه تفسیر طبری، تفسیر سوره آبادی، تاج التراجم، جزوه تفسیر قدیم کیمبرج و دیگر تفاسیر دری بهترین منابع سبک شناسی و نکات دستوری و دیگر منابع لسانی و بیانی اند. و هم از این جمله اند تذکره الکحالین تحریر ۵۷۵ و مجموعه متون مهم نایاب طبی مشتمل بر اعمار و العقاقیر المفرد و المركبه زهرا و یاندلسی، و تقویم

الا دو به المفرد ه از طیب ابو العلائی و غیره که در کتابخانه
بالا ماری پشاور موجود بودند .

۴- نسخه های منحصر بفرد و ترتیب آن :

نسخه هایی که متن آن جای دیگر کشف نشده و منحصر بفرد اند ،
در خور توجه فراوان باشند، زیرامتن واحد و لو از نظر محاسن
صوری ارزنده نباشد ، مگر به لحاظ موضوع و محتوا دارای
ارزش است .

نسخه های مکرر را در حین ترتیب متن انتقادی آن برای تصحیح
بکار میبرند ، و نسخه بدلهای آنرا در پاورقی میدهند و صورت
اصح و متقن يك پارچه مختلف را در متن میگذارند ، و اختلافات
نسخ را به حاشیه میبرند ، ولی این ترتیب در متن واحد منحصر به
فرد دست نمیدهد ، و باید خود صورت متن را مورد تحقیق قرار داد .

چون اغلب نسخ خطی را کاتبان جاهل یا خوشنویسان نا آشنا
به موضوع کتاب می نوشته اند بنابر این گاهی در متن سهوهای
فاحش روی داده و حتی سقطات و اضافاتی هم در آن واقع شده
است . گاهی کاتب اشتباه کرده و بزم را نرم نوشته و حتی عادت
نداشته که کلمات را نقطه گذاری بجایی نماید . و بنابرین در متن
واحد تحریفات غیر ارادی کاتبان دخیل است ، و حتی نسخه های خطی
را دیده ام که کاتب آن صرف نقاش حروف بوده و ابداً زبانرا
نمیدانسته است . و این نوع نسخ در هند فراوانند ، که اشخاص خوش
نویس اما جاهل بزبان نوشته اند ، مثل نسخه طبقات ناصری
پوهنتون پنجاب که نویسند ه آن خدارا هم نمی شناخت و در اکثر
موارد آنرا (جدا) می نوشت .

اما گاهی کاتب ارادتاً تحریفی را در متن وارد کرده و بزم خود کاه
می را کشیده و کلمه دیگری را به جای آن نشانده است که درین
صورت اولاً ذوق کاتب از قریحه مولف کتاب والا تر و رساتر نبوده ،

و اگر هم باشد ، ذوق اوبه لحاظ حفظ امانت مدراعتبار نتواند بود .
 بهر صورت اگر در پیش محقق که متن انتقادی کتاب خطی را
 برای چاپ ترتیب میکند چند نسخه موجود باشد بسپوالت میتواند از
 بین اختلاف متن چند نسخه ، آنچه بنظرش موثوق و صحیح تر برسد
 صورت آنرا در متن گذارد ، و باقی نسخه بدلها را در پاورقی جای دهد .
 ولی در نسخه واحد اگر متن مورد دستبرد کاتب گشته باشد ، در اینجا
 وظیفه ترتیب کننده متن دشوارتر است ، و باید حتی المقدور بکوشید
 شد که به مدد کتب دیگر موضوع را حل نماید ، و دلایل خود را هم در
 پاورقی بگنجاند ، و اگر این کار ممکن نشد و حل جملات یا کلمات
 مبهم در کتب و متون دیگر مربوط به همان فن یافته نتوانستند ،
 آنگاه در پاورقی را می نویسند ، و یا اصل متن
 نسخه واحد را نقل کرده به گذاشتن علامت استفهام بین
 قوسین یا « کذا فی الاصل » و غیره ابهام آنرا نشان میدهند .
 در ترتیب نسخه های منحصر بفرد دقت و تحقیق فراوان لازم
 است و باید هر کلمه آنرا از روی استعمال بموقع و وضوح مطلب و
 تلازم با الفاظ وارده در آن متن و هم از نظر سبک شناسی و رواج
 مسالک ادبی همان عصر مورد غور قرار داد . و اگر پیش مرتب نقاد
 بصیر دانشمند دلیلی ادبی یا تاریخی یافتنی برای تبدیل کلمه ای
 به کلمه دیگر موجود باشد باید آنرا در پاورقی شرح دهد .
 مثلا نسخه خطی زین الاخبار گردیزی که از روی دو متن خطی
 کتب خانه های کمبریج و آکسفورد ترتیب کرده ام ، این نسخه در
 حقیقت واحد است ، زیرا نسخه آکسفورد فقط نقل نسخه اول است
 و بنابراین برای حل مشکلات فراوانی که درین کتابست بمتونیک که
 ماخذ مدرک خود گردیزی بود رجوع کردم ، و سپوها و فرو
 گذاشت ها و سقطات ارادی و غیر ارادی کاتبان و نواقص این نسخه
 خطی را از روی همان متون تکمیل یا تصحیح نمودم که عنقریب به طبع
 سپرده میشود .

آفات وارد به برنسخ خطی واحد متعدد است : جهل کاتب، تعصبات خاص فر قوی نامساعد بودن اقلیم و هوا ، هجوم حشرات و گرم های دشمن کتاب - نادانی مالک کتاب که با چاقوی جهالت وستم تصاویر کتاب را میتراشد ، و یا بنظر خاص تعصب بانام یکی بذوق و عقیده خود علیه السلام و رحمة الله و یا دیگری لعنة الله وغيره می نویسد ، و حتی گاهی مطلبی را مسخ نموده و عامدا و قاصدا در آن تصرف ناجایز می نماید . در چنین موارد اگر نسخ متعدد ی از همان متن در دست باشد کار مدقق آسانست و میتواند متن دست ناخورد ه آفت نزده یی را تشخیص کند . ولی در نسخه واحد چنین انتخاب انتقاد دشوار است ، جز اینکه مدقق موارد مشبوه را در پاورقی بانظر انتقاد ی خویش نشان دهد .

در اینجا مثالی چند از نسخه زین الاخبار گردیزی که به طبع مهیا شده می آورم : گردیزی در شرح روز های اسلامی میگوید : که روز یازده ذیحجه رایوم القر گویند ، این نام در هر دونسخه یوم القر نوشته شده که من آنرا به یوم القر تصحیح کردم ، زیرا البیرونی در آثار الباقیه گوید : « یوم القر ، لان الناس يستقرون فيه بمنی » (ص ۳۳۴) .

در شرح حال منصور عباسی می نویسد : و گرداند ر گردکوفه او دیوار کشید و مال آن بر اهل شهر ها جبا یت کرد . این کلمه در هر دونسخه خطی جنابت است که طایع این فصل ، آنرا بارها جنایت خوانده و طبع کرده ، در حالیکه اصل آن جنابت است که در عربی جبی المال آمده و مراد از آن وضع خراج باشد .

همچنین گردیزی در شرح حال مامون گوید که حسن بن سهل نام ابوسرا یارا از دفتر لشکر کشید و این مطلب را چنین افاده میکند : « وحسن بن سهل به » امار مردانگارش « نام او بیفگند » در هر دو نسخه این اصطلاح لشکری : بدار مردانگارش نوشته شده ، که

مرحوم سعید نفیسی آنرا بدا رخرد انکار شی طبع کرده و یکی از این صور معنی ندارد . و من این کلمه را به «امار مردانگارش» تصحیح کردم زیرا الیعقوبی در تاریخ خود (۷۷۷) صا حب دیوان را «المرد مار» و خوارزمی هم امار د بهیر (دبیر مالیات) و گنر امار د بهیر (دبیر خزانه) و غیره می نویسد (مفاتیح العلوم) - و بدین سند «امار مردانگارش» صحیح تر خواهد بود یعنی دفتر مرد شمار، که همین وجه را من با قید احتیاط بر حاشیت همین مبحث نوشته ام

ه- نسخه های خطی :

نسخه های بی موجودند که بارها طبع شده و یا متون مخلوط و محدث متعدد آن باقی اند و لی ارزش نسخه اصیل کهن سال آن به جاست . زیرا گاهی ارباب تصوف و تلقین متون درمی یافتند که بزبان کهن مطابق دساتیر ادبی عصرهای گذشته نوشته شده، و بعد از چند قرن فهم مطالب آن بر مردم دشوار بود، به زبان مروج عصر خود درمی آوردند، و بدین صورت متن قدیم متروک می ماند، و آنچه بقول جا می «بزبان متعارف روزگار» درآمده بود رواج و مقبولی می یافت .

صوفیان این کار را جایز میدانستند زیرا مراد ایشان از مطالعه یک متن، جنبه تلقین و تأثیر روحی آن بود و با سبک ادبی آن کاری نداشتند . مثلاً کتابی بنام سواد اعظم در عربی تالیف اسحق بن محمد مشهور به حکیم سمرقندی در حدود ۲۹ هـ . مشتمل بر عقاید اهل سنت موجود بود و این کتاب در حدود ۳۷۰ هـ بخواست امیر خراسان نوح بن منصور به زبان درسی دوره سامانی ترجمه شد، که مقارن ترجمه تفسیر و تاریخ طبری از مهم ترین و کهن ترین متون زبان درسی به شمار می آید این متن کهن اصیل را مورد دستبرد مرد صوفی قرن هشتم که در بلخ مدفون است در سنه ۷۹۵ هـ این آید، ولی خواه محمد پار سا قرار داده و از آن وسایلی را در شرح

عقاید اهل سنت ساخت ، و آن متن قدم رابزبان «متعارف روزگار» خویش در آورد ، و اکنون که من نسخه بسیار نادر و شاید منحصر به فرد اصیل دوره سامانی آنرا یافته‌ام ثابت شد که بین دو متن قدیم و جدید خواهی پارسا از نظر ادبی و سبک شناسی تفاوت فراوانی موجود است و بنابر این ارزش متن کهن آن با وجودی که مطالب و محتوای آنرا خواهی پارسا داشته ، به جای خود باقی است و پیدا شدن متن اصیل دری آن از مغنمات روزگار است .

مثال دوم این گونه تحریف و دستبرد همان شرح تصرف مستملی بخاری است که ذکر آن پیشتر کرده شد و نمونه دیگر این کار تصرف مولانا جامی در متن طبقات الصوفیه خواهی عبدالله انصاری است که کتاب نفحات الانس از آن به وجود آمده و چون من متن اصیل طبقات انصاری را با همان سبک و چهره قدیم لهجه هر وی آن ، از روی چند نسخه خطی مکشوف دنیا در سنه ۱۳۴۱ ش با تعلیقات و توضیحات فراوان به اصول انتقادی این عصر از کابل نشر کرده‌ام ، مدققان و اهل نظر و کتاب شناسان سبک دان میدانند که بین دو متن انصاری و جامی چه تفاوت فراوان موجود است ؟

بدین صورت نسخه های خطی ما را به معارف پیشینیان و افکار و هنر و وضع اجتماعی و فکری و سبک نویسندگی و ادب و تعبیر و خصوصیات لهجوی و بسا لغات و کلمات از دست رفته زبان ها و واقعیت های تاریخی و مسایل علمی و ادبی و اجتماعی سابقه آشنا می سازد ، و چون علم و معرفت بدین چیزها مال مشترک بشر است باید به حفظ و فراهمی انواع نسخ خطی توجه بین المللی مبذول گردد . و مبادله عکس های این گونه نسخ برای استفاده پژوهندگان ؟

همواره با سهل طرق میسر باشد ، و من در پایان مقال درین باره سخنی چند را باین انجمن دانشمندان پیشنهاد مینمایم :

۱- باید يك انجمن بین المللی کتاب شناسان دری ، عربی ،

پشتو ، اردو ، تر کی بشمول ممالکی که دارای این زبان هاندو یا ذخایر چنین کتب را دارند تشکیل گردد ، و مرکزی رابسو یه بین - المللی برای ترتیب ، تنقیح ، جستجو ، فراهمی ، نشر ، حفظ ، کشف نسخ خطی بوجود آورند .

۲- برای این کار ها در ممالک مربوط شعب فرعی این مرکز تاسیس گردد ، و مبالغی تخصیص نسخ خطی و کشف آن صورت ، از کار همه این مراکز ، حفظ و نشر داده شود تا به همکاری و اطلاع گیرد ، دانشمندی که در تربیت علمی و روش انتقادی ترتیب نسخ خطی تبحر به و مهارتی دارند ، و اهل همان زبان و همان سر زمین اند بکار گماشته شوند ، و وسایل طبع و نشر آن ترتیب گردد .

۳- وسایلی فراهم آید تا تمام نسخ خطی با سهیل طرق در دسترس دانشمندان باشد و فهارس کتب خطی در هر مملکت ترتیب و تکمیل و نشر گردد .

۴- عکسها و رو تو گرافیهای نسخ واحد منحصر بفرد بین تمام این مراکز بین المللی مبادله شود .

۵- يك نشریه بین المللی برای اطلاعات مربوط به کشف و تحقیق و نشر و دیگر امور کتاب شناسی مخطوطات بوجود آید ، تا کتاب شناسان دنیا از فعالیت مراکز یکدیگر آگاه باشند و کارهای مکرری درین زمینه انجام نشود و ترتیب انتقادی متون خطی و نشر آن به کسانی سپرده شود که به نحو احسن اهل همان کار باشند .

۶- چون برخی نسخ خطی تاکنون و کنار مواجه به خطر و اتلاف اند ،

غیر مکشوف بوده و در هر گوشه باید برای نجات آن بسویه بین - المللی توجه بعمل آید ، و موسساتی امثال یونسکو و غیره به حفظ این امانت انسانی همت گمارند .

(این مقاله مخزن است عظیم از تحقیقاتی گرانبها متضمن نام و نشان بسیاری از نسخه های خطی دری ، و روش نگارهبانی آن نسخه ها ، و طرز تصحیح و مقابله آنها در چاپ و پیشنهاداتی

فرهنگی در مبادله کتاب، درجوامع انسانی ارزش چنین تحقیقات
و تتبعات و رنجها را اهل فن می‌توانند دریافت. مجله یغما از استاد
بزرگوار مشرق زمین عبدالحی حبیبی در ارسال چنین مقالاتی
امتنان و افتخار بسیار دارد و در باره سیمینا ر کتاب در کابل، که
ریاست آن با استاد بوده است مقالاتی انتشار خواهد داد..

* * *

مؤید جاجرمی و ترجمه احیاء العلوم بزبان فارسی (*)

در عهد سلطان ایلتمش (۶۰۷-۳۳ ق مساوی ۱۲۱۰-۱۲۳۵ م) احیاء علوم الدین امام ابو حامد محمد بن محمد غزالی از عربی بفارسی ترجمه شد.

نویسندگان این سطور از نسخه کامل این ترجمه اطلاعی ندارند، ولی فقط سه جزو آنرا دیده ام، و آنچه در باره این ترجمه و مترجم آن بدست آمده چنین است:

کتاب احیاء چهار قسم دارد:

قسم اول عبادات، قسم دوم عادات، قسم سوم مهلکات، قسم چهارم منجیات، که هر ربع آن مشتمل بر ده ده کتابست. يك حصه این ترجمه فارسی درموزه برتانیاست، که در فهرست Rieu ذکر آن نیامده، و شاید که بعد از طبع فهرست مذکور

(*) - نقل از اورنیتل کالج میگزین می ۱۹۵۳ و نشر آن درین مجموعه از روی مجله یغما، سال (۱۳۵۵)، شماره سوم، تهران، صورت گرفته است.

بموزه آورده شده باشد . که عبارت از اکثر تر جمه ربع اولست ، و رو توگراف آن را در کتابخانه ملی تهران دیده ام که مجلد ضخیمی است .

در کتابخانه دانشگاه پنجا بنیز تر جمه جزو دوم ربع اول موجود است که از ذخیره کتب مرحوم پرو فیسر شیرانی بوده و نسخه نفیس قدیمی است مشتمل بر ۱۹۷ ورق پانزده سطر ی قطع ۷٫۵ در ۳٫۵ انچ به خط نسخ خفی و عناوین شنگرفی ، که در سنه ۷۹۷ ق کتابت شده و لی سرو آخر آن ناقص است ، و شامل تر جمه مطالب احیاء طبع مصر ۱۳۴۸ ق از صفحه ۹ تا ۱۱۷ باشد ، و آغاز کتاب از مبحث عجائب القلب ناقص الابد است .

تر جمه کتاب دوم و سوم آن کامل و از کتاب چهارم تا «آفت چهاردهم دروغ درسرخن و سوگند» است ، و مطابق رسم خط قدیم گنگ وچ ، چنگا شته شده و کششك بطریق کهر است .

نسخه دیگر تر جمه جز سوم در کتابخانه راقم این حروف موجود است ، که تا قسم چهارم میخیات مطابق جلد ۴ ص ۴۷۸ طبع عربی مذکور میرسد .

این نسخه نیز در آغاز و انجام ناقص و عدد اوراق آن ۳۲۲ نوزده سطر ی به قطع ۱۲ در ۹٫۵ انچ و خط نسخ جلی است که غالباً در هندوستان نوشته شده و آیات قرآنی آن جلی تر و دارای اعرابست . گنگ ، چ مانند نسخه سابق الذکر و کلمه آنچه «انچ» نوشته شده و کششك آن قدر ی پایین بوده و روی هم رفته نسخه نفیس و کهن تصحیح شده است که در بین آن چند ورق ضایع گردیده و بعد از آن بخط جدیدی نقل و تکمیل کرده اند و بر ورق ۲۹۷ ب نام مترجم را چنین نوشته اند :

«مترجم مولانا علامه مجد المللة والدین قدوة المحققین ، خاتم

المجتهدین امام النقل و العقل ، الهادی الی الله ابو المعالی موید بن محمد الجاجر می قدس الله روحه العزیز .
بر صفحه آخرین که نوشته آن قدری ناقص است نوشته اند :

« موید محمد جاجر می که مترجم این کتابست ... میگوید ... و توفیق ارزانی داشت ... تا این ضعیف ترجمه این کتاب را ... از پرد مهر بیت بیرون آورد ... و از حضرت ذوالجلال بتضرع و ابتهال می خواهد که میان من و برکات آنرا موجب ثبات سلطنت و مقتضای مزید مملکت سلطان السلاطین شمس الدین و الدین گرداند و مشو (بات)
بایام دولت صاحب موید الملکی رساند . »

از تفصیل فوق روشن می آید که ترجمه کامل ربع اول موجود و از ربع سوم و چهارم هم حصه بزرگ بدست می آید ، و لی ترجمه ربع دوم بمن معلوم نیست جز آنچه ذکر آن در چند سطر کنز العباد می آید .

اما مجدد الدین ابو المعالی موید بن محمد جاجر می که بود ؟ جواب مفصل این سوال از کتب تراجم و تاریخ بدست نمی آید ، مولوی رحمان علی بر صفحه ۲۷۷ تذکره علمای هند صرف اینقدر مینویسد :
« ملك موید جاجر می در عصر جلال الدین خلجی بود . »

سلطان جلال الدین خلجی از سنه ۶۸۹ تا ۶۰۵ در هند شاهی داشت و آنچه رحمان علی نوشته هم از تاریخ فیروزشاهی ضیا برنسی اقتباس کرده باشد ، که در آن ذکر «امیر موید جاجر می» سه بار آمده :
اولا در ص ۱۷۴ در جمله وزیران و امیران عهد جلال الدین نام «ملك موید الدین جاجر می» شامل است و جاجر می بلا شد بهت تصحیف جاجر می است .
در صفحه ۱۹۹ نیز در فهرست ندیمان سلطان نام او آمده و گوید :

«وندیمان مجلس سلطان ، تاج الدین عراقی و امیر خسرو و موید جاجر می و پسر ایلک دعاگو و موید دیوانه و صدر عالی و امیر

ارسالان کلاهی و اختیار باغ و تاج خطیب که در انشاء سخن و دانش سخن و علم تاریخ و آداب ملوک مثل ایشا ن دیگر ی نبودندی . »
وباز در ص ۲۰۱ تاریخ فیرو زشاهی آمده :

«در عصر جلالی که مجمع اکابروذو فنو نان عالم بود ، چند ملک بعلو م آراسته بودند ، چنانچه ملک قطب الدین علوی و ملک تاج الدین کهرامی و ملک مو یی جاجر می و ملک سعد الدین امیر بحر که هر یک از ملوک آن مذکور در صدر فرماندهی و مسند اشغال خطیر متمکن بودند ... »

این ملک مو یی جاجر می که برنی ذکر کرده ، ظاهرا همین مترجم احياء ست ، و لی در اینجا اشکال خفیفی هست ، که در ترجمه احياء نام سلطان شمس الدین صریحاً مذکور و در جلد اول ذکر وزیر جنیدی هم آمده که وزیر ایلتمش و پرورنده عوفی مولف جوامع الحکایات بود ، و این وزیر جنیدی : ابو حامد قوام الدین نظام الملك محمد بن ابی سعد جنیدی دهلی — ویست (۱) ، که در سنه ۶۰۷ به وزارت ایلتمش رسید و تا آخر عند سلطنت او ۶۳۳ ق بر همین مرتبه باقی بود ، و بعد از آن وزیر فرزند ایلتمش یعنی رکن الدین فیروز شاه بود ، و لی سرکشی کرد و با جمعی از امیران به لاهور رفت ، و رکن الدین او را تعاقب کرد ، مگر بالاخره جمعیت امرا ، دختر ایلتمش سلطان رضیه را بر تخت دهلی نشانند و رکن الدین را بندها ن بردند و لی نظام الملك جنیدی بالشکری از لاهور بردهلی تاخت و چون شکست خورد بطرف سرمور گریخت و در آنجا در عهد رضیه در بین ۶۳۴ تا ۶۳۷ ق درگذشت . (نزهة الخواطر ۲۰۳)

بهر حال ، از ذکر نامهای جنیدی و سلطان شمس الدین برمی آید ، که مترجم فارسی — ترجمه احياء را در عهد ایلتمش

(۱) این وزیر عربی الاصل بود. بنگرید : دیباچه جوامع الحکایات از محمد نظام الدین طبع گیب ص ۲۰۹ و بداو نی (۱۶۴) که درین کتاب بجای جنیدی بغلط جنیدی نوشته شده است .

ختم کرده است . و اگر ما این کار را در سال آخر حیات ایلتمش ۶۳۳ ق بشماریم ، پس تا جلوس جلال الدین خلجی یعنی ۶۸۹ ق ۵۶ سال فاصله دارد ، و اگر درسنه ۶۳۳ مترجم راسی ساله بدانیم ، پس در عصر جلال الدین خلجی باید در حدود هشتادوشش ساله باشد که برای منصب ندیمی شایسته و لی محال نیست . زیرا خود جلال الدین خلجی هم در وقت جلوس هفتاد ساله بود ، و برای يك پادشاه كه هشتاد ساله ندیمی كه هشتادوشش ساله باشد ، بسیار محل تعجب نباشد .

در اذکار ابرار (طبع آگره ۱۳۲۸ ق) ص ۴۴ ذکر «حاجی مجد الدین جاجر می دهلوی» هم آمده و از آن برمی آید : که وی معاصر قاضی حمید الدین ناگوری (متوفای ۶۴۳ ق) و قطب الاولیا (متوفای ۶۳۳ ق) (۱) و از منکران سماع بود ، که در آخر بان گروید و منصب قضا را ترک کرده و در زوایای صوفیان در آمد و با همراهان خود از کاملان زمانه گشت و بدرجه شهادت رسید . که ظاهرا این ذکر همان جاجر می مترجم احیاست .

ترجمه احیاء در مردم بسیا رمقبول گردید . برنی در احوال علاء الدین خلجی (ص ۳۴۶) می نویسد : که این ترجمه درسالهای (۶۹۵ ق تا ۷۱۵ ق) بین مردم باین اندازه مطلوب بود که :

«ورغبت بیشتر ی متعلمان و اشرف و اکابر که بخد مت شیخ (یعنی شیخ الاسلام نظام الدین اولیا) پیوسته بودند در مطالعه کتب سلوک و صحائف احکام طریقت مشاهده میشد ، و کتاب قوت القلوب و احیاء العلوم و ترجمه احیاء العلوم و عوارف و کشف المحجوب و شرح تعرف و رساله کشمیری و مرصاد العباد و مکتوبات (۱) مراد قطب الدین بختیار کاکی عارف افغانی مدفون دهلی است که دیوان اشعار فارسی و هم نمونه اشعار پشتوی اودر دست است . (مترجم)

عين القضاة و لوايح و لوا مع قاضى حميد الدين ناگورى و فوائد
الفواد امير حسن را بواسطه ملفوظات شيخ خريداران بسيار پيدا
آمدند . »

اين سخن به اواخر قرن هفتم و آغاز سده هشتم هجرى تعلق دارد .
در يك كتاب ديگر قرن هشتم (۱) هجرى كنز العباد فى شرح الاوراد ،
چندين بار ذكر ترجمه احياء و اقتباسات از آن
آمده ، و كنز العباد شرح او را دشيخ اجل محى السنه شهاب الدين
سهروردى (متوفى ۶۳۲ ق) است كه يك شرح عربى اصل فارسى
آنرا على بن احمد الغورى ساكن كره مرید شيخ ركن الدين نوشته
و مشتمل بر منقولات كتب فتاوى و واقعا تست ، كه شرح بالقول
است (بنگريد : حاجى خليفه طبعلند ۱۸۵۰ م ۲۵۴۵) درين كتاب
با عبارات طويل عربى و فارسى از كتب فقه و تصوف مروج هندو-
ستان اقتباساتى ديده ميشود ، كه مؤلف عبارت فارسى را با اشاره
قوله درج کرده و اين كتاب در سنه ۱۳۲۰ قمرى در قازان طبع گرديد ، و نسخه هاى
خطى آن در انجمن آسيايى بنگال و استانبول و ديگر كتب خانها
موجود است (بنگريد : براكلمن ۱۸۴۱ و تكملة وى ۱ ر ۷۹) .

۱- بروكلمن (۱ ر ۷۹) كنز العباد را از تصانيف قرن نهم
داند مگر در مفتاح النجنان اقتباساتى از آن كتاب هست ، كه در
حدود ۷۷۰ ق تاليف شده (بنگريد : قهرست مخطوطات فارسى
كتابخانه انديا افس شما ر ۲۵۶۵) علاوه از اين الغورى
مرید شيخ ركن الدين است ، كه بقرار فهرست مخطوطات عربى
ديوان هند از Loth ص ۹۳ ، اين شيخ ركن الدين غالبا حضرت
ملك المشايخ و اوليا ابو الفتح قریشى است يعنى : ركن الدين
ابو لقاسم فضل الله بن شيخ صدر الدين محمد عارف بن بهاء الدين
زكريا ملتانى كه وفات او در سنه ۷۴۵ ق است پس كنز العباد تاليف
قرن هشتم باشد نه قرن نهم .

يك نسخه قديم امانا قص كنز العباد در كتابخانه دانشگاه پنجاب هم موجود است داراى ۱۹۰ ورق كه نصف آخر كتاب باشد و در آن علاوه بر متن عربى احياء الاقل هفده بار از ترجمه احياء هم اقتباساتى ديده ميشود كه جمله نود سطر شود ، بنگريد : اورا ق ۲۳۶ ، ۲۶۰ الف ، ب (ربع دوم) ۲۶۲ الف و ب ۲۶۹ ب ۲۷۰ ، ۲۷۲ ب ۲۷۶ الف و ب ۲۷۸ ، ۲۷۹ ب ۳۸۶ ، در دفتر اول ابوالفضل (طبع كانيور ۱۲۰۹ ق) برصسى و نه تحت عنوان « دستور العمل حضرت شاهنشاهى بعمال ممالك محروسه و متصديان مهمات مر جوعه » هداياتى به كاركنان حكومت ديده ميشود كه در آن گويد (ص ۴۰ سطر ۱) :

« در هنگاميكه كار خلق خدا نباشد به مطالعه كتب ارباب صفوت و صفا مثل كتب علم اخلاق كه طبرو حانيست و خلاصه جميع علوم مست چون اخلاق ناصري و منجيات و مهلكات (۱) احياء علوم و كمپاى سعادت و مشنوى مولوى روم و كليله و دمنه مشغولى كند تا از غايت مراتب ديندارى آگاه شوند ... »
 در اين اقتباس انشاء ابوالفضل غير از احياء علوم ، ديگر كتب همه بزبان فارسى است و از عمال و متصديان امور عهد اكبرى توقع نميرود كه از متن عربى احياء استفادۀ كرده توانسته باشند ، بنا برين جاى تعجب نيست كه مراد از احياء درين عبارت ترجمه فارسى آن باشد بمر حال اگر تا عهد اكبرى ترجمه فارسى احياء معروف بود ، بعد از اين بتدريج كمپا بگريده و نايا ب شده باشد .
 سر سيد احمد خان از كتاب احياء ترجمه فارسى « كتاب

۱- كذا در دو نسخه خطى انشاء ابوالفضل ، كه يكي از نسخه نوشته شده ۱۰۹۸ ق نقل شده . و دو ميان تاريخ كتابت ندارد ولى موخر از نسخه اولست .

الحقوق» را در پانزد ه صفحه در مجله آگر ه ۱۸۸۸م به طبع سنگی نشر کرد ، و همد رین سال در همین مطبع ترجمه کتاب الصدق احياء را چاپ نمود که دوازده صفحه باشد (بنگرند : فهرست کتب مطبوع فارسی موزه بر تانیه مرتب کرده ای ، ایدواردس . لندن ۱۹۲۲م ستون ۴۲۰).

آیا این اقتباسات سر سید احمد از ترجمه جاجر می صورت گرفته ؟ جواب این سوال به مطالعات آینده در مجلات مذکور و تطبیق آن با متن ترجمه خطی احياء وابسته است (ختم)

توضیح مترجم :

جاجر م از شهر های خراسان بود و مولف حدود العالم گو ید : جاجرم : شهر کیست بر راه گرگان بر سر حد و بار کده گرگانست و این کو مش و نشا پورست (ص پنجاه و شش طبع تهران ۱۹۳۲ م .) قرار ی که مینار سکی در شرح و تعلیق حدود العالم می نویسد : جاجر م مربوط و لایت نشابور و بر خط مرزی خراسان و گرگان واقع بود ، که مقدمه سی هم آنرا ذکر کرده و لی در اصطخری نیا مده است . (ص ۱۶۷ طبع و ترجمه کابل ۱۳۴۲ ش) شاید ابا واجداد موید جاجر می مترجم احياء از همین ولایت خراسان بهند رفته و منسوب بهمین جاجر م باشند که ذکر این عالم دین ، در کتاب بزم مملو کیه تالیف سید صباح الدین ندوی طبع اعظم گر هند ۱۹۵۴ م هم آمده است .

مخفی نماند که يك جلد ترجمه فارسی احياء العلوم در حدود سنه ۱۳۳۰ ش از قندهار به کابل آورد ه شده بود ، که در کتابخانه ارگ جمهوری کابل محفوظ باشد ، این نسخه در فهرست کتب خطی افغانستان به نمره ۲۲۰۶ قید است ، که قطع آن ۲۳ در ۱۷ سانتی متر در چار صدو يك صفحه بیست و يك سطر یست و در سنه ۱۱۲۴ قمری به خط نسخ محمد طه بن عبدالرحیم سلیمانی نوشته شده است (فهرست

مذکور ، ص پانزد ه طبع قا هر ه ۱۹۶۴ م .)
 متاسفانه که این نسخه نیز ترجمه کامل احیاء نیست و یک
 نصف تمام کتاب را احتوا میکند، ولی تاجیکه بانظر سرسر یدیده
 ام ، نسخه منقح صحیح و خواناست و خط آن هم نسخی متوسطست که
 کاتب آن غالباً در حجاز یک شخص سلیمانی (افغانی) باشد ، زیرا
 سلیمانی منسوب بکو ه سلیمان است که عربها هر شخص افغان
 را باین نسبت مشخص می ساختند .
 در معاصرین این مترجم احیاء ، امیر خسرو دهلوی است که ذکر
 او را به چنین وجه آورده : «طریقه دوم علمای محقق ، این طریق چنان
 بود که شارح مشارع علوم عین عبارات را از موج تبحر خویش
 به چاشنی آب دهد که دلهای مرد ه رازنده گرداند ، چنانکه کتب
 پارسی مولانا بحر المعانی محمدغزالی و ترجمه احیا از آناما
 متبحر مجد الدین جاجر می ... » (اعجاز خسروی ۵۵ طبع هند)
 این ترجمه احیا بوسیله اما م جاجر می بعد از ۶۲۰ ق در دهلی
 خاتمه یافته ، و بدو نی ه م جاجر می را در سلك فضلا ی روزگار
 جلالی میشمارد (منتخب ۱۳۱۱) و از دیباچه ترجمه احیاء بر می
 آید ، که مجدالدین بهر ه کافی از علوم داشت ، و در لاهور به
 تدریس و افاضه پرداختی و گروهی از طلبه علم را درس احیاء العلوم
 دادی ، که چند بار تدریس آنرا ، انجام داده بود ، و در سنه ۶۲۰ ق
 طوایف خلائق ازائمه و شیوخ و تاجرو عامی برو گرد آمدندی که
 بدین سبب مورد حقد برخی از علما و انتقاد و بدخواهی ایشان گشتی .
 ولی انصاری از احناف او راحمیت نمودندی .
 وی بالاخر بترک لاهور پرداخت و در او اخر سنه ۶۲۰ ق بدهلی آمد
 و بگفته خودی :

«مجلس عالی صاحب مشال و اشارت فرمود که احیا علوم دین
 را پارسای ترجمه باید ، تا همگنان را از وفایده باشد ، چه اکثر

خلق از ادراك عبا را تازی قاصراند... سالهاست تاخاطر خطیرورای
منیر وی بدان مصروفست که احیاء علوم دین به ترجمه رسد... بر
مقتضی این مقدمه این دعا گوئی را به ترجمه آن مثال داد. «اقتباس
از مقدمه فارسی نسخه خطی»

بدین طور امام جاجر می ترجمه احیاء را در دهلی به حمایت وامر
جنیدی وزیر دهلی انجام داد، و به قول خود وی درین ترجمه اصول
ذیل در نظر او بود:

اول: آیات قرآنی و احادیث نبوی و اقوال اصحاب پیا پی
به عبارات اصلی آن نقل و بعد از آن ترجمه آن داده شده تا به
رجوع خود احیاء ضرورتی نباشد.

دوم: مؤلف احیاء مسایل فقهی را به مذهب شافعی آورد، و لی
مترجم مسایل مذهب حنفی را هم بر آن افزوده است.

سوم: در برخی موارد که ضرورت تفصیل و توضیح مزید
بوده، تحت عناوین فایده و مترجم گوید مطالب مفیدی را بر آن افزوده
است.

چهارم: از انشا پرداز و ترصیع و جناس و اسجاع در گذشته
و ترجمه خود را به عبارات ساده و عام فهم در آورده است.
بدین هیچ علاوه بر مطالب متن عربی احیاء علوم، در ترجمه
جاجر می در حدود يك هزار «فایده» افزوده شده است و در آن جاییکه
مترجم در مقابل کلمات عربی الفاظ فارسی داشته آنرا در ترجمه
جای داده، و گرنه کلمات فارسی نیافته ناچار عربی را گرفته است.
تا جاییکه معلومات داریم، مخطوطات ذیل این ترجمه معلوم اند:
۱- ربع اول: مکمل در موزه برتانیای و همچنین يك نسخه مکمل آن
در کتابخانه ملی تهران — و خریداری شده.

۲- ربع دوم: شناسنامه نشده، ولی از وجود يك نسخه ناقص
نصف اول این ربع در کتابخانه ملی الیو خبر داریم. و آنچه گفته
شده که در هند هم يك نسخه آن موجود است صحیح نیست.

۳- ربع سوم : دونسخه خطی آنرا سراغ داریم : یکی در کتابخانه ملی مصر ، دوم در مجموعه کتب مرحوم پرو فیسر شیرانی دانشگاه پنجاب که نسخه قدیم ناقص است مخطوطه ۷۹۷ ق مشتمل بر ۱۹۷ ورق.

۴- ربع چهارم : دونسخه خطی آن معلوم است : اول در کتابخانه ملی مصر . دوم در مجموعه شخصی کتب مرحوم محمد شفیع لاهوری مشتمل بر ۳۲۲ ورق ، که مضمون آخر کتاب و نام مترجم آنرا سابقا گفتیم . (دکتر نذیر احمد : اوقات و آثار امیر خسرو ۱۲۴۱ طبع بمبئی ۱۹۷۶) .

بدین طور آنچه در نام مترجم احیا و نسبت او اشتباه روی داده ، در خور تصحیح و تا ملست و باید مویده جاجر می خراسانی را (بالقاب) مترجم احیاء و یکی از مفاخر مشترک علمی و ادبی خراسان نوهند چانست (کابل ، ۱۵ - - - - - ت ۱۳۴۵ ش .)

آیا نام مؤلف مقامات حمیدی عمر بود یا محمود؟ (*)

يك استفتا در باره نام مؤلف مقامات حمیدی

قاضی حمید الدین بلخی نویسنده مقامات حمیدی، در تاریخ ادبیات فارسی شخصیت معروفیست که در مبحث نشر فنی حتما از او و کتابش نام برده می شود.

تاکنون نام این نویسنده بارعرا در تواریخ ادبیات، عموماً «عمر» نوشته اند، ولی ————— اندرین مطلب سخنهاست و چنین بنظر می آید که در نام و نسب قاضی حمید الدین بلخی در کتب تاریخ، ادبیات و تذکره ها سهوی روی داده باشد.

از فضایل بلخ که صفی الدین ابوبکر عبدالله بن عمر بن محمد بن داود واعظ بلخی در رمضان سنه ۶۱۰ هـ در بلخ املا و تحریر کرده و در ذی قعد ۶۶۶ هجری در قصبه کفشگران بلخ کتابت و ترجمه شده بود. (۱) پدید می آید:

(*) مجله یغما، سال (۱۳۴۶)، شماره نهم، تهران.
(۱) — مقدمه فضایل بلخ خطی ص یازده.

که خانواد ه محمود یا ن طالقا نی در بلخ منصب قاضی القضا تی و مسند علمی داشتند ، واز آن جمله قاضی القضا ت حسین محمود ی ، مد تی در بلخ قاضی و حاکم عدل و بعلم و دیانت و زهد مشهور بود، و خاندان ایشان ملوک الکلام بودند .

این قاضی حسین محمود ی د و برادر داشت : یکی حسن ، و دیگر قاضی القضا ت بهاء الملة والدین عمر (۱) که در سنه ۵۳۶ ه در بلخ قاضی بود ، و مراو راپسری عالم فاضل کامل حمید الدین محمود بوده که در اقالیم عالم در کلام شهر تی تمام داشته است . و کتاب مقامات و کتاب روضه الرضا و رسایل متفرقه او دلیلیست بر فصاحت و بلاغت وی . (۲)

مؤلف فضایل بلخ در شرح حال قاضی حسین محمود ی گو ید: که قاضی القضا ت حسین در سنه ۵۰۶ ه . وفات یافته و بر در نو بهار در خطیر ه محمود ی دفن شد (۳) و قراریکه محمد صالح و رسجی در مزارات بلخ مینویسد : برادر کلان قاضی حسن و میانه حسین و خورد تر قاضی عمر بود . (۴) در حالیکه در فضایل بلخ اکبر ایشان

(۱) در بار ه این شخص مؤلف فضایل بلخ مینگارد : سید زاده ابو القاسم سمرقندی (یکی از نویسندگان تواریخ بلخ متوفای ۵۵۶ ه) میفرماید : که من بهاء الدین عمر القاضی را دریافتم بعد از آنکه پیر گشته بود . با آنکه اهل بلخ را فصحا العجم گفتندی . او بزرگ رحمة الله افصح الفصحا البلخ بود و فصحا و بلغا بلخ از این خاندان ایشان بودند . (نسخه خطی لنین گراد و ورق ۳۰۴) .

(۲) فضایل بلخ خطی شیخ شصتم ذکر حسین محمود ی و ورق ۳۰۳ نسخه خطی لنین گراد .

(۳) - فضایل بلخ و ورق ۳۰۴ خطی .

(۴) - مزارات بلخ ، خطی ص ۸۷ .

حسین است باز حسن آنگاه عمر (۱) و ور سجدی در مزارات بلخ تاریخ وفات هر دو برادر حسن و حسین را ۵۰۶ هـ. نوشته است.

از تصریح مولفان فضایل بلخ برمی آید که گورستان خاصی بنام «حظیره محمودی» بر دروازه نوبهار بلخ (بقول ورسجی: بیرون دروازه نوبهار) مخصوص این خاندان فضل و دانش و فصاحت و بلاغت بود.

از روی این سند میدانیم که در نزد مردم معاصر در بلخ قاضی حمید الدین صاحب مقامات، محمود نام داشته که پدرش عمر باشد. اکنون می بینیم که معلومات مادر باره این خاندان علم از روی منابع دیگر بکجا میرسد؟ این اثیر (۵۵۵-۶۳۰ هـ) مینویسد: که خاندان محمودی دودمان معروف اهل و فضل و دانش در مرو بود، که اصلاً طالقانی بودند و از این دودمان دانش ابوسعید عمر (۴۵۷-۵۴۶ هـ) بن علی بن حسین بن احمد بن محمد بن ابوذر (۲) محمودی طالقانی در بلخ قاضی و بقول سمعان بنی مرد کثیر العباد بود، که سمعانی ازو در بلخ حدیث شنید. (۳)

۱- فضایل بلخ و ورق ۳۰۳ خطی.

۲- این ابوذر محمودی که در انساب سمعانی و ابن اثیر و جواهر مضیه سر سلسله این خاندان شمرده شده غالباً همان امام و مفسر حنفی است که در بخارا قاضی و مفتی بود، و یکی از متبحران علوم و دارای طریقه مر ضیه و سیرت نیکو شمرده میشد و صاحب تفسیر و فتاوی است که شهرت اوقاضی ابوذر بود، و ذکر وی در قنیه المنیه تا لیف مختار بن محمود زاهدی زاهدی حنفی (متوفی ۶۵۸ هجری) آمده است که تاریخ مفتیان و قضات باشد. (الجواهر المضیه ۲۵۲ و الفوائد البیهه ص ۷۳)

(۳) - الباب ۱۰۸۳ و الجواهر ۲۳۹۳.

شیخ عبدالقادر بن محمد مصری (۶۹۶-۷۷۵ م) که بعد از این‌ها میر بسته عین مطالب فوق را بحواله سمعانی نوشته و گوید: که عمر بدر قاضی حمید است (۱) و همو جای دیگر مینویسد: که قاضی حسن پسر ابو سعید عمر بن علی بن حسین طالقانی محمودی قاضی بلخ باشد. (۲) و محمودی نسبت است به جد ایشان که خاندان وی علمای فاضل بوده اند. (۳) و از این برمی آید که از همین خاندان یکنفر قاضی حمید دیگر بی هم از نسل حسین در حدود ۶۰۰ هـ زندگی داشته است.

در باره اوقات زندگی ابوسعید بن علی در لسان المیزان ابن حنبل عسقلانی متوفی ۸۵۲ هـ از سمعانی چنین نقل میشود: که وی از قول عمر بن علی محمودی گوید که او بر جنازه ابو علی حسن قاضی القضاة و خشی حضو رداشت. (۴) چون این محدث و عالم و خشی در بلخ در ماه ربیع الآخر ۴۷۱ هـ از جهان رفته (۵) پس ظاهر است که در همین سال ابوسعید عمر محمودی بعمر چهارده سالگی در بلخ بوده است.

از یکنفر دیگر دودمان محمودی که محمد بن حمید الدین محمود؟ بن عمر بلخی معروف به محمودی باشند نیز خبری داریم که کتاب الملل والنحل را تالیف کرده و در ۷۰۲ هـ از جهان رفته است. (۶)

همچنین قاضی ابو علی حسین بن علی محمودی از همین دودمان است که در حدود ۵۴۰ هـ فقیه عراق محمد بن حسین بن احمد

(۱) الجواهر ۳۹۳.

(۲) - الجواهر ۳۶۸۲.

(۳) - الجواهر ۳۴۶۲.

(۴) - لسان المیزان ۲۴۱۲.

(۵) - فضایل بلخ ۳۹۹ خطی و لسان ۲۴۱۲.

(۶) - اسماء المؤلفین ۱۴۱۲.

نجا کتی (از حدو د شاش = تاشکندکنونی) از و حدیث شنیده ه
بود . (۱)

قراریکه دیده شد : قول مولف فضایل بلخ وابن اثیر عبدالقادر
مصری و ورسجی در و جودخاندا ن محمود ی در بلخ واینکه
اصلا طالقانی بودند یکسا نست. ولی ابن اثیر و عبدالمقا در شجره
نسب خاندا ن را هم با اخلاف حسین داده است که باتزیی—
معلوما ت فضایل بلخ و لسان —المیزان و مزارات بلخ بشرح ذیل
باشد :

ابی ذر محمودی (حدو د ۴۰۰ هـ .)

محمد (حدو د ۴۳۳ هـ . :)

احمد (حدو د ۴۶۷ هـ .)

بهاء الملة والدین عمر حسین (متوفا ۵۰۶ هـ)

حسن (متوفا ۵۰۶ هـ .)

قاضی بلخ در ۵۳۶ هـ . علی (حدو د ۵۳۰ هـ)

ابوبکر حمید الدین محمود

صاحب مقامات (متوفا ۵۵۹ هـ) ابوسعید عمر ابو علی حسین

(حدو د ۵۵۰ هـ .)

تولد ۴۵۷ هـ .

وفات ۵۴۶ هـ .

قاضی حمید (حدو د ۶۰۰ هـ .) محمود ؟

محمد (متوفا ۷۰۲ هـ)

۱-الجواهر ۴۰۲.

مولف ملل و نعل

درباره نام قاضی حمید الدین (مولف مقامات) غالباً سهو او لاز محمد عوفی سر زده که بعد از اودیگران تقلید کرده اند. وی نام او را عمر بن محمود محمودی بلخی نوشته (۱) ولی حاجی خلیفه گوید: که مقامات حمیدی را قاضی حمید الدین ابوبکر بن عمر بن محمود (۲) بلخی در ۵۵۱ هـ ختم کرده است. (۲)

مرحوم سعید نفیسی این نام را حمید الدین ابوبکر بن عمر بن محمود بن محمود بن محمودی ممدوح انور ضبط کرده (۳) و معلوم نیست که این نسبنامه را از کجا یافته است؟

در تعلیقات چهارمقاله که علامه محقق محمد قزوینی نوشته است. بار اول تردیدی در نام و نسب قاضی حمید الدین اظهار شده و گوید: «عمر اسم پدر و ابوبکر کنیه او بوده و حاجی خلیفه هم فقط به کنیه او اکتفا کرده است و گویا حق با حاجی خلیفه باشد. (۴)»

با وجود این تردد عالمانه مرحوم قزوینی دیده میشود، که نویسندگان مابعد درین باره تحقیقی نکرده اند. مثلاً در تاریخ ادبیات دکتر صفای (۹۵۷۲) حمید الدین عمر بن محمود بلخی، و در سبک شناسی مرحوم بهار (۳۲۹۱) حمید المله والدین عمر بن محمود محمودی بلخی و در مجمع الفصحاء طبع مظا هر مصفا (۵۷۳۱) حمید الدین عمر بن محمود و در راهنمای ادبیات فارسی (ص ۳۶۶) قاضی حمید الدین عمر بن محمود دالبلیخی چاپ شده است. انوری شاعر معروف خراسانی را در مدح قاضی حمید الدین اشعار فراوان است که او را به صراحت از خانواده همین محمود یا نامذکور

(۱) - لباب الالباب طبع سعید نفیسی ۱۶۸.

(۲) - کشف الظنون ۱۷۸۶.

(۳) - دیباچه دیوان انوری ۴۰.

(۴) - تعلیقات چهارمقاله ۲۳.

در فضایل بلخ و اللباب ابن اثیر دانسته و هم با ایمان لطیفی نام
اورا محمود و باصرا حتی لقب اورا حمید الدین گفته است درین
شعر :

هر سخن کان نیست قرآن یا حدیث مصطفی
از مقامات حمید الدین شد اکنون تر هات
شاد باش ای عنصر محمودیا ن را روح، تو
رو که تو محمود عصری ما بتا ن سو منات (۱)

اگر چه شاعر نام محمود را بابتا ن سو منات متلازم آورد ه، ولی
اورا محمود عصر خویش گوید، و ازین هم قول صاحب فضایل
بلخ که نام اورا محمود نوشته ناید میشود که یک سند معاصر
قویست .

اگر چه عروضی سمرقندی در چهار مقاله وسعد و را اوینی در
دیباچه مرزبان نامه از مقامات حمیدی نام برد هاند، ولی تفصیلی
از نام مولف آن نداده اند و ابن اثیر هم در رواقه وفات حمید الدین
(وقایع ۵۵۹ هـ) فقط اورا قاضی ابوبکر محمودی نامیده است و
مینویسد :

«سنه ۵۵۹ هـ . : توفی القاضی ابوبکر محمودی صاحب التصانیف
والا شعار و له مقامات بالفا رسیه علی نمط مقامات الحریری بـ
لعربیة . » (۲)

درینکه برخی مولفان سابق، نیز قول عوفی را پذیرفته اند،
از روی ضبط حاجی خلیفه و اسماعیل پاشا در اسماء الموفین
(۲۳۴۱) که ابوبکر بن عمر بن محمود (؟) البلخی حمید الدین
المحمودی نوشته اند ظاهراست .

چون عوفی از بلخ دور افتاده بود، بنابر این قول او درین مورد

(۱) دیوان انوری طبع سعید نفیسی ۳۳ هـ .

(۲) - الکامل ابن اثیر ۱۱۲۸ و ۱۴۱۰ .

نسبت به روایت مقامی خود بلخ ضعیف تر باشد و بنا بر این است که هر مان آنه نیز با کمال احتیاط اسم او را حمید الدین ابوبکر بلخمیبرد . (۱) و از قول عوفی اعراض نماید .

پس با در نظر گرفتن روایات سابق ، باید نام مولف مقامات حمیدی را ابو بکر محمود ملقب به حمید الدین محمودی بلخی بن عمر بن احمد بن محمد بن ابو ذر محمودی دانست و منظر متعلمانه خود را درین باره بقید احتیاط به محضر شریف دانشمندان اساسا تید تقدیم داشتیم والله اعلم بحقایق الامور . و اگر درین مورد نظری و تحقیقی صائب تر و مقارن تر به حقیقت باشد که قول عوفی را تایید نماید شنید نیست .

تمناست استادتید محقق بسوسله مجله شریف یغما بدین طالب علم ابلاغ فرمایند .

چون درین روزها کتاب فضایل بلخ از روی سه نسخه خطی برای طبع آماده و تعلیق و تحشیه و تحقیق میشود ، و این مطالب را در حواشی آن تعلیق کرده ام ، اگر تحقیقی مزید و شافی و کافی دیگر نشر گردد ، آنرا با حفظ امانت ادبی ، بنام خود آن محقق گرامی در تعلیقات کتاب جای خواهم داد .

(مجله یغما : موضوعی است بسیار جالب . از محققان توقع اظهار نظر دارد .)

۱- تاریخ ادبیات فارسی ۴۵ .

استدراك

بر مقاله نام مؤلف مقامات حمیدی

قاضی حسن و سنایی

قاضی حسن محمودی باسنایی معاصر بود، و چون سنایی به بلخ رفت او را مدح گفت. تقی کاشی در خلاصه الاشعار و وزیده الافکار (تالیف ۹۸۵ ق) این شعر عمادالدین غزنوی (شاعر و مورخ) اواسط قرن ششم را می آورد:

چون سنایی او فتاد از خطه غزنین به بلخ
تازه کرد از مدحت قاضی حسن روی سخن

(تعلیقات سعید نفیسی بر لباب الالباب ۷۲۲)
اگرما بسند این بیت عماد الدین غزنوی (۱) مدح سنایی را درباره قاضی حسن در بلخ قبول کنیم باید در دیوان سنایی بسراغ این مدح برویم.

در دیوان سنایی مدح دونفر از خاندان محمودی بلخ آمده است. در طبع مظا هر مصفا (ص ۲۷۵) از دیوان سنایی در مدح قاضی نجم الدین حسن غزنوی قصیده ییست در بحر رمل مثنی معذوف که مطلع آن چنین است:

(*)-مجله یغما، سال (۱۳۴۸)، شماره دهم، تهران.
(۱)-رك: لباب الالباب ۴۳۰ و تعلیقات آن ۷۲۲ و تعلیقات عبدالحی حبیبی بر طبقات ناصر ی ۲۷۵ طبع کابل.

دی ز دلتنگی زمانی طوف کردم در چمن
يك جهان جان دیدم آنجا رسته از زندان تن

در تخلص این قصیده گوید :

مجلس نجم القضاة و قاری و حالش ببین !

تا هم از خود فارغ آیی ، هم ز بلبل هم زمن
سو ی قاضی شو که خلق و خلق او را چاکرند

نقش بندان در خطا و مشک سایان درختن

من چگویم گر ز فردوس برین پرسى تو این

کز تو خوشتر چیست ؟ گوید مجلس قاضی حسن

درباره نسبت خاندانی این قاضی نجم گوید :

نسبت از محمودیان داری و بهر عزدین

همچو محمود آمدی بتخانه سوزو بت شکن

این قاضی در قال و حال وارد بود :

گرچه در میدان قالی لیکن از روی خرد

رفته بی جایى که پیش آنجا نه مانگجده من

در فصاحت و شیوایی او گوید :

شادباش ای عندلیبی کز پی و صفت همی

مرغ بریان ، طوطی گویا شود بر بابزن

این قاضی خراسانی بود (یعنی طالقانی و بلخی)

شادمان باش از من و از خود که اندر نظم و نثر

نرخراسان چون تویی زادست نزعزنین چومن

(ص ۲۷۷ دیوان سنایی)

بدینگونه در قصیده تصریحی موجود است که قاضی حسن به

خاندان محمودیان بلخ منسوب و خراسانی و مقلب به نجم القضاة

بود . و آنچه در آغاز قصیده او را حسن غزنوی نوشته اند .

باشد زیرا سنایی خود را غزنوی و او را خراسانی دانسته است .
چون وفات نجم القضاة حسن در ۵۰۶ هـ . است پس معلوم است
که این قصیده قبل از این سال سروده شده ، وطن برخی از محققان
که سرودن مثنوی کار نامہ بلخ را پیش از ۵۰۸ هـ . دانسته اند (۱)
قویتر میشود .

قاضی امین المله عبدالو دو پسر عبدالصمد ؟

در دیوان سنایی قصیده دیگری در بحر رمل مثنی محذوف در مدح
این شخص آمده که ممدوح سنایی و پیشوای حنفیان بود و در آغاز آن
گوید :

ای چو نعمان بن ثابت در شریعت مقتدا
وی به حجت پیشوای شرع و دین مصطفی
از تورو شن راه حجت همچو گردون از نجوم
از تو شا دان اهل سنت همچو بیمار از شفا
(ص ۲ دیوان سنایی)

وی به لقب قاضی امین شهرت داشت و از طرف علاء الدین مسعود
سوم بن سلطان ابراهیم پادشاه غزنه که از ۴۹۲ تا ۵۰۹ هـ . حکم
راند ، قاضی بوده است :

چون به شاهین قضا انصاف سنجی گاه حکم
جبر ثیل از سدره گوید با ملا یک در ملا
حشمت قاضی امین باید درین ره بدرقه
دانش قاضی امین زبید درین در پادشا
رایت دین هر زمان عالی همی گردد ز تو
ای نکونام از تو شهر و ملک شاهنشاه
بعد از این به تصریح نام و خاندانش چنین پردازد :
هر کسی قاضی نگردد بسی مستحق از لباس

(۱) تاریخ ادبیات در ایران ۵۶۴۲.

هر کسی مو سی نگرده بی نبوت از عصا
 دانش عبدالو دود ی باید اندر طبع و لفظ
 تا بود مرد را در صدر دین زیب و بها
 ای نبیره قاضی با محمد ت محمود انگ
 بود چون تو پاک طبع و پاکدین و پا رسا
 دان که از فرتو و از دولت مسعود شاه
 ملك دین شد با صیانت کار دین شد بانوا
 شاه ما محمود ی و تونی ز محمود ی چوا
 شاد باشای جان ما پیش دو محمودی فد ا
 ملك چون در خانه محمود یا ن زبید همی
 همچنان در خانه محمود یا ن زبید قضا
 (ص ۴ دیوان سنایی)

از این اشعار سنایی به خوبی آشکارست که در عین اوقات
 زندگانی قاضی حسن و حسین و عمر محمود ی قاضی امین عبدالو دود
 بن عبدالصمد از همین خانده محمودیا ن در غز نه قاضی بود و
 درین صورت مانا م دونفر دیگر را هم از همین خانده ن قضا و علم
 میدانیم، ولی وصل نسبایشان بایکی از اجداد این خانده ن
 در حدود ۴۰۰ هـ. با معلومات کنونی من ممکن نشد. و همین قدر گفته
 میتوانیم که افراد خانده ن محمودی در عصر غزنویان هم در بلخ و هم
 در غزنه منصب قضا داشتند و پیشوایان فقه وادب و شریعت
 بوده اند.

حمید بلخی و معز الدین محمد غوری؟

از قاضی حمید الدین مولف مقامات، برخی اشعار در تذکره هـ
 وارد است و محمد عوفی نیز در لباب الالباب (ص ۱۶۸ و ۱۶۹) اشعار
 او را نقل کرده است ولی همین مولف بعد از ذکر حمید الدین
 محمود ی بلخی نام امام شمس الدین محمود قاضی بلخی را که «عجبو به

زمان و نادره گبهان بود « بانمونه اشعارش نیز می آورد (ص ۱۶۹) که نزد عوفی دوشخصیت جدا گانه بوده اند .

در کتاب نزّه المجالس به نقل مرحوم سعید نفیسی در تعلیقات لباب ص (۷۹) رباعی بنام حمید بلخی آمده ، که گویا سروده حمید الدین صاحب مقامات باشد ؟ ولی ما میدانیم که پنجاه سال بعد از وفات حمید الدین صاحب مقامات ، یکنفر قاضی حمید محمود دیگری هم از همین خاندان در حدود ۶۰۰ هـ زندگی داشت و ممکن است همان شمس الدین محمود قاضی بلخی مذکور در لباب الالباب (نومره ۸۵) بوده که نزّه المجالس هم ربا عی او را نقل کرده باشد .

دلیل این سخن آنست که عبدالقا در بن ملوکشاه بدوانی نیز ذکری از قاضی حمید بلخی دارد ، که معاصر سلطان معز الدین محمد بن سام غوری بود و در مدح او گفته است :

خسرو غازی معز الدین والدینیا که هست

روز هیجا با همایون رایتش همسر ظفر

بو المظفر شهر یار شرق کاندلر معر که

گویند دارد همای چترش اندر پر ظفر

(منتخب التواریخ ۵۴۱ طبع کلکته ۱۸۶۸ هـ)

در صورتیکه این قاضی حمید بلخی معاصر و مداح سلطان محمد غوری باشد چون وی از (۵۶۹ تا ۶۰۲) سلطان غور و غزنه و هند بود پس از ده سال بعد از وفات حمید الدین صاحب مقامات حکمرانی داشت و محال است که او را مدوح صاحب مقامات بدانیم . و بنابراین دلایل است که گویند ابیات مدح سلطان غور را همین قاضی حمید محمود حدود ۶۰۰ هـ . بن ابوسعید عمر بایده پنداشت که بظن غالب شمس الدین محمود بلخی مذکور در لباب الالباب و نزّه المجالس و منتخب التواریخ یک شخص باشد . والله اعلم بحقایق الامور .

خصایص و ارزش‌های شعر فارسی غالب دهلوی (*)

مژده صبح درین تیره شبانم داند
شمع کشتند و ز خورشید نشانم دادند
رخ گشودند و لب هرزه سرایم بستند
دل ربودند و دوچشم نگرانم دادند
سوخت آتشکده ، ز آتش نفسم بخشیدند
ریخت بتخانه ، ز ناقوس فنا نم دادند
گهر از رایت شاهان عجم برچیدند
بعوض خامه گنجینه فشانم دادند
افسر از تارک ترکان پشنگی بودند
به سخن ناصیه فرکیانم دادند
گوهر از تاج گسستند و بدانش بستند
هر چه بردند به پیدا به نهانم دادند
هر چه از دستگه پارس به یغما بردند
تساینام از آن جمله زبانم دادند .

(*) - مجله یغما ، سال (۱۳۴۸)، شماره های پنجم و ششم ، تهران .

این نقشه زندگانی يك سخنو رfnانیست ، که در تیره شبان ادبیات فارسی هند ، آتش نفسی را از آتشکده فروزان فرهنگ کهن سال آریایی و فغان را از ناقوس بتخانه هندی ، و خامه گهر فشان را از تاج شاهان عجم و ترک ، و زبان گوینده را از دستگاه خوشکلامان پارس بارش برد ، و هنر او جامع تمام این مزایا و خصایص هنری و تاریخی بود .

این شخص میرزا اسدالله غالب دهلوی شاعر شیرین سخن و شیوا زبان و مقتدر زبان فارسی و اردو ست و ما پیش از آنکه هنر و قدرت سخنوری و آتشین نوا ئی او را نشان دهیم ، نظری مختصر به سوابق شعر فارسی در هند می افکنیم ، تا پیدا آید ، که غالب در کدام محیطی و با چه سوابق و لواحق ادبی بوجود آمده بود ؟

* * *

زبان فارسی با بسط اداره و مدنیت دوره غزنویان ، در نصف اول قرن پنجم هجری به برصغیر هند رسید ، و در سرزمینی که پادشاهان آل ناصر غزنه فتح کرده بودند ، به جای السنه مقامی هند را اداره و دیوان حکومتی سپهر گرفت ، و چون زبان رسمی کار داران دوره غزنویان هم فارسی بود ، بنابراین در آن ساحه غربی و شمالی هند که مستقیماً زیر اثر غزنویان آمده بود ، در ادبیات و تبادل فکری و انتقال های فرهنگی و روحی ، هم یگانه وسیله شمرده شد ، که در بسط آن علاوه بر رجال سیاسی و جنگی ، برخی از رجال علم و ادب و تصوف هم بهره کافی داشتند .

علماء و صوفیانی که درین انتقال فرهنگی ، از خراسان به هند می آمدند ایشان آثار مفاهیم نهایی يك مدنیت و کلتور بزرگی که در آسیای میانه ، از خلط فرهنگ اسلامی و خراسانی بوجود آمده بود ، بسر زمین فسیح هند انتقال میدادند ، که مرکز آن لاهور بود ، و آنرا بدین سبب « غزنین خورد » گفته اند که نایب السلطنتی از شهزادگان غزنه

در آن می نشست ، و در عهد سلطان ابراهیم در حدود ۴۵۱ ق .
 این شهر ، آنقدر مرکزیت فرهنگی داشت که ابونصر هبة الله
 قوام الملك و زیر دانشمند و شاعر در آنجا مدرسه بزرگی را برپا کرد ،
 پرورش ثقات خراسانی گشوده بود ، که عوفی آنرا «خانقاه عمید»
 می نامد (لباب . ۷) و درین عصر لوهور چنان کانونی بزرگ تهذیبی و فرهنگی شد ، که بقول صاحب تاریخ سلاطین غزنین :

«جوق تشنگان علوم از سایر بلاد هند و ولایت های کاشغر
 و ما وراء النهر و عراق و بخارا و سمرقند و خراسان و غزنی و غیر
 ذلك از آن خیرات منیع منتفع میشدند ، چنانکه يك آبا دانی نو
 در حدود دلاهور پدید آمد .»

شعر فارسی که در دور مغزنیان به اوج خود رسیده بود ، از غزنه
 به هند رسید ، و نخستین ناقلان این متاع گرانبها امثال ابوالفرج
 رونی و مسعود سعد سلیمان و روزبه بن عبدالله و عطاء بن یعقوب و دیگران
 بوده اند ، که در هند نزد امرا ی غزنوی پرورش دیدند ، و مسعود
 سعد در فراق خطه دلکشی لوهور می گفت :

ای لاهور و یحک بی من چگونه یی !
 بی آفتاب روشن ، روشن چگونه یی !

با آمدن و بسط فرهنگ خراسانی ، در هندوستان هم شعرای
 شیرین کلامی به میان آمدند ، مانند شهاب الدین مهمله و فضل ملتان
 و تاج الدین ریزه دهلوی و دهها شاعر دیگر که هندی بوده اند ولی
 از پر تو فرهنگ خراسانی استناره می کرده اند ، و همین تاج
 ریزه دبیر مملکت هند گفته بود :

مولد و منشأ بین در خاک هندوستان مرا

نظم و نثرم بین ، که با آب خراسان آمده

سلاطین دهلی از جانشینان غوریان و هم خلجیان و لودیان پادشاهان
 ادب پروری بودند که به پرورش و دانش گسترش ایشان ادبیات فارسی در هند نشو و نما یافت ، و ما می بینیم که صد ها

شاعر و عالم وابسته در بار ایشان بوده اند ، که از همه ایشان امیر خسرو دهلوی و حسن دهلوی پرورند گان بزرگ این گلشن رنگین شعر وادبند . و در همین دوره است که حتی خود پادشاهان دهلی نیز گاهی شعر فارسی می سرودند. هنگامی که سلطان افغانی فیروز شاه خلجی در سال ۶۹۸ هـ ۱۲۹۸ م . سنگ بنای راحتگاهی را برای مسافران در صحرای گویار می نهاد ، لب لباب احساسات مدنیت پروری و بشر دوستی خود را درین بیت فارسی گفته بود :

این سنگ شکسته ، زان نهادیم زدست

باشد که شکسته یی در واسا ید

پادشاه دیگر افغانی هندسلطان سکندر لودی متخلص به گلرخي حکمران مدنیت و ادب پروری بود و هنگامیکه شیخ حامد بن فضل الله کنبوه مشهور به جمالی عارف دانشمندان عصر ، از سفری به هند باز گشت او این ابیات را سروده و به خدمت جمالی فرستاد :

ای سالک راه دین جمالی!

در منزل خود رسیده به لخی

الحمد که آمدی به خانه

گوهر بودی خزینه گشتی

بسیار مسافرت نمودی!

تا دریایی ز گلرخي گام

دل مرغ مثال ، در فغان است

آن به که به سوی مایایی!

تشریف نمودنش کشنده دیر،

ارسال دهد چنانکه خواهی

آن مه نشود ، زددیده ام دور

ای مخزن گنج لایزال

در گرد جهان بسی زده سیر

بودی تو مسافر زمانه

در مکه و در مدینه گشتی

ای شیخ! بمبارس بزودی

بگشایی بسوی در گهم گام

چشمم به جمال تو تپان است

من اسکندر و تو خضرمایی!

ورشیخ زددوستان نشد سیر

باید که کتاب «مهر و ماهم»

از مهر کشد دودیده را نور

این فرآورد نویین شعر فارسی در هند تا مدت چهار قرن همان مسیری را می پیمود ، که سنت ، شاعران و گویندگان در خراسان

بود ، و در الفاظ و جمله بندی و تعبیر و ادب دیگر شاعری بر همان سنت خراسانی می رفتند، منتهی مناظر خاص و آب و هوا و کلمات السنه هندی بر شعر فارسی هند اثری کرد . مثلاً موسم نشاط انگیز برسات که از خصایص سرزمین هند است ، در شعر فارسی چنین مورد ستایش مسعود سعد سلیمان قرار گرفت :

بر شکال ای بهار هندوستان ای نجات از بلای تابستان
امیر خسرو بسا کلمات هندی را به فارسی وارد کرد ، مثل این بیت :

خان کره جبهجوی کشورگشا کزلب شاهان کره دارد بیا
برای روزه هندوان کلمه سنسکریت لنگه Langhana^۱
داشتند . این کلمه در اثر روابط با هند از عمر سلطان محمود هم در فارسی بشکل لنکن یا لکهن داخل شده بود .
گردیزی گوید « هندوان آفتاب پرست روزه همی دارند که ایشان لکهن گویند (زین الاخبار ۲۹۶) . منوچهری دامغانی گفت :
الاتا مو منان گیرند روزه الا تا هندوان گیرند لکهن
سنایی غزنوی راست :

گرهمی لکهن کند قریه سیر خوردن تر از لکهن به

در شاعری فارسی هند تفاوت خاصی تا حدود ۹۰۰ ه . دیده نمی شود و استادی خسرو نزد تمام اهل ذوق فارسی زبانان آسیا از یثرو مسلم است که این طوطی هند مطابق آداب و سنن عامه فارسی زبانان ، نغمه سرایی و شیرین نوازی کرده است .
بعد از آن میرالدین بابر در سنه ۹۳۲ ه دهلی را گشود ، در مدت يك قرن دیگر وضع شعر فارسی در هند تغییر کرد ، و روش گفتاری که آنرا « سبک هند » گویند بوجود آمد .

علت پیدایش این سبک نویسنده اینک چرا در مدت (۵) قرن سابق شعر فارسی در هند بروشنی سنتی خراسانی باقی ماند جزین

نباشد ، که در عصر سلاطین شعر فارسی در هند نو وارد بود و گویندگان آن هم در آنجا دیرنزیسته، و اثر اقلیم محیط جدید زندگانی خود را از ناحیه مدنیت و کلت و تفکر و زبان قبول نکرده بودند .

بنابراین در شعر سرایی هم بر راهی میرفتند که «ره چنان رو که رفتگان رفتند» . اما بعد از آنکه با محیط زندگانی خود در هند تطابق کردند، و آداب و رسوم و فرآورده های هندی را فرا گرفتند ، در شعر سرایی فارسی «سبک هند» بوجود آمد ، و در حدود سال هزارم هجری بود ، که مقدمات این شیوه سخنگویی بدست جامی و بابا افغانی (متوفای ۹۵۲) در خراسان و هند ریخته شد . و پس از آن روش متبع سخن سرایان نامی چون فیضی و صائب و عرفی و کلیم و نظیری و طالب و غیره در هند و ایران گردید ، که آنرا «طرز خاص و تازه» می شمرده اند :

صائب از طرز نوی کاندرمیان انداختی

دو دمان شعر را هر دم بقایای تازه یی !

سبک هند دارای مشخصاتیست که از نظر لفظ و معنی جامع سنن قدیم ادبی و فکری و خصوصیات نوین باشد ، که در آن پیچیدگی و ابهام و شدت رعایت تلازم کلمات و معانی با بدایع ادبی و تشبیهات و استعارات فراوان موجود است ، و مخصوصاً هنگامیکه کار سبک هند به پیدل و ناصر علی رسید ، این شیوه سخن گوئی را باوج رسانیدند ، و حتی در آن غلو و افراطی واقع شد که منجر به مخالفت شدید پیروان و حامیان نوامیس کهن زبان فارسی گردید و شیخ علی حزین می گفت : «که اگر بایران مرا مراجعتی باشد ، برای ریشخند و خنده یاران منای بهتر از شعر ناصر علی نیست .»

در سبک هند توجه تام شاعر بر بیان مضمون تازه بود ، و اگر برای تحصیل این مطلب مضمون شعر هم مبهم و خمدار و دور از ذهن بود ، و سخن ادبی زبان در زمینه تعبیر و اصطلاح و روانی و سادگی پامال میشد ، گوینده پیرو این شیوه شدت ابهام و پیچیدگی را

معراج هنر خود می شمرد ، و مخصوصا خیالبا فی و موشگا فی و تلازم معنوی الفاظ و صنعت تقابل و مراعات النظیر را تا جایکه میسر بود دریک بیت فراهم می آورد .

اما اوج و کمال سبک هند در وقتی بود که میرزا عبدالقادر عظیم آبادی پتنه باذخیره وسیع تصووفا و الیهات ممزوج هندوخراسان . مضامین مشکل روحی و میتافزیکی را با همین خیال بافی ها و موشگافیهای هنری در آمیخت ، و به زبان سمبولیک صوفیانه سخن گفت : که علت بزرگ آن ، تفتیش عقاید و گرفت شدید دوره اورنگزیب عالمگیر بود ، و قاضی عبدالقوی سرمد دیوانه زابه جرم صراحت در گفتار و عقیده ، محکوم بقتل نموده و او میگفت :

هر چند که من ضعیف و ابلیس «قوی» است لا حول و لا قوة الا بالله .

این هنگامیه حسین منصوری حلاج را که در قرن سوم هجری گذشته بود ، در قرن دوازده باز با قتل سرمد و میرزا مظفر جان جانا تکرار کردند ، و بنابراین صراحت گفتار در اظهار عقایدی که صوفیان آنها اسرار ناگفتنی پنداشته بودند ، در لف تعابیر و نازک خیالی های مبهم سبک هند پیچید ، و بیدل گفت :

زیچ و تاب میانش بیان مکن بیدل
بچشم مردم عالم میفکن این مورا را
سبک هند که مبالغه و افراط را در موشگافی های هنری بسرحد کمال رسانیده بود ، راه تازه و بدعتی را در تعبیر سازی هم گشود . آنچه قد مانساخته و نپرداخته بودند ، پیروان سبک هند ساختند و پرداختند . و هم ازین روست که سخندانان ایران آنها نپسندیدند و به حیث یک بدعت ادبی آنها رد کردند . مثلاً درین بیت بیدل ترکیب «اثراندو دتیسیم» و «گرد نمک زار» تعابیر است که مخترع خود او است ولی از نظر فن ارزش شعری دارد :

زخم مارا اثر اندود تبسم‌مپسند

که درین موج گهر گردنمک زاری هست
درین بیت خصایص هنری سبک‌هند بخوبی نمایان است ، تلازم
زخم و تبسم و ارتباط تبسم‌ماموچ گهر دیدنی است ، در حالیکه تبسم
نمکی هم دارد ، و موج گهر مانند ، گردنمک زار سپید و درخشان
است .

سبک‌هند انواع کلام و مخصوصاً غزل را به تغییر بیدل «اثر اندود»
ساخت و بلاشک دامین شعرفارسی را بانواع گهر آراست ،
و بسا تجلیات فکری خاصی را که ممزوجی از فرهنگ اسلامی
خراسانی و هندی بود ، مخصوصاً در غزل جای داد . و زمینه را برای
پرورش و گسترش غزل اردو باتعاً بیر خاص ممتاز آن مهیا گردانید .



باری مقصد ازین مقدمه این بود که جریان ادبی و فکری عصر
پیش از غالب را در هند تلخیص کنیم ، تا بدانیم که غالب در چه
محیطی و با چه پس‌منظر سابق و لاحق و در کدام جریان فکری و
ادبی بوجود آمده بود ؟ تا بعد از آن روشن گردانیم که خود غالب چه
کرد ؟

در او آخر قرن دوازده هجری در ایران حرکتی ادبی و هنری
بوجود آمد ، که آنرا با اصطلاح علمی «بازگشت ادبی» گویند ، و
شاعرانی چون شعله و مشتاق و عاشق و اذروها تف و صباحی
و نشاط و صبا و وصال و قایم مقام و فروغی و سروش و محمود
خان و یغما و شهاب و غیره تقلید و پیروی سبک‌هند را بدرو دگفتند ،
و واپس به احیای سخن ادبی پیش از دوره صفویه که پیدایشگاه
این سبک است گردیدند ، و تقلید شعرای قدیم خراسانی را در قصیده
و غزل ساده گوئی و سخن طرازی نمودند ، که انجاش بدور مشرو
طیت و پیدایش عارف و ادیب‌الممالک و ادیب پشاور و پروین و بهار
وده خدا و دیگران رسید .

این بازگشت ادبی ، در هند نیز دیده شد ، و ما می‌بینیم که شعرای

بسیار شیرین بیان ساده نوایی مانند واقف لاهوری و محمد علی حزین و قمر الدین منت و میرزا مظهر جان جانا ن و سراج الدین آرزو و محمد رفیع سودا و دردهلو و میر و قتیله و انشاء و مو من و شیفته و دیگران میان آمدند ، که از پیچ و خم ابهام انگیز سبک هندی خود را کشیدند ، به سنن قدیم ساده گوئی و شیرین نوا حی امیر خسرو و عراقی و سنایی و حسن گروی دهند .

سر دسته و پرچم دار این حرکت پسندیده ادبی و هنری میرزا اسدالله خان غالب یکی از شاعران چیره دست قرن سیزدهم بود . و این بازگشت ادبی هم علل فراوانی داشت ، که از آن جمله و اصول آثار مدنیت جدید دوره صنعتی اروپا و رنسانس باشد ، که در هند با آمدن و فتح ایستادن یا کمپانی و انتشار صنعت جدید اروپایی آغاز شده بود ، و بعد از آن حالی ، شبلی و گرامی و اقبال را بار آورد ، و ما می توانیم شیرینی کلام و غنویت و سلاست غالب را در پختگی سخن شبلی و گرامی مطالعه کنیم ، و اقبال را آخرین حلقه زرین این سلسله الذهب بدانیم : در دیده معنی نگهان حضرت اقبال پیغمبری کرد ، و پیغمبر نتوان گفت (گرامی .) .

باری غالب پرچمدار بازگشت ادبی ، به اوایل و آغاز سبک هرات ، مانند جامی و صائب اصفهانی برگشت و از افراط و غلو دریغ سبک که بیدل و ناصر علی آورده بودند احتراز نمود :

غالب ز هند نیست نوایی که میکشیم ما

گوئی ز اصفهان و هرات و قمیم ما

وی از تعابیر پیچا پیچ و ابهام و شدت در تلازمات بدیعی صرف نظر کرد ، و معانی را با دقت و مهارت هنری پرورید که آنرا «روش خاص» شمرد و گفت :

چنان نگاشته ام این ورق که گر نگرَد

فتد ز دست قلم ، نقش بند شروان را

گزیده ام روش خاص کاندیرین هنجار

پیو یه پای بلرزد ظهیر و سلمان را
غالب نازك خیا لی پیچیده سبك هند را هم بکلی فرا نمود ،
ولی کلام او حد معتدل است بین اسلوب ایران و هند ، که این
اعتدال خود نتیجه مهارت و دقت در هر دوسبك است :
سخن ساده دلم را نفر یبد غالب

نکته یی چند ز پیچیده بیانی بمن آر !
وی شیوه جاد و بیانا ن معتدل را بر گزید ، و خود ملتفت بود که
بپایه جا می - فغانی - صائب - کلیم یعنی پیشروا ن معتدل سبك هند
نمیرسید ، ولی کار باز گشت ادبی را با مهارت و استاد ی انجام داد :
نگویم تازه دارم شیوه جادو بیانا ن را
ولی درخویش بینم کارگر ، جا دوی آنانرا

اکنون مادر هنر غالب دقیق می شویم ، و آنرا از نظر خصایص
لفظی و معنوی و مزایای که دارد مطالعه میکنیم :
۱- غالب شاعر غزل سرای و قصیده پرداز است . وی در غزل
به تعبیر خود ش «نو آئین نوا» است.

خلد به غالب سپار ، زانکه بدان روضه در
نیک بود غنندلیب ، خاصه نو آئین نوا
این نو آئینی و تازه نوایی اودر غزل ، نسبت به معاصران
دیگرش خوب پدیدار است اگر چه با آمدن فرنگیان ، دامن زبان فارسی
از دیوان و محافل حکومتی و دربار پرچیده شد ، ولی غالب نوا میس
ادبی گذشته را نگهداری میکرد ، و بایاسی که از آن هنگامه نو خیز
استعمار فرنگ و نفوذ آداب فرنگی داشت و ذوق عامه را محکوم به
زوال میدید و میگفت :

غالب سخن از هند برو ن بر که کس اینجا
سنگ از گهر و شعبده زاعجاز ندا نست
باز هم وی خود را عهده دار حفظ آئین سخنوری میدید و چنین می

سرود :

طو طیا ن رانبود هرزه جگرگون منقار
خورد خون جگر از رشك سخن گفتن ما
مانبودیم بدین مر تبه راضی غالب
شعر خود خواهش آن کرد که گردد فن ما

وی اکنون فنا ن شعر ، و هنرور گرانمایه یی بود، که سلاست و روانی
و غنو بت شیرینی کلام گذشتگان را با رعایت باز گشت ادبی و آداب
تازه نوایی به اسلوب دلکشی نگه داشت ، که نه نکته آفرینی
و مضمون پروری سبک هند را از دست داد ، نه از رعایت روش
سخن گو یی قد ما بیرون آمد. جوش جگر سوختگی و رقت احساس و
روانی سخن را که از امثال عراقی و حزین و کلیم و عرفی آموخته
بود ، حفظ کرد ، و باین عقیده بود که هنر ارزشی دیگر دارد و عبارت
از قافیه بندی نیست :

عمریست که قانون طرب برفته زیادم
آموخته را باز سبق میکنم امشب
غالب نبود شیوه من قافیه سازی
ظلمی است که بر كلك و ورق میکنم امشب

غزل غالب مجموعه گرمی عشق و ترانه تپیدن دل است ، او مستی
خود را از قدح می و ناله خود را از نوای نی نمیداند ، خود هنر مبداء
گرمی و حرارت عشق و جوش کلام اوست :

خون جگر بجای می ، مستی ما قدح نداشت
نال دل نوای نی ، رامش ما غچك نخواست
غالب در غزل از یافتن مضامین بکرو تازه مانند شاعران سبک هند
فارغ نیست ، ولی هنر او درین است که هرگونه مضمون تازه
را در کلام ساده و روان آورد ، می تواند ، تا خواننده را در وادی تخیلات
دور از ذهن و خم پیچ تعبیر خود سرگردان نسازد . مثلاً بیدل امام
بزرگ سبک هند چین آبرو را در چین چنین تعبیر پیچیده دور از

ذهن می پیچاند که به مشکل میتوان مقصد اورا دریافت :
 بیاد چین آبروی تو دریا از امواجش
 شکستی می کشد بردوش چندین کاروان ابر و
 ولی همین مضمون گره آبرو را غالب با سادگی و تازه آفرینی چنین
 در هنر خود جای میدهد .
 دوست دارم گرهی را که بکارم زده اند
 کاین همانست که پیوسته در آبروی تو بود
 دهان را از تنگی با نقطه تشبیه میکردند ، و بالاخره آنرا هیچ
 گفتند :

حرفی از آن میان و ذهن یاد میکنم
 باری بهیچ خاطر خود شاد میکنم
 بیدل این نقطه را به عدم رسانید :
 خلقی بوی هم هستی ، نامحرم عدم ماند
 هر حرف کز لبش جست ، نالید کان دهن کو؟
 غالب هم نقش دهان را گم کرده پنداشت ، ولی ادای او روشن
 و کلامش صریح و بی خم و پیچ است :
 چه عجب صانع اگر نقش دهانت گم کرد
 کو خود از حیرتیا ن رخ نیکوی تو بود
 در غزل غالب و جدو مستی و نشاط و حرکت پنهان است ، کلام
 او مایه بیداری و شور انگیزی است نه موجد پژمردگی و انزوا و
 آشفتگی ، مستی و نشاطی که درین غزل موجود است ، غنودگان
 پژمرده را برقص شادی و وجد مستانه هنگامه انگیزی درآورد :
 رفتم که کهنگی ز تماشا برافکنم
 در بزم رنگ و بوی نمطی دیگر افکنم
 درو جد اهل صومعه ، ذوق نظاره نیست
 نا هیدر ابرو مزه از منظر افکنم
 هنگامه را جحیم جنون بر جگر زنم
 اندیشه را هوای فسون در سر افکنم

نخلم که هم بجای رطب طوطی آورم
ابر م که هم بروی زمین گوهر افکنم .

با دیریا ن زشکو ه بیداد اهل دین
ز هری زخویشتن بد ل کافر افکنم
تا باده تلخ تر شود و سینه ریشتر

بگذارم آبگینه و در ساغر افکنم

۲- مظهر دیگر استاد ی و هنروری غالب قصیده ه اوست ، و دیوان
مطبوع او (۶۴) قصیده در بحورو اوزان مختلف دارد (طبع سوم
نولکشور لکنهو ۱۹۲۴) که در حمد و نعت و منقبت و مدح رجال عصر
از هندی و فرنگی ، باچیره دستی ادبی و کمال متانت و روانی سروده
است .

قصیده ه از او ایل نشو و نمای خود ، در عصر غزنویان مطلع
و مقطع و نشیب و حسن تخلص و گاهی هم در دوره های مابعد تجدید
مطلع داشت ، و در برخی قصاید ، غزلی هم با همان وزن و قافیت ،
دیده میشود ، که غالب نیز همین سنن ادبی را پیروی کرده است .

تشبیب به بهار و مناظر و دیگر رنگینی های جهان مادی ، و یاقایع
عشقی و بزمی و جنگی در بیسن شاعران قصیده ه سرای خراسان
و ترکستان سنتی است متبع و جاری ، که شعرای بزمی را همواره مورد
هنر نمایی بود ، و لی هنگامی که ناصر خسرو قبادیا نی و سنایی
غزنوی شالود ه قصیده ه عرفانی و حکمتی را نهادند ، باین هنر رنگ
و بوی حکمت و عرفان و خداشناسی و تصوف را نیز بخشیدند .

قصایدی که از دور ه نخستین شعر فارسی یعنی عصر سامانیان
باقی مانده بسیار اند کند و آداب و سنن قصیده ه سرایی دوره غزنوی
از تشبیب و گریز و غیره در آن به صورت عام و تام دیده نمیشود ،
ولی در قصاید بزمی شعرای قصیده سرای عصر غزنویان بسیار دیده
گردد ه و صورت يك روش مثبت و متبع هنر را یافته اند .

غالب در عصری زندگی داشت که مدت ده قرن چندین شاعر قوی و چیره دست صد ها قصیده سروده بودند ، و اینک آفتاب شعر فارسی نیز از افق هند غروب میکرد ، و شعر اردو و ادب فرنگی جای آنرا می گرفت . در چنین حال وی پاسدار استان این شاهد دلاویز بود و در قصیده سراپی خود پس منظر وسیعی را زیر نظر داشت ، که تمام هنر نمایی های آنرا گذشتگان و اساتید شعر و ادب مانند رودکی و منبجیک ترمذی و فرخی سیستانی و عنصری و منوچهر و خاقانی و انوری و مختاری و ارزشی و غیره تثبیت کرده بودند .

بنابر این غالب را در قصیده ، یک پیرو قوی چیره دست قدما میگوییم و همان شور و التهاب و ابداع و جذبه ای که در غزل اودیده میشود ، در قصایدش کمتر بنظر می آید . ولی استاد ی او در تعقیب قدما روشن است و این خود در زمانی که دوره انحطاط ادب فارسی در هند است به حیث پاسدار ، نوامیس ادبی گذشتگان در خور ستایش است و خود وی به همین نا هنجاری های روزگار ملتفت بود که در یک قصیده نعتیه گفت :

ز طوطیان شکر خامگوی واز من جوی

نشا طرزم مه و لذت گرفتاری

چو زلف ، جوهر تیغم بود پریشانی

چو چشم ، ناز بخویشم رسد ز بیماری

نه مایه بخشی دل ، در حق زبان بیش است

مژه چه بیش برد ، دعوی گهر باری

نه جوش خون دل از قدر گریه افزون است .

چرا نباشد م از تاب چهره گلناری

ز بسکه عمر سپردم به بذله پالایی

ز بسکه خوی گرفتم به لذت خواری

ز آب خضر نشا ن میدهد به آسانی

به ذوق عربده جان میدهم به دشواری

چو مژده دو ست نوازم چو فتنه خصم گداز
بدل ز سادگی و بازبان زبیر کاری
مسنج شو کت عرفی که بود شیرازی
مشواسیر زلالی که بود خوا نسا ری

به سو منات خیالم در ای تابینی

روان فروز پرو دو شمای ز ناری
قصاید غالب را بدو نوع تقسیم توان کرد : اول قصائد حمد و نعت
و منقبت که از عقیده راسخ و ی به خدا و رسول و آل پیامبر جوشیده
و این قصائد از منبع دل و ارادت قلبی الهام گرفته ، آنرا در نوع خود
ارزشی هست و خواننده میتواند شخصیت معنوی شاعر را در آن
ببیند . و یک شاعر مسلمان شیعی خالص آل عبا را ، با جوش و جذبه
دینی و عقیدوی ملاحظه کند ، که هنر خود را با نیروی شاعر و وقف
منقبت ائمه دین و خانواده سید المرسلین نموده است . این گونه
قصائد دو گونه ارزش معنوی و بدیعی دارد ، زیرا با در آن چهره
شاء ری را می بینیم که با سنن ادبی قدیم سلامت آشناست و تسلط
تا می برسختن و الفاظ و تعابیر و ادا های مخصوص زبان دارد ، و
هندیت خود را در سو منات خیال حفظ میکند . و لئی او مسلمان و شیعی
خالص است و بنا بران جو ش عقیده و ایمان و دوستداری آل
رسول با او همراه است و هم ازین روست که هنر او درین مورد شور
و گرمی و التهاب خاص دارد .

در سفری که از دهلی به بنگاله نمود ، حالت سابق و عیش و طرب
و آرام خود را با چه چیره دستی در اشعار قزو باطراوت ، با کمال
مهارت تصویر کشیده است :

آن بلبلم که در چمنستان بشاخسار

بو دآشیان من شکن طره بهار

آن ساقیم که از اثر رشحه کفم

خمیازه را بوج گل انباشتی خمبار

آن مطربم که ساز نوای خیا ل من
 غیر ا ز کمند جاذبه دل نداشت تا ر ..
 پیمانه رابه نر خ چمن دادمی بها
 آیینها را به موج شفق بستمی نگار
 شوقم جرید ه رقم آرزو ی بوسی
 ذو قم قلمرو هوس مژده کنار
 فکرم بحیب شاهد اند یشه گل فشان
 کلکم بطرف گلشن نظاره لاله کار
 بختم بحیب عشرتیا ن می فشاند گل
 سعیم زیای محنتیا ن میکشید خار
 وقت مرا روانی کو ثر در آستین
 بزم مطراوت فردوس در کنار ..
 این شرح ماضی او طویلاست و مملو از نشاط و شادمانی
 که بارنگینی شاعرا نه تصویری شده است و لی دربار ه حال که با
 خون جگر و اندوه و محن جدایی از وطن همرا هست ، باز از نیروی
 تخیل شاعرا نه کار میگیرد ، و آنرا با مهارت چنین مینگارد :
 اکنون منم که رنگ برو یم نمیرسد
 تا رخ بخون دیده بشویم هزار بار
 صدره ز داور ی ، بگرو باز برده ام :
 افتادگی ز خاک و پریشانی از غبار
 نقشم بنا مه نیست به جز سر نوشت داغ
 تارم بجامه نیست بغیر از تن زار
 نم در جگر نمانده ز تر دستی مژه
 دل رابه پیچ و تاب و نفس میدهم فشار
 پایم بگل ز حسرت گشت کنار جوی
 خارم بدل ز یاد هم آهنگی هزار
 همدرد من فتاده در آشوبگاه بیم
 شمع سحر که و قدح دست ر عشه دار

از خون دیده هژ مژه ام شاخ ارغوان
 و ز سوزسینه ، درنفسم تاب لاله زار
 کاشانه مراد رود یوار شعله خیز
 همسایه مراسرود ستار پر شرار
 پیموده ام درین سفر از پیچ و تاب عجز
 در هر قدم هزار بیابان و کوهسار
 داغی بدل ز فرقت دهلی نهاده ام
 کشم غوطه داده ام بجہنم هزار بار
 بخت از سواد کشور بنگالہ طرح کرد
 بر خویش رخت ماتم هجران آن دیار
 داستان این مصائب سفرو دوری از زادو بوم دراز است ، واگر
 نیروی عقیدت و ایمان بهداد او نرسیدی و پشتگر می امید و چراغ
 آرزوی و صول به آستان نبوت نبودی هر آینه غالب مغلوب جغای
 روزگار شدی . ولی او چنگ بدامن این پیش آهنگ امید زدو
 گفت :

با این همه نپیب که جان میرمدزتن
 با این همه نورد که دل میرودز کار
 لختی بدل فریب شوق جنون مزاج
 لختی به پشتگر می جان امیدوار
 محو مچنان که مهر ندانم ز دشمنی
 مستم چنان که گل نشناسم ز نوک خار
 هر گرد فتنه ، طره خو بان کنم گمان
 هر زخم کینه ، خنده مستان دهم قرار
 هر گونه ز هر عر بده اند و مذاق من
 مانند تلخی می نابست خو شگوار
 در دشت بر دمیدن نیز ز طرف کوه
 چشم مراست جلوه رویی به تابسار

دکان روستایی و شبهای بر شگال

دانشم سواد سایه تاکست و آبشار
این حالت امیدواری و سازگاری بانا هنجاری های روزگار، به
نیروی معنوی و توان روحی کدام آرزو قابل تحمل و سوزش باسازش
است؟ کدام نیروست که به شما عرتوان بردباری چنین مصائب
را داده است؟

جواب تمام این سوا لها جز این نیست که وی به نیروی عقیدت
و ایمان و امید و صبر و به آستان نبوت زنده است و بقول خودش
شوق و جنون مزاج پاینده فریبی و پشتگر می بخشیده است. اکنون
وی از پیچ و خم شما را نه شرح احوال سابق و لاحق، خود به اصل هدف
و غایه قصیده گریز میکند، و چه گریز استا دانه نیکویی!

آیا بود که گریه بدل تازگی دهد

چون سبزه بیکه بردمد از طرف جویبار

آیا بود که دست تمبی موج زرزند

چون آتشی که سرکشد از پرده چنار

آیا بود که از اثر اتفاق بخت

دیوانه را بادی یثرب فتد گذار

همدوش شوق را دهمی خله زان نسیم

هم چشم بخت را کشمی سرمه زان غبار

سایم بر آستان رسول کریم سر

جان را بفرق مرقد پاکش کنم نثار

هم مزد سعی بخشم و هم مؤده سکون

از بوسه پای خویش کنم بر درش فگار

فخر بشر، امان رسل، قبله امام

کز شرع اوست قاعده دانش استوار

باری باید گفت:

که اگر در قصائد غالب چنین اشعاری که حرارت ارادت و گرمی عقیدت از آن می بارد نبودی، هنر قصیده سراپی اوبیکار رفتی، و ارزش معنوی نداشتی، و درین جاست او را درین مرحله شبیه باسنایی غزنوی دانیم، که ارزش معنوی هنرش در آن قصائد موجود است که دور و معنوی زندگانی او آغاز یافته، و از مدیحه سراپی و زندگانی مادی درباری در گذشته است.

اما قسم دوم قصائد او همانند که در مدح رجال عصر سروده شده که در آن جمله فرنگیان نو وارد استعمار گرنیز شاملند و باید گفت که این قصاید جز ارزش لفاظی و قافیه بندی و مدح سازی و هنر نمایشی ظاهری، بهای معنوی ندارند و بلکه هنر او را بدرجه پستی فرود می آورند. که آنرا نتیجه جفا ی روزگار و استیلا ی استعمار باید دانست.

و در انواع اشعار دیگر شش مانند مثنوی - قطعه - رباعی نیز همین نظر موجود است که گاهی مثنویات گرم و پر جوش و دارای معانی و محتوای ارزشمند از قبیل حمد و نعت و بیان مقامات معنوی تصوف و پند و اندرز و حکایات عبرت آمیز دارد، و به نیت سخیوی خود از عهد و هر موضوعی بخوبی بر می آید.



اکنون اگر ما نظر خود را باین شاعر زبردست دوره انحطاط ادب فارسی در هند، که از ستارگان آخرین این آسمان شمرده میشود، به طور نتیجه این مبحث تلخیص کنیم باید بگوییم که: هنر غالب فراوان تر در غزلسراپی او ظهور میکند که هم طراوت لفظی و بدیعی دارد و هم حرارت و وجد و شور. و سلاسل پر پیچ و خم سبک هند را در هم شکسته و پر چمدا رمعتل بازگشت ادبی است که در اشعار دیگرش نیز تا جای که تنها مدیحه سرا نیست همین شور عقیدت و ایمان و محبت به رسول و آل او موجود است و هنر و راسخه خاصی میدهد که ارزشی از نظر فنی دارد. و بزرگترین انتقاد ی که بر هنر او از لحاظ محتوای وارد است مدایحی است از فرنگیان استعماری، که

وطن اورا به حيله و زور گر فته بود .

ولی غالب بحیث پاسدار ادب فارسی در هندوستان ، کارمفتنمی
را انجام داد ، که مامخصوصا غزل اورا نمایند ه
شور قد ما ونوا میس ادبی دور های در خشان گذشته این سرزمین
میدانیم ، و بیجان نیست که این غزل پر شور و حال و جذبه اورا به نسل
جوان و مترقی درین عصری که با جنبش تحول زندگانی مواجه اند
تقدیم داریم ، زیرا اکنون مقدرات شر ق در دست خود شرفیا ن است
و باید روش کهنه قاعده آسمانی را در فضای آزادی بگردانند ، که
سعادت و خوشی همگان در سایه مدارا و صلح و صفا و محبت و
دوستداری و همزیستی و همکاری در آن مضمحل باشد و غالب همه این
ضروریات امروزی بشری را درین غزل مستانه خود با مهارت و چیره
دستی ادبی گنجانیده است ، و جای آن دارد که سر رمشوق انسانان ،
مترقی و جنبنده امروز باشد ، و دست جفای باجستانان شاخساری
استعمار کهنه و نو را از گلستان بشریت کوتاه سازند :

بیا که قاعده آسمان بگردانیم

قضا به گردش رطل گران بگردانیم

ز چشم و دل به تماشا متمتع اندوزیم

ز جان و تن بمدارا زیان بگردانیم

گل افکنیم و گلابی به رهگز پاشیم

می آوریم و قدح در میان بگردانیم

گهی به لابه ، سخن با ادبیا میزیم

گهی به بوسه ، زبان در دهان بگردانیم

نهییم شرم بیک سوی و باهم آویزیم

بشوخی بی که رخ اختران بگردانیم

ز جوش سینه سحر را نفس فرو بندیم
بلای گرمی روز ، از جهان بگردانیم
به جنگ با چ ستانا ن شاخسار ی را
تمی سبذ در گلستان بگردانیم
به صلح بال فشانا ن صبح گاهی را
ز شاخسار سو ی آشیا ن بگردانیم .



يك كتاب ناشناخته نثر كهن فارسی بحر المعانی و صفو الامانی (*)

کتاب خانه نسخ خطی کابل دارای کتب گرانبهای خطی از نسخه های نایاب شناخته نشده و مخطوطات نفیس هنری خوشخط مینا تور و مذهب و مرصع و غیره است، که یکی از مخطوطات ارزشمند کهن آن نسخه ای است عزیز الوجود و نایاب در دو صد و شصت و چهار ورق قطع وزیر ی به خط تعلیق قدیم، بر کاغذ خو قندی خاکی رنگ ضخیم، با انشا کهن زبان دری، که تاکنون شناخته نشده، و یکی از متون مهم کهن ایرانستان.

شرح خصایص ظاهری و معنوی این متن متین، مطالعه و کاوش مفصلی می خواهد که باید ماهها بر آن کار کرد، و لی آنچه بایک تصفح سرسری به نظر آمد درین مقاله گنجانیده شد. تا این کتاب عزیز، در جمله متون کهنسال زبان دری شناخته آید، و به وسیله مجله وزین یغما، به دنیای علم و ادب معرفی گردد.

دونسخه از جمند از يك كتابخانه بامیان

شهر های خراسان و ماوراء النهر و دیگر کشور های اسلامی در عصر پیش از هجوم مغل، کتابخانه های عظیمی داشتند، که برخی از این

(*)-مجله یغما، سال (۱۳۵۳) شماره های اول و دوم، تهران.

کتابخانه هاوغنا ی علمی آن رامور خان آن دور ه از قبیل یاقوت در معجمین وسمعانی درانساب و سبکی در طبقات و دیگر نویسندگان کتب تاریخ و جغرافیا و رجال ذکر نموده اند ، و یکی از بلاد مشهور عصر غزنویان و غوریان ، بامیان قلب افغانستان بود ، که منهاج سراج جوزجانی آن را پایتخت یک شعبه شاهان غور و آل شنسپ داند ، (۱) که مدتی مرجع علما و شعرا و اهل دانش و هنر بود ، و بعد از ۶۱۷ ق ۱۲۲۰ م . پامال سستوران چنگیز و چنگیزیان خراب کار و حشی گشت ، و اثری از آن بلاد جز ویرانه های هولناک و تل های خاکی نماند . (۲)

درین شهر تاریخی که و قتی مرکز فرهنگ و آیین بودایی نیز بود ، دانشی مردی به نام حاجب شری زکی بن محمد زندگی میکرد ، که در کتابخانه او آثار نفیس علمی وادبی و جود داشت ، و او فهرست بعضی از آن کتابهارا بر ورق نخستین یا واپسین نسخه های خطی خود می چسپانده .

از کتب این کتابخانه با میان دونه نسخه سراغ داریم :

اول :

چند ورق مشتمل بر سه صد و پنجاه و سه بیت از مثنوی مفقود و امق و عذرا عنصری شاعر معروف در بار غزنه (متوفی ۴۴۱ ق) که به خط قدیم نسخ متمایل به کوفی نوشته شده ، و این نسخه نایاب در کتابخانه همین حاجب زکی بامیانی بود ، که بر ظهر نخستین ورق آن کاغذی مستطیل که اکثر حصه نوشته شده ابیات مثنوی همان صفحه را پوشانیده چسپانیده اند ، و بر آن به خط تعلیق کهن مقارن ظهور مغل حدود ۶۰۰ ق این عبارات را نوشته اند :

۱- طبقات ناصری ۳۸۵۱ طبع دوم حبیبی در کابل ۱۳۴۲ ش .

۲- همین کتاب : طبقه ۲۳ ج ۲ ص ۹۰ به بعد .

«حاجب (۱) شری زکی بن محمد علی عبدالحمید البامیانی .
تفسیر یک باره (۲) ... یکی از اول دو از آخر دیوان سنا یی
مقامه حمیدی ... یک مجلد از سمعانی کلیه و دمنه
کتاب اصول پارسی ذیل نافع دیوان مسعود
سعد دیوان نام مسعود ناصرسفینه ... عما خلی؟ سفینه دیگر
هر نوع حمایتی یک عدد دعوات چهار عدد سفینه ۱ عدد
دیگر ادوات یک عدد کتاب نیز نجات .»

این اوراق مثنوی عنصری در لف جلد کتاب المختصر من
کتاب الوقف عربی (۳) برای، محکمی واستواری و قایه، از طرف
مجلد صحاف بکار رفته و خوشبختانه در بین دفتین محفوظ مانده
است، که مالک دانشمندان این مخطوط مرحوم پروفسور محمد
شفیع لاهوری ملتفت آن گردیده، و بعد از برآوردن و تفکیک و خوانش

(۱) شکل حرف اول این کلمه چنین است که آن را صاحب
هم توان خواند و اکثر حروف این ورق نقطه ندارد .

(۲) - یک جز تفسیر قدیم فارسی قرآن عظیم هم در سنه ۱۳۳۴ شراز
خرا به دشت گاو کش قریب شهر غلغلله با میان بدست آمده که عین آن
اوراق در سنه ۱۳۵۱ شمسی در پنجاه و چار صفحه از کابل به طبع
عکسی نشر شده است، که شاید از همین تفسیر باشد .

(۳) - نسخه خطی این کتاب در آخر چنین رقم دارد: «کتبه عبدالله
بن علی بن احمد به خطه من جهة الاخ العزيز النجيب الرشيد ابوبکر
عتیق بن محمد بی خسرو رافة الله العلم والادب» که برخی ابن ابوبکر
عتیق را همان سور آبادی صاحب تفسیر شمرده اند. ولی این تطبیق
مشکلت . تاریخ کتابت نسخه منصف رمضان ۵۲۶ ق است .

(رک، تاریخ خا از حبیبی طبع کابل ۱۹۶۰ .)

آن ثابت شد، کہ این اوراق مثنوی گم شدہ و اہم عنصراست (*) کہ در سنہ ۱۹۶۷ م عینا با طبع عکسی و شرح و معرفی پروفیسور مرحوم از لاہور انتشار یافت .

از نوشتہ این فہرست بر می آید کہ این نسخہ وامق و عنبرا ہم بہ کتابخانہ حاجب شری زکی بامیان تعلق داشت ، و بعد از آن آنرا بطور اوراق باطلہ ناکارہ، برای استواری وقایہ کتاب الوقف بکار بردہ اند .

دوم :

مخطوطہ دیگر این کتابخانہ بامیان ، ہمین بحر المعانی است کہ درین مقالہ معرفی میشود کہ بر ورق واپسین آن عینا ورق چسپا-ندہ شدہ بہ همان خط فہرست سابق با مطالب شبیہ ذیل بنظر می آید :

«حاجب شری زکی بن محمد بن علی عبدالحمید الشاعر البامیانی بہ خط امضا» کتابها کی خریدہ شد از ہرنوع کی خریدہ میشود ، درین جای ثبت میشود ... دیوان سنایی تفسیر یک جلد (۱) مقالہ حمیدی کلیلہ و دمنہ بحر الوقایہ (۲) دیوان مسعود سعد اختیارات شاہنامہ اصول فارسی ، طبل مارہ (۳) ادوات دیوان ناصر خسرو ... کتاب تازی ، سفینہ ... غزلیات کتاب حر ... گر شاسب نامہ

(*) محمد شفیع : اورینٹل کالج میگزین لاہور ، ص ۱۱۱ ماہ اگست ۱۹۳۷ م کہ مخطوطہ کتاب الوقف را در سکھر سند بدست آوردہ بود .

(۱) در فہرست سابق ہم آمدہ شاید مراد همان جزوہ تفسیر قدیم فارسی باشد کہ مذکور افتاد .

(۲) - کذا - نقطہ ندارد .

(*) محمد شفیع : اورینٹل کالج

نسخه های نیرنجات حمایلیك عدد دعوات (۱)
 درباره این حاجب زکی اطلاعی از منابع دیگر نداریم و جای تعجب
 است، که در هر دو نسخه پیش از نام زکی بن محمد کلمه شری دیده
 میشود، و این کلمه یست از زبان سنسکریت که تاکنون هم درالسنه
 هندی پیش از نام کسان برای تعظیم و احترام بجای اقا و جناب
 و مستر مستعمل است، که مونث آن شریمتی باشد، و بر مسکوکات
 کابلشاهان و دیگر سلاله های شاهي افغانستان هم در القاب و نوشته
 های سکه هابزبان سنسکریت و رسم الخط دیوه ناگری قبل از
 اسلام و یاقرون اولیه هجری تا اوایل غزنویان، بنظر می
 آید (۲)، و ازین استعمال کلمه شری بانام مالک کتابخانه بامیان
 زکی بن محمد پدید می آید، که تا حدود ۶۰۰ ق هم این کلمه برای
 تعظیم مقام و احترام اشخاص رواج داشت.

نام کتاب و آغاز و مؤلف آن

این نسخه از زشمند خوش بختانه ورق نخستین و آغاز دارد،
 که از مطالعه آن مطالب مهمه بدست می آید.

(۱) - کتابی بدین نام از مخروبه شهر غلغله بامیان بدست آمده، و در
 مجله آریانا طبع کابل (سال ۸ شماره دوم و سوم) معرفی گردیده
 و برخی اوراق آن در سال ۱۳۲۹ ش عکاسی شده است، کاتب در آخر
 آن چنین رقم کرده:

«کتاب دولتشاه بن صفی بن محمد تولکی به تاریخ ماه ذیقعد سنه
 احمدی عشر و ستمائیه ۶۱۱ ق.»

(۲) کنگهم: مسکوکات هند در قرن وسطی ص ۶۴-۶۵ طبع
 دهلی ۱۹۶۷ م، و داوید مکدوالدر کابلشاهان کابل و گندهارا
 طبع مجله گزارش سکه شناسی ص ۲۱۱ لند ۱۹۶۸ م.

بر سرور ق آن به خط اصل نسخه تعلیق قدیم ، مکررا نام
 «کتاب بحر المعانی وصفو الامانی» نوشته شده ، که از آن جمله پیش
 از آغا ز بسمله ، بر جبین صفحه اول همین نام را به تعلیق خویش
 نوشته و بعد از کلمه «الامانی» کلمات «المترجم بالفارسی» نیز دیده می
 شود .

این نام در متن کتاب نیا مده و آغا ز چنین است :
 «بسم الله الرحمن الرحيم ، رب يسر ولا تعسر . الحمد لله رب العالمين
 اولاً و آخراً و صلى الله على محمد و اله وسلم كثيرا .
 قال جعفر بن محمد الصادق : كتاب الله تعالى على اربعة اوجه :
 العبارة والاشارة و الطائف و الحقائق . فالعبارة للعوام ، والا-
 شارة للخواص ، و الطائف للولياء ، و الحقائق للنبياء .
 قال بعضهم : القرآن على اربعة اوجه : عبارة و اشارة و لطائف و
 حقائق .

فالعبارة للسمع ، و اشارة للعقل ، و اللطائف للمشاهدة ، و
 الحقائق الاستسلام .

بعد ازين تفسير عارفانه بسمله و سوره الفاتحه بعر بيست .
 «بسم الله الرحمن الرحيم . حكى عن ابي العباس بن عطاء انه
 قال : الباء لا رواح انبياء بالهام الرسالتة و النوة؟ الخ ... الحمد لله
 رب العالمين : المحمود بجمع صفاتك و افعالك . قال ابن عطاء : الحمد لله
 اقرا المؤمنين بوحدانيته ، و اقرا المؤمنين بفردانيته ، و اقرا العارفين
 باستحقاق ربوبيته .

رب العالمين : قال ابن عطاء ، زين نفس العارفين بنور التوفيق ، و قلوب
 المؤمنين بالصبر والاخلاص و قلوب المريدین بالصدق و الوفاء .
 الرحمن الرحيم : قال بعضهم الرحمن بالنعمة و الرحيم بال-
 معصية ... الخ .

این تفسیر تاو رقصی و دودب مطابق ذوق صوفیانۀ عرفانی با

نقل اقوال مشاهیر عرفانی اسلامی امثال جعفر الصادق ، ابوبکر وراق ، ابو جعفر الفرغانی ، بلقاسم ، ابو عثمان ، منصور بن عبدا - لعزیز ، ابوبکر بن طاہر ، الدارانی وغیرہ دوام دارد ، و بعد از ختم سورہ الفاتحہ ، آیات متفرق قرآن عظیم را بہ مذاق صوفیہ بنقل اقوال ایشان شرح میدہد ، و از ورق بیست و سہ ب قسمت فارسی کتاب آغاز می شود کہ تا آخر کتاب با نقل اقوال حکما و صوفین و شرح آن دوام دارد و در بین این حصہ فارسی ، گاهی پارچہ های مسلسل عربی نیز می آید. مثلا از ورق ۶۷ تا ۷۱ اقوال صوفیہ و حکما بتناز - یست بدون فارسی ، و از ورق ۷۱ باز فارسیست .

نام مؤلف این کتاب نایاب معلوم و مذکور نیست ، ولی بر ورق آخر آن شرحی نوشته اند ، کہ بہ خط متن کتاب شبیہ نیست . این سطور بہ خط خوش نسخ متوسط در سنہ ۶۰۱ ق ۱۲۰۴ م نوشته شدہ (یا از خط آنوقت بعدا نقل گردیدہ) کہ دارای مطالب کارآمد ، دربارہ شناسایی کتابست ، درین نوشته میگوید :

«الحمد لله الشاکرین و صلواتہ علی محمد واللہ الطاہرین . یقول الفقیر الی رحمہ اللہ عزوجل علی بن عبد اللہ بن علی بن معاد الخلمی ثم البلخی (۱) و قفہ اللہ تعالی للعلم المرشد و العمل المرشد : قراء علی الشیخ الامام الاوحد الزاهد الوریع المتقی رشید الدین جمال الاسلام فخر الائمہ سیف السنہ ، ناصح الخلق امام خراسان ابو الحرام محمد بن محمد الحاج الخراسانی ادام اللہ توفیقہ و سہل الی الخیرات طریقہ ، مافی هذا لمجلد من الاخبار و التفسیر و کلمات المشایخ بالعربیہ و صحیح محرفہ و اصلح سقمہ بقدر الامکان و قراء علی صحیفہ ہما م بن منبہ (۲) قراءہ بحث و اتفاق و علم

(۱) - این چہار کلمہ در اصل نقطہ ندارد .

(۲) - الصحیفۃ الصحیحہ للشیخ ہمام بن منبہ الصنعانی المتوفی ۱۳۱ و ہی التي کتبها عن ابی ہریرۃ الصحابی (کشف الظنون ۷۲۲ طبع استانبول ۱۳۱۱ ق.)

اتقان ، انا ارویها اجازة من الشيخ الامام عما د الدين محي السنه و هو ير و يها عن الشيخ امام الا جل محي السنه الحسين بن مسعود افراء البغوي ، و اجزت له ولا بنه الصغر الا مر الامام محمد انبته الله نبا تا حسنا رواية جميع مسموعاتي و مجموعاتي و مستجدا تي من مشايخي من الا حاديث و الاخبار و التفاسير و الاثار و الحكايات و الا شعار و انابري من التصحيح و التحريف و ذلك في اواخر جما دي الاخرة سنه احدى و ستمائة . و الحمد لله حق حمده و صلوا ته على محمد و عبده و حسبنا الله و نعم المعين .»

از نوشته عالمانه فوق بر می آید ، که در او اخر جما دي الاخری سنه ٦٠١ ق. (١٢٠٤ م .) رشید الدین جمال الاسلام امام خراسان محمد بن محمد الحاج خراسانی ، این نسخه را بر عالم بارع دیگر علی بن عبدالله بن علی بن معاد خلمی بلخی خوانده و به تصحیح و تهذیب آن کوشیده اند . و همچنین کتاب « صحیفه همام » را همین محمد خراسانی از آن استاد بلخی فرا گرفته و برای خود و فرزندش محمد اجازت روایت احادیث و اخبار و تفاسیر و غیره را درین سند علمی بدست آورده است .

شاد روان سعید نفیسی از روی مطالعه همین نسخه موزه کابل ، نام کتاب بحر المعانی و صفو الامانی را سهوا در مولفات او ایل قرن هفتم هجری ثبت کرده و مولف آنرا علی بن عبدالله بن معاد خلمی بخاری (؟) در حدود ٦٠١ ق. گفته است (١) .

درینجا چند سهوی داد :
 نخست : این مرد بلخی مولف کتاب بحر المعانی نیست ، بلکه مدرس و استاد و اجازت دهنده قرائت و مصحح آنست .
 دوم : نام خود را علی بن عبدالله بن علی بن معاد خلمی ثم بلخی

(١) - تاریخ نشر و نظم فارسی ١٢٢١ تهران ١٣٤٤ ش .

نوشته نه بخاری، و خلم تاکنو ندر شمال افغانستان مربوط و نزدیک ولایت بلخ است.

سوم: زبان و انشاء و سبک و حتی املا و طرز نوشته این نسخه عزیز، از اوایل قرن هفتم و حدود ۶۰۱ ق نیست، و به دوره قدیمتر سبک زبان دری تعلق میگیرد، و نوشته، علی خلمی بلخی که در ۶۰۱ ق صورت گرفته، با متن اصیل کتاب ربطی ندارد، بلکه اجازت نامه قرائت و روایت این کتاب و دیگر آثار راسلا میست که به محمد خراسانی و فرزندش داده شده است.

از سند فوق پدید می آید، که نویسندۀ آن علی بن عبدالله خلمی فقط بیک وسیله عمادالدین، اجازه تدریس و روایت صحیفه همام بن منبه را از امام معروف فراغوی(*) داشته و عالم جیدی بود، که امام خراسان ابو الحرم محمد، اجازت قرائت این کتاب و صحیفه صحیحہ را از وی میگرفته است، ولی تمام این مطالب، بمتن بحر المعانی و مولف آن، تعلقی ندارد.

در کتابهای شرقی بنام بحر المعانی آثار متعددی را می شناسیم که از آن جمله است: بحر المعانی یکی از اصحاب نجم الدین کبری صوفی معروف سعد الدین محمد بن مؤید حموی (۵۹۵-۵۸۶ ق.) که مخطوطه عربی آن در استانبولست (کوپرولو ۷۰۶) (۱) یا بحر المعانی فارسی از سید محمد مکی دهلوی (متوفای ۸۹۱ ق.) (۲) و

(*) - حسین بن مسعود بن محمد محدث فقیه و مفسر شافعی معروف بفرا ابو محمد بغوی محی السنه مولدش بغشور غر جستان شمال غربی افغانستان و وفاتش در مرورود حدود ۵۱۶ ق است، از مولفات او مصابیح السنه دارای ۴۷۱۹ حدیث و معالم التزیل در تفسیر قرآن و تهذیب در فروغ شافعیه و معجم الشیوخ و غیره است (ابن خلکان ۱۵۹۱ طبقات الشافعیه ۲۱۴۴ و ۳۳۵).

(۱) - برو کلن: تکلمه تاریخ ادبیات عرب ۸۰۳۱.

(۲) - رحمن علی: تذکره علمای هند ۸۳ طبع لکنهو ۱۹۱۴ م.

تفسیر بحر المعانی سوره ۷۸ - ۱۱۴ قرآن از محمد بن خواجگی بن عطا الله مدعو به خاوند میان (مخطوطه بانکی پور هند ۱۵۳/۴) (*) که بحر المعانی صفوالا ما نی خطی کابل ، غیر از کتب شناخته

شده ، و مربوط بدوره قدیم نشر در ی قبل از مغل است . تاکنون نام مولف این کتاب ، شناخته نشده و چنانچه دیدیم ، ضبط مرحوم سعید نفیسی نیز باطلست ، و آنچه مرحوم فکری هروی در فهرست مجمل کتب خطی کابل (چاپ نشده) این کتاب را « تفسیر در ی از حسین بن مسعود البغوی المرودی معروف بفرا بغوی با انشاء قدیم قرن ۴ » نوشته نیز صحت ندارد . زیرا امام محی السنه بغوی تفسیری به فارسی ندارد ، و هم این کتاب تفسیر قرآن نیست ، بلکه یک مجموعه آیات و احادیث و اقوال صوفیه و حکما و دانشمندانست . چون بر صفحه اول آن بانام کتاب ، کلمات « المترجم بالفارسی » نوشته شده ، میتوان حدس زد ، که اصل کتاب مانند بیست و سه ورق نخستین و برخی از اوراق دیگر آن بتازی بوده و به فارسی ترجمه شده باشد .

برای تعیین زمان تالیف یا ترجمه فارسی آن باید به متن فارسی و سبک و انشاء و خصایص لغوی و گرامری آن توجه کرد ، که نثری کهن و جالب توجه است ، و اینک آنچه بعد از یک مطالعه اجمالی فراهم آمده آورده میشود :

آغاز متن فارسی

(مطابق املا اصل نسخه)

(ورق ۲۳ ب)

پرسیدند مر حکیمی را که صدق ایمان چیست ؟ گفت : امن نان ، ترک عصیان ، موافقت ما رحمن (۱)

(*) - ادبیات فارسی ص ۲۹ و ۱۲۰۹ طبع لندن ۱۹۵۳ م .

(۱) - شاید : ما و رحمن .

حکیمی گفت : هر که بنو جهان سلامت یافت چهار چیز یافت امن
مونت ، بسند قسمت ، خوف فرقت ، دیدار منت .

حکیمی گفت : خلق را سه دیدار بیاید ، تا همه کرامت هاراشایا ن
کردند :

دیدار عیب دنیا ، و این زاهدانراست . (*)

ودیدار عیب طاعت ، و این عابدانراست ، (**)

ودیدار عیب تن ، و این عار فزراست .

پیغا مبر گفت علیه السلام : شب معراج بار خدای عزوجل مراگفت :
یا محمد ! هر که را دوست گیرم ، فاوی (***) سه کار بکنم . یا دستش
تمی کنم یادش (۱) غمگین کنم ، یا تنش بیمار کنم .

بخبیر اندر چنین است : روزی مردی بدیدار یحیی بن معاد آمد
گفت : جکونی ؟ (۲) یحیی گفت : یا برادر (۳) ! خدای راعزوجل
دوست گرفتم ، دوستی خلقم فرسرامد . (۴)

(*) درمخطوطه اصل و او س—ر جمل فتحه ، و او وییا نی بین ان یک
نقطه فو قانی دارد ، و این واویست که صورت نزدیک به (ف) داشت ،
که گاهی با لای (ف) سه نقطه هم می نوشتند .
(**) کذا ، به ذال منقوط .

(***) فاوی مساوی باوی و این در تفسیر و طبقات خواجه عبدالله
انصاری فراوانست .

(۱) - کذا ، به کسر لام .

(۲) جکونی مساوی چگو نی . دربین دایره یادونقطه دارد ، که
صوت آن را از یا های دیگر مختص میسازد .

(۳) کذا ، به فتحه با ، که اکنون در هرات هم چنین تلفظ کنند .

(۴) فر سرامد مساوی بر سرامد . تبدیل ب به ف در لهجه های
خراسانی فراوانست .

کتابش را محدث (۵) گرفتم، لہو او (۶) فضولم فرسرا مذ .
 آن جهان را قرار گاہ خویش دیدم، طلب دنیا م فرا سر مذ .
 جنگ عداوت فادیو (۷) نهادم، دشمنایکی (۸) خلقم فرسرامذ .
 یقین او (۹) توکل بیشه خویش گرفتم، کسب کروم (۱۰) فر سر-
 مذ .

مردی مر شفیق را گفت : یا ابوعلی ! جوامردی (۱۱) چیست ؟
 گفت پنج چیز : سخاوت بدل ، اوبدست ، و ان ابراهیم رابوچ ، وفابقول
 اوزبان و آن اسمعیل رابود، حفاظت بتن خویش ، و آن یوسف رابود .
 زهد بدنیا ، و آن عیسی رابود. نصحیت مر خلق را ، و این محمد
 مصطفی رابود علیهم السلام .

حکیمی گفت : باللہ الذی لا اله الاہو ، کی خدا ی شنا ختن به
 حقیقت به مطیع و ی پدید آید . اومطیع بوذن و ی بدوست داشتن و ی
 بدیداید او دوست داشتن و ی بلر زیدن از بیم فرقت بدید آید او
 لرزیدن از بیم فرقت و ی ، به ملازم بودن برذر (۱۲) و ی بدید آید .
 ملازم بودن بر ذروی ببسند قضا بدید آید .
بخبر اندر جنین است : هر ك به گستاخی بیش رود ، فاوی (۱۳)

- (۵) - محدث : به تشدید دال .
 (۶) - کذا . او به فتحه اول بجای و او عاطفه در سر تاسر این کتابسه
 و این و او عاطف در پشتو زنده است .
 (۷) - فادیو مساوی باديو ، از همان مقوله ابدال به ف .
 (۸) - کذا به معنی دشمنی و عداوت، که در متن قدیم دشمنایکی و
 دشمنای ذکی هم آمده در ك : فضایل بلخ طبع حبیبی ص ۵۸ .
 (۹) - اومساوی و او عاطف .
 (۱۰) - کذا در اصل ؟
 (۱۱) - جوامردی مساوی جوانمردی مساوی فتوت .
 (۱۲) - کذا به ذال منقوطف بجای در .
 (۱۳) - فاوی مساوی باوی .

خصوصاً مت کنند . هر کی بنیاد بنیاز بیش رود، فروی (۱) ر حمت کنند ، هر کی با معنی بیش رود، فاوی کرامت کنند .

* * *

منصور بن عبدالعزیز گفت : خلق اند (۲) گروه اند : يك گروه دنیا بیند ، حرس افزایش او فی هالی . (۳) ودیگر (۴) گروه خلق بیند . افزایش او نومیدی . سدیکر گروه تن بیند ، کبر افزایش او جباری چهارم گروه طاعت بیند، عجب افزایش او بر خورذاری . به خبر اند ر جنین است : کی سه فرشته است فر (۵) سه نام مزکت :

یکی فر نام مزکت (۶) مکه . ودیگر فر نام مزکت مدینه . و سه دیگر فر نام مزکت بیت المقدس . آنکی (۷) فر نام مزکت مکه است بانك می کند : هر کی (۸) فریضهای بار خدای عزوجل تمام نکزارد، از رحمت وی نصیب نیابد .

(۱) - فروی مساوی بروی .

(۲) - اند : چند ، عدد مبهم مساوی بضع .

(۳) - فی هالی : بالای ه يك نقطه دارد ظاهراً مساوی بی حالی .

(۴) - این کلمه باو او منقوط در تمام کتاب مکرر است . و شکل

دیگر آن دیگر هیچ بنظر نمی آید و معلومست که واو را نزدیک بمخرج (ف) لبی ادا میکردند ، و به جای ددیگر مساوی دتیگر پهلوی این شکل کلمه هم رواج داشت . پس ودیگر و ددیگر دو کلمه مستقل باشند

در نسخ خطی قدیم هم هر دو شکل کلمه آمده و باید هر یکی را به جای خود استعمال کرد و کسانیکه از وجود یکی از کلمتین در تثبیت دیگری انکار کنند، مصیبت نباشد .

(۵) - فر مساوی بر مکرر در این جمله ها آمده است .

(۶) - مزکت مساوی مزکت : مسجد .

(۷) - آنکی مساوی آنکه .

(۸) - هر کی = هر که .

وآنکی فرنا م مز کت مدینه است بانك میکند : هریکی سنتهای
رسول علیه السلام تمام نکرا رد ، از شفاعت وی نصیب نیابد .
وآنکی فرنا م فرنا م مز کت بیت المقدس است بانك میکند: هر
کی حرام خورد ، او (۵) حرام بوشد ، رو حرام دارد ، بارخدا ی
عزوجل دعای وی مستجاب نکند.

امثله تبدیل ب بهف :
اگر جی فاز شوی از کنا هبفی کناهی (ورق ۱۷۶) که شکل
مروج کنونی جمله اینست : اگرچه باز شوی از گنا به بی گناهی . در
اصل بالای دایره یا کلمات شوی و بفی دونقطه دارد ، که علامت تلفظ
یا ی صریح معروف است .

مثال دیگر :
حاتم گفت : هر کی فاز نا ن نشیند شهو تش افزایش و هر کی
فاغلامان نشیند غمش افزایش و هر کی فاز اهدان نشیند ، نیک
مردیش افزایش (ورق ۱۹۵ الف)

فرا مشت = فرامش :
حکیمی گفت : تن درستی مرگ را فرا مشت کند و حرص ایشان
فرا مشت کند (ورق ۱۹۰ الف)

حکیمی گفت : هلاك خلق از سه چیز آمد : یکی بعیت خلق مشغول
شدند ، او عیب خویش فرا مشت کردند (ورق ۱۹۱) .
اوبر سر جمل معطوفه :

اسما بنت ابوبکر گفت : هر کی روشن کند تاریکی مزکت را بر و-

(۵)- او مساوی و او عاطف .

شنایی (۱) چراغ خویش ، حرام کند بار خدا ی عزوجل زافر (۲)
آتش ، او بد هد مراو را بهر شبی شمار ستانی اندر بهشت . او بد هد
مرو ی را ثواب بهر شبی ، ثواب پیغا میر علیه السلام . (ورق ۲۵۳) ،
برخصایص مذکور ه که در املا و انشاء کتاب مشهود است ، املا ی
قدیم کلمات دیگر نیز در سر تاسر کتاب محفوظ مانده ما نند : سخن ،
دوزخ ، تلخی ، فرشته ، بجشك و غیره (۳)

نمو نه اشعار

در قسمت های فارسی اخیر کتاب اشعار و منظومات دری نیــــ
منقولست که بدون ذکر نام ناظم ، همان چهره قدیم دارد ، و آوردن
نمو نه آن بی فایده نیست .
قال القائل :

ایزد به فضل خویش دل تــــ سپید (۴) کرد
جرمت سیاه کرد همه پاك (۵) کارتو
با دشمنان دینت بینم تــــ ا بصلح
باد و ستان دینت همه کار زارتو
(ورق ۱۶۱ الف)

املا ی ته بجای تو ضمیر اضافی مفرد مخاطب ، گاهی درین کتاب دیده
می شود ، که در طبقات الصوفیه خواهه عبدالله انصاری نیز آمده
است ، و این ضمیر مفرد اکنون در پشتو زنده است . (۶)

- (۱) - یای آخر رو شنایی دو نقطه بالای دایره دارد .
- (۲) - این کلمه در اصل خو بروشن و خوانا نیست ؟
- (۳) - سخن ، دوزخ ، تلخی ، فرشته ، پزשك .
- (۴) - سپید = سپید (۵) پاك = پاك (۶) برای تشریح این مطلب

رك :

طبقات الصوفیه ۶.۸ طبع حبیبی در کابل (۱۳۴۱ ش .

قال القائل :

یا این جهان از آفت تـونـیست ایمنی
هر چند هم نشین منی دشمن من ای (۴)

ماری بفعّل و ز راه (۵) گفتار مرد می
خاری بطبع و ز راه دیدار سو سنی

من معدن هوا ی توّم (۶) تاهو ابرد (۷)
تو معدن بلای منی ، تا تو معدن ای

بسیج کار مرک را تیرا کن از کناه
تا کسی کناه گنی کهمی (۸) دین تباه گنی

(ورق ۱۰۹)

قال القائل :

ما همی ویران شویم او (۹) خانه آبادان کنیم
نیک را بد دانیم او کار مردم نادان کنیم

این جهان تن برنج ، او مردمان از ما برنج
آن جهانی جان برنج ، او بدهمی باجان کنیم

روز و شب بغبت (۱۰) کنیم، عیب هر کس بشمریم
عیب خود بنها ن کنیم، او خود بتر زیشان کنیم

(۴) - در تمام کلمات ایمنی و من ای و مرد می و سو سنی و معدن ای
یا ی آخر دو نقطه بالای دایره دارد.

(۵) در مصراع اول و دوم کلمه راه چنین با الف نوشته شده
که برای وزن بیت ره مخفف خوانده میشود .

(۶) توّم = توام .

(۷) برد = پرد .

۸- کهمی = که همی .

(۹) - نظیر استعمال مکرر و عاطف در نظم ، که در نثر امثال آن
گذشت .

(۱۰) - بغیت : بهضمه یا کسره اول ، عصیان و برگشتن از حق
(المنجد) .

کر کناه مابزرگ او ر حمیت یزدان بزرگ
دل برین بنهیم ، او کار بفر ما ن کنیم (۹)
(ورق ۱۱۰ الف)

قال القائل :

راه کم کرده سر گشته فرکشت زراه
فر کناه جیره جیره شده فر کرد کناه (۳)
ای تبا ه کرده همه عمرگرا می و عزیز
خوار کشت آنکی همه عمر فرا می اش تبا ه (۴)
روی از الله بگردانی پیدا دکنی
تیز بیداد مکن فر تنت (۵) الله الله

(ورق ۱۷۶ الف)

قال القائل :

روزی بود که من بذر (۶) دوست بگذرم
یابگذ ردزوال (۷) غم هجر فر سرم (۸)
یابنکرد خسته دل من لقای دوست
یا من دهی بدوست د هی وار بنگرم (۹)

- (۳) - ره گم کرده سر گشته برگشت زراه
بر گنه چیره ، چیره شده بر کرد کناه
(۴) - ای تبه کرده همه عمرگرا می و عزیز
خوار گشت آنکه همه عمر گرامیش تبا ه
(۵) - فر تنت = بر تنت
(۶) - بذر = به در
(۷) - زوال : برگشتن از حالی بحالی (منتخب)
(۸) - فرسوم - برسوم
(۹) - بنگرم = بنگرم

قال القائل :

دوستی را انکاهی (۵) یکتاشوی
 گز علاقتها تو ناپیدا (۶) شوی (۷)
 کر بخواهی تا بد و گو یی وروی
 انکاهی کو یی کنا گو یا شوی (۸)
 وربخواهی دید بد ل (۹) دوست را
 انکاهی (۱۰) بینی کی نابینا شوی
 وربخواهی زنده کردی (۱۱) تا ابد
 زنده کردی کوکنون میرا (۱۲) شوی

(ورق ۱۷۶ ب)

دوستی گفتار (۱۳) داری راستی گفتار نه
 چشم سرفیدار (۱۴) داری چشم دل فیدار نه
 صحبت مختار خواهی سنت مختار نه
 از خرد فیزار (۱۵) کشتی و زرها فیزار نه
 (ورق ۱۷۷)

۵-انکاهی = انگهی .

۶-ناپیدا = ناپیدا .

۷-یاهای آخرشوی ، دو نقطه بالای دایره دارد .

۸-گز بخواهی تا بد و گو یی وروی

انگهی گو یی که ناگو یا شوی

۹-کذا . شاید بدل باشد .

۱۰-انکاهی = انگهی

۱۱-کردی = گردی

۱۲-اصل : میزا ؟ و لی میرا از ماده مرد ن ، میرنده باشد .

۱۳-گفتار = گفتار .

۱۴-چشم سرفیدار = چشم سربیدار .

۱۵-فیزار کشتی = بیرا زگشتی .

قال القائل :

اگر بار بار سا شو ی بندر بادشاه شوی (۱)
و ربی وفا بوی بطریق جفا روی (۲)
فضل خدا ی خویش نه بینی اونگری (۳)
ذکر خدا ی خویش نخواهی او نشنوی
فابیش (۴) تو حجاب تو آمده‌وای ته (۵)
دانم کی نگروی اونخواهی کی بگروی (۶)
(ورق ۲۱۲)
ناگفته نماند که این نسخه تا ورق سه صد و شصت و دو موجود و
مضمون این ورق واپسین ناتمام عربیست :
قال رسول الله ... من احب ان یزید الله فی رزقه فلیصل ...
* * *

-
- (۱) اگر بار بار سا شو ی به در پادشاه شوی .
(۲) - یا های کلمات او آخر ابیات، بالای دایره دو نقطه دارد .
(۳) نه بینی و ننگری .
(۴) - فابیش = باپیش یا به پیش .
(۵) - ته = تو - ضمیر مفرد اضا فی مخاطب که نظیر دیگران
در سابق گذشت .
(۶) - دانم که نگروی و نخواهی که بگروی .

یک کتاب گم شده قدیم نشر فارسی پیدا شد (*) ترجمه فارسی السواد الاعظم و رفع اشتباهات وارد در باره این کتاب

کتاب السواد الاعظم از قدیم ترین تالیفات ائمه مذهب حنفی است ، که آنرا یکی از پیشروان و علمای این مذهب ، ابو القاسم اسحق بن محمد بن اسماعیل مشهور به حکیم سمرقند در حدود ۲۹۰ هـ به زبان عربی در شرح شست و دو مسئله کلامی (۱) بامر اسماعیل بن احمد سامانی (۲۷۹ - ۲۹۵ هـ) در بخارا نوشت .
این امام حکیم سمرقند قاضی سمرقند بود ، و از اصحاب و پیروان امام و متکلم معروف ابو منصور مازندرانیست ، که در عاشوراء را

(*) مجله یغما ، سال (۱۳۴۲)، شماره پنجم ، تهران .
(۱) حاجی خلیفه شست و دو مسئله گفته در حالی که نسخه مکشوفه فارسی آن حاوی شست و دو مسئله است . حاجی خلیفه گوید : السواد الاعظم : فی الکلام مولف لطیف مختصر مبنی علمی اثنتین و ستین مسئله الا بی القاسم اسحق بن محمد القاضی الحنفی المتوفی ۳۴۲ هـ (کشف ۲ ر ۳۷) .

محرم ۳۴۲ هـ از جهان رفت، و در گورستان معروف چا کردیزه
سمرقند مدفون است (*).

کتاب السواد الاعظم را مولفان کشف الظنون و اسماء المؤلفین می
شناسد (۱) و بقول ادوارد فاندیک در کتاب اکتفا القنوع (۲)، متن
عربی سواد در بولاق قاهره در سنه ۱۲۵۳ ق طبع شده است. (۳)

این کتاب داستانی شگفت دارد بدین معنی که: اولاً بزبان تازی
بامر اسماعیل نوح بن منصو ربه فارسی ترجمه کرده اند، و لی نام
مترجم آن معلوم نیست، و چون عصر امارت نوح ثانی از ۳۶۶ تا
۳۸۷ هـ دوام داشت، بنابراین آن ترجمه فارسی السواد الاعظم را در
حدود ۳۷۰ هـ تخمین میکنیم.

در سنه ۷۹۵ قمری خواجه محمد پارسا بن محمد حافظی بخاری
(متر فی ۸۲۲ هـ در مدینه) که از اصحاب خواجه بهاء الدین نقشبند
و جانشین او بود، این ترجمه فارسی السواد الاعظم را بزبان متعارف
روزگار در آورد، و بران یک مقدمه و یک خاتمه را افزود، وی
گوید که: مطالب متن کتاب انتخابی است از اصل و تمامی
کتاب نیست.

ازین نسخه مرتبه خواجه محمد پارسا اکنون دو نسخه
مکشوفست:

یکی: بخط خود خواجه محمد پارسا، تحریر ۷۹۵ هـ در ۸۳ صفحه
یازده سطر، بر کاغذ نخودی رنگ بخارا ئی به قطع ۱۲. × ۱۷.

(*)- الا نساب سمعانی ۱۷۲ و قندیه ۹۳.

(۱) کشف ۳۷۲ و اسماء ۱۹۹۱.

(۲) صفحه ۱۶۶ طبع قاهره ۱۳۱۳ ق.

(۳)- ادوارد فاندیک امریکا یی گوید: ابوالقاسم اسحق محمد
الحکیم المسرقندی الماتریدی العقیده المتوفی ۳۴۲ هـ له کتاب
السواد، طبع فی بولاق ۱۲۵۲ هـ. و هو مشتمل علی اسئلة واجوبه
فی اصول الدین (ص ۱۶۶).

میلی متر ، دارای یک مقدمه از خود محمد پارسا ، که این نسخه در هرات پیش دانشمند فکری سلجوقی بوده و در سنه ۳۳۰ ش به تهران برده شد و در جراید و مقالات معرفی شد .
دودیکر : نسخه خطی کتبخانه انقرون در تورکیه که رونوشت نسخه اول است ، و در سنه ۱۰۱۷ هـ بخط یوسف ضیاء الدین کاتب دیوان سلطانی در بغداد بهمدستی مولانا ناصر الدین عمر المقری الموصلی کتابت شده (۱)

درباره معرفی نسخه اول هرات ، که به خط خودخواجه محمد پارسا . یکی از دانشمندان تهران ، آقای دکتر مهدی بیانی ، اولادرامغان لاهور ، و بعد از آن در مجله دانشکده ادبیات ، تهران در سال ۱۳۳۸ ش مقالاتی را نوشت و در آن مدعی شد که گویا نمونه قدیم ترین نثر فارسی موجود را درین نسخه یافته اند . وی با تأسف مینویسد که : نام کتاب و امیر سامانی که با مروی ترجمه شده معلوم نیست ، و خود حکیم سمرقندی متن عربی را با فارسی در آورده ، ولی اصل ترجمه فارسی از بین رفته و مطالب آن در کتاب خواجه پارسا ، نقل و انتخاب شده است .

این مقالات دانشمند مهدی بیانی ، در تاریخ ادبیات فارسی ، نظری را به وجود آورد ، که گویا همین کتاب ، نمونه قدیم ترین نثر فارسی کنونیست ، و حتی از مقدمه شاهنامه منشور ابو منصور که در سنه ۳۴۶ هـ . نوشته شده نیز کهن تر است ، و همین مطالب را در کتاب برگزیده نثر پارسی دکتور محمد معین (ص ۳۲۲ جلد اول) و تاریخ ادبیات از دکتور صفاح (ج ۱ ص ۶۱۷) و دیگر مقالات و کتابهای متأخر باستاندیشان دکتور بیانی نوشته و آنرا قدر مسلم پنداشته اند .

(۱) - مجله دانشکده ادبیات تهران ۱۳۳۸ ش ، شماره ۳۳۳
سال ششم وارمغان طبع لاهور .

اما با پیدا شدن متن اصلی ترجمه السواد الاعظم که اینک نسخه خطی آن پیش منست ، اکثر آن مطالب و نتایج ما خورده از بین می رود ، و طوریکه از مقدمه کتاب فارسی ظاهر است ، نام اصلی کتاب عربی السواد الاعظم بود ، و مترجم فارسی آن هم خود حکیم سمرقندی نیست ، بلکه شخصی نامعلوم آنرا در حدود هشتاد سال بعد از تالیف اصل کتاب ، در عصر نوح دوم سامانی بفارسی در آورده است .

نسخه خطی ترجمه فارسی السواد الاعظم

به قطع متوسط بیست و نیم $\times$ ده و نیم سانتی متر ، بر کاغذ نخودی رنگ بخط نسخ متاخر در ۱۶۴ صفحه بتاریخ ۱۲ شهر محرم حسن و حسین ۱۱۵۶ هجری بقلم مشل بن بکر خان بن عمر بن تاوژین علی بن ملک ... نوشته شده و چون این نسخه آسیب فراوان دیده و حواشی بر گهای آن از بین رفته بود ، آنرا با دقت از بالا و پایین و صله نمود ه اند . ولی خوشبختانه متن کتاب آسیب زیاد ندیده و بر حواشی آن نوشته هایی غیر از خط متن موجود است ، که گویا اشخاصی باسواد آنرا خوانده و با نسخه دیگر مقابله و تکمیل کرده اند ، و مهر های متعددی هم بر صفحات متعدد دارد ، که حاکی از وجود این کتاب در دست مالکان متعدد بوده است .

از صفحه ۱ تا ۱۱ مشتمل است بر مقدمات ابتدایی و شرح تالیف و ترجمه و ضرورت و اهمیت کتاب حکیم سمرقندی افزوده است . در صفحه یازده گوید : « اکنون آمدم از اجمال به تفصیل ، و بعد ازین به خط سرخ (مسئله اول) نوشته شده ، و تا آخر کتاب (۶۱ مسئله کلامی و فقهی مذهب حنفی و فقه ماتریدی را در بر دارد ، و خط آن روشن و خواناست ، و در برخی موارد غلطی های املای هم دارد ، و از نام نویسند ه مشل و جدا و تازو پیدا ست ، که این شخص پشتون بوده

وزبان فارسی را چنانکه باید و شاید نمی فهمیده است (۱) و بر پشت صفحه اول شش سطر عبارات پشتو هم نوشته شده ، که بخصل اصل متن نمی ماند . عدد سطور کتاب در صفحات مختلف است . برخی از صفحات ۱۳ سطر ی و اعظم آن هجده سطر یست .

در خصایص املا به کتب بعد از سنه ۱۰۰۰ همانند است . بدین معنی که چ و پ بسته نقطه در آن عموماً دیده میشود ، و لی حرف (گ) فارسی مانند (ك) عربیست . اما گاهی آثار املا ی قدیم هم در آن باقیمانده ، مثلاً چندان بجای چندان (ص ۴۳) بدانك به جای بدانكه (ص ۱) نخسبند به جای نخسپند (ص ۱۴۹) .

این نسخه و قایه چرمی نقره کو ب کار خراسان دارد ، و معلوم است که محصول این سرزمین است ، و نویسند ه آن هم شخصی پشتو زبان بوده است .

درجه و اهمیت کتاب در تاریخ ادب

چون ترجمه این کتاب از تازی بفارسی با مر امیرنوح دوم سامانی در حدود ۳۶۰ هـ بوده ، بنابراین طوریکه دانشمندان ایرانی تصور کرده اند ، نشر اقدم زبان دری و پیش از مقدمه منشور ابومنصور ی نیست ، بلکه در درجه دوم معاصرومقارن باترجمه تفسیر و تاریخ طبری شمرده میشود . اما اهمیت آن ازین وجه است ، که اکنون ما يك متن مکمل و تمام اصیل کتابی را در دست داریم که فرا هم شده و محصول همان عصر سامانیست .

و در جمله کتب آن عصر و مربوط به دوره قدیم نشر دری ، کتاب دیگری نیز بدست آمده است .

این کتاب بلا شبهه در تراجم کتب دینی و کلامی اسلامی در زبان فارسی نخستین کتاب مکشوف کنونیست و مطالب مهمی را درباره

(۱) افغانان پشتو زبان ماه محرم را حسن و حسین گویند ، و همین اصطلاح را کاتب نسخه در آخر کتاب با ماه محرم در تاریخ نوشتن نسخه نوشته است .

اوضاع علمی و ادبی و عقیدوی هزار سال قبل از آن بر او رد می‌توانیم مخصوصاً هنگامیکه در مسئله (۵۶) از صفحه (۱۲۳) تا (۱۳۲ نسخه خطی) نامهای فرقوق واهو و عقائد ایشانرا به تفصیل بیان کند، که همین شرح را در عبارات متین و کهن فارسی عصر سامانی، قدیمترین اثری درین باره گفته می‌توانیم.

در آغاز نسخه بر صفحه اول بخط قرمز نوشته اند: (این کتاب سواد الاعظم است.)

بعد ازین چنین آغاز میشود: (بسم الله الرحمن الرحيم . رب یسر ولا تعرو تم بالخير، توکل علی الله الحی الذی لا یموت ابدا . اما بدانکه سبب تصنیف این کتاب آن بود، که بی راهان و مبتدعان و هوا داران بسمرقند و بخار او ماوراء النهر بسیار شدند (اصل: شدن؟) پس ائمه و فقها و علماسمرقند و بخار او ماوراء النهر گرد آمدند و گفتند: ابا واجداد تابودند، بر طریق سنت و جماعت بوده اند. اکنون هواها ن مختلف پیدا شده و مارا جائز (۱) تراست این سخن را با میر خراسان رسانیدن (اصل: رسانیدند) امیر عادل اسماعیل بفرمود مر عبدالله بن ابی جعفر را، و باقی فقها را که بیان کنید مذهب راست طریق سنت و جماعت آنکه پدران ما بران بوده اند، پس ائمه و او اشارت کردند بخواجه ابو القاسم سمرقندی (رح) و آنرا گفتند پیدا کن مارا راه راست سنت و جماعت آنکه پیغمبر علیه السلام بر آن بود و بفرمود تا تصنیف کرد این کتابرا؛ بتازی و نیز دیک (۲) امیر خراسان آورد و عرضه کرد. همه پسندیدند گفتند: راه راست سنت و جماعت اینست. پس امیر خراسان بفرمود که: این کتاب را بپارسی گردانید تا چنانکه خاص را بود عام را نیز بود و منفعت کند و مذهب را نیکو بدانند و از هوا و بدعت دور باشند.

(۱) در اصل کلمه (یز) تراشیده شده و باز به خط نو (جائز) نوشته اند.

(۲) کذا در اصل که املا می‌شهور آن نزدیک است.

وحدیث کرد مارا علی ابن السفندی (۱) (رح) گفت مارا جدیث کرد ابو محمد ابن عبدالله ابن العباس المروزی مشتمل خوا جه امام زاهد ابو القاسم حکیم سمر قندی (رح) که گفت : و الحمد لله رب العالمین العظیم ...

پس گفت : وصیت کنم شما را و تن خود را بترسید ن از خدا ی عزوجل ، و جهد کرد ن بر حکم خدای عزل و جل و رضا داد ن به قضا های وی ، و شکر کرد ن بر نعمت های وی و روا داشتن مر مرگ را . و نگر تا بر حکم خدا ی تعالی گرانی نکنی ، و بر خلق آن (۲) کبر نکنی زیرا آنکه باجماع علما و حکما و فقهاست ، ک (۳) بند گی را دو خصلت است :

«یکی آن کنی ک و ی پسند د و دیگران پسندی ک ان کند »
در اخیر این مبحث گوید : پس من این کتاب را بیار سی جمع کردم زیرا که آن خواست امیر خراسان نوح ابن منصور (رح) از پس آنکه علمای کل ماوراء النهر را جمع کرد تا پیدا کرده اید ایشان را راه راست و سیرت رسول صلی الله علیه وسلم و یاران و خلفای راشیدن رضوان الله علیهم اجمعین . و ان مذهب سنت و جماعت است و مذهب علمایی که اهل سنت و جماعت اند ، و ان مذهب امام امامان و سید فقها و کد خدای دین و شاهنشاه ابو حنیفه نعمان ابن ثابت ابن طاووس ابن هر مز ابن کسری ملک بغداد که این برین مذهب بود و همه اصحاب آن برین مذهب بودند ، و همه اهل سنت و جماعت برین

(۱) - قرائت این کلمه تخمین سی است ، در اصل زیر سین دو نقطه دارد ، و غین بصورتی نوشته شده که آنرا (ف) هم توان خواند .

(۲) - درین کتاب اشار به بعید (آن) بطور ضمیر مفرد غایب بجای

(او وی) عمو ما مستعمل است .

۳ - حروف (که) درین نسخه در بعضی موارد (ک) نوشته شده .

مذهب اند (۱). زیرا که حق تعالی گفت : ان هذا صراطی مستقیماً فاتبعوه ولا تتبعوا السبل (۲) گفت: راه راست و مستقیم اینست ، متابعت این باشید و بنگرید تا شما متابعت طریقه‌های دیگر نباشید و رسول صلی الله علیه وسلم گفت : علیکم باسواد الاعظم (۳) قیل یا یارسول الله ! ما سواد الاعظم ؟ قال الذی انا علیه واصحابی فرمود که بر شما باد بسواد اعظم. گفتند یا رسول الله ! سواد اعظم چیست ؟ گفت : سواد اعظم آنست : که امروز من بر آنم و یاران من بر آنند و رسول صلی الله علیه وسلم از بهر آن گفت که دانست که از پس آن هوا داران و بدعت هوا داران بودند ها آشکار گردد . پس آموختن این کتاب فریضه است ، و روی گردانیدن ازین کتاب شقاوت است ، و اندر آن نگریستن (۴) رحمت است و کار بستن مغفرت ، و خلاف کردن ماین کتاب را بدعت است پس باید که این کتاب را بمثل تعویذ سازی و برگردن خود بندی هر فردان و اهل را بیاموزی ، زیرا که رستگاری تو و اهل و فرزندان توبه آموختن این کتاب بود و اگر کسی سخن گوید در مذهب ، برین کتاب عرض کنید اگر راست آید بپذیرید و اگر دروغ آید بگذارید تا هلاک نشوید .. (ص ۷ نسخه خطی).

این بود مقدمه کتاب و ازین روشن می آید . که حکیم سمرقند

(۱) - این سلسله نسب با آنچه در الفهرست ابن ندیم (ص ۲۸۴) و ابن خلکان (۳۹۵) آمده ، اختلاف دارد ، و درین کتب ابو حنیفه نعمان بن ثابت بن زوطی بن ماه از اهل کابل است .

(۲) - قرآن الانعام ، آیت ۱۵۴ .

(۳) - السواد الاعظم جملة الابرار ومعظمهم التي اجتمعت على طاعة السلطان وسلوك المنهج القويم وفي الحديث اذا راء يتم الاختلاف فعليكم بالسواد الاعظم السنان العرب ۲۱۱۴ .

(۴) - در اصل بگریستن بود ، پس انتر شخصی بخط غیر از خط متن آنرا بگرفتن ساخته است و ظاهراً نگریستن اصح است .

نام متن عربی کتاب را از حدیث معروف علیکم بالسواد الا عظم گرفته و نسخه مطبوع بولاق هم بدین نام است و حاجی خلیفه نیز در کشف الظنون همین نام را آورده (جلد دوم ص ۳۷) و اسماعیل پاشا در اسماء المؤلفین (۱-۱۹۹) همین مقصد را تأیید کند.

اما حاجی خلیفه از يك اثر حکیم سمرقندی بزبان فارسی بنام (عقیده الامام ابی القاسم بن اسحق الحکیم السمرقندی) ذکر می دارد (۱) و عبارات آغاز کتاب را نقل کند: (اوله الحمد لله الکبیر المتعال الخ) بنابراین باید گفت که این کتاب را دیده بود، و چون نسخه موجوده مانحن فیها بدین طور آغاز نمیشود، و نام کتاب را در اول و آخر بصراحت نوشته شده بنابراین کتاب عقیده راهمین سواد الاعظم گفته نمیتوانیم، زیرا چنانکه گذشت حاجی خلیفه این کتاب را علیحدّه نام برده است.

با وجودیکه تاکنون از نام مترجم فارسی سواد الاعظم خبری نداریم ولی سبک انشاء و سیاق و سباق نشر آن دلائل واضح دارد، که این نشر یقیناً مربوط به قدیم ترین دوره ادبیات دری یعنی عصر سامانی است، و چون از عربی ترجمه شده لا بد اثر ترجمه تازی هم در وجنات آن آشکار است.

اینك يك مسئله از بین این کتاب بطور نمونه آورده میشود:

«مسئله بیست و ششم آنست که مرتبت انبیاء صلوات الله علیهم اجمعین برتر از مرتبت اولیاست و مرتبت اولیا کمتر از مرتبت انبیا باشد، و هر که هر دو یکسان نهد آن مبتدع و هوا دار باشد، و معجزات انبیا راست و کرامات اولیا راست و اولیا را کرامات آن وقت باشد که خدای عزوجل را مطیع باشند و رسول علیه السلام (را) اطاعت دارند. قوله تعالى: من بطع الرسول فقد

اطلاع (۲) و جاء دیگر گفت:

(۱) - کشف ۱۲۷۲.

(۲) قرآن، النساء ۸۲.

ومن يطع الله ورسوله فقد فاز فوزا عظيما (۱) پس هر که خدای عزوجل ورسوله علیه السلام طاعت دارد آنرا کرامت باشد، وهر که جز این گوید کفر باشد و اندر خبر است :

که رسول صلی الله علیه وسلم گفت که من سید و لد آدم (۲) و مرابدين فخر نیست روز قیامت آدم و دون آن در زیر علم من روند و مرا بدین فخر نیست (۳) ودر خیر است که همه اولیای حق را و کردارایسان راجع کنند، بگرد (۴) قدم پیغمبر ترسد چون چنین باشد معجزات مرانبیا را و کرامات مر اولیا راحق بینی پس این مقدار کفایت بود خرمند را (ص ۷۵ نسخه خطی).

با پیدا شدن متن اصیل و متین تمام کتاب اهمیت نسخ تهرانو انقروه ازین نیرود زیرا همین دونسخه در تصحیح و تکمیل این کتاب مفید سودمند خواهد بود و اگر وقتی بخواهیم که این متن قدیم زبان دری را طبع و نشر نماییم باید این متن متین و اصیل را با آنچه خواهی پارسا فراهم آورده و بران مقدمه و خاتمه افزود و یکجا نشر سازیم تا فائده آن تمام باشد و نیز ممکن است در تصحیح کلمات و از مقابله نخستین سود فراوان بریم و این متن متین را چنانچه باید و شاید بمیان آوریم چون خواهی پارسا مردی دانشمند و متقی بصیر بود، البته نسخه مرتبه وی در کار تصحیح و تکمیل کتاب اهمیتی خواهد داشت.

• • •

(۱) - قرآن، الاحزاب ۷۱.

(۲) اصل: آدم.

(۳) - این حدیث در مسند احمد و صحیح ترمذی و ابن ماجه از ابی سعید نقل شده و حدیث حسن است. انا سید و لد آدم يوم القيامة ولا فخر و بیدی لواء الحمد و لا فخر و ما من نبی یومئذ آدم فمن سواه الاتحت لوائی ... (جامع الصغیر ۱۰۷).

(۴) - اصل: بگردار؟

رسایل اعتقادات فرق اسلامی و مأخذ کهن آن (*)

سواد اعظم ماخذ بسا از مولفین ما بعد بود

در شماره ۱۸۱ مرداد ماه ۱۳۴۲ ش نامه شریف یغما ، مقالت « کتاب گم شده قدیم نثر فارسی » از قلم نویسنده عاجز این سطور نشر شد ، که مورد تحسین دانشمندان گردید .

بعد از نشر همان مقاله ، برخی از سخن های گفتنی دیگر که استند راك و تکمیل متقال باشد ، نزد من فراهم آمد ، که نکات سودمند و جالبی دارد ، و اینک آنرا نیز بخوانندگان گرامی یغما و پژوهندگان دانشمند این گونه مباحث اهدا میکنم .

تا جائی که دانشمند گرامی دکتور مهدی بیانی تحقیق کرده بودند گویا دونسخه از رساله عقاید خواجه محمد پارسا (تالیف ۷۹۵ هـ) مکشوفست ، که یکی از آن از هرات به تهران رسیده ، دو دیگر بوسیله دانشمند محقق آقای مینوی که از کتب خانه انقره در تورکیه بدست آمده است . (۱)

از همین رساله خواجه پارسا که سهوا نمونه قدیمترین نثر فارسی کنونی پنداشته شده بود ، اینک یک نسخه دیگر خطی نیز در

(*) مجله یغما ، سال (۱۳۴۳) ، شماره دوم ، تهران .

(۱) - از فهرست محظوظات فارسی کتب خانه لنین گراد تالیف ا.ت. طاهر جانوف طبع ۱۹۶۲ صفحه ۲۰۵ ج ۱. ظاهرا هر می آید ، که یک نسخه همین رساله اعتقادات در آنجا نیز به
نمبر ۳۶۸ موجود است .

کابل موجود است (۱) که درسطورآنی آنرا با متن سواد اعظم مورد مطالعه قرار میدهم .

رساله عقائد خواجه پارسا وسواد اعظم

چنانچه در مقالت گذشته گفتم : سواد اعظم از بقایای نثر قدیم فارسی ، دوره سانیست ، و دردوره دوم مقارن باترجمه تفسیر و

(۱) - آقای محمد حسین بهروزعضو انجمن تاریخ کابل ، مجموعه کهن سالی از ، رسائل خطی معارف نقشبندیان دارند ، که یکی از آن رسایل همین رساله اعتقادخواجه پارساست و رسائل خطی دیگر این مجموعه عبارتند از :

اول - منتخب تحقیقاتخواجه پارسا ، که انتخابیست از فصل الخطاب خواجه پارسا ، بزبان فارسی باشرح و تفصیل برخی از مباحث تصوف در ۲۰۰ ورق ، تحریر ۱۰۱۲ هـ ، به قلم محمدبن شیخ یوسف دروازی .

دوم - عقایدخواجه پارسا ، رساله یکه در متن مقاله موردبحث است در سیزده ورق .

سوم - رساله نام تمام در تصوف و حقایق نقشبندیان در بیست و چار ورق .

چهارم - رساله طریقه خواجگان از مولانا جامی پنج ورق .

پنجم - رساله قدسیه مشتمل بر احوال و مقامات شیخ بهالدین نقشبند از خواجه پارسا ، که درسنه ۷۸۹ هـ تألیف شده .

ششم - رساله شرح حال ووصایای خواجه عبدالخالق غجدوانی از ابو الخیر فضل الله بن روزبهان اصفهانی تألیف ۹۱۸ هـ به قلم عبدالله بن مولانا عبدالرحمن بن میر الحسینی .

تاریخ طبری شمرد ه میشود ، به خواست امیر خراسان نوح بن منصور (حدود ۳۷۰ هـ) از متن عربی السواد الاعظم تألیف ابو القاسم اسحق بن محمد بن اسماعیل مشهور به حکیم سمرقندی (حدود ۱۹۰ هـ) در بخار به فارسی ترجمه شده ، ونسخه حاضر ه عبارت از ۱۶۴ صفحه متوسط است .

اما رساله عقائد خواجه پارسا بن محمد حافظی بخاری (متوفی ۸۲۲ هـ) کتاب کوچکی است در (۲۶) صفحه متوسط که یک سدس اصل کتابست ، و خواجه پارسایک حصه مطالب سواد اعظم را به صورت خیلی فشرده و تلخیص کرد ه ، به زبان متعارف روزگار ، خویش ، درین رساله کوچک د رآورد ه است و این داب صوفیان آن عصر بود . که کتب قدیم را برای فهم مردم ، لهجه عامه همان روزگار نوشتند چنانچه مولا ناجامی همین کار را در نفحات الانس کرد ، که مطالب طبقات الصوفیه خواجه عبدالله انصاری (متوفی ۴۸۱ هـ) را به فارسی مروجاد بی قرن نهم نوشت ، و شخصی نامعلوم عین همین کار را با شرح تعرف ابوابراهم بن اسماعیل بن عبدالله مستملی بخاری (حدود ۳۹۰ هـ) کرد ، که زبان نسخه مطبوع نولکشور لکنهو هند بازبان نسخ قدیم این کتاب متفاوتست . (۱)

رساله عقائد خواجه پارسا علیه الرحمه (چنانچه پنداشته شده بود) ابتدا و اصلا نمایند ه زبان وانشاء عصر سامانی نیست ، و آنچه در سواد اعظم آمده ، درین رساله به صورت مخلوط درضمن بحث مسلسل گنجانیده شده ، ولی به زبان عصر خواجه پارسا ، و در کمال اختصار و فشرده گی ، که اینک نمونه هر دو در سطور ذیل داده میشود :

(۱) - رجوع به مقاله من : یکی از قدیم ترین نسخ زبان فارسی ، در ار مقان علمی طبع لاهور ۱۹۵۵ م ، ص ۵۰ که در یکی از شماره های همان یغما نیز نشر شده .

از سواد اعظم (خطی)

مسئله پانزدهم هم آنست که شفا عت رسول الله علیه السلام، مراهل کبائر راحق بیند از امت و وهر که شفا عت رسول الله را منکر شود، معتزلی باشد و شفا عت رسول الله علیه الصلوٰة و السلام، در نص کتاب خدا نیست عزو جل و هم در جز .

واما کتاب : و لسوف يعطيك ربك فترضى این اعطا شفا عتست .
واما کتاب : و لسوف يعطيك ربك فترضى این اعطا شفا عتست .
واما در خبر : که ابو طلحه روایت میکنند رضی الله عنه : که رسول علیه الصلوٰة و السلام گفت : که هر که بر من صلوٰة فرستاد ، آنرا بر من عرضه کنند روز قیامت .

اول آنرا شفا عت کنم . و عایشه رضی الله عنها روایت کند : که شبی رسول الله علیه الصلوٰة و السلام ، به حجره من بود ، بیدار شدم ، رسول را علیه الصلوٰة و السلام ندیدم ، چون طلبیدم در نماز یافتیم . چون از نماز فارغ شد ، سر بسجده نهاد و می گفت : است من ! امت من !

و چندی بگریست ، که من رانیز

از رساله خواه پارسا

شفا عت رسول صلی الله علیه و سلیم مراهل کبائر را از امت ، حق بیند .

آیات و اخبار درین معنی بسیار است . رسول علیه السلام فرمود : شفا عت من اهل کبائر را باشد از امت من .

اهل صلاح و عافیت ایشان را خود در مردمان ، یا آنکه همه انبیاء و اولیا محتاج شفا عت رسول اند صلی الله علیه و سلیم ، به نسبت رفعت و بزرگی مراتب قرب حضرت عزوجل ذکر کرده . هر که شفاعت رسول را صلی الله علیه و سلیم منکر شود ، مبذع و گمراه بود و او را از شفا عت رسول الله علیه و سلیم نصیب نبود .

نعوذ بالله من ذلك

(نسخه خطی عقائد خواهان)

(پارسا)

بگریه آوزد . دست دراز کردم ،
وردایش را بکشیدم گفتم : یا رسول
الله ! این امت کیانند ؟ که بدین
حال و بدین زاری ایشانرا از خدای
عزوجل می خواهی ! گفت : یا
عایشه ! امتی که از پس چهار صد
سال بیرون آیند . تا در دنیا باشم
می گویم : امتی ! و روز قیامت نیز
گویم :
امتی ، امتی .

پس فرمان آمد که یا حبیب من !
هر که از امتان تو به یگانگی مرا
گواهی داد ، و بر سولی تو اقرار
کرده اند ، همه را بشفاعت تو
بخشیدم و آمرزیدم و عبدالله بن
عباس گفت رضی الله عنه : کعب الا
خبار را پرسیدم که چرا بو قـت
رسول الله صلی الله علیه وسلم
مسلمان نشدنی که بو قـت عمر
مسلمان شدی ؟ گفت : زیرا آنکه در
توریه یافتیم ، و آنرا پدران ما
پنهان کرده بودند و آنکه : امت
محمد سه گروهند (اصل : کورهند؟)
که در بهشت شود . يك گروه یی
حساب در بهشت شوند و يك
گروه دیگر را حساب باشند سبک
و در بهشت شوند . و گروه سیم

صاحب کبیر ه باشند به شفا عت
محمد علیه الصلوة و السلام ایشان
را به بهشت فرستند .

چون در توریة چنین یافتیم، قول
تعالی فمّنهم ظالم لنفسه و منهم
مقتصد ، و منهم سابق بالخیرات .
پس بالک ندارم ، از این سه
گروه باشیم ، آخر در بهشت شوم .
ورسول الله علیه وسلم گفت :
شفاهت من مراهل کبائر را باشند
از امت من . گفت : هر پیغمبری
رایک دعایی مستجاب بود ، و من
آن دعایی مستجاب خود را عفو
امت خواستم .

ورسول علیه الصلوة و السلام
گفت : اهل صلاح و عاقبت را به
شفا عت من حاجت نیست ، و ایشان
را در مردمان شفا عت باشد . و
شفا عت من مراهل کبیر ه راست
از امت من . پس هر که منکر شود
آنرا از شفا عت رسول علیه السلام
نصیب نیست ، این مقدار بس بود

خردمند را ، (ص. ۵۱ و ۵۲ و ۴۲ سواد
اعظم خطی .)

از مقابله این دو متن قدیم و جدید دریافته میتوانیم ، که رساله خواجه
پارسی نمی تواند نموداری کامل و تمام از آن متن متین و اصیل گردد.

رساله های عقائد فرق و احوامل

در سواد اعظم از جمله شخصیت و یک مساله لقیبی، و کلامی، مساله پنجامه و ششم از صفحه ۱۲۳ تا ۱۳۲ نسخه خطی مخصوص است به نامها و شرح عقائد فرق و نحل اسلامی، که در از منہ مابعد، همین حصه کتاب مورد استفادہ نویسندگان و مولفین بوده، و چندین رساله را در شرح عقائد و احوال فرق، از روی آن نوشته اند.

در کتب خانہ آقای بہروز در کابل، مجموعہ یی کوچک اما گرانہما موجود است کہ اینک در نوشتن این مقالہ در نظر منست، و از ایشان ممنوم کہ این رسالت ہارا بدست رسم گذاشتہ اند، و دارای رسائل آتیست:

اول: رسالہ عربی سہ صفحہ متوسط: تالیف ابو القاسم بن محمد الرازی بنام عقاید طوائف الخلاف در شرح عقائد معتزلہ۔ کرامیہ۔ جہمیہ۔ دہریہ۔ زنادقہ۔ مشبہ و حنابلہ۔ قدریہ۔ روافض۔ امامیہ۔ خارجیہ۔ بخاریہ۔ جبریہ۔ حشوبہ۔ اباحتیہ۔ باطنیہ، براہمہ۔ اشعریہ۔ کہ در آخر شرح عقاید دہریک می نویسد: و اهل الحق بخلافہ۔ یا اهل السنہ بخلافہ... و ازین پدید می آید: کہ نویسندہ مذکور از اهل سنت بود.

دوم: مکتوب ۲۸۹، از مکاتیب ایشان بابا (ظاہرا از عرفا ماوراءالنہر) در شرح قضا و قدر و عقائد فرق در آن باب شش صفحہ بفارسی.

سوم: رسالہ فارسی معرفۃ المذاہب از محمود ظاہر غزالی نظام (کذا) مدرسہ جلالی (۱) در دہ صفحہ کہ در شمارہ اول سال چارم مجلہ دانشکدہ ادبیات تہران، بسعی جناب علی اصغر حکمت چاپ شدہ است و مولف آن نیز از اہل سنت بود.

(۱)۔ دریک نسخہ دیگر خطی معرفۃ المذاہب کہ در کابل موجود است، این نام ظاہر غزالی بنظام (بدون نقاط) مدرس مدرسہ جلالی نوشتہ شدہ.

چهارم : عقیده المسلمین فی اصول الدین : رساله فارسی از محمود بن علی بن محمود حلوا یی (۲) در ۲۲ صفحه که در آن عقائد اهل سنت و جماعت را بیان کرده است .

پنجم : رساله عقاید فرق اسلامی با اهل سنت از خواجه محمدپارسا، که تاشرح فرقه هفتاد و یکم رسیده و این نسخه ناقص است در سی صفحه .

از مقابله این رسائل با متن فارسی سواد اعظم پدید می آید ، که اکثر آن مأخذ کهن سالی بوده ، و از يك منبع قدیم برآمده اند ، و آن هم همین کتاب سواد اعظم فارسی و یا متن عربی آن باشد ، که در مسئله پنجاه و شش به تفصیل نامهای هفتاد و سه فرقه اسلامی را با اجمالی از عقاید و اقوال ایشان بر می شمارد و چنین ، گوید :

مسئله پنجاه و ششم آنست که رسول علیه السلام گفت : بنی اسرائیل هفتاد و يك فرقه شدند ، و امت عیسی هفتاد و دو فرقه شدند ، و امت من نیز هفتاد و سه فرقه شوند ، و همه بدوزخ روند مگر يك گروه به بهشت شوند ، و آن مذهب سنت و جماعت باشد . خواجه ابو القاسم حکیم رحمه الله گفت :

می خواهم تا نامهای ایشان را بیان کنم ، افعال ایشان را جدا جدا شرح دهیم تا مردمان ایشان را بدانند تا پرهیز کنند از ایشان ، همه نامهای ایشان به تفصیل اینست . « (۳)

رساله فرق خواجه پارسا و هفتاد و سه ملت

همان طوری که خواجه پارسا از کتاب سواد اعظم ، قسمت عقاید آنرا گرفته و رساله جداگانه ای را از آن ساخته است ، شرح

(۲) - یکنفر محمد حلوا یی — کاتب دیوان خواجه حافظ را از مقدمه دیوان حافظ طبع تهران می شناسیم . آیا این دونفر محمد و محمود ، از يك خانواده حلوا یی نخواهند بود ؟

(۳) - نسخه خطی سواد اعظم ، ص ۱۲۴ .

مسئله پنجاه و ششم همین کتاب را نیز اقتباس کرده و به صورت يك رساله علیحدّه در بیان فرق واهواء ملل در آورده است و در سطور گذشته یاد شد .

این رساله خواهی چه پارسا ، متاسفانه در مجموعه مانخن فیها ها ناقصست و يك ودو ورق اخیر آن که حاوی شرح فرقه فیها ۷۱-۷۲-۷۳ باشد افتاده ، و نسخه کنونی بر آغاز فرقه هفتاد و يك فشاریه مقطوع مانده است . باری چون حصه معتنا بهای رساله موجود است ، از مطالعه آن نتایج سودمندی را توان گرفت .

در آغاز رساله نوشته اند : «نقل من رساله قطب المشایخ خواهی چه محمد پارسا قدس الله سره » و موضوع رساله چنین آغاز میگردد : «ابو هریره رضی الله عنه میگوید : از مهتر عالم علیه الصلوة والسلام از مذهب سنت و جماعت پرسیدم . رسول الله علیه السلام این حدیث فرمود که افترقت الیهود . الخ» .

بعد ازین عقاید هر فرقه را باقید عدد و نام فرقه شرح میدهد ، و در آخر عقاید هر فرقه گوید :

«اهل سنت و جماعت گویند...» و این توضیح عقیده اهل سنت در آخر عقیده هر فرقه از اضافات و ملحقات خواهی چه پارسا ست ، بدین معنی که : عقاید هر فرقه را طوری که حکیم سمرقندی در سواد اعظم بیان داشته ، با الفاظ و سبک متعارف فارسی قرن نهم ماوراء النهر می آورد ، ولی شرح عقیده اهل سنت را که در آن کتاب نبود ، از طرف خود می افزاید .

مثلا :

«فرقه اول جبریه اند : جبریان گویند هیچکس را در هیچ حال اختیار نیست ، نه در قول و نه در فعل و نه در خیر و نه در شر ، نه در

اطاعت و نه در معصیت و حرکات جمع موجودات به منزله حرکات جماد است . لا قدره و لا فعل ولا اختیار .

اهل سنت و جماعت میگویند : همه باراده و مشیت خداوندست ، لیکن بنده رانوی اختیار هست ، لانفرق بالضروره بین حرکه البطش و حرکه الار تعاش و نعلم آنالاول دون الثانی . همچنانکه رفتار اسب در زیر سواربا اختیار است و همبی اختیار ، ولانه لولم یکن للعبد فعل اصلا ، لما صح تکلیفه ، ولایترتب استحقاق الثواب و العقاب علی افعاله .» (صفحه اول رساله خطی .)

اینست سیاق نوشته و ترتیب نگارش خواهی پارسا در تمام رساله ، و شرح اهواء هفتاد و سه فرقه . و چون وفات وی ۸۲۲ هـ است ، بنابراین باید گفت :

که این رساله قبل ازین سال تالیف شده باشد .

اما: هفتاد و سه ملت

آقای دکتر محمد جواد مشکور ، درسنه ۱۳۴۱ هـ ، رساله یی را از مولف نامعلوم ، بنام فوق از تهران نشر کرد ، که اصل این رساله در کتابخانه ملی پاریس بود ، و درسنه ۳۳۲ هـ بخط حسین بن شمس-الحسینی استرآبادی در تبریز نوشته شده . و عبارتست از ۵۲- صفحه در عقاید ۷۳ فرقه اسلامی ، «یا اعتقادات مذاهب» .

آقای دکتر مشکور به منبع اصلی و ماخذ قدیم این رساله پی برده و گوید : «بسی افسوس است که هنوز نتوانسته ایم در جایی نام و نشانی ازین کتاب پیدا کنیم»

«ص ۵ نسخه مطبوع هفتاد و سه ملت .»

اما نویسنده این سطور بعد از مقابله و تامل در محتویات سواد اعظم و رساله خواهی پارسا ، وهفتاد و سه ملت دریافتم ، که

نویسنده نامعلوم رساله اخیره حتمارساله خواجه پارسا را در نظر داشته و مضامین آنرا با تغییر بسیار جزوی ، در رساله خود گنجانیده و انتحال نموده است . و آنچه خواجه پارسا با سواد اعظم نموده ، عین همین عمل را مولف نامعلوم هفتادو سه ملت ارتکاب کرده است .

بین عصر زندگانی خواجه پارسا و تاریخ نوشتن نسخه خطی هفتادو سه ملت ، نیم قرن فاصله زمانی موجود است ، و موقف هفتادو سه ملت ، حتما رساله خواجه پارسا را در دست داشت ، زیرا در اکثر موارد عین عبارات خواجه پارسا را برداشته و نقل نموده است : اینک من نمونه هایی را از هر سه کتاب در ذیل این سطور می آورم ، تا مقصد روشن تر گردد ، و اصل از فرع شناخته آید .

سواد اعظم

اما مر جیان چند نگره اند : بعضی گفتند : بنده ایمان آورد ، بروی امر و نهی نباشد ، اگر طاعت نیکو کند نیکوست و اگر نکند ، بروی هیچ چیز واجب نشود . و بعضی گویند : چون بنده بگفت : لا اله الا الله محمد رسول الله هیچ گناهی ویرا زیان ندارد (ص ۱۲۵ خطی) .

رساله خواجه پارسا

فرقه دهم مرجئه اند : قالوا ليس الله تعالى على عباده بعد الايمان من بقيه گویند بقيه نیست خدای تعالی را بر بندگان بعد از ایمان هر که ایمان دارد ، ویرا هیچ زیان ندارد ، چنانکه باو جود کفر هیچ طاعت سو د ندارد . اهل سنت و جماعت گویند مسلما نانرا تسلیم فرما ن بود ن باید چنانکه فرموده است : واعبد ربك حتى يا ء نيك اليقين تا جان در تن است طاعت لاز مست (ص ۵ خطی)

هفتاد و سه ملت

فرقه (۱۱) مرجئه: قالو اليس الله على عباده بعد الايمان بقيه . گویند از گناه هیچ بقیه نیست ، هر که ایمان دارد ، او را هیچ گناه زیان ندارد ، چنانکه با وجود کفر ، هیچ طاعت سود ندارد .

اهل سنت و جماعت گویند : که مسلمانان را تسلیم فرمان باید بود و فرموده اوست جل جلاله : واعبد ربك حتى ياء تيك اليقين . تا جان در بدن باشد ، طاعت لازم است . (ص ۲۸ نسخه چاپی تهران) .

از نمونه های بالا روشن است : که اسلوب بیان سواد اعظم ساده و بسیط بوده ، و خواه چه پارسا آنرا مطابق اسلوب کلامی قرن نهم ترتیب و توسیع داد ، نویسند ه هفتاد و سه ملت تغییر بسیار جزوی در انشا و مطالب آن وارد آورد ، که درین متون اسلوب و سلیقه خواه پارسا نیکو تر و بدوق عصر خودش نزدیکتر است ، اینک يك مثال دیگر :

سواد اعظم

امام فروغیان گویند : خدا ی عزوجل فارغ شده است ، از آفریدن چیز ها ، هر چه خواست آفرید ، چیز دیگر نیا فریند . (ص ۱۲۸ خطی .)

رساله خواه پارسا

فرقه چهل و ششم مفروغیه اند : قالوا ن الله تعالى اجرى القلم بما هو كائن الى يوم القيامة و جف القلم .

گویند هر چه نوشته اند خیر و شر ، سرانجام هر کس همان ، خواهد بود که ساخته اند ، و عاقبت همان که پرداخته اند ، بهیچ حیات دیگر نخواهد شد و خداوند تعالی اکنون فارغ است از همه کارها .

قال المنبى عليه السلام : فرغ الله تعالى من الخلق و الخلق و الرزق والاجل .

اهل سنت و جماعت گویند : فرغ ماکان ، لا مما هو كائن . آنچه بود نوشته اند و فارغ نه شده اند (۱) و آنچه میباید شد روز

(۱) - کذا . در حالیکه در نسخه هفتاد و سه ملت (شدند) است .

بروز می نویسد و خدای تعالی هر روز شان دارد ، کل یوم هو فی
شاء ن .
(ص ۱۹ خطی) .

هفتاد و سه ملت

فرقه ۴۸ مفروغیه (۱) :
قالو ان لله اجرى القلم بما هو كائن الى يوم القيامة وجف القلم .
گویند هر چه بود نی بـ و نوشتن شد از خیر و شر
و سرانجام هر کس همان خواهد بود که ساخته اند ، و عاقبت هر
کس همان که پرداخته اند . بهیچ حیل دگرگو ن نخواهد شد ، و خدای
تعالی اکنون فارغ است از همه کار .
قال النبی صلی الله علیه وسلم : فرغ الله من اربع : من الخلق و -
الرزق و لاجل (۲) صدق نبی الله .
اهل سنت و جماعت گویند : فرغ ممالکان ، لامما هو کائن ،
آنچه باشد نوشتند و فارغ شدند از آن ، و آنچه میباشد روز به روز
می نویسند ، و خدای تعالی هر روز شاء نی دارد .
قوله تعالی کل یوم هو فی شان .
(ص ۵۷ نسخه چاپی)

نامهای فرق

در نسخه حاضر ه سواد اعظم نامها هفتاد و سه فرقه بعدد معین
آمده و لی شرح تمام آنها موجو د نیست ، و عقائد برخی فرقه ها

-
- (۱) - در اصل مفروغیه بوده و چنین چاپ کرده اند ، اما در سواد
ورساله پارسا و دیگر کتب مفروغیه است ، و همین صحیح است .
(۲) - معلوم است نسخه خطی پاریس غلطی داشته و يك کلمه
ساقط شده است ، زیرا در جامع الصغیر سیوطی (۱۷۲۲) همانند
روایت پارسا چهار چیز است .

راشتر ح داده است ، که نمونه شرح عقائد دو فرقه گذشت . اما در رساله خواه پارسا و هفتاد و سه ملت ، عقاید تمام فرقه ها با عقائد اهل سنت موجود است ، و امکان دارد ، که نسخه خطی سواد اعظم درین مورد سقطی و نقصی داشته باشد .

اما در نامهای فرق نیز برخی از تفاوتها موجود است که شایدخواجه پارسا آنرا مطابق رواج عصر خود آورده و تبدیل کرده باشد . برای اطلاع پژوهندگان تاریخ عقائد و ملل و نحل ، نامهای این فرقه را طوری که در نسخ خطی سواد اعظم و رساله خواه پارسا نوشته اند می آورم و لی بر خط نسخه سواد اعظم اعتمادی نیست و ممکنست برخی نامها را کاتبان غلط نوشته باشند ، چون نسخه هفتاد و سه ملت در تهران طبع شده و درست است ، بنابراین صورت ضبط آنرا تکرار نمی کنم ، و تنها بدان ضبط متین اکتفا می رود :

سواد اعظم

اول : مرجیانند . دوم : قدریانند . سیم : شمراخیانند . چهارم : ارزاقیانند . پنجم : احشیانند ؟ ششم : تغلبیانند . هفتم : لیمهسیانند ؟ هشتم : میمونیانند . نهم : جازمیانند . دهم : معتزلیانند ، یازدهم : جبریانند . دوازدهم : باطینانند . سیزدهم : لم یزلیانند . چهاردهم : جعفریانند . پانزدهم : حنفیانند . شانزدهم : کنیفیانند . هفدهم : صوریانند . هجدهم : شبیهیانند . نوزدهم : جوقیانند ؟ بیستم : حبسیانند . بیست و یکم : کوزیانند ؟ بیست و دوم : زیادیانند . بیست و سوم : سارلیانند ؟ بیست و چهارم : زیدیانند . بیست و پنجم : جهمیانند .

بیست و ششم : شاکیانند . بیست و هفتم : میلیانند . بیست و هشتم : قولیانند . بیست و نهم : مادیانند . سی ام : شاکیانند ؟ (مکرر) . سی و یکم : الجوشیانند ؟

سی و دوم : بلیتیانند ؟ سی و سوم : میانیانند . سی و چهارم : سفیانیانند . سی و پنجم : حروریانند . سی و ششم : عباسیانند .

سی و هفتم : حشو یانند . سی و هشتم : معرو فیانند . سی و نهم : مجولیانند . چهلم : مهاجریانند . چهل و یکم : جاز میانند . چهل و دوم : معذور یانند . چهل و سوم : متولیانند . چهل و چهارم : میریانند . چهل و پنجم : رغو قیانند ؟ چهل و ششم : تاییانند . چهل و هفتم : مغنیانند . چهل و هشتم : مسلمیانند . چهل و نهم : اقلیانند . پنجاهم : فکر - یانند . پنجاه و یکم : واردیانند . پنجاه و دوم : ساطیانند ؟ پنجاه و سوم : شافیانند . پنجاه و چهارم : مستغنیانند . پنجاه و پنجم : طفیلیانند . پنجاه و ششم : فدایانند . پنجاه و هفتم : مصرعیانند . پنجاه و هشتم : ملحو میانند . پنجاه و نهم : ثانیانند . شصتم : غالبانند .

شصت و یکم : مقانیانند ؟ شصت و دوم : شو قیانند . شصت و سوم : بهیمیانند . شصت و چهارم : سیانیانند ؟ شصت و پنجم : قیفیانند ؟ شصت و ششم : امریانند . شصت و هفتم : همیانند . شصت و هشتم : ستویانند . شصت و نهم : کلانیانند ؟ هفتادم : جبلیانند . هفتاد و یکم : شیعیانند . هفتاد و دوم : کرامیانند . هفتاد و سوم : سنیانند و جماعتیان و نایانند . (۱)
اکنون این نامها را با آنچه خواهی پارسا در رساله خود آورده مقابله کنید :

۱ جبریه ۲ قدریه ۳ سوفسطائیه ۴ وجودیه ۵ معطله ۶ سابقیه ۷ عرشیه ۸ حلولیه ۹ مهملیه ۱۰ مرجیه ۱۱ حبیبیه ۱۲ خوفیه ۱۳ سارقیه ۱۴ شنویه ۱۵ الحادیه ۱۶ متصله ۱۷ منفصله ۱۸ حرویه ۱۹ فارقیه ۲۰ منکریه ۲۱ شیطانیه ۲۲ معتزله ۲۳ کیسانیه ۲۴ و همیه ۲۵ بکریه ۲۶ راوندیه ۲۷ مشبیه ۲۸ جهمییه ۲۹ زنادقه ۳۰ مترقیه ۳۱ ملحدیه

(۱) تحقیق و تصحیح این نامها در تاریخ فکر و عقاید آسیا و اسلام کاریست دقیق و درخور جستجو و کنج کاوی . که در صورت رجوع به متون کتب تاریخ و فلسفه و علم کلام و عقاید و ملل و نحل در زبانهای عربی و فارسی و غربی میسر خواهد بود چون مقالت حوصله آنرا ندارد . و بدرازا میکشد ، آنرا به آینده گذاشتم .

۳۲ منجمه ۳۳ و ضعیه ۳۴ فلاسفه ۳۵ کرامیه ۳۶ خار زمیه ۳۷ اباحتیه
 ۳۸ لوزیه ۳۹ اخسبیه ۴۰ تغلبیه ۴۱ فاسقیه ۴۲ مکنو نیه ۴۳ متوسمه
 ۴۴ محروقیه ۴۵ بوستانیه ۴۶ مفرو غیه ۴۷ بخاریه ۴۸ خارجیه ۴۹ شیعه ۵۰
 رافضیه ۵۱ امامیه ۵۲ کاوسییه ۵۳ امیر یه ۵۴ اساعیلیه ۵۵ مشتبه ۵۶ حکیمیه
 ۵۷ لآعنه ۵۸ رجیه ۵۹ مت ربصیه ۶۰ قبری ۶۱ واقفیه ۶۲ حشویه
 ۶۳ فانیه ۶۴ اثریه ۶۵ موله ۶۶ مبدلیه ۶۷ کنز یه ۶۸ صوفیه ۶۹ دهریه
 ۷۰ شمرا خیه ۷۱ فشاریه (نا مهای دوفر قه دیگر نیا مده و نسخه خطی
 ناقص است .)

• • •

طبقات محمود شاهى و مجمع - النوا در فيض الله بنىانى (*)

دونسخه نادر پار سى

فيض الله بنىانى ابن زى العابدین بن حسام ، از مشاهیر
اهل علم و نویسندگان قرن نهم هجریست که در عهد محمود شاه
مشهور به (بیقره = بیگانه) ابن محمد شاه بن احمد شاه
بن مظفر شاه از سلاطین گجرات هند (۸۶۳ - ۹۱۷ هـ) بدر بار
گجرات مرتبت بزرگى داشت ، و از اعیان حضرت بود ، که جدوى
قاضى حسام نیز بدر بار همیمن سلاطین خطاب « ملك القضاة صدر
جهان » داشت ، و در فضیلت و دانش آیتى بود ، و خود فیض الله راجع
به مقام علمى و دربارى و پسرش چنین مینویسد :

ملك القضاة صدر جهان لقب قاضى حسام صدر بنىانى جده ولف
بود ... (ورق هشتاد و شش بجمع النوا در خطی) و نیز سیرت
اباء این داعى چنان بود که مدت حیوة خود از تصانیف فارغ نبود .
اند ، چنانکه صدر العلما بدر المحققین قاضى صدر الدین بنىانى فرجداين
داعى تفسیر بحر المعانى و شرح کافیه الکافیه و شرح وافی
نحو کافى قصیده کعب ز هیرو و شرح قصیده برده و شرح

(*) - مجله یغما ، سال ۱۳۴۳ ، شماره اول ، تهران .

قصیده عبدالمقتهر و شرح قصیده امالی و شرح علل خلیلی، خلیطی؟
 و چند کتب دیگر ساخته است، و البوم آن کتب حجة علماست، و
 چنانکه مولانا منهاج بن صمد و بنیانی شرح بخاری و شرح مسلم
 و شرح عین العلم و شرح فصوص ساخته است و داد سخن در آن
 داده است... و جمله تصانیف او از هشتاد و یک گشته است، و اکثر
 آن کتب بنام سلاطین ماضیه یعنی ابا حضرت سلطان - العهد والزمان
 محمود شاه بن محمد شاه بن احمد شاه بن محمد شاه بن مظفر -
 شاه السلاطین خلد الله ملکه و ابد دولته گردانیده آمده، این بنده
 که دعاگوی موروئی آن درگاهم و بحسن تربیت اونشوی و نمایافته
 واجب دیدم پیروی ابا خود کردن، و کتابی بنام مبارک او تالیف
 کردن « (ورق ۱۹۵ مجمع النوادر خطی) ».

فیض الله از چنین دودمان علم و فضیلت برآمد و از سیاه سیون و
 دانشمندان عهد خود گشت، و طوری که در مقدمه کتاب خود می
 نویسد، تفسیر معظم دستور الحفاظ و خلاصة الحکایات و رسائل
 نظم و نثر در عربی و فارسی نوشت (۱)
 که از جمله مولفات او دو کتاب اکنون پیدا است و ما از آن بحث
 میرانیم :

فیض الله بسال ۹۰۷ هـ از دربار گجرات برسم رسالت به محمدآباد
 بدکن (هند جنوبی) رفت، و اندرین اوقاتی که به دکن سکونت داشت
 کتابی را در تاریخ عمومی عالم بنام محمود شاه به تبع طبقات
 ناصری منهاج سراج جوزجانی نوشت که نام آن بقول محمد قاسم
 فرشته «طبقات محمود شاه» بود، و در نسخه خطی پشاور مکررا

(۱) - چون از تالیف تفسیر معظم دستور الحفاظ و کتاب
 خلاصة الحکایات فارغ افتاد، و رساله چند دیگر چه پارسی و چه
 عربی چه نظم و چه نثر پرداخته آمد، خواستم کتابی پارسی، درغیابت
 ایجاز و اختصار بر نمطی جدید و طرزی نو... بنویسم (ورق ۱ مجمع
 النوادر).

نام آن «تاریخ محمود شاهي» ولی در متن مکتب از نام آن ذکر و خبری نیست. نسخه ما نحن فی بکتابخانه سید فضل حمدا نی پشاور تعلق دارد که نمبر (۱۶۰) مخطوطات آن کتابخانه راداراست، به قطع سه ونیم در دو نیم اینچ دارای (۱۲۸۸) صفحه، در هر صفحه (نزد) سطر و هر سطر متوسطا مرکب از ده کلمه، که بر کاغذ خوقندی خاکی به خط خوانای نستعلیق (ولی خیلی مغلو ط) نوشته شده و نام کاتب و سال نوشتن آن معلوم نیست ولی از طرز خط و مداد توان یافت که بعد از سال هزارم هجری نوشته شده باشد، و کاتب آن شاید هندی بوده که زبان پارسی نمیدانسته، و بنابراین کتاب سراپا از غلطهای فاحشی مملو است، و به زبان حال میگوید (ثبت یداکاتب).

این کتاب را در حقیقت متمم طبقات ناصری توان خواند، زیرا به همان طوریکه منهاج سراج از بدو خلقت حضرت آدم بحث را آغاز کرده، و بدوره شاهان معاصر خود در دهلی و اوایل خروج مغل ختم کرد، بنیانی نیز بر همان راه رفته، ولی بعد از حدود (۷۶۰ هـ) که منهاج سراج جوزجانی درگذشته تا حدود ۹۰۰ هـ شرح حال شاهان هند و مغل را بعد از طبقات ناصری تتمیم و تکمیل کرده است، اما بر سبیل اختصار بطور ذیل:

فرقه اول، انبیا و رسول از ورق ۱ تا پنجاه و سه - فرقه دوم پادشاهان پیش از اسلام از ورق پنجاه و سه تا یکصد و هشت ذکر سید المرسلین محمد ص از ورق یکصد و نه تا دو صد و هفت - باب ذکر خلفای راشدین از ورق دو صد و هفت تا دو صد و هفتاد و یک - طبقه درباریان مملکت بنامیه و بن عباس از ورق دو صد و هفتاد و دو تا سه صد و شصت و هشت - قسم در ذکر سلاطین عجم از روم و ایران و کرمان و هند از ورق سه صد و شصت و نه تا پنج صد و هشتاد و چار - صفاریان سامانیان دیالمه - سبکتگینه - سلجوقیه، سلجوقیان کرمان - سلجوقیان روم - خوارزمشاهان - اتابکان عراق و آذربایجان و شام

ودیار بکر و سلغر یا ن - ملو ک کرد و مصر و شام - اسما عیلان
 مصر و شام و مغرب و ایران غوریا ن تاورق چار صدو شصت و
 هفت - مغول و چنگیز از ورق چار صدو شصت و هفت تا چار صد و
 هفتاد و نه - او کتای ورق چار صد و هفتاد و نه - توشی چار صد و هشتاد
 و یک - چغتای - چار صد و هشتاد و دو - تو لی چار صد و هشتاد و دو -
 کیو ک چار صد و هشتاد و دو و منکو چار صد و هشتاد و چار - قبلا
 چار صد و هشتاد و شش - تیمورقا آن چار صد و هشتاد و هشت - هلاکو
 خان چار صد و هشتاد و هشت - اباقا خان چار صد و نود و دو - احمد
 خان چار صد و نود و هشت - ارغون خان پنج صد و سه - کیخا -
 پنج صد و شش - باید و خان پنج صد و ده - غازا ن خان پنج صد و یازده -
 اولجا یو پنج صد و چهارده - ابو سعید بهادر خان پنج صد و پانزده -
 تاسنه ۷۲۹ ه . و ورق پنج صد و هجده .

طبقه در ذکر سلاطین هند در دارالملک دهلی از ورق پنج صد و نوزده
 تاورق پنج صد و هشتاد و چار به حواله طبقات ناصری و تاریخ
 فیروز شاهی ضیا برنی . ختم شاهان هند بر محمد شاه بن فرید
 خان بن خضر خان سال ۸۳۸ هورق پنج صد و هشتاد و چار .

طبقه ذکر و ذرا و امرا و ملو ک کبار از ورق پنج صد و هشتاد و پنج
 تا شش صد و سی و یک ذکر آخرین از نصیر الدین طوسی . طبقه حکما
 و منجمان و طبیبان از ورق شش صد و سی و دو تا شش صد و چهل و
 چهار .

باو جودی که کتاب بنام محمود شاه بیگره گجرات نوشته شده
 و مولف هم از درباریان اوست ولی این کتاب ذکر از اوضاع گجرات
 و پادشاهی این دودمان ندارد، و طوریکه برخی از نویسندگان اشتباه
 کرده اند، این کتاب تاریخ گجرات و دودمان شاهان آن سامان نیست.
 برخی از نویسندگان این کتاب را نسخه واحد و منحصر بفرد گفته

اند (۱) در حالیکه چنین نیست و نسخی از آن در موزه برطانیا موجود است که نام کتاب ندارد، نویسند ه فهرست آن کتابخانه شر حی از آن مینویسد (۲) هکذاستوری در ادبیات پارسی بنام «تاریخ صدر جهان» از این کتاب نام برده (۳) و نسخ خطی آنرا ذکر میکند که یکی از آن نسخه هانسخه بانکی پور است (۴).

طوریکه گفتیم : از متن کتاب نام آن پیدا نیست ، و در ابتدای کتاب هم بدون هیچ مقدمه (مطابق سنن مولفین) باصل موضوع که شرح حال حضرت آدم باشد آغاز میکند و نام پادشاه را هم بصورتی ذکر میکند ، که منافی داب مولفین است . مثلاً در صفحه دوم در قصه پیدایش انسان از آیت «انی جاعل فی الارض خلیفه» بحث رانده و گوید « که در جواب اتجعل فیها من یفسد الخ ... فرمان آمده که انی اعلم مالا تعلمون ما آنچه دانستم شما نمیدانید ، یعنی انبیا و اولیا و علما و مشایخ وزهاد و پادشاهان عادل مثل سلطان العظم شهنشاه عالم حجة الحق خلیفة الله فی لارض محمود شاه بن محمد شاه بن احمد شاه بن محمد شاه بن مظفر شاه خلد الله ملکه وابد دولته نیز در ایشان خواهند بود ... » یابصورت مولف در ضمن قصه پیدایش نامی از ممدوح خود برده ، وبعد از آن در صفحه ۴۴۹ در ختم احوال

(۱) - مثلاً در جریده اطلاعات سرحد یکم جولای ۱۹۳۸ مضمونی از قلم جعفر نشر شده و در آن این کتاب رانسخه واحدی در دنیا گفته که ناشی از بیخبری نویسنده است .

(۲) فهرست ریو ص ۸۶ .

(۳) پرشن لثریچر از Story ص ۱۱۰ .

(۴) - فهرست بانکی پور ج ۶ ص ۴۶۲ - برخی از محققین عقیده دارند که تاریخ صدر جهان کتاب علیحد ه ایست که فرشته در دست داشت و سرپ چند در صحیح الاخبار از آن نامیبرد (رجوع به ایللیوت جلد شش ص ۷۵۲ و جلد هشت ص ۳۱۴) .

شاهان عجم و ایران و شام و غیره می نویسد : « مولف این کتاب گویند فیض الله زین العابدین بن حسام بنیانی المخاطب به ملک القضاة صدر جهان که حال ملوک مصر از تواریخی که درین مملکت دست داد بیشتر معلوم نگشت و اطناً بر نفی ... » و جای دیگری که ختم احوال شاهان مغول باشد مینویسد : « الحمد لله رب العالمین می گوید : مولف این فیض الله زین العابدین بن حسام بنیانی المخاطب بملك القضاة صدر جهان ، که چون در سنه سبع و سبعمائه (۹) این مولف درد کهن در شهر دارالملک محمد آباد عرف بدر ، از گجرات بحکم فرمان پادشاه وقت محمود شاه بن ... السطان خلد الله سلطنة و ابد خلافة یاد آورد ، و برسم رسالت رسید و در غیبت آن حضرت به تسوید این تاریخ مشغول گشت ، حال سلاطین مغول از تواریخ که درین مملکت دست داد ، ازین بیشتر معلوم نگشت ، بعد رسیدن به گجرات اگر فرصت دست دهد ، از این بیشتر نبشته آید (و ر ق ۵۱۸ طبقاً ت محمود شاهی) در نوشته فوق از حیث املا و غیره غلطی های زیاد است و مهمتر آنها کلمه سبعمائه یعنی هفت صد است ، که ظاهراً غلطی کاتب باشد ، بجای تسعمائه زیرا مولف در خود کتاب احوال سنوات ۸۰۰ و بعد رانیز آورد و عصر شاهی محمد شاه بیگانه نیز از (۸۶۳-۹۱۷ ه) است ، پس تاریخ تالیف بجای (۷۰۷ ه) گفته اند ، اشتباه کرده اند (۱)

دیگر از کتب فیض الله بنیانی کتابیست مجموع النوا در که در حدود سال ۱۳۱۵ از قندهار به لاهور برده شد ، و مرحوم شیرانی آنرا در کتب خانه خود داخل کرد تحت نمبر ۱۶۸۱ ، حالا در کتب خانه دانشگاه پنجاب محفوظ است (۲) مجمع النوا در رانیا نی در محمد آباد نوشته و خیلی این شهر و آبادانی آنرا میستاند ، و گوید ، بسال (۹۰۳ ه) که در آن شهر ساکن بودم ، این کتاب را

(۱) همان مضمون در مجله اطلاعات سرحد - طبع پشاور .

(۲) اورینتل کالج میگزین - اگست ۱۹۳۹ ص ۹۸-۱۰۶ .

نوشتیم و محتوایست بر بدایع و وقایع و نواد را راجع به ملوک و امرا و وزرا و علما و زهاد و فلاسفه و فضلا و اساتید و غیره که اکثریت آنها عربند و بر سبک چارمقاله عرو ضی نوشته شده و دارای چهل فصل است. در حالیکه چارمقاله نظامی عرو ضی نیز (مجمع-النوا در) نام داشته و دارای چارمقاله بود.

این کتاب را نیز فیض الله به گفته خودش بتبع اسلاف به حضرت محمود شاه تقدیم داشت و بنا می برد بعد از کتب سابق الذکر بر نمط جدید و طرز نو به اختصاصاً نوشت که در دیباچه آن گوید: «در شهر سینه ثلاث و تسعما ثه غواص فکر در بحر اسفار غوص نموده انچه مخ سخن و جان معنی یافت. از صد یکی و از بسیار اندکی اختیار کرد و این نواد را چند از آن برگزید، و بر صحیفه دهر یادگار نبشت.

گزیدم زهر نامه ای نغز او زهر پوست بر داشتم مغز او
درین کتاب مولف از کتب زیاد و مسموعات خود استفاده کرده و برخی حکایات را از چارمقاله عرو ضی سمرقندی بر عایت ایجاز به انشای عصر خود نوشت، و درین اختصاصاً نه تنها روح مقصد را نوشت بلکه الفاظ و کلمات عروضی را هم در برخی از موارد عیناً گرفت، که من برای نمونه حکایت لمغانیان را از عرو ضی و بنیانی می آورم، تا خواننده محترم مبنای کار بنیانی را بخوبی بداند.

حکایت

(از چهارمقاله نظامی عرو ضی سمرقندی ص ۱۷)	(از مجموع النوا در خطی ورق سمرقندی ص ۲۶ و ۲۷).
لمغان شهرست از دیار سند از اعمال غزنین، و امروز میان ایشان و کفار کوهی است بلند و پیوسته خایف باشند از تاختن و شبیخون	آورد که لمغان شهرست از دیار هند از اعمال غزنین، امروز میان ایشان و کفار کوهی درپیش است و پیوسته از تاختن و شبیخون

باشند و جلد و کسوب و با جلدی و کردن کفار خایف باشند .
 زعری عظیم ، تابغا یتی که باک
 ندارند که بر عامل بیک من کاه و یک
 بیضه رفع کنند و بکم ازین نیز
 روا دارند که بتظلم بغز نین آیند و
 یک ماه و دو ماه مقام کنند ، و بسی
 حصول مقصود باز نگردند ، فی المجله
 در لجا ج دستی دارند و از ابرام
 پشستی ، مگر در عهد یمین الدوله
 سلطان محمود انار الله برها ده یکی
 شب ، کفار بر ایشان شبیخون
 کردند ، و بانواع خرابی حاصل
 آمد ، ایشان خود بی خاک مراغه
 کردند ی چون این واقعه بیفتاد تنی
 چند از معارف و مشاهیر بر خا -
 ستند و به حضرت غز نین آمدند و
 جا مها بریدند و سرها برهنه کردند
 و اوایل کنان به بازار غز نین در
 آمدند ، و ببارگاه سلطان شد ندو
 بنا لیدند و بزاریدند و آن واقعه
 را بر صفتی شرح دادند که سنگ
 را برایشان گریستن آمد و هنوز
 این ز عارت و جلادت و تزویرو
 تمویه از ایشان ظاهر نگشته
 بود ، خواه چه بز رگ احمد حسن
 میمند ی را بر ایشان رحمت آمد ،
 و خراج آن سال ایشان را ببخشید
 و از عوارض شان مصون داشت و
 لمغانیان مردمانی با جلد و باشکوه
 باشد و نیز در لجا ج و ستمیدن
 دستی دارند . وقتی در عهد یمین
 الدوله شبی کفار بر ایشان شبیخون
 کردند و بانواع خرابی حاصل آمد .
 تنی چند از معارف لمغان باتفاق
 برخاستند و به حضرت غز نین
 آمدند و جا مها بدریدند ، و به
 بارگاه سلطان بنالیدند و زاریها
 کردند ، و آن واقعه را به صفتی
 شرح کردند که سنگ را برایشان
 گریستن آمد و هنوز حکایت تمام
 نگفته بودند که خواه چه بز رگ
 احمد بن الحسن (کنا) میمند ی
 را برایشان دل بسوخت و رحم
 آمد و خراج آن سال ببخشید ،
 جماعت لمغانیان با نشاط باز
 گشتند و آن سال آسود و با فراغ
 بنشستند و آب بکس ندادند و چون
 سال نوشد همان جماعت باز
 آمدند و حال خود را بنوعی شرح
 کردند که خواه چه رارقت آمد و مال
 دیگر سال ببخشید ، و درین دو سال

گفتا باز گردید و بیش کوشید و کم
 خرج کنید ، تا سر سال به جای
 خویش باز آئید ، جماعت لمغانیا ن
 با فرحی قوی و بشاشتی تمام
 باز گشتند و آن سال مر فسه
 بنشستند و آب بکس ندادند ، و چون
 سال بسر شد همان جماعت باز
 آمدند ، و قصه خود به خوا جه رفع
 کردند ، نکت آن قصه مقصور بر
 آنکه سال پار خداوند خوا جه
 بزرگ و لایت ما را بر حمت و عاطفت
 خویش بیار آست و به حمایت و
 حیاطت خود نگاهداشت ، و اهل

لمغان بدان کرم و عاطفت بجای
 خویشی رسیدند و چنان
 چنان شدند ، که در شجر مقام
 توانند کرد ، اما هنوز چون مز لولی
 اند و میترسیم که اگر مال مواضعت
 را امسال طلب کنند بعضی مستاهل
 شوند و اثر آن خلل هم بخزان
 معموره باز گردد . خوا جه احمد
 حسن لطفی بکرد و مال دیگر سال
 ببخشید ، درین دو سال اهل لمغان
 توانگر شدند ، و بر آن بسند
 نکردند ، در سو م سال طمع کردند
 که مگر ببخشید ، همان جماعت
 باز بدیوان حاضر آمدند و قصه
 عرضه کردند ، و همه عالم را معلوم

اهل لمغان توانگر شدند و بدان
 بسند ه نکردند و در مال سو م
 سال طمع کردند که مگر
 ببخشند همان جماعت باز آمدند ،
 و قصه خود را عرض کردند و همه
 را معلوم شد که لمغانیا ن بر
 باطل اند ، خوا جه بزرگ بر پشت
 قصه نبشت : الخراج خراج اداوه
 دواوه گفت خراج ریش است و ادا
 آن دوا انست ، و از آن روز گاراین
 معنی مثل شد .

شد که لمغانیا ن بر باطل اند
 خواجه بزرگ قصه بر پشت گردانید
 و بنوشت که : «الخراج خراج اداوه
 دواو .» گفت خراج ریش هزار
 چشمه است گزاردن او داروی
 اوست ، واز روزگار ان بزرگ این
 معنی مثلی شد و در بسیار جای به
 کار آمد، خاک بران بزرگ خویش
 باد . (۱) .

اکنون میرویم تاسخنی در باره بنیان گوئیم ، که این خانواده علم
 و سیاست بدان سرزمین منسوب بود .
 از بنیان در کتب جغرافیای قدیم ظاهرا ذکر نیست و فقط منهاج
 سراج در طبقه بیست و سه ذکر ازین شهر دارد و گوید : چون لشکر
 مغل بر ملک حسن قرلخ در غور زدند او منهنز ما از غزنین و کرمان و بنیان
 به جانب بلاد ملتان و زمین سنده آمد (۲) موقعیت جغرافیای غزنه
 معلوم است ، اما کرمان (بفتحتین) دره ایست که در کوهسار و زیر -
 ستان در جنوب تیراه متصل با شلوزان و ایریوب و دره کرم
 واقع است (۳) و راه غزنه و ملتان اندرین کوههاست ، از کوهسار
 مذکور وقتی شرقا بگذرید ، به دشتهای وسیعی میرسید ، که
 شما لا کوهها و جنوبا بنون است و این بنون یابنوا کنون هم
 آباد است ، و در دامنه کوههای وزیرستان افتاده ، و همین جاست
 که در عصر غزنویان و اوایل مغول آنها بنیان هم میگفتند . و

(۱) - هنوز هم لمغانیا ن باینگونه صفات مشهور اند ، و مردم
 افغانستان را در باره آنها داستانهاست .

(۲) - طبقات ناصری ، طبقه ۲۳ .

(۳) - حیات افغانی ص ۴۹۳ .

اكنون نژديك بهما ن تسميه تاريخي (بنون) نويسد ، وساكنين آنرا بنو چي گويند ، كه اقوام پشتون و پشتون زبان اند ، اين نام را البلا ذري (بنه) آورد . و گويد «ثم غزا ذلك الشجر المهلب بن ابي صفره في ايام معويه سنه ٣٣ فاتي بنه و الهيا و رو هما بين الملتان و كابل ... و في بنه بقول البلا ذري : الم تران الا ذليله يبتوا - بنبنه كانو اخير جيش المهلب (١) .

در حاليكه همين بنه مورخين عرب را فخر مدبر مبار كشاه به صورت (بنو) در مورد شهر كنوني بنو بهمين تلفظ معمول كنوني نيز ذكر ميكند (٢) .

اينك در انجام سخن براي و انمودن طرز تحرير و سبك انشاي مولف برخي از مضامين طبقات محمود شاهي اقتباس ميشود :

سلطان محمود (و ر ق ٣٨٨) - آورد ه اند سلطان محمود هميشه در حديث العلماء و ائمة الانبيا و در بودن قيامت و در نسبت (٣) خود از سبكتگين متردد بود تا صحيح است يانه ؟ شبي تنها جايي ميرفت و فراشي شمعدان از پيش و ي ميبرد ، طالب علمي را ديد ، در مدرسه كتابي مطالعه (٤) ميگرد و از سبب تاريخي در وقت اشكال هر بار كتابرا پيش دكان بقال ميبرد و از نور چراغ او حل الفاظ مي طلبيد ، سلطان را بروي دل بسوخت ، و آن شمعدان زربه و ي بخشيد ، همان شب حضرت مصطفي صلى الله عليه وسلم رابه خواب ديد ، كه اورا فرمود يا ابن سبكتگين اعزك الله في الدارين كما اعزرت و ارثي هرسه مشكل او حل شد .

پادشاه مغرور (و ر ق ٥٣٩) - سلطان علاء الدين را چون فتحها

(١) - فتوح البلدان ، ليدن ٤٣٣ .

(٢) - ادا ب الحرب والشجاعه طبع لاهور ص ١٢ .

(٣) - اصل : نسب .

(٤) - اصل : مطالع .

توبر تو روی نمود و شصت و هفتاد هزار اسب در بای کاه خود دید ، وانچ بر هیچ پادشاهی از مال و پیل جمع نشده بود و اورا دست داد و (بر) سه اقلیم بسط فرمان خود یافت ، هنگام شراب میگفت : که مرا اکنون دو مهم پیش آمده است ، یکی آنکه چنانکه پیغامبر بقوت چهار یار دین پیدا کرد ، و ندان سبب نام او تا قیامت باقی ماند . من نیز بیاری (۱) این چهار یار الغنجان و ظفر خان و نصرمان و الحان (کذا) دین پیدا آورده نام تا قیامت باقی ماند ، و هر که قبول نکند اورا سیاست نمایم ، و دیگر مهم آنکه دهلی یکی از معتمدان سپاه و خود باپیل و مال بیرون آیم و تمام دنیا چون سکندر (۲) بگیرم ، و سلطان علاء الدین مردی بود بد خو ، در شت مزاج از علم چیز نداشتی و با علما ننشستی و دوست نداشتی و نامه خواند و نبشتن ندانستی ، و در طبیعت سختگیر کژ نهاد ، و حاضران بران سخن آفرین کردند و کسی زهر نداشتی که او را از آن منع کند ، تاروی علاء الملک عم (۳) مولای ضیاء برنی مولف تاریخ فیروز شاه در شراب حریف مجلس سلطان گشت ، سلطان آن هر دو سخن پیش و ی باز گفت : وازی در کار مشورت طلبید ، علاء الملک عرضه داشت که اگر فرمان شود تا شراب از پیش بر دلانند و جز مجرمی چند در مجلس نگذارند ، آنچه بنده رازوی نماید بسمع حضرت پادشاه رساند ، سلطان فرمود تا شراب برداشتن و جز آن چهار نفر همه را باز گردانند و فرمود هر چه ترا در خاطر آید بحضور این چهار یار من بگو ، علاء الملک گفت : سخن دین (و) شرعیست پادشاه را هرگز بر زبان نباید آورد ، که آن تعلق به نبوت دارد ، و نبوت

(۱) - اصل : تیر بیار می .

(۲) - اصل : شکندر .

(۳) اصل : غم .

را تعلق بو جی سماو یست و به محمد ختم (۱) شده است و بعد از این سخن شریعت پادشاه را بر زبان نه باید آورد ، که ازین سخن خللها زاید و فتنها (۲) خیزد ، که برای صد بوذر جمهر فرو ننشیند (۳) ما مهم دوم بنده را هیچ شبهه نیست ، که بر پادشاه خزانة و لشکرو پیل چندان جمع شده است که دو لک سوار مستعد کند ، و جمله عالم از مشرق تا مغرب بگیرد ، اما اندیشه باید فرمود ، که مملکت دهلی به چندین جدو جهد دست آورده است بلکه سپارد و او را چند لشکر و خزانة و پیل بدهد که این مملکت را نگاه تواند داشت ؟ و چون پادشاه مراجعت فرماید ، باز آن مملکت را سلامت یابد ؟ و عهد سکندر دیگر بود ، همچو وزیر ارسطا طالیس کجا یابد که بر قول و دین و دیانت وی اعتماد (باشد) و همچو سکندر که بعد از سی و دو سال از جهانگیری بوطن باز آمد و مملکت روم را ، سلامت یابد . مصلحت آنست که پادشاه مرکز دهلی خالی نگذارد ... سلطان چون نصایح علاء الملک استماع کرد ، بروی آفرین کرد ... »

دخت خمارویه (ورق ۶۱۵) چون معتمد در گذشت و معتضد خلافت یافت خمارویه با تحف بسیا ربه حضرت وی آمد (۴) معتمد او را بر عمل ثابت داشت ، پس خمارویه از خلیفه التماس کرد تا دختر او قطر الندی را برای مکتفی پسر معتضد تزویج کند و در آنوقت مکتفی و لیعهد او بود ، معتضد گفت : نه بل که دختر ترا من خود بزنی کنم . پس در سنه احدی و ثمانین و مائین تزویج کرد ، و مهر او هزار هزارم بود ، و قطر الندی در جمال و عقل آیتی بود ، روزی معتضد با وی خلوت کرد . چنانکه در آن مجلس جز او دیگری نبود پس سر خود را

(۱) - اصل : چشم .

(۲) - اصل : و قتها .

(۳) - اصل : بنشیند .

(۴) - اصل : بود .

بر زانوی او نهاد و در خواب رفت، قطر الندی سر او بر بالشت (۱) (نهاد) و از آنجا بر خاست، و در ضمن قصر نزدیک معتضد بنشست، چون معتضد بیدار شد و او را دید (۲) غضب کرد، او را آواز داد، قطر الندی چون نزدیک بود، بر فور جواب داد. معتضد گفت: سر خود در کنار تو بنهاد. ام و تو آنرا بر بالشت نهادی و بر فتی! قطر الندی گفت: ای امیر المومنین! نعمت ترا کفران نورزید. ام. لیکن در و صایای که پدرم گفت این سخن بود که گفت: لا تنامی (۳) مع الجلوس و لا تجلسی مع النيام. با نشستگان مخسب (۴) با خفتگان منشین.

* * *

(۱) اصل: بر نشست.

(۲) اصل: دیدند.

(۳) اصل: لاشامی.

(۴) اصل: محبت.

قصص الانبياء و شنجی یانابی؟ از نسخ نایاب فارسی (*)

درسنة ۱۹۵۴ م. چون نویسنده این سطور، جلد دوم طبقات ناصری منهاج سراج جوزجانی را با تعلیقات مفصل، از دانشگاه، پنجا ب شهر لاهور طبع و انتشار داد، در آخر آن کتاب تعلیقی را در شرح تاریخ و قصص ابن هیصم نابی نوشت، که این کتاب یکی از آثار گمشده تاریخی است، و لی منهاج سراج نسخه آنرا در حدود ۶۵۸ ه. هنگام نوشتن طبقات ناصری در دست داشت.

در حین طبع ثانی همین جلد طبقات ناصری، که به صورت مکمل تر در سنه ۱۳۴۳ ش به نشر آن از کابل موفق شدیم، مبحث تعلیق مذکور را بابرخی معلومات جدید تکمیل کردیم، که تلخیص آن چنین است:

ابو الحسن الهیصم بن محمد نابی، یکی از مولفان دوره پیش از مغول است، که یک کتاب او را منهاج سراج بنام قصص نابی - یا تاریخ ابن هیصم نابی یا قصص و نوازیخ در چهار جلد دیده بود، و یکی از منابع معلومات او در نوشتن، طبقات تست.

(*) - مجله یغما، سال (۱۳۴۴)، شماره یازدهم، تهران.

اسم هیصم در نسخ خطی بدواملا صاد مهمله و ضاد معجمه آمده، و چون هیصم در عربی مرد دلیر و شیر بیشه باشد (۱)، و نام هیصم به ضاد منقوطه در ماده هضم نیامده، بنابراین شکل هیصم آن بدون نقطه قابل قبولست. و نسبت او هم به ناب است، که این قصبه میان فیروز کوه غورو هرات واقع بود، و در آنجا آبی و صحرا یی لطیف و وسیع بنام سه گوشه ناب وقوع داشت. و چون علاء الدین غوری رابا سنجر اختلاف افتاد، علاء الدین بر ناب و او به مارآباد و هرات الرود زد، و آن جایها را نهب و غارت کرد.

در برخی از نسخ خطی نام هیصم به ضاد منقوطه نقل شده، ولی تسمیه به هیصم در خراسان رواج داشت، و ما امام ابو عبدالله محمد بن هیصم صاحب کتاب اعجاز القرآن و از اشیا ع محمد بن کریم سیستانی، و امام فرقه هیصمیه را می شناسیم که عقاید وی بطایفه جسمیه میلی نداشت (۲).

همچنین مردی از معاصران و ممدوحان حکیم سنایی، علی بن هیصم بود، که در دیوان سنایی ستایش های او موجود است. و هکذا تمیمی از رجال حدیث بود (۳) که تمیمی از رجال حدیث بود (۲)، که در اغلب موارد این نام بشکل هیصم بدون نقطه حرف ماقبل آخر ضبط گردیده است. (۴)

در مجمل قصیحی تالیف فصیح احمد بن جلال الدین فصیحی خوافی هروی که بعد از سال ۸۳۶ ه. نوشته شده، یکنفر بنام هیصم بن محمد بن عبدالعزیز ناوی مذکور است که در باره نسبت ناوی

(۱) - منتهی الارباب ۳۷۲۴.

(۲) - دمیة القصر ۱۶۶.

(۳) - اللباب فی تهذیب الانساب

۲۲۷۲.

(۴) - تلخیص از تعلیق ۲۹۹ ص ۴۷۹ جلد دوم طبقات ناصری.

تصریح میکند :

«الناوی و هو نسبة الى ناو قريه من هرات رود» (۴).
ازین تصریح فصیحی می دانیم : که این امام هیصم بن محمد ناوی همان شخصی است که منهاج سراج اورا بنام ابو الحسن هیصم بن محمد نابی مولف تاریخ و قصص دانسته است . وی بقول فصیحی نواسه دختری (ابن بنت) محمد بن هیصم کرامی ناوی پیشوای فرقه هیصمیه از کرامیان هرات است، که در ۲۸ شوال ۴۰۹ ه . در نشا بور در گذشته است .

اما آنچه فصیحی نسبت این رجال راناوی منسوب به ناو نوشته ، شکلیست از همان نابی منهاج سراج که تاکنون هم مردم ناب را ناو گویند ، وابدال حروف (ب-و) در لهجه هروی فراوانست و تصریح فصیحی باینکه ناو در هرا ترود واقع بود ، عین مطابق قول منهاج سراج است . واین مطلب را من در تعلیق هفتادو چار صفحه چارو صدو هشت جلد دوم طبقات ناصری نوشته ام . واین ناب تاکنون هم در اوبه غربی هرات موجود است و نهری هم بنام جوی ناب از هریرود برآمده واین منطقه را سیراب می سازد . (۵)

اما درباره قصص نابی که ماخذ منهاج سراج بود ، بعد از طبع دوم طبقات ناصری معلومات تازه و نافع بدست آمد ، که اینک برای شناسایی این کتاب مفقود بسیا رمفید است .

در کتابخانه شاهی کابل که جامع برخی از نسخ نادر و نایاب و گران بهای خطی است ، کتابی بنام قصص الانبیا بزبان فارسی و خط کاغذ قرن ششم یا هفتم هجری موجود است ، که کتاب ، جدا گانه غیر از قصص الانبیا عاسحق بن ابراهیم بن خلف نشابوری (طبع جناب یغمایی ۱۳۴۰ تهران) باشد .

(۴) - مجمل فصیحی ۱۲۳۲ .

(۵) - قاموس جغرافی افغانستان ۱۸۰ .

این کتاب اصلاً بزبان عربی تألیف ابو الحسن بن الهیصم (۱) ابو شنجی بود، که محمد بن اسعد بن عبدالله حنفی تستری آنرا به فارسی ترجمه و بنام اتابك اعظم نصره الدنيا و الحق والدين اهدا نمود، و يك نسخه خطی این کتاب در كلکسیون کتب خطی مستشرق معروف آید و رد براون بود، که در سنه ۷۳۱ هـ. نوشته شده، و در فهرست این کتابها در سلسله مطبوعات گیب ذکر یاز آن رفته است. (۲)

در مقدمه نسخه کابل چنین نوشته است :

«چنین گوید بنده ضعیف محمد بن اسعد بن عبدالله حنفی التستری عفی الله عنه، که چون طبایع مسلمیه را بخواندن و شنودن احوال گذشتگان واسما و قصص ایشان، شغب عام میباشد، و در مطالعه واستماع آن فواید بسیار است، و شك نیست که بهترین خلائق پیغامبرانند، و قصص و اخبار ایشان بهترین قصص و اخبار خواهد بود... و کتابیکه مولانا الامام العالم ربانی شیخ ابو الحسن بن الهیصم (کذا) ابو شنجی رحمه الله علیه درین باب ساخته، کتاب عظیم النظیر است، و تمامت حکایات و روایات آن در کتب تفاسیر معتبر متداول مذکور و موسطور... آنرا تتبع کرد، و شرایط احتیاط به جا آورد، و اختلاف روایات را گفته و در عهد ایشان کرده. اما چون بعر بی بود، فایده آن عمومی نداشت. این ضعیف آن کتاب را لفظاً بلفظ، از عربی بیاری کرد، ترجمه روشن و روان، طریقه اقتصار مسلوك داشت نه تطویل ممل و نه اختصار مخل، تا همه را از آن نصیب باشد، و دیباچه آنرا بنام مخدوم اتابك

(۱) در اصل به ضاد منقوطة است، ولی در نسخه براون : هیصم بود.

(۲) پرشن لتر یچر به زبان انگلیسی تألیف ستوری ۱۶۲۷
طبع لندن ۱۹۲۷ م.

اعظم خليفة العجم و ارث ملك جم، شهر يار اسلام نصره الدنياو الحق
والدين خلد الله دولته مظهر زگردانيد ... »
درينكه محمد بن اسعد در كدام سال بترجمه اين كتاب پرداخته
برماروشن نيست ، و لي از زباني ترجمه وسبك نثر نويسي آن برمي
آيد ، كه مربوط بابتداء آخر دور سلجوقيان و قرن ششم هجريست .
اگر چه در اتابكان شبانكاره و اتابكان لرستان و بني هزارسپ
چندين نفر شاهان لقب نصره الدين داشته اند ، و لي اين اتابك اعظمي
كه تستري كتاب خود را بدوا هداكرده ، غالبا محمد پهلوان جهان
ابن ايلد كزاز اتابكان شمال غرب ايران خواهد بود ، كه در سنه
۵۸۱ هـ . در گذشته است (۱) زيرامحمد راوندی در احوال الصدور بار
ها او را نصره الدين ناميده و نيزخواجه ظهير الدين نشابوري او را
«اتابك اعظم نصره الدنيا و الدين محمد ايلد كز» مي نويسد . (۲)
و چون اين اتابك محمد از ۵۶۸ تا ۵۸۱ هـ . حكمراني داشت ، پس
بايد ترجمه كتاب هم بين اين سنوا ت شده باشد .
اكنون اين حقايق منقول را در تحت مطالعه و تدقيق قرار داده و
نتايج لازمه را از آن مي گيريم :

۱- منهاج سراج جوزجاني باصراحت و مكررا مولف كتاب
قصص و تواريخ رانا بي مي داند ، ولي در نسخه هاي ترجمه فارسي
كابل و ايدورد براون هر دو بوشنجي بود ، و اين دو جاي در شرق و غرب
هرات واقع بوده و لا اقل بين خود فاصله صد ميلي دارند .
اين اشكال در صورتي رفع مي شود : كه ما پدر هيصم و پسرش
ابو الحسن را هر دو در تاليف كتاب دخيل و سهيم بدانيم و بگوئيم :
كه پدر و اجداد اين دودمان كرام اصلا نابي بودند . و لي ابو الحسن
پسر هيصم از ناو به پوشنگ غربی هرات انتقال مكان كرده و خود را
باعتبار مسكن ثانوني خویش بوشنجي نوشته باشد .

(۱)- زمباور در معجم الانساب ۳۴۹ ترجمه عربی .

(۲)- سلجوقنامه ۸۳.

۲- در دوشاخه تر جمه فارسی تستری متفقا نام مولف نسخه عربی مولا نا الا امام العالم ربانی شیخ ابو الحسن بن هیصم بوشنجی است .

اما منهاج سراج در موارد متعدد طبقا ت ناصری ، نام این کتاب را گاهی قصص ابی الحسن بن الهیصم - و باری قصص ابن هیصم - و قصص نابی و صاحب تالیف قصص نا بی هیصم که کنیت او ابو الحسن بود و نام الهیصم بن محمد نابی - و تاریخ ابن هیصم - و ابو الحسن الهیصم بن محمد نا بی نوشته (۱)، و تطبیق این اقوال کاری دشوار است . زیرا اگر متن منقول طبقات ناصری را در نسخ خطی مورد اعتبار بدانیم ، در اقوال خود منهاج سراج تناقضی بوجود می آید ، در آنجا که گاهی ابو الحسن را پسر هیصم مینویسد ، و باری نام مولف را هیصم و کنیت او را ابو الحسن ابن محمد نابی می آورد . در حالیکه در نسخ تر جمه تستری نام مولف ابو الحسن بن هیصم است .

این اشکال را بصورتی حل توان کرد ، که ما مولف اصلی قصص را هیصم بن محمد بن عبد العزیز ناوی بدانیم . و پسرش ابو الحسن را تکمیل کننده کتاب بشماریم . و چون هیصم نواسه دختری ابو عبدالله محمد کرامی بن هیصم بود ، و او در سنه ۴۰۹ ه . از جهان رفته ، پس عصر زندگانی مولف قصص ، هیصم بن محمد را در حدود ۴۷۰ ه . تخمین کرده می توانیم ، و باین حساب باید پسرش ابو الحسن ، متمم قصص در حدود ۵۰۰ ه . زندگانی داشته باشد .

برین سخن که پدر و پسر هر دو در تالیف و تکمیل کتاب دست داشته اند قرینه هایی نیز موجود است : اول اینکه تر جمه تستری فقط قسمت قصص انبیا است که باید هیصم آنرا در جلدی نوشته باشد . ولی منهاج سراج این کتاب را چهار جلد گوید ، و قسمت تاریخ خلفای عباسی و حتی احوال ملوک طاهریه پوشنگی و دیلمیان

(۱) - رجوع شود به تعلیقات طبقات ناصری ۲۹۹ و ۴۰۸ .

وصفاریان و سامانیان و سوریان و غوریان را هم از آن نقل می نماید و ازین برمی آید که مجلدات بعدی کتاب، مشتمل بود بر احوال دودمان های شاهی خراسان که در عصر عباسیان بغداد برین سر زمین حکم رانده اند و شاید مکمل این مجلدات ابوالحسن بن هیصم باشد. و بنا برین منهای سراج این کتاب و مولف آنرا، طوریکه گذشت، بعناوین مختلف یاد کرده و شاید او را خلطی هم در بین پدر و پسر روی داده باشد. دوم: هیصم نابی قصص انبیارا به زبان تازی نوشت، که آنرا منهای سراج قصص نابی منسوب به هیصم نابی گوید. ولی در آنجا که آنرا تاریخ ابن هیصم می نامد، مقصد از آن تکلمه پسرش ابوالحسن باشد، که پدر ساکن نا و (ناب) اوبه شرقی هرات بود، و پسرش ابوالحسن باعتبار مسکن جدید خود به پوشنگی شهرت یافته باشد.

۳- از روی معلوما تی که در دست است، شجره نسب این دو دمان ناوی کرامی ثم پوشنگی را چنین ترتیب باید کرد:

هیصم امام فرقه هیصمیه

عبدالعزیز ناوی ابو عبدالله کرامی ناوی متوفی ۴۰۹ هـ .
محمد دختر در حدود ۴۴۰ هـ .

عبدالله

هیصم مولف قصص در حدود ۳۷۰ هـ (نابی)

علی

(ادیب و صوفی)

ابو نعیم حمزه فوشنجی
(محدث)

ابو الحسن ابن هیصم
تکمیل کننده قصص
در حدود ۵۰۰ هـ .

(فوشنجی)

اکنون منتخبی از نثر تستری که تر جمه از عربیست با همان املا
اصل نسخه کابل میاوریم :

ذکر فتنه شدن داود علیه السلام

بعضی گویند سبب فتنه داود آن بود که روزی با علما بنی اسرائیل
نشسته بود گفتند آدمی البته از گناه خالی نباشند و هیچ کس
نیست در عالم بی گناه. داود با خود گفت من خود رابطات مشغول کنم
و جهد کنم که گناهی از من صاف نشود و بگفت که بحول و قوت خدا
این کار بکنم. و بعضی گویند سبب آن بود که روزی در مناجات گفت
یارب ! من در کتاب تو خواندم که در حق پیغامبران اکرام
کردی و ایشان را بر گزیدی ایشان بچه چیز مستوجب آن کرامت
شدند ، تا من آن کنم که ایشان کردند . حق تعالی او را و حی کرد
که ای داود ! ایشان را به چیزها مبتلا کردم و بلاها دادم. ایشان
صبر کردند ، بدان سه چیز مستوجب کرامت شدند .

داود گفت : یارب ! مرا نیز مبتلا کن تا صبر کنم . حق تعالی او را
وحی کرد که ای داود ! چرا بلا را بر عافیت اختیار کنی ؟ خود را نگاه
دار ، که هم درین ماه روز دوشنبه سیزدهم ماه ترا به بلائی مبتلا خواهم
کرد ، و آن ماه رجب بود ، چون سیزدهم ماه شد ، داود به محراب
در رفت و منتظر بلا نشست و در تشویش افتاد و به زبور خواندن
مشغول شد . ناگاه مرغی بر صورت کبوتری از دریچه محراب
پیش او افتاد ، و بعضی گویند ابلیس خود را بدان صورت کرد و
پیش او افتاد . روایتی دیگر آنست که تن آن مرغ از زر بود و بالها از
دیباچ مکلل بدر ، و منقار او از فیروزه ، پنداشت که از مرغان

بهشت است ، واز حسن او متعجب بماند . و اوپسری کو چك داشت .
 باخود گفت : این مرغ را از بهرکودك بگیرم . تا بدان بازی کند .
 دست دراز کرد تا مرغ را بگیرد ، پاره از او دور تر شد و پیرید . داود
 پیشتر رفت مرغ پاره دور تر شد . پس داود از جای برخاست و خواندن
 زبور تر ك کرد ، و مرغ بیرید و برد ریچه محراب افتاد ، داود رفت که
 از آنجا بگیرد ، بسوی بستان او ریا بر پیرید و بستان بر جنب
 محراب داود بود ، نظر انداخت تا مرغ کجا رفت . زنی دید نزدیک
 حوض بستان ، برهنه سربشانه می کرد . و چون آن زن سایه مردی
 دید ، سر بالا کرد ، داود را بدید ، و او را موی دراز بود ، مویهای بیفشاند ،
 و تن خود را بدان مویها پنهان کرد . داود چون آن حال بدید گفت :
 انالله وانا الیه راجعون ، لاحول کرد و بجای خود باز گشت ، وزن
 او ریا نیکو ترین زنان آن روزگار بود ، داود غلامی را بفرستاد تا بنگرد
 که آن زن کیست ؟ و حال او چیست ؟ غلام باز گشت و گفت : آن
 زن متشایع دختر حنانا ، زن او ریا بن صورت یاست . و او ریا با تابوت
 بود در جنگ بلقا ، و یوا ب پسرخواهر داود بود امیر آن لشکر ، و
 ایشان قلعه را حصار گرفته بودند ، داود به یوا بنامه نوشت که او ریا
 را بفرما ، تا با پیش جنگ رود و تابوت را بر دارد و بر در قلعه جنگ
 کند و باز نرود مگر فتح کند ، تا او را بکشد . یوا بنامه را بر
 او ریا خواند گفت : سمعا و طاعة . تابوت را بر گرفت و در جنگ
 رفت و قلعه را فتح کرد . واز سنت ایشان آن بود که مردی دلیر از
 سبط یهودا تابوت را در جنگهای پیش حرب بردی و جنگ کردی تا کشته

شدی یا فتح روی نمودی، و نشا یستی که باز گشتی، چه اعتماد لشکر بروبودی مصنف گوید در باب عشق داود وزن اور یا روایات بسیار آمده است که فراخور حال و منصب پیغامبران نیست، و مثل آن بریشان نسبت نشاید کرد از آن سبب آنرا نقل نکردم. چه مثل آن از بازار یوعوام خلق مستحسن نیست خاصه از پیغامبران

• • •

پاسخنامه‌های انتقاد

نامه ای از کابل درباره تاریخ گردیزی (*)

در قسمت انتقاد مجله و زین راهنمای کتاب (شهر یور ماه ۱۳۵۰ ص ۳۷۴-۳۸۸) آقای طاهری عراقی به کتاب ترجمه السواد الاعظم نشر کرده بنیاد فرهنگ ایران ۱۳۴۸ شمسی توجهی فرموده و انتقاد دی بر آن نوشته اند.

درین سه سال که از نشر کتاب مذکور گذشته، منکه مهتمم و مرتب و تعلیق نویس آن کتابم، منتظر بودم که نظر دانشمندان را به آن کتاب بخوانم و اینک مجله شریف راهنمای این کار را انجام داد و خواندن نوشته های آقای طاهری موجب تنویر و امتنان من گردید.

مبادله افکار و اظهار اراء در مسایل ادبی و علمی کار مفیدیست که بسا از مبهمات و دشواری ها را روشن و آسان میسازد. بنابراین من میخواهم نظر خود را درباره مسایلی که آقای طاهری به شکل حقایق مسلمه ایراد داشته اند بنویسم، که اندر آن هم سخنهاست و بهتر است ناقدان محترم نظر و رای خود را لحن و لهجه یی ندهند، که گویا از مسلمات سخن می گویند، بلکه بگویند که نظر ایشان درباره فلان مسأله چنین است.

سپو های طباعتی

نخست باید گفت که تمام کتب و مقالات من که در خارج و طنم افغانستان نشر گردیده، چون زیر نظر من طبع نشده و چنانچه برآوردن کتاب صحیح از مطابع کار بسیا مشکل است، بنابراین برخی اشتباهات چاپی در آن وارد شده، که باید غلط نامه آن هم ساخته و ضم

(*)- مجله راهنمای کتاب، سال (۱۳۵۱)، شمار ه های اول و دوم، تهران.

میشد ولی موسسه نشر کنند بدین کارنپر داخته است و بنا بر این مسوولیت این گو نه غلط های چاپی را به مرتب کتاب که هزاران میل دورتر از جای طبع آن میز یسته و دخلی در امور طبع ندارد ، نسبت نتوان داد . مثلاً در (ص ۱۹) مقدمه سطر هشت مشتعل به جای مستملی و در سطر آخر (ص ۲۳۰) ندانی است بجای (ندانیست) غلطی چاپست . همچنین در (سطر چار حاشیه ص ۵۲) کلمه (او) در عبارت (شافعی ، اورا) حذف شده که به معنی جمله تغییر ی داد ه است و آقای طاهری هم در انتقاد خود باین مقصد اشاره کرده است . ولی اگر انصاف می فرمودند ، باید غلطی های ارباب طبع و چاپگران را باین عاجز نسبت نمیدادند ، والا در همین مقاله ایشان ، اگر سهو های طباعتی (ص ۳۷۴) مسبب بجای سبب ، یادرد (ص ۳۷۸) مذ هب حینقی به جای حنفی یادرد (ص ۳۸۸) حد اس به جای خدای را از سهو های نویسنده دانشمند بشماریم ، هر آینه از انصاف دور خواهد بود .

متن کهن ؟

اما آنچه آقای طاهری در (ص ۳۷۸) میگویند ، که این کتاب همان متن ترجمه شده عهد سانیان نیست بلکه به تخمین از قرن ششم است و برای ثبوت این مطلب مقایسه یی بین متن تفسیر طبری و این کتاب کرده اند .

درین مورد باید گفت که شاهنامه فردوسی يك متن معتبر قدیم است ولی اگر شما صد نسخه خطی آنرا با هم مقابله کنید ، دو نسخه را با همدیگر کاملاً مطابق نمی یابید ، در متون کهن همواره کاتبان و نسخه نویسان تصرف ها کرده اند ، ولی اگر در شاهنامه بیت یی مصرعی موافق سبك عصر فردوستی نباشد ، از روی آن حکم نتوان کرد که حاشا و کلا !! (بقول آقای طاهری) این شاهنامه مال فردوسی نیست ، و بقرینه فلان بیت یی که به ادای قرن ششم شبیه است این کتاب شاهنامه هم سرود ه قرن ششم است !!

در نظایری که آقای طاهری داده اند یکی ترجمه آیت وما اتکم الرسول فخذوه وما نهکم عنه فانتهوا (حشر ۷) است . اکنون خواننده سبک شناس گرامی به ترجمه طبری و سواد اعظم درسطور آتی دقت فرماید که کدام یک کهنتر است ؟
در طبریست : آنچه داد شمارا پیغامبر ، بگیرید و آنچه باز زد شمارا از آن بپرهیزید (۷. ۱۸۲).

در سواد اعظم است : آنچه رسول صلی الله علیه وسلم بشما آورد چنگ در آن زنید و از آنچه باز داشت باز استید (ص ۳۱).
آیا در اینجا چنگ در آن زنید - باز استید ، نسبت به افعال مستعمل امروزه بگیرید - بپرهیزید قدیمتر نیست ؟

در متون قدیم همواره کاتبان و حتی علمایی مانند جامی در طبقات صوفیه خواهی عبدالله انصاری و خواهی پارسا در همین متن ، عامدا و قاصدا تصرفات کرده اند و بقول جامی «به عبارت متعارف روزگار» در آورد ه اند . پس آنچه بنصرف کاتبان در متنی دستبرد یافته شده باشد ، از اعتبار تمام متن نمی کاهد . ولی اگر از طبقات صوفیه ، نفحات الانس و از سواد اعظم رساله عقاید خواهی پارسا ساخته باشند ، آنرا کتاب جداگانه بنشاء جدید توان شمرد .

من نمیگویم : که سراپای سواد اعظم عین همان انشاء عهد سامانی است ، ولی اکثر کتابهای عهد قدیم دارد و بنابراین تصریف کاتبان و نسخه نویسان مابعد ، از قدمت و اصالت تمام کتاب نمی کاهد و همه کتابرا به قرن ششم نمی توان فرود آورد .

نسخه های مورد استعمال فراوان مردم ، مانند شاهنامه یا تفسیر طبری یا این کتاب عقاید ، اختلافات زیادی با همدیگر دارند و هر قدر که باین زمان نزدیکتر میگردند ، در متون قدیم تصرفات بعمل آمده است چنانچه نظایر آنرا در نسخه های قدیم و جدید شاهنامه و تفسیر طبری و غیره کتب کثیرا لا استعمال توان دید ، ولی با وجود آن شاهنامه همان شاهنامه است و تفسیر طبری همان تفسیر ! این کار دانشمندان خوش ذوق سبک شناس است که اصیل و قدیم را از جدید

جدا کنند ، و لی بامقایسه چند جمله نمیتوان حکم قاطع کرد ، که تمام متن حدود ۳۷۰ ق را به ۵۷۰ ق پایین آوریم . در حالیکه مقدمه کتاب و گفتار ترجمه کننده آن صراحت دارد واز آن انکار نتوان کرد .

مقایسه متون در سبک شناسی کاریست که مویذ ظن و حدس باشد نه فرآورنده یقین و حتم .

ترجمه همین آیت سور هشر را در کشف الاسرار میبدی (۵۲۰ هـ) چنین میخوانیم : «وهر چه شما رادهد رسول ، آنرا میگیرید و هرچه شمار از آن باز زند بازشوید » (۳۰۱۰) .

اکنون تعا بیر این هر سه متن را ببینید :

قرآن	طبری حدود ۳۶۰ هـ	سواد حدود ۳۷۰ هـ	میبدی ۵۲۰ ق
اتکم	داد شما را	بشما آورد	شمارادهد
رسول	پیغامبر	رسول	رسول
خذه	بگیرید	چنگ در آن زنید	میگیرید
نهمکم	باز ز دشمارا	باز داشت	باز زند
فانتهاوا	بیر هیزید	باز استید	باز شوید

درین آیت اتکم به (داد - آورد - دهد) واخذ به (گرفتن و چنگ زدن و گرفتن) ونهی به (باززدن - باز داشتن) و فانتهاوا به (بیر هیزید - باز استید - بازشوید) در سه متن مذکور ترجمه شده است .

اگر ترجمه فانتهاوا (بیر هیزید) را در طبری قدیم و اصل ترا بدانیم و باز استید سواد اعظم را به عقیده آقا ی ناقد ، مال قرن ششم بشماریم ، پس در همین تفسیر طبری ، مشتقات باز استادن را هم بهمین معانی می یابیم .

در تفسیر آیه ۱۹۲ ۱۹۳ سوره بقره دو بار ترجمه فانتهاوا (اگر باز ایستند) آمده ، در حالیکه در همین سوره مکررا ترجمه اتقوا (بیر هیزید) است .

واز این برمی آید که چنین مقایسه ادبی نمیتواند کاملاً مناسب
اعتبار و معیار کامل تشخیص متون باشد، و اگر ما همین دو متن
طبری و سواد اعظم را تماشا با هم مقابله کنیم، بسا موارد مشابه
یکدیگر از نظر تشابه کلمات و الفاظ و جمله بندی و تعبیر
دارند، که این خود مبحث علیحده بیست و در اینجا مجال تفصیل
بیشتر ندارد.

چون هدف نوشته مولفان مختلف است، بنابراین گاهی در یک عصر
هم در ترجمه آیات کلام الله تفاوتی دیده میشود. زیرا مفسران در
ترجمه کوشش داشته اند، تا حتی المقدور کلمات مطابق عربی رادر
پارسی بیابند و آیات شریف قرآنی را تحت اللفظ ترجمه کنند.
ولی فقیهان و اهل کتاب و ادب قدری آزاد بودند و مقصد آیت را به عبارات
خود می نوشتند و ازین رو گاهی اختلافي در ترجمه آیات قرآنی در
دو متن معاصر هم دیده میشود، که حاکی از ذوق و معلومات و نیروی
ادبی و علمی مولف و هدف نوشته اوست.

مترجم کتاب؟

ناقد محترم درباره مترجم فارسی متن عربی سواد اعظم بر
خلاف آنچه در مقدمه خود کتاب به تصریح آمده، نتیجه گیری
بعید الاحتمالی کرده که بانصرت کتاب مطابقتی ندارد.

اولاً باید گفت که تلخیص خواجه محمد پارسا بخاری از سواد اعظم
انتخاب گویانه با افزایشها بوده که در اوایل قرن نهم هجری
بعد از پنج قرن انجام گرفته است. بنابراین وقتی که اصل متن کتاب
در دست باشد، برای تحقیق، همین متن اولی و افضل است، تا
به یک انتخاب و تلخیص گویانه آن، که باتصرف بعدی یک مولف
دیگر پس از پنج قرن بوجود آمده است.

در متن مقدمه کتاب آمده که «امیر عادل اسماعیل بفرمود مر
عبدالله بن ابی جعفر را و باقی فقها را که بیان کنید مذهب راست و
طریق سنت و جماعت... پس ائمه و اشارت کردند به خواجّه

ابو القاسم سمرقندی ... تصنیف کرد این کتاب را بتأزی و به نزدیک امیر خراسان آورد . (ص ۱۹) .

یک سطر بعد گوید : « پس امیر خراسان بفرمود که این کتاب را به پارسی گردانید . » در اینجا ناقد محترم ، امیر خراسان را همان ، اسماعیل سامانی (۲۷۹ - ۲۹۵) پنداشته و گوید « و اگر امیری دیگر از امرای آل سامان مراد بود بایستی « امیر خراسان » را به گونه یی تبیین و تفسیر می کرد با عطف بیانی یابدلی ، چنانکه التباس و تداخل را سبب نشود . دیگر آنکه نحوه استعمال فعل « گردانید » دلالت واضح دارد برینکه ترجمان کتاب خود حکیم سمرقندی است و لا غیر . »

این استنتاج آقای طاهری بدین سبب بعید است که در صفحه (بیست و دوم) متن کتاب ، مترجم باصراحت می گوید « پس من این کتاب را به پارسی جمع کردم زیرا که آن خواست امیر خراسان نوح ابن منصور » و ازین بر می آید که مترجم غیر از ابو القاسم سمرقندی مولف کتابست ، زیرا نوح ابن منصور پادشاه هشتم دودمان سامانی از ۳۶۶ - تا ۳۸۷ ق حکم رانده است ، در حالی که حکیم سمرقندی مولف سواد اعظم در محرم ۳۴۲ ق از جهان رفته است .

با این تصریحی که مترجم پارسی به خواست امیر عهد نوح ابن منصور دارد شکی باقی نمی ماند ، که ترجمه کتاب باید در حدود ۳۷ ق شده باشد .

برین مطلب دلیلی دیگر هم در متن کتاب موجود است : در صفحه هجده گوید : پس رائه واو (امیر اسماعیل) اشارت کردند بخواجه ابو القاسم سمرقندی و آنرا گفتند .

در ص نزد ه گوید : و حدیث کرد مارا علی ابن سفدی و گفت مارا حدیث کرد ابو محمد بن عبدالله مروز ی مستملی خواجه امام زاهد ابو القاسم حکیم سمرقندی که گفت : «

در ص ۱۶۷ گوید : « خواجه ابو القاسم حکیم گفت : می خواهم تا نامهای ایشانرا بیان کنم . اگر مافرض کنیم که ترجمان کتاب به

پارسی ، خود همین ابوالقاسم حکیم سمر قندی است ، پس خود و ی که مولف است چگونگی در موارد بالا خود را خواجه ابو القاسم امام زاهد گوید و از خود بوسیله دونفر دیگر روایت نماید و گوید حدیث کردما راعلی ابن سفدی از ابو محمد مستملی !

مولف کتاب ابو القاسم حکیم سمر قندی (متوفای ۳۴۲ ق) در نصف اخیر قرن سوم و نصف اول قرن چهارم میزیست و این کتاب را بر عربی نوشت و به پادشاه وقت امیر اسماعیل سامانی که تا ۲۹۵ ق حکم رانده تقدیم داشت .

هشتاد و اندک سال بعد در حدود ۳۷۰ تا ۳۸۰ ق. شخصی که متن عربی کتاب را بوسیله علی سفدی از مستملی حکیم سمر قندی ابو محمد بن عبدالله مروزی شنیده بود به خواست نوح بن منصور آنرا پارسی گردانید .

با این تصریحاتی که در متن کتاب موجود است جای این که گویند خود حکیم سمر قندی مترجم پارسی کتاب است باقی نمی ماند ، و نمی دانم آقای ناقد تمام این تصریحات را چرا نادیده انگاشته است ؟

افعال ماوراء النهری

این تسمیه را برای افعال مختوم به «ی» مجهول از این رونوشتی ام که تاکنون هم آثار این گونه افعال در محاورات بعضی از مردم ماوراء النهر باقی مانده است و لی در جای دیگر شنیده نمیشود و این تسمیه باعتبار زندگی بالفعل اینگونه افعال در آن ناحیت های مردم فارسی زبان است والا ممکن است طوریکه آقای طاهری نوشته اند در ازمنه گذشته در دیگر جایها مستعمل بوده است و تسمیه و نسبت شی بجایی مانع آن نیست که شی غیر از جای منسوب بدان در دیگر سرزمینی موجود و مستعمل نباشد .

آقای طاهری در تحلیل افعال «راست گفتی این طاعتها نکرده ای ! ولیکن می گفتی و می اندیشیدی که اگر مال بودی ، حج کردی و غزا کردی و صدقه دادی .» مطابق به لهجه وادی مرو چامروزی ایران

اظهار را ی کرده او لا می نویسند که این صیغ استمرار ی نیست . و چند سطر بعد می نویسند که « اگر هم این قائل شویم باید بگو ییم «ی» استمرار است » .

ازین تذبذب پدید می آید که آقای ناقد محترم در حکم اول خود یعنی عدم استمرار ی بودن افعال مذکور مطمئن نیستند و خود بوجه دیگر یعنی استمرار ی بودن «ی» و اواخر افعال نیز قایل اند . ولی فرق درینجاست که دری زبانان افغانستان و ماوراء النهر صوت دراز (ی) مجهول استمرار ی را باصوت «ی» معروض ضمیر خطم صیغ مخاطب ، فرقی میگذارند و هر دو را باصوت «ی» معروف ادا نمی کنند .

بنابرین اگر صیغ مذکور را با لهجه کنونی مردم ایران باصوت ((ی)) معروف بخوانند شاید تحلیل آقای طاهری بی جا نباشد ، ولی نباید که آقای ناقد دانشمند خصوصیات لهجوی خود را بر دیگران بصورت حقایق مسلمه تحمیل نمایند ! ورنه نزد ماصوت «ی» معروض در دو فعل می گفتی و می اندیشیدی که ضمیر مفرد مخاطب است ازصوت «ی» مجهول استمرار ی مفرد غایب بودی جداست . و این خصوصیت لهجوی یعنی فرقی «ی» معروض و مجهول از زمان قدیم در لهجه مردم مان این سو محفوظ مانده است .

اسم حالت یا حاصل مصدر ؟

ناقد محترم اسم حالت مثل سلطانی ، صعبی ، هو لی ، خلیفتی را به تقلید گرامر عنعنوی عربی حاصل مصدر گفته اند و من با این تسمیه موافق نیستم زیرا مصدر در عربی که یکی از السنه سما می است شکل بسیار مجرد ماده اصلی افعال است که در عربی اسم فعل باشد مانند ضرب ، فعل ، اکل ، شرب و غیره .

هنگامیکه گرامر نویسندگان فارسی مصدر افعال را درین زبان جستجو کردند اسم فعل در مقابل عربی یعنی زدن ، کردن ، خوردن ، نوشیدن را هم مصدر گفتند ، درحالیکه ماده مجرد درین اسماء افعال زن ، کن ، خور ، نوش است .

بهر صورت اینکه اسم فعل را در فارسی مصدر بگوییم یا ماده دیگری از همان ریشه ، بحث علیحدہ ایست کہ درینجا جای آن نیست .
 ناقد محترم داود و دستور را صفات گرامری نمیداند ، و لی اگر داود و دستور را به معانی (قاضی و وزیر) بشمارید صفا تند و بالحاق (ی) اسم حالت را از آن ساخته اند .
 در بهلولی هم Dastwar یا Dastevar به معنی قاضی و حکم صفتی بود و داود هم ا زاصل اوستایی Dato-bara و Datbar
 بهلولی مخفف داد و ر بر وزن و معنی داد گر جز صفت چیزی نیست .

فردوسی گوید :

خجسته سیا مک یکی پو رداشت

کہ نزدینجا ی دستور داشت (ار ۳۱)
 این کلمه ا زدست (اصول و روش و طرزو مسند) بر آمده کہ در پارسی بنظر می آید :

کسی را سخن بلند ازی—دست

سوگند به مصطفی اگر هست (خاقانی)

زهی دست وزا رت از تـودستور

چنان کز پای موسی پایه طور (انوری)

پس دستور ، حامل اصول و ناظم و مجری یک روش و در گرامر صفت باشد ، کہ به الحاق (ی) اسم حالت از آن توان ساخت (دستور جمع ی) مانند :

«وقاضی را دستوری است کہ چنین مصالح باز مینماید کہ همه را اجابت باشد» (بیہقی ۴۱۴۰) اینکه دستوری را به معنی اجازت ہم گرفته اند توسیعی است از معنی اصل آن .

تعصب آگین ؟

آقای ناقد گوید : آنچه در بیان عقاید و مقالات فرقه ها آمده است از اعتبار عاری است و گفتاری است غرض آلود و پنداری تعصب آگین (ص ۳۸).

چنانچه من در مقدمه کتابت بشرح داده ام ، این کتاب محصول چنین دوره عقلی است که مردم خراسان هنوز در مرحله ایمان و عقیدت بوده و دوره تعقل و تفلسف کاملاً آغاز نشده بود . (ص ۸) .

آقای طاهری نیز میگوید : استدلالات بیشتر بر پایه نقل است تا عقل ... مردمانی بوده اند دین باور و پذیرا (ص ۳۸۰ راهنمای کتاب) .

در چنین صورت حکم غرض آلود و تعصب آگین بر نوشته های مولف سواد اعظم صحتی نخواهد داشت . زیرا آنچه از عقیدت خالص و ایمان محکم زاید و خرد و تعقل را در آن راهی نباشد «غرض آلود» نباشد بلکه اخلاص آلود است و عقیدت است که بگفته خود آقای طاهری بر پایه نقل استوار است . همچنانکه عقیدت فوق العاده و اخلاص لایتنهای یک شیعی خالص العقیده را در باره ائمه اطهار ، غرض آلود و تعصب آگین نمیگوئیم ، همین طور نوشته های حکیم سمرقندی که بر پایه عقاید اهل سنت و ایمان خالص وی بدان مبادی استوار است نه غرض آلود است و نه تعصب آگین ! زیرا اهل هر فرقه مذهبی بروش و مذهب و عقیده خود چنین باور و پذیرایی دارند و هنگامیکه ازین ایمان کامل و عقیده خالص مذهبی یادینی ، در موارد غیر دینی و مقاصد دنیوی و مادی کار گرفته شود ، آنگاه شوائب مادی آنرا «غرض آلود و تعصب آگین» می سازد .

اما اینکه فواید و زیان های اینگونه عقیدت خالص از نظر اجتماعی چیست ؟

بحثی است جداگانه که در اینجا جای آن نیست ، ولی بقول مولوی بلخی :

هندیان را اصطلاح هند مدح سندیان را اصطلاح سند مدح

ترجیح و جوه ثانوی

آقای ناقد گرامی بسابقه ذوق شخصی و جوه ثانوی برخی از کلمات یا

جملات را که من در پاورقی قرا ردا ده ام مرجع شمرده اند که مربوط به ذوق و قریحه اوست و انس آن گفته نمیتواند که آنچه من خوش دارم ، همگان باید از آن حظ برند !

درین گونه موارد یکی ازوجه مضبوطه نسخ خطی را که به نظر من ثقه تر آمده به متن برده ام و صورت ثانی آنرا در حاشیه نشان داده ام . چون ذوق و نظر شخصی برای دیگری حتما مناسط اعتبار نیست ، خوانندگان گرامی میتوانند کلمه با در نظر داشتن و جبین ، یکی را بر دیگری برگزینند . مثلاً در (ص ۲۶) کلمه (تری) در يك نسخه به معنی و به جای (ثری) عربی آمده که در معنی کلمتین فرق نیست ولی من به ملاحظه پارسی بودن (تری) را در متن و (ثری) را بحاشیه برده ام که هر دو صحیح است . اما استعمال (تری) خاص پارسی به جای (ثری) در خور ضبطو جالب است و نباید چنین لغت مغتنم را به سبب آنکه «ثری صحیح است» نادیده انگاریم .

بلی ! منم در پاورقی ضبط کرده ام که (ثری) صحیح است ، ولی به جای آن استعمال کلمه خالص (تری) پارسی هم بسند همین کتاب ، صحیح و مغتنم است ، و باید در فرهنگ جامع زبان ضبط گردد ، و ازین روست که من آنرا در فهرست لغات آخر کتاب هم در ردیف (ت) گرفته ام . و اگر باعتبار اینکه (ثری) هم صحیح است از ضبط (تری) پارسی خود داری شدی ، يك کلمه قدیم زبان در مورد خاص از میان رفتی ، که به عقیده من جایز نبودی .

املاي چند کلمه

ناقد محترم ترجیح املاي اسمای افعال رسانیدن - آوردن - بگرویدن - رابه افعال رسانیدن (ص هجده) آورد (ص نزده) یگر ویدند (ص بیست و هشت) بسند اینکه املاي اول در برخی کتب قدیم آمده سهو شمرده اند .

درین شکی نیست که گاهی بر سبیل شنو ذ ، چنین املا که مطابق تلفظ و خوانش عامه است در کتب قدیم دیده میشود ، ولی عامتر

و مروج تر نیست که مورد تقلید باشد. چون شکل فعلی آنهم دریکی از نسخ محل رجوع بوده، بنابراین آنچه قریب به فهم عامه خواننده امروز است، در متن آورده شده و صورت دیگر آنرا به حاشیه برده‌ام. چون اینگونه املا در تمام کتاب دیده نمیشود، بنابراین آوردن آن در متن فقط درین سه جای مناسب بنظر نمی آید و فقط بذکر آن در پاورقی اکتفا رفته است.

همچنین است املا ی نوشتن (ی) به جای کسر ه اضافی، که املا ی متبع عامه نبود و نیست و من در متن کسر ه و در پاورقی صورت (ی) دار آنرا گرفته ام.

ترتیب فهارس

ناقد محترم فهارس کتاب را نیز مورد انتقاد قرار داده است که به ترتیب صفحات اصل نسخه خطی است نه عدد صفحات مطبوع کتاب. اولاً باید گفت که ترتیب ایسگونه فهرست ها بروش علمی، کار طابعان و ناشران است، که بعد از طبع کتاب آنرا مطابق صفحات مطبوع ترتیب کنند. این عاجز که به هزاران میل از جای طبع کتاب دورم و نسخه مطبوع هم بعد از سه چهار ماه بمن میرسد نمی توانم این ماول را بر آورم و ازین روست که من برای سهولت کار خود، يك فهرستی از اعلام و اماکن و لغات و غیره از هر کتاب زیر کار خود ترتیب میدهم که بر اساس صفحات اصل نسخه خطی باشد. اکنون و وظیفه طابع و ناشر است که بعد از طبع کتاب، ایس فهارس را مطابق صفحات مطبوع برگرداند. ولی متأسفانه این کار را در هیچ یکی از کتب من نکرد ه اند و حق اینست که درین صورت مقصد فهرست سازی که سهولت کار و زود یابی مطلب است فوت میشود.

امید است ناشران محترم و موسسات علمی ناشر کتب، ایس شکوه نویسند ه گرامی را بشنوند و در آیند ه عدد صفحات نسخه مطبوع را در فهارس کتب برسانند.

اما درباره شکل ضبط کلمات در فهارس القبا یی باید گفت که در

ترتیب کلمات هم باید سهولت یافتن مطلب در نظر باشد و ازین-
 روست که برخی کلمات از ردیف مربوط خود به جای دیگری رفته
 است. مثلا مراد من در ضبط کلمه (بنسوزد همین شکل کلمه با الحاق
 (ب-ن) است که باید در ردیف (ب) باشد. اگر آنرا به ردیف (س)
 ببریم، شاید جستجو کننده آنرا زود نیابد، و علاوه برین نسوزد-سوزد
 هر دو افعال بسیار آشنا و عادی مستعمل اند که هیچگونه شذوذ
 و ندرتی ندارند، ولی شک——ل (بنسوزد) آن در خور توجه است
 که همین فعل منفی دارای (ب) زینت یا تاکید، در طبقات صوفیه
 هروی و دیگر کتب کهن فراوان به نظر می آید.
 در خاتمه باید گفت که دقت نظر ناقد محترم، درباره نسخه مطبوع
 سواد اعظم و کاریکه من بر آن کرده ام، در خور استحسان و سپاس
 گزاریست که دایم و روز افزون باد.

در پاسخ انتقاد بر فضایل بلخ (*)

در قسمت انتقاد کتاب مجله راهنمای کتاب (شماره ۱۰-۱۲ سال،
 ۱۶ دی اسفند ۱۳۵۲ ش) ص ۶۷۷. ۶۸۴ انتقادی بر نسخه مطبوع
 فضایل بلخ از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۵۰ ش
 به قلم آقای غلام رضا زرین چیانشر گردیده که برخی از مطالب
 آن نادرست و توضیح طلب است برای اینکه خوانندگان گرامی
 راهنمای کتاب در اشتباه نمانند به رد و توضیح آن در سطور ذیل
 می پردازیم:

(*)- مجله راهنمای کتاب، سال (۱۳۵۳)، شماره هفتم، هشتم و
 نهم، تهران.

نخست باتاسف باید گفت که جناب ناقد محترم، تمام کتابخانه خوانده و حتی ندیده و ورق گردانی هم نکرد و با عجلت قبل از تدقیق و تحقیق، قلم گرفته و انتقادی سپرد خامه نموده اند و بنا بریند راکثر موارد انتقاد، خود با اشتباهات فاحش مبتلایند در صفحه ۶۸۱ انتقاد خو دمینویسد: «از جمله نامهای متعددی برای بلخ ذکر کرده اند: بامی، برخ، بروقان ۴۶۸ بهار در ۴۶۹ چهارطاق ۴۷۰ دارالفقا هه ۴۷۲ قبة الاسلام ۴۷۹ مرجیابان ۴۸۴ و بلخ الحساء»

ناقد محترم در اخذ این نامها تنها فهرست مطالب (کشاف) آخر کتاب را دیده، و این نامها را از روی این فهرست بیرون نویسی کرده اند و به متن کتاب و صورت ذکر یک مولف کتاب یا محشی از آن کرده رجوع نفرموده اند زیرا، اعداد صفحات بالا مربوط به متن کتاب نیست، بلکه صحفاً تیست که کشاف (فهرست عمومی) کتاب در آن طبع شده است و معلومست که نویسنده محترم از روی کشاف قلمداد کرده اند.

اگر ناقد محترم زحمتی بر خود گوارا می فرمود و به متن کتاب رجوع میکرد، به چنین اشتباه مبتلا نمی شد. زیرا بروقان و بهار دره و چهارطاق از نامهای متعددی بلخ (طوری که ناقد محترم پنداشته) نبود، بلکه نامهای قصبات یا قرا ی بلخند که بروقان دریاورقی ص هفده خطی = ۱۹ مطبوع، و بهار دره در ص ۳۱ خ = ۳۲ مط، و چهارطاق در ص ۳۲۷ خ = ۲۷۴ مط شرح شده اند و کلمه مرجیاباد (مرجی آباد) که در فهرست به صورت غلط مرجیابان طبع شده صحیح آن در متن کتاب (ص ۲۸ خ = ۲۸ مط) مرجیاباد است، و جناب ناقد به متن صحیح رجوع نفرموده و مرجیابان مسموخ چاپی را از فهرست گرفته اند!

اشتباه دوم ناقد محترم درینست که میفرمایند: «طی مطالعه کتاب (!) اینجا نب در یافتیم که اشتباهات و لغزشهایی

بسیار از همه گو نه (!) در آن یافت میشود که از شدت و فور نگران بودم که شاید نگارنده این سطور خود راه خطا میرود و اینک فهرست وار به پاره ای از آنها اشاره می رود .

ناقد گرامی بعد از این فهرستی را میدهد ، که ذکر یا شرح برخی از کلمات یا اعلام را که در پاورقی های کتاب به صفحات دیگر حواله داده شده ، در همان صفحات نیافته و آنرا ((اشتباهات و لغزش های بسیار از همه گو نه !)) شمرده اند ، در حالیکه درین باره بقول خودشان « راه خطا پیموده اند » زیرا نسخه مطبوع فضایل بلغ را هر کس که مطالعه کند ، در هر صفحه آن دو عدد می بیند : یکی بر جبین هر صفحه که شماره مسلسل صفحات مطبوع است . و دیگر بر حواشی راست و چپ صفحات ، شماره مسلسل صفحات نسخه اصلی خطی کتاب هم داده شده ، و همین اعداد در متن بین علامت () به حروف سیاه تکرار شده است .

پیش از آغاز مقدمه کتاب برصنم تنها این یاد آوری چاپ شده است :

«تمام حواله های صفحات ، در آغاز و حواشی و تعلیقات و فهرست آخر کتاب همان اعداد است که در متن کتاب بین () آمده و در حاشیه دست راست صفحات هم نوشته شده است و مراد اعداد پیشانی صفحات کتاب نیست .»

احتیاط را همین مطلب باز در آخر متن کتاب بر صفحه اول قبل از تعلیقات و فهرست (ص ۳۹۲) تکرار چاپ شده و باز بر (ص ۴۵ و ۴۶۳) هم زیر عناوین نوادر لغات و کشف متن کتاب ، چهارم بار تکرار گردیده ، تا خواننده با اعداد پیشانی صفحات مطبوع رجوع نکند .

این ترتیب در سه و چهار جلد کتابهای که از نویسندگان عاجز در تهران چاپ شده ، بنابر مجبوریتی که غایب بود رعایت گردیده ، زیرا این گو نه فهرست بعد از صفحه بندی و طبع کتاب ،

بلحاظ اعداد صفحات مطبوع، باید ترتیب گردد. در حالیکه مرتب و محشی کتاب، از جای طبع آن، بقا صله بیش از هزار میل سکونت دارد، و نمی تواند صفحه بندی، آنرا پیش از طبع و نشر تخمین کند ناچار قبل از فرستادن آن به موسسه طبع کننده، فهرس آنرا بر اساس صفحات مخطوطه اصل ترتیب می دهد و مراجعاتی که در حواشی و تعلیقات باعداد صفحات میدهد بر اساس صفحات مخطوطه می باشد، و در کتاب فضایل بلخ نیز همین ترتیب به سبب ضرورت مراعات شده است.

بنابرین تفصیل، تمام مراجعاتی که به اعداد صفحات، در حواشی متن و دیباچه و تعلیقات کتاب داده شده، مربوط به اعداد صفحات مخطوط کتاب، بر حاشیه راست و چپ صفحات مطبوع است نه پیشانی آن. و همین مطلب برای جلب توجه خوانندگان چهار بار در موارد لازمه مذکور در بالا تکرار شده، اگر ناقد محترم یکی از این یسار آوری ها را نخواند و مطالب مربوطه را در اعداد پیشانی صفحات مطبوع نیافته باشند، قصور و لغزش این عاجز نخواهد بود. و رنه اگر ناقد عزیز، این «اشتباهات و لغزشها» را مطابق قواعد مقرر این کتاب که چهار بار تذکار شده، در متن و حواشی و تعلیقات، بر اساس اعداد حواشی راست و چپ صفحات جستجو، فرمایند، همه مراجعات را به جای خود خواهند یافت نه «اشتباهات و لغزشهای همه گو نه»!

اشتباه سوم ناقد گرامسی اینست: که فهرست آخر کتاب را «قسمت اعلام و مکاتباتی جغرافی» پنداشته، در حالیکه بر صفحه ۴۶۳ عنوان آن چنین طبع شده:

«کشاف متن کتاب فضایل بلخ مشتمل بر اسما اعلام و اماکن و مطالب و کتب» کلمه کشاف را در کتب عربی جدید، در مقابل اندکس Index فرنگی به معنی فهرست عمومی مواد یک کتاب گرفته اند، و مراد از آن فهرست اعلام و اماکن نیست، بلکه بشمول این

چیزها، مواد عموماً می‌دیگر کتاب‌نیز می‌باشد، و در آخر کتاب مطبوع ما چنانچه در بالا خواندید هم این مقصد در کلمه «مطالب» افاده شده، تا خواننده کتاب آنرا تنها فهرست اعلام و اماکن نپندارد. و با این توضیح کلماتیکه ناقد گرامی در (ص ۶۸۲-۶۸۳) راهنمای کتاب به عنوان اشتباه و لغزش قلمداد کرده، تمام آن زیر عنوان «مطالب کتاب» می‌آیند، که خواننده میتواند از روی آن برخی از مطالب را در متن کتاب باسانی بیاورد. مانند هفده تن مشاهیر بلخ، در آهنین، اسپریس، کوی آهنگران، نفرت از ظالم، کاریزهای خراسان، که ناقد گرامی مورد انتقاد قرار داده اند، و این شیوه جنرال‌اندکس امروز در کتب السنه دیگر معمولست. اما اگر علامت × در کشف این کتاب، غیر از اماکن نهاده شده و یا با اماکن نیاورد، یا شبهه را به جای شبیه و لغات را به جای لغت و جرح را جرح و بزودی رابزد، به صورت مغلو طبع کرده باشند، اینگونه اغلاط چاپی که ناقد محترم اشاره کرده - شاید درین کتاب و هر کتابی دیگر کم و زیاد باشد که به چاپخانه و مصحح طبع تعلق دارد، مثلیکه در همین مقاله ناقد محترم (ص ۶۷۸) مدحش به جای مدحش و مستغینا به جای مستعینا بغین منقوط طبع شده و قصور از نویسنده محترم نیست. اما اینکه اسپریس را به معنی میدان گفته و جز مکانهای جغرافی نه شمرده اند، محل تعجب است. زیرا اسپریس هر میدان را نگویند، بلکه میدان اسپ دوانی و مرکب از اسب - راس (راه) است بدرازی دو هزار گام که در تفسیر اوستا آمده (بنگرید: دکتر معین: حاشیه بر هان ۱۱۹۱ و فرهنگ دهخدا ۲۰۷ و فرهنگ شاهنا ۲۱۴) و در متن فضایل بلخ (ص ۲۳ مط) وارد است: «به موضعی رسید که آنرا «اسپریس» میخوانند». و این عبارت مولف روشن میسازد که موضع (مکان) خاصی بود در بلخ و جز امکان جغرافی.

در تعلیقات فضایل بلخ یک فهرست مفصل نوا در لغات و تراکیب را بین (ص ۴۵-۴۶۲) داده‌ام، که ناقد محترم در آن باره نوشته اند: «در بخش لغات و ترکیبات عددی کلمات ساده امروز آمده

است ... و بالعکس پاره ای از لغات و اصطلاحات اصیل از یاد رفته نظیر نباید - مبادا ۱۴ ر ۳۱۳ .

درین باره رای من اینست که باید کلمات ساده امروز را که در متون قدیم صورت استعمال خاصی داشته و یا در معانی و موارد خاصی بکار رفته و حتی گاهی تغییر مفهوم متداول هم داده باشند - در چنین فهرس باشکله مستعمل به صورت صیغه (نه مصدر) طوریکه ناقد محترم ضرور دانسته اند (مندرج گردد . مثل غوغا (ص ۴۲۹ مط) که امروز به معنی هیاهو و شور و فریاد با اسم فعل (کردن) شنیده میشود ، و لی در متون قدیم به معنی گروه مردم میست که جمعا فساد یا احتجاج و بلوا کنند ، و بهمین معنی در متن ما آمده «واکنون مرا بدست غوغا بماندند» یاروزه (می گرفتند) ص ۳۲۲ مط که ظاهرا روز کلمه ساده شناخته و معمول امروزه است ، و لی برخی بآن (داشتن) می آورند و روز ددار (صایم) ازین مقوله است و در یکی از نسخ «روزه میداشتند» هم آمده و اکنون گویند :

احمد روزه دارد . اما استعمال آن با (گرفتن) ترکیب خاصی است که در محاوره برخی از مردم افغانستان ، و از آن جمله در زبان پشتو هم با معادل (گرفتن) = نیول مستعمل است و باید درین چنین فهرس ضبط گردد . تا از فرهنگ مفصل زبان بیرون نماند و همین مواد ، است که کار فرهنگ نویس را در مراجعه به متون قدیم و فراهمی نظایر آسان میسازد و بدلیل اینکه «کلمات ساده امروزی» اند ، باید متروک نگردند .

اما در مورد کلمه «عوان» شرحی در سه صفحه (۴.۳ - ۴.۵ مط) با مراجعه به فرهنگهای مشهور مثل مقدمه الادب و غیاث اللغت و منتهی الادب و المنجد و کتب دیگر مانند قاموس قبایل پنجاب (انگلیسی) و دوا وین ناصر خسرو و سنایی و منوچهری و شرح مثنوی و تحلیل اشعار ناصر خسرو کتاب النقص والمعجم و حتی کتب حدیث و تصوف مانند جامع الصغیر و حلیه الاولیاء داده ام ، و لی ناقد محترم همه آنها را نخوانده و میفرماید : «قبلا میبایست به فرهنگهای معتبر رجوع

شود» !! چند سطر بعد می نویسد: «در معنی کردن لغات، فقط از

غیاث اللغات و برهان قاطع استفاده شده است.»
اینکه من میگویم: ناقد محترم کتاب را نخوانده و برآن انتقاد
نوشته اند و قتی بر خواننده گرامی ثابت و روشن می گردد، که در
صفحات مختلف کتاب به رجوع بدین کتابهای لغت بر میخورند:
قاموس هندی (ص ۴۳۴ مط) قاموس سنسکریت (ص ۴۳۵) مجمع
البحار (ص ۳۱۵، ۳۶۷) المنجد (ص ۳۷، ۴۷) منتخب اللغات (ص
۱۶۳) صراح (ص ۲۳) لسان العرب (ص ۳۵) مختار الصحاح
(ص ۱۵۹، ۱۸۲، ۱۹۴) تعریفات سید شریف (۱۶۵، ۲۹۵) مقدمه
الادب و مخشری (۱۷۳، ۲۲۳) مفاتیح العلوم خوارزمی (ص
۳۶۹) فرهنگ پهلوی (ص ۴۰۷).

باز می نویسند: «برای اندازه ها از اصطلاحات غیر فارسی چون
پیک، پنت، لی، چانگ، فت، میل استفاده شده.»

این کلمات در ص ۴۳۲-۴۳۶ در ترجمه متون کتب زائران چینی
فاهیان و هیون تسنگ آمده، که اصلا کلمات چینی است و معادل
آنها هم محققان غربی و مترجمان به اندازه های انگلیسی آورده و من
هم تعبیر چینی و انگلیسی را که ابتدا اصلا معادل فارسی ندارند
گرفته ام. آیا آوردن چنین اندازه ها مثلا به گز یا فرسخ یا کروه یا
صاع یا کاسه یا گره و انگشت و باع و مثقال و سیرو غیره مناسب بود؟
یا مقادیر چینی و معادل آن مشهور انگلیسی؟ در حالیکه نامهای
مروج در السنه ما، مقادیر معین قبول شده بین الاقوام هم ندارند،
مثلا اگر گز بگوییم: کدام گز؟ هندی؟ کابلی؟ هراتی؟ تبریزی؟
و غیره....

باز در باره یوحنا (ص ۴۲ مط) یادآوری میفرمایند که «دونفر باین
نام مشهور است». گمان میکنم که این یادآوری درینجا موردی ندارد،
زیرا در کتب اعلام و تواریخ، دوتن یوحنا رانی، بلکه ده هاتن راباین

نام میثنا سیم ، و تنها قفطی د ر تاریخ حکما هفت نفر یوحنا عالم
وفیلسوف و طبیب را می شمارد ، ولی یوحنا بن ماسویه (طبیب
متوفای ۲۴۳ ق) شخصیت و احدمعروفیست که از یوحنا های دیگر به
نسبت ابوت ممتاز میگردد (بنگرید : طبقات الاطباء ۱۷۴۱ و الاعلام
۲۷۹ و ابن ندیم (مقاله ۷ فن ۳) والمنجد فی الادب و العلوم ۵۷۷)
واز جمله این یوحنا ها چندتن بایوحنای ما در زمان و پیشه قرابتی
دارند و آنها هم با کنیت های خود بکلی ممتاز و معین اند .

همچنین ناقد محترم در باره کتاب الملل والنحل گوید : « مولف
ملل و نحل شهرستانیست . »

کسانیکه کتب رجال و کتابشناسی اسلامی را خوانده اند میدانند
که چندین کتاب متحد الاسم را مولفان متعدد در ازمنه مختلف
نوشته اند ، و ازین جمله اند کتابها در ملل و نحل ، که تنها
بدین نام کتب متعدد مذکور نیست ، بلکه شهرستانی ها هم
مولفان متعدد اند و نباید ملل و نحل را منحصر بشهرستانی منحصر
بفرد پنداشت ، و یا وقتیکه ملل و نحل ذکر گردد ، باید مراد تنها همین
کتاب شهرستانی باشد .

باز ناقد محترم میفرماید : « درباره ای از موارد ماخذ داده نشده
است و از آن جمله توضیحاتی درباره و خش و موقعیت جغرافیایی آن
در ۳۲۶ و ۱۶ و کلمه واره ، در ۴۱۳ ر ۲۸ است . »

اگر خوانندگان محترم کتاب به پاورقی (ص ۳۲۶ مط) رجوع
فرمایند در باره و خش و و خش حواله های الباب و معجم البلدان
و انساب سمعانی و لسان المیزان داد شده و گفته ام که « اکنون
هم بدین نام در جنوب تاجیکستان شوروی واقعست و از دریای و خش
مشروب میگردد . »

این مشا هده نویسنده این سطور است و دریای و خش در
نزدیکی های دوشنبه مرکز کنونی تاجیکستان شوروی جریان دارد و
حاجت بسند دیگری نیست ، اما کلمه « واره » (ص ۴۱۲ مط) شرحی

طویل تا آخر (ص ۴۲۷) دارد که حواله های متعدد به کتب فارسی و عربی و فرنگی از قبیل اوستا و قاموس هند و تعلقات هند و عرب و فتوح البلدان بلاذری و دائرة المعارف اسلام و معجم البلدان و آثار البلاد و تاریخ ادبیات ایران از براون و کتاب الهند البیرونی و بلخی و تاریخ الذهب و کتاب البلدان یعقوبی و نظائر از کلام چچ نامو و مروج الذهب و کتاب البلدان یعقوبی و نظائر از کلام شعرای قدیم داده شده و تمناست ناقد محترم آنرا بخوانند، و اگر غیر ازین، به کتب دیگری که این عاجز آنرا نشناخته ام راهنمایی فرمایند، موجب کمال امتنان خواهد بود. و تمناست ناقدان محترم همواره در نوشتن چنین «انتقادهای محققانه» تنها مجملات را سپرد قلم نفرمایند و مراجع نوراهم که نویسند، نشناخته و ملتفت نشده، در سایه احتوا و تبحر علمی خود نشان دهند، تا موجب استفادهاو و دیگر خوانندگان باشد.

اسم مصدر یا اسم حالت ؟

کلماتی که در فارسی با الحاق (ی) در آخر صفات ساخته میشوند مانند بخیلی و عابدی و قاضی و دستوری و فراخی، حسب دستور عنعنوی بگفته ناقد محترم «این نوع کلمات اسم مصدر است.» این تسمیه با اسم مصدر در کتب صرف و نحو فارسی تالیف علمای ایران و افغانستان و هند به طور عنعنوی شناخته و قبول شده است و لی این اصطلاح گرامری مورد تأمل است و خود مصدر که محل اشتقاق افعل است چیست ؟

درین باره قبلاً در جواب انتقادی که بربک کتاب دیگر نشر کرد من «السواد الاعظم» از طرف آقای طاهری عراقی وارد شده بود، در در مجله وزین راهنمای کتاب طبع تهران (سال پانزده شماره اول و دوم اردیبهشت ۱۳۵۱ ش) ص ۸۶ سطرهای چند نوشته بودم که آنرا به طور رای شخصی خود درینجا باز می آورم :

«ناقد محترم اسم حالت مثل سلطانی و صعبی و هولی و خنیفتی را به تقلید گرامر عنعنوی عربی، حاصل مصدر گفته اند و من باین

تسمیه موافق نیستیم. زیرا مصدر در عربی - که یکی از السنه سنا میست - شکل بسیار مجرد ماده اصلی افعال است که در عربی «اسم فعل» باشد مانند ضرب ، فعل ، اکل ، شرب و غیره . هنگامیکه گرامر نویسندگان فارسی، مصدر افعال را درین زبان جستجو کردند ، اسم فعل در مقابل عربی یعنی زدن ، کردن ، خوردن ، نوشیدن را هم مصدر گفتند در حالی که ماده مجرد درین اسماء افعال: زن ، کن ، خور ، نوش است « که با لحاق ادا ت دیگر ، از آن اشتقاق افعال واسماء مشتقه توان کرد ، بنابراین این اسمای افعال که مختوم به لاحقه (پسوند) دن - تن اند ، خود مشتق از یک ماده بسیار کوتاه مجرد دیگرند و نباید آنرا «مصدر» کلمات دیگر شمرد. وهم ازینرو اصطلاح اسم مصدر و حاصل مصدر در گرامر فارسی مورد تأملست و من علی العجا له کلمات صفت + ی را « اسم حالت » می نامم که با معانی اینگونه کلمات منطبق به نظر می آید. ولی باید گفت: که این «رای شخصی» است و آنرا با جتم و ضرس قاطع نمیتویم، شاید در آینده با حقایق مکشوفه نوری مواجه شویم ، که این «رای» را از بین ببرد .

ناقد محترم در کلمه سجه (ص ۴۵۷ فهرست) یاد آوری به جا فرموده اند که در متن (ص ۵۰ ، مط) بصورتی دیگرست . اگر چه سجه به جای خود در ست ست ، ولی چون در متن مسبیح (گلیسم پوش) است ، باید در فهرست عین این کلمه متن گرفته می شد ، نه آنچه در شرح پاورقی آن آمده است .

همچنین ناقد محترم میفرماید: «شیوه نگارش مصحح نیز خود داری خصوصیات است مثلا از «ب» به جای «در» استفاده شده (ص ۴۳۵) .

چون فارسی زبان مادری این عاجز نیست بلکه زبان ثانی و آموزشی منست بعید نیست که به قول ناقد محترم « این نوع کلمات مربوط به لهجه مصحح باشد . »

بلی ! این نا چیز معترفم که هم در انشاء و هم در جستجو و تحقیق
مطالب نارسایی های فراوان دارم، ولی در استعمال «ب» به جای «در»
اشاره ناقد محترم بدین جلسه :
«به جنوب غرب این دیر» (سطر نهم) و «بشمال مغرب پایتخت» (سطر
بیستم) که بزعم ناقد محترم باید «در جنوب غرب و در شمال
مغرب» نوشته میشد.

اگر ناقد محترم بمتون فارسی وادب گذشته رجوع فرماید، این
استعمال همواره بوده و به لجه مصحح ربطی ندارد بدین نهج :
«ب» موارد استعمال فراوان در جمله بندی فارسی دارد، و از آن
جمله است با ظرفی به معنی طرف و جانب مانند : «بکوی اوند هم طفل
اشک را رخصت».

یا به معنی در مانند : «دشنام بمن دادی شکر بدهان تو» .
یا به معنی بر مانند : آن شمع را گذر بغبارم فتاده است .
پروانه چون سمن یزارم فتاده است .

این «ب» ظرفی برسر ظرف زمان و مکان یکسان آید :
بسال هشتصد و هفده هجرت نبوی (جامی)
بسالی دجله گردد خشک رودی (سعدی)
دوش مرغی بصبح مینالید (سعدی)
بروز جوانی هلاک آمدش (فردوسی)
روز هفدهم از ماه رمضان به سال چهارم هجرت (ترجمه تفسیر
طبری. ۱۳۷۰)

اما در ظرف مکان :
بزابلستان و بکابلستان نه ایوان بودنیز نه گلستان (فردوسی)
(۲۰۶۴)

بمیدان چوگان و بزم شکار (فردوسی)
بگیتی نباشد بترزین بس (فردوسی)
وما اورا بمکه اندر نگذاریم (ترجمه تفسیر طبری. ۲۵۰)
بگورستان جهودان دفن کردند (ترجمه طبری ۱۳۳۹)

در خود کتاب فضائل بلخ نیز همین با ظرفی به جای (در) بر
سر ظرف مکان (سمت) مانند جمل مورد نظر ناقد محترم آمد :
«از آن دوشهر یکی بمشرق است و دیگری بمغرب است» (ص ۱۴ مط)
از تمام این امثله بر می آید که استعمال «ب» به جای «در» همواره
در فارسی زبانان بوده و مختصر به لهجه مصحح نیست .

در پایان این توضیحات یادآوری میکنم که ناقد محترم در بیان
برخی از اشتباهات چاپی کتاب متذکر می شوند که بزیور علم
محلّی گشتم (ص ۳۰۱ مط) غلط بوده و صحیح آن متجلی گشتم
است : و متأسفانه این حکم راهم به صورت قاطع و حتمی نوشته اند.
در حالیکه صورت چاپ شده آن «محلّی» صحیح و مطابق به ضبط
قدیم متن و هم موازین لغویست ، و هم کسی بزیوری متجلی نمی شود ،
بلکه محلّی از تحلیه عربی به معنی آراسته و بزیور پیراسته است ،
نه از تجلی (آشکارا شدن و روشن شدن و تابیدن) .

اما اینکه ناقد محترم یادآوری فرموده اند که برای اغلاط چاپی
باید غلطنامه ترتیب می شد ، تذکار بجاست که باید موسسه ناشر کتاب
بعد از اكمال طبع ، ترتیب و ضم کتاب می کرد ، تا خوانندگان ،
گرمای از روی آن اغلاط چاپی را تصحیح کردند و خطاهای
چاپگران در اشتباهات مرتب کتاب ، قلمداد نشدی .

در خاتمه از توجه ناقد محترم و نشر نظرایشان تشکر میکنم
و توفیق مجله راهنمای کتاب را در به میان آوردن چنین ابجاث
و کنجکاویهای انتقادی خواهانم .

کابل . جمال مینه ۳۰ اسد ۱۳۵۳ ش

مقالات
جغرافیای
تاریخی

1873

1874

1875

تصحیح یک نام تاریخی (*)

در نصف اول قرن سوم هجری، خانواده یی از حکمرانان محلی در طخارستان تا بلخ و جوزجان و بامیان و اندراب و پنجشیر بنام آل باین جور (بنی باینجور) حکمفرمایی داشتند (۲۲۲-۳۷۲ ق.) که نفوذ ایشان در قلمرو خلافت عباسیان، ازو خش و هلا وردو ختلان تا بصره و مصر رسیدی، و از آن جمله ابو جعفر احمد بن ابوداود محمد بن احمد بن باین جور درسنه ۲۸۸ ق. در اندراب سکه زده و نام پسرش جعفر بر مسکوکات ختل درسنه ۳۱۰-۳۱۲-۳۱۳ ق. پدیدار است، و هم سکه داود بن عباس (۲۳۲ ق.) در موزه ارمنستان (شوروی) موجود است و زمبورشجره نسب این خاندان را که حکمرانان و سرداران لشکر و عاملان قلمرو خلافت بوده اند، تا هفده نفر ضبط کرده و به فهرست مسکوکات، و سمیر طبع ۱۹۲۵ م. و کتلاک ارمیتاژ (ص ۱۷۱) حواله داده است. (۱).

-
- (*)- مجله یغما، سال (۱۳۵۵)، شماره هفتم، تهران.
 (۱) زمباور معجم الانساب و الاسرات الحاکمه ۳۰۷.

در ضبط نام سر سلسله این‌خاندان باین جور ، اختلا ف‌نسخ
خطی و ضبط های مورخان فراوان است که از آن جمله زمباور در
معجم خود بانيجور به تقدیم نون بر یا ضبط کرده و در ترجمه
عربی آن هم چنین است ، به نون قبل از با (= بانی جور) .
بار تولد نام یکی از اعیان فرغانه را که پادشاه کاشغر نزد فاتحان

عرب بسفارت فرستاد ، بانيجور (بایجور ؟) آورد ، که تاسنیه
۱۵۹ ق . ۷۷۵ م در زندان عرب باقی ماند . (۱) وازین برمی آید ،
که بارتولد در پی تحقیق مزید و ضبط صحیح این نام نبر آمده و عین
ضبط مغلو ط نسخه یعقوبی را آورده است .

در سنه ۱۳۴۶ ش . هنگامیکه تاریخ مختصر افغانستان را می
نوشتیم ، بحواله معجم الانساب زمباور ، سطر ی چند بر آل
بانيجور تخارستان در جلد اول (ص ۱۳۱) نگاشتیم و در ضبط
کلمه بانيجور بر نسخه چاپی ترجمه عربی معجم زمباور اتکا داشتیم .
گردیزی گوید که در سنه ۱۵۹ ق . بعد از معزولی یحیی بن

معاذ ، ماوراءالنهر را به بانيجور دادند (۲) چون در هر دو نسخه خطی
گردیزی این کلمه نقاط ندارد ، من آنرا با اعتماد ضبط زمباور بانيجور
نوشته ام ، که در رسم الخط ما مخصوصا آنچه بقلم و نستعلیق
نوشته شود ، فرق سبقت نون بر یا یا این بدان مشکل است و بنا برین در زین
الخبار ترتیب کرده من (ص ۱۳۳) هم در متن و هم در هامش به تقدیم
بابر نون نیز توان خواند ، و لی در کتاب افغانستان بعد از اسلام
(ص ۸۴۹) باز به اتکا ضبط زمباور بانی جور بانو ن سابق بر یای
منقوله آورده ام (طبع کابل ۱۳۴۵ ش .)

چنین به نظر می آید ، که این نام بمرور از منه از طرف ناسخان
و کتابان تصحیف پذیرفته و نون ما بعد آن از یای منقوله پیش
افتاده است . زیرا در نسخ خطی و چاپی کتاب البلدان یعقوبی

(۱) - ترکستان ۴۴۱۱ بحواله تاریخ یعقوبی ۴۶۶۲ .

(۲) - زین الاخبار ۱۳۳ چاپ بنیاد فرهنگ ایران .

باینجور (ی سابق از نون) آمد. است... (۱) که ابن اثیر نیز بنسای
 نوشتاد بلخ را به عباس بن باین جور نسبت میدهد (۲) و بنابرین
 من در طبع فضایل بلخ آنرا به باین جور (یای منقوطة و نون ما بعد)
 تصحیح کرده ام. (۳)
 اکنون علل این تصحیح بانی جور را به (باین جور) بشنوید :

(۱)

جز اول این کلمه باین مخفف بایان از ریشه (بای) لقب ترکبست
 که کاشغری آنرا به معنی توانگروغنی آورده (۴) و مخفف آن (بی)
 است که جمع آن باشکال بایات یا بیات دیده می شود. و کاشغری
 آنرا نام یک طایفه غز و هم اسم الله نوشته (۵) و ابو الفازی بهادر
 خان بایات مساوی بیات را به معنی «صاحب الدوله» ضبط کرده
 است (۶) و برخی از ترک شناسان عقیده دارند که (ت) آخر بیات
 (ی جمع) مفهومی جمع را می رساند (۷) چنانچه بقول کاشغری
 تکت (بکسرتین) هم جمع تگین (لقب خاقانیا ن) باشد (۲۹۷۱)،
 و همین پیشوند (پری فکس) بای = بی است که در آغاز القاب اعیان
 و امرامانند بایقرا و بایندر (نعمت بخش) و بایان خان (حکمران

(۱) - یعقوبی : البلدان ۳۳ ترجمه ایتی طبع تهران ۱۳۴۷ ش.
 (۲) - ابن اثیر : الکامل ۱۲ ر ۱۰۷ ترجمه عباس خلیلی طبع
 تهران.
 (۳) - فضایل بلخ : هامش ص ۳۹ طبع بنیاد فرهنگ ایران، تهران
 ۱۳۵۰ ش.

(۴) - محمود بن حسین کاشغری : دیوان لغات الترک تا لیف ۴۶۶ ق.
 جلد سوم ص ۱۱۸ استانبول ۱۳۳۵ ق.
 (۵) - همین کتاب ۳ ر ۱۳۸.
 (۶) - ترک شجره سی ص ۳۱ ترجمه دکتر رضا نور از لغت چغتایی
 بترکی عثمانی طبع ۱۹۱۷ م.
 (۷) - حسین کاظم قدری : ترک لغتی ۲۲۱ مقدمه.

ترکان سوا حل دانو ب در نیمه قرن ۶ م .) و آغاز نام شهرزاد تیموری
 هرات بایسنغر (بای + سنقر نام پرنده جارح) (*) هم آمده ، و (ان)
 پسوند علامت نسبت تعظیمی است . به خداوند غنی دولت بخش ، قیاس
 بر (آن) پسوند هر مزان و مهران و پاپکان و غیره ، که برای نسبت
 در اسما و القاب اقوام آریایی رواج داشت و حتی نام یکی از اجداد
 حکمداران ساسانی هم باین جور بوده است (*) و بایان چورخا قان
 (حکمدار اوغور ۵۶۱ م .) راهم از قول مینارسکی می شناسیم . (**)
 در اسناد پهلوی اشکانی تورفان متعلق به قرن هشتم .
 در کلمات نیروک و نند بی (خدای نیرومند) و بی زروان (خدای
 زمان) هم « بی » به معنی خداست و کریستن سن گوید : که بی دوخت
 (بیدخت) به معنی ستاره زهره هم در اصل (بی + دخت) یعنی
 دختر بی است (۱) که در اصل بغدخت (دختر بخ) بود ، که در
 آرامی بدوح شده بود . (۲)

ازین اسناد قدیم برمی آید : که بقول هر تسفلد بخ = بگ آریایی
 قدیم گاهی به (با = بی) تخفیف گردیده و جز اول نام بافرگ
 (موبد میشان) که در کتیبه های پایکولی آمده (۳) از همین مقوله
 است و کریستن سن هم (بی) را از ریشه بغه آریایی قدیم میدانند (۴) .
 تاریخ کلمات بخ = بگ خیلی کهن است . در ویدا « بهگاه » و در

(*) - ابن البلیخی : فارسنامه ۲۴ - ۲۴ .

(**) - کاشغری : ۳ - ۲۸۳ .

(***) - بلیتن تحقیقات شرقی - افریقا ، ج ۱۲ جزء دوم ص ۲۹۹ .

(۱) - ایران ساسانی ۱۵۷ .

(۲) - دکتر معین : هامش برهان قاطع ۳۳۳ .

(۳) - استاد و هبی : بحوالست کتیبه های پایکولی جلد دوازدهم جز

دوم ص ۲۹۹ .

(۴) - ایران در زمان ساسانیان ۱۷۹ .

سنگ نیشته های پارسی باستان و اوستا «بگ» به معنی خدا و امیرو
حکمدار نود (*) که بعد از آن در اکثر السنه آریایی و آسیای میانه
وترک و سلاو حتی آرمی هم نفوذ کرده و اشکال بوگ مساوی بوغ
مساوی بگ مساوی بیک مساوی بیک مساوی باک و غیره
را یافته ، و در دری هم مستعمل بود ، مانند این بیت :

خاتون و بگ و تگین شده اکنون هرناکس و بند و پرستاری (۱)
که در اینجا به معنی امیرو حکمدار است و لی در پشتو به معنی عظیم
و بزرگ تاکنون زنده است مانند بگ سری یعنی آدم جسیم . یا
اینکه شمس الدین کاکی شاعر قندهار در حدود ۱۲۵۰ ق در یک
غزلی که تمام ابیات آن مختوم به (گ) (مقابل مفتوح است گوید :
هسی شوم طالع ز مادیء باطن و و په ظا هر بگ (۲)

مولانای بلخی هم آنرا به معنی امیر و حکمدار آورده :
از چه دم از شاه و از بگ میزنی ؟ در هوا چون پشه رارگ میزنی (۳)
در پشتو بگی خان نام اشخاصیست بمعنی خدا یا بزرگ ،
چنانچه نام شاه و لی خان صدر اعظم احمد شاه ابدالی ، بگی خان بود .
کلمه بگ به معنی بزرگ و خداوند که صفت حکمداران کوشانی باشد .
در کتیبه های بغلان و روزگان و توچی و غیره که بزبان دری عهد
کوشانی و رسم الخط شکسته یونانی است بارها پیش از نام
حکمداران و شاهزادگان آمده و «بگ شا» در کتیبه بغلان به معنی
شاهنشاه است (کانیسکه) و در نامهای بسا بلاد و اماکن افغانستان
کلمه بگ = بگ پیشوند انتسابست مانند بغلان ، بغشور ، بغنی ، بفران ،

(*) کنت : اولد پرشن ۱۹۹۰ .

(۱) - دیوان ناصر خسرو ۴۶۹ .

(۲) - دیوان شمس الدین ص ۶۶ طبع کابل .

(۳) - مثنوی دفتر اول ص ۴۸ طبع رمضانی .

وبگرام ، بگل ، بگه پای ، بگسی و غیره . (۱)
 خوارزمی گوید که بغ به معنی خدا و بزرگ و پادشاهست و ازینرو
 بیشوا و بزرگ را هم بغ گویند (۲) و چنانچه دیدیم هر تسفلد و کریستن
 سن . بگ و با (= بی) را از یک ریشه آریایی شمرد و استاد توفیق
 وهبی در شرح کلمه بغداد بدین معنی تاکید کرده است ، که بقول
 احمد بن فضلان حکمدار ترکان خزر را باگ و حکمران قیچاق را
 «قره بغدان» گفتندی که هر دو از همین مقوله است ، (۳) .
 بدین نهج : بگ = بغ = پای = بی از یک ریشه آریایی ، مخصوصا
 در السنه ترکان و مردم آسیای میانه نفوذ تمام داشته و در آغاز
 نام پای توز (۴) حکمران حدود ۳۶۰ قست و نامهای رجال

(۱) - برای شرح مزید بنگرید: حبیبی : مادر زبان دری عدد ۴۳ ،
 ۶۶۰، ۹۱، ۱۱۷، طبع کابل ۱۳۴۲ ش و هفت کتبه قدیم طبع کابل
 ۱۳۴۸ ش .

(۲) خوارزمی : مفاتیح العلوم ۱۱۶ .

(۳) مجله المجمع العلمی العراقی شماره اول سال اول طبع بغداد
 ۱۳۶۹ ق در مقاله القصص والاستطراد فی اصول معنی بغداد .
 (۴) در تاریخ یمینی طبع لا هور ۱۳۰۰ ق . و هم در ترجمه آن و در
 کتب دیگر مکررا چنین است . بنگرید : تتمه صنوان الحکمه ص
 ۳۵ طبع لا هور ۱۳۵۱ ق .

ولی در هر دو نسخه موجود خطی زین الاخبار حرف آخر نقطه ندارد .
 (بنگرید : زین الاخبار طبع تهران ص ۱۶۶) چون کلمه تور هم در ترکی
 در القاب امرا مطلق العنان مانند تورخان = ترخان موجود بود و در
 شکل قدیم بخا دور = بهادر (باتور) به معنی قهرمان پسوندی
 بود و کاشغری بگتر = بگ تور = توربگ را از نامهای رجال می
 داند ، پس آیا نمی توان پسوند کلمه پای + توز را همین توربدون
 نقطه اخیر به رای قرشت خواند ؟

عصر ساسانی و غزنوی مانند بایتگین (*) و غیره همین (بای) دیده میشود، که در ترکی قدیم مصدر بیو مک را از آن ساخته اند و بقول کاشغری «اریبودی» یعنی ثروت مرد، در حالیکه ترکمان جدید بعد از ۱۹۲۰ م. کلمه (بای) را برای مردان و «بایان» را برای زنان به طور القاب مانند مسترو موسیو و مسز و بانو بکار برده اند. بهر صورت ریشه های قدیم آریایی کلمات بای و بایان معلومست و آنرا پیشوندی باید شمرد، که در آغاز اسماء ملحق می شد. بنابراین تفصیل کلمه مانحن فیها را باید باین جور خواند نه باین جور که تصحیف کاتبانست.

(۲) جور

در السنه شمال افغانستان و ماوراءالنهر، چه باختری چه سفیدی برخی اسماء اعلام پسوندی (سفکس) بشکل (جور) داشت که از صدور اسلام تا قرن سوم چنین نامها در کتب تاریخ بنظر می آید، مانند اماجور یا ماجور از خاندان فریغونیا ن جور جان، که از اهل هرات (حدود ۲۰۰ ق.) بود، و فرزندانش ابو القاسم عبد الله بن ماجور هروی و ابو الحسن علی هر دو ستاره شناسان و مولفان کتب نجوم و زیج های متعدد داند. (۱)

اسمای مختوم دیگر به کلمه (جور) مانند منك جور اسروشنی از خاندان افشین در حدود ۲۲۴ ق ۹۳۹ م. و بلکا جور (بلکا بقول کاشغری به معنی دانشمند و حکیم) یکی از افسران نظامی عباسیان بغداد در حدود ۲۴۶ ق ۸۶۰ م. و ابو جور افسر لشکری، بغداد در حدود ۲۴۹ ق ۸۶۲ م. و یا جور یکی از قواد ترکی عباسیان بغداد در سنه ۲۵۶ ق ۸۶۹ م. (۲) و را مجور بنده احمد بن عبد الله

(*)-تاریخ بیهقی ۱۳۲، ۱۳۵، ۵۴۴، ۷۴۴ و غیره.

(۱)-ابن ندیم: الفهرست ۳۹، القفطی: اخبارالحکما ۱۴۹،

گوستا و لو بون: تاریخ تمدن اسلام و عرب ۵۸۹.

(۲)-طبرق ۷ ص ۳۰۱، ۳۸۸، ۵۷۹، ۴۳۴.

خجستانی که درسنه ۲۶۲ ق ۸۷۵ م. او را در نشاپور کشت . (۱) هم چنین در خلافت معتمد علی الله اماجور نام یکی از رجال معروف ، لشکر عباسیان بود که در جنگ باب دمشق سال ۲۵۷ ق ۸۷۰ م . نامش مذکور است (۲) و نام سرخاندان حکمرانان دواتی آل سیمجور نیز از همین مقوله است که در خراسان عهد سانیان و غزنویان سطوتی داشتند (۳) و سرسلسله ایشان ابو عمران سیمجور دواتی (= دوات دار = سرمنشی) در بار اسماعیل بن احمد سامانی که در سال ۱۹۸ ق . حکمران سیستان هم بود و بقول یوستی در نام های ایرانی این کلمه به معنی گور خر سیمین (سیم + گور) است (۴) (۵).

استاد توفیق و هبی (بغدادی (۵) پسوند جور را در نام ماهجور (در قرن دوم هجری ساکن بلخ) کلمه دری جور به معنی مثیل و مانند نوشته و گوید که در لغت چغتای شیخ سلیمان افندی بخاری «جوره» به معنی رفیقز میل - زوج بود ، که در برهان قاطع هم دو چیز شبیه و متساوی است . (۶)

* * *

کلمه جور در محاوره عامه ایران به معنی طور و مانند است و جوره در دری و پشتو به معنی شبیه و متساوی و زوج باشد . در زبان ازبکی «جوره بای» نام اشخاصیت که بهر صورت «مثیل

(۱) - ابن اثیر : الکامل ۱۲۰۷ .

(۲) - طبری ۵۹۸۷ .

(۳) - بیهقی : ۱۴۴ ، ۲۶۳ ، ۵۸۵ ، ۳۵۸ ، ۳۴۴ . تاریخ یمنی ۳۱ و غیره .

(۴) - حبیبی : افغانستان بعد از اسلام ۸۴۷ و تاریخ مختصر افغانستان ۱۳۷۱ .

(۵) - از مضمون مفید و جامع که بر تحلیل نام بغداد در مجله انجمن علمی عراقی در سنه ۱۳۶۹ ق . نوشته اند ، درین مقاله مستفید شده ام ، که یاد آوری آن فرض ذمت باتشکر منست .

(۶) - همین مضمون .

و مانند و زوج» معنی می دهد ، و ما هجور بلخ هم «ماه مانند» است.
 پس طوری که استاد و هبی نتیجه گرفته نا مه های مرکب مانند بایانجور
 = باینجور = بگجور را ترکا ن از مردم دری زبا ن اقتباس کرده
 اند . اردوان دوم (۱۲۵ ق.م.) برادر ی داشته بنا م «بگ آسا»
 و کلمه آسا در دری ادا ت تشبیه به معنی جور است و بایا ن جو ر =
 بگجور مساویست با « بایا ن آسا و بگ آسا» که معنی آن مانند
 خداوند و مثیل بگ است . و شاید نظیر آنرا در نام بهرام گور هم
 بیابیم .

هنگامیکه نام بهرام گور بن یزد گرد شاه ساسانی را بشکل
 بهرام جور در طبری ۵۱۰ و سنی ملوک الارض (ص ۳۸) و غیره
 می بینیم ، بفکر تعریب نام بهرام گور می افتم که کار اعراب باشد.
 ولی در برخی آثار فارسی هم بهرام جور آمده (بنگرید : تاریخ بیهقی ص
 ۶۲ طبع حیدر آباد هند ۱۰۶۸ م.) بنابراین اگر به جای داستا ن معروف
 شکار گور و بهرام این نام را «بهرام آسا» پنداریم ، قیاس
 خواهد بود برده ها کلمات نظیر آن درین مقاله به پسوند جور مختومند (؟)
 کریس تن سن بحواله طبری ۱۰۳ و ثعالبی (ص ۵۶۸) مرگ
 بهرام را در ۴۲۹ م . در نتیجه تاخت و تاز بدنیا ل گوری میداند
 که در گودالی فرو رفت و جسد او را نیا فتند ، و همچنین جناس کلمات
 گور (قبر) و گور (حیوان وحشی) را که در رباعی مشهور عمر خیام
 هم با صنعت جناس آمده سبب چنین افسانه و لقب او پنداشته است
 که بهر صورت افسانه است (ایران در زمان ساسانیان ۳۰۵)
 و باز گو ید که طبع سرکش و بی آرام او باعث لقب «گور» گردید

(ص ۳۰۱) بهر صورت این روایات را جز فسا نه نتوان پنداشت و با
 ضرس قاطع رد هم نتوان کرد. چون بهرام = ورهرا ن = و رهرا م
 پهلوی به معنی پیروز مند یکی از ایزدان آریایی و پاسبان عهد و
 پیمان و نگهداری مردم و ستاره مریخ و جزو فرشتگان مقدس است
 (حواشی بر رهان ۳۲۴) پس بهرام م جور « بهرام آسا و مانند ایزد
 بهرام » هم حدسی در تحلیل این لقب خواهد بود. که در اینجا آوردن
 آنرا به طور حدس شخصی نه یقین، بیجا ندانستم.

* * *

شاه بهار بیهقی (*)

نام شاه بهار مخفف شاه بهار در تاریخ اوایل فتوح اسلامی در افغانستان خیلی معروفست، مورخ در بار غزنه ابو الفضل محمد بن حسین بیهقی در تاریخ خود مکرراً از شاه بهار غزنه نام می برد، که همواره سلطان در آنجا لشکر خود را سان میدید و آن دشتی بود در اطراف نزدیک غزنه و محل عرض لشکر (۱).

«در برهان قاطع گوید: شاه بهار نام بتخان بود ه است قدیم در نواحی کابل و در اطراف آن دشتی و صحرا یی بس بزرگ و عظیم واقع است (۲) و در پاورقی این مطلب استاد محمد معین افزود ه انه که: «شاه بهار در ادبیات پارسی بعنوان نام دشتی در ناحیه کابل آمده:

با من به شاه بهار بهم بود چاشتگاه
ماه من آنکه رشک برد زود و هفته ماه

گفت این فراخ پنهادشت گشاده چیست؟

گفتم که عرضه گاه شه بیعد سپاه (فرخی)

(*)- مجله یغما، سال (۱۳۴۴)، شماره دوم، تهران.

(۱)- تاریخ بیهقی ۳۰۳ و ۳۱۰ و ۶۳۷ طبع استاد نفیسی، طهران

۱۳۲۷ ش.

(۲)- برهان قاطع ۱۲۱۹۲ طبع دکتر محمد معین، طهران ۱۳۳۱ ش

هر چند بعید نیست که در ازمنه قدیم درین دشت بتخانه یی بوده باشد ، ولی ماخذی برای این اسناد یافته نشد ، و ممکن است شایه را باقیاس نو بهار ساخته باشد! (*)

این بود آنچه دربار ه کلمه شایه نویسنده گان متقدم و متاخر نوشته اند ولی این کلمه شر حی دارد که باید برای تشحید اذهان خواننده گان گرامی ادبیات دور ه غزنوی نشر و طبع شود :

این نام مرکب از شاه + بهار ، یعنی بهار شاه و پرستش گاه شاه ، که بنام شاه منسوب و مضاف بود ه و یا اینکه معبدی بود ، که مجسمه شاهی را در آن می پرستیدند . (۱)

بهار یا وهار ه که درستگریته به معنی معبد است ، از دوره اوستا ووار ه بلخ باقی مانده (۲) و به اشکال : وهار = بهار = هار ،

در آمده و همین کلمه است که در پایان اکثر اسماء بلاد اکنون هم دیده میشود مانند : قندهار ، ننگرهار ، نندهار ، پوتوهار «نزد یک تکسیلا» . چپرهار ، گل بهار ، بنیهار (۳) (بنیر کنونی) که در لهجه های آریایی شرقی هور = وور گردیده و بالاخر هور = پور شده که لها وور = لا و هور ، = لاهور ، و پرشا وور = پرشا پور = پشاور ، و دنبور ه (ادینه پور بابر = جلال آباد کنونی) و در سنده بمبور این لاحقه (Suffix) را دارند .

(*) - حاشیه دکتور محمد معین بر همین صفحه برهان قاطع .

(۱) - در آثار مکشوفه معبد سرخ کوتل بغلان (حدود ۱۶۰ م) مجسمه های کانیشکا پادشاه بزرگ کوشانی در داخل معبد بدست آمده و محققان بدین فکر اند که آنرا برای پرستش در معبد گذاشته اند .

(۲) - واره = وهار ریشه های عمیقی در کلمات و اسماء زبان های دری و پشتونی افغانستان دارد ، رجوع شود به تاریخ ادبیات پشتو جلد اول ص ۹۴ بعد تالیف نویسنده این سطور .

(۳) - بنیهار : جایست که مردم آن بت پرستند از افغانان و هندوان (حدود العالم) .

در ادب دری نیز بهار به مفهوم بتکده موجود بود ما نند :

بهار دل افرو ز د ر بلـخ بود

کزوسر خ گل را دهان تلخ بود (نظا می)

نه همچو ن رخ خو بت گل بهار

نه چون تو، به نیکو یی بت بهار (فرالا وی)

بهار بتا نست و محـرا بخوبی

برو ی دلارام وزلفین دلبر (منصور رازی)

هنگام خزانست و چمن را بدراند

نونو ز بت زرین، هرسوی بهاریست (فرخی)

خوارزمی گوید : البهار بیت اصنام الهند . (۱)

این نام تاریخی در کلمات شه بار واقع حدود غزنه ، و شیبیرمعبّر کنونی کوه هندوکش از کابل به تخارستان باقی مانده ، و چون ش پشته همواره در شرق افغانستان به (خ) تبدیل می شود ، پس همین شیبیر مخفف شابهار مساوی خیبرشده که نام دره معروفست بین ننگرهار و پشاور ، و این نام را از قلعه پهلوی خیبر عربستان نه گرفته اند ، بلکه نام معروف داخلی این خاکست .

از معبد شاه بهار کابل دو ذکر در تاریخ اسلامی داریم :

نخست : مورخ و جغرافیا نگار عرب احمد یعقوبی در شرح بلاد کابلستان می نویسد : در سنه ۱۷۶ هـ فضل بن یحیی بر مکی از

(۱) مفاتیح العلوم ۴۷.

طرف خلیفه رشید عباسی — خراسان والی شد. وی لشکر ی
 رابه قیادت ابراهیم بن جبریل به سر زمین کاباشا ه سوق داد ، وبا
 آن ملوک طخارستان و دهاقین آنجا و حسن شیر با میان راهم فرستاد ،
 ایشان شهر غورو ند (غور بند کنونی) و در ه غور بند وسا رخود
 (سر خبد با میان) و شاه بهار افتتاح کردند ، که درینجا بتی بود و
 آنرا میپرستیدند . ابراهیم آنرا بر نداخته و سوزانید .» (۱)

اما عبدالحی بن ضحاک گردیزی در شرح ولات خراسان گوید :
 «پس هارون الرشید خراسان مرجعفر بن محمد بن الاشعث راداد ،
 واورا بخراسان فرستاد ، و او اندر ذی الحجه ست وسعین ومائه (۱۷۶هـ)
 پسر خویش عباس را به کابل فرستاد ، و شابهار را بگشاد و
 هرچه خواسته بود پدر شابهار همه غنیمت کرد .»

این دوسند تاریخی مربوط به یکسال ویک عصر است و فقط در نام
 فاتح آن اختلافست ، که آنهم باصل مطلب مایعنی و جود بتکده شابهار
 در کابلستان صد مه یی نمیرساند ، و از آن ثابت میشود ، که معا بدشاه
 پرستی و یا پرستش گاه های منسوب به شاهان و جود داشت .
 مخفی نماید که هیون تسنگ زائر چینی در سنه ۹ هجری در سر
 زمین کاپیسا شمال کابل از چندین معبد شاهی که بانیان آن شاهان
 گذشته بوده اند ، و در عصر سفر هیون تسنگ هریکی پرستش گاه
 بودائیان بود ذکرها دارد و گوید که درین معابد اجزای بدن و جمجمه

(۱) — البلدان یعقوبی ۲۹۰ ببعده طبع لید ن ۱۸۹۲ م .

ودوی بودا محفوظ و همواره مورد احترام پادشاهان و مردم بود، و حتی در جنوب غرب کاپیسماعبدی رادید که آنها را ملکه فرمانروای قدیم ساخته و یک ستوپه ملمع با ارتفاع صد فتن داشت که در آن مقدار از بقایای آثار بودامو جود بود، و روز پانزدهم هر ماه بوقت شام از ستوپه مذکور هاله مدورشکو و جلال (فره ایزدی مساوی سمبول باستانی شاهان باختر و پیشدانیان) تا صبح می درخشید. (۱)

ازین تصریح هیون سنگ پدید می آید که در کابلستان شاه بهارهای متعددی بود که کابلشاهان دربنای آن دست داشته اند. و چون درین اوقات آیین مردم بودایی بود بنابراین مقدسات بودایی را در آن حفظ میکردند. ولی نشان هاله مدور جلال (فره ایزدی) که سمبول شاهان آریایی قدیم باختر بود، بریکی ازین معابد میرساند، که درین شاه بهارها بقایای رسوم باستانی شاهان پیشدادی بحدی زیبا هم حفظ میشد.

از تمام این اسناد روشن می آید که در غزنه و کابل و دیگر نقاط مربوطه آن معابدی بنام شاه بهار وجود داشته، که یکی از آن در نزدیکی شهر غزنه هم بود، و دشت شابهار بیسقی بهمین معبد

(۱) - سی - یو - کی (خاطرات عالم غربی) کتاب اول از هیون

تسنگ، ترجمه انگلیسی بیل طبع کلکته ۱۲۷.

شاه بهار منسوب شده باشد .

چون در عصر هیون تسنگ یعنی زمان ظهور اسلام در کابلستان
سلسله کابلشاهان فرمانروایی داشتند ، پس شابه‌ها هم منسوب
به همین شاهان دیانت دوست گردیده باشد ، که بقایای این نام اکنون
هم در شه بار غزنه و شیبرهندو کشو دره معروف خیبر دیده می
شود .

درستنامه

از خوانندگان گرانقدر با کمال احترام نوقع می‌رود تا شماری از اشتباهات و لغز شهای چاپی راپیش از مطالعه، بدین نمط تصحیح فرمایند :

صفحه	سطر	نادرست	درست
۲	۱۶ و ۱۷	متمم بخشی	ثمر بخش
۸	۱۶	دیر	دیر
۸	۱۹	ادب	ادب
۹	۱	نه بی	ته بی
۹	۷	غز	غز
۱۸	۴	بنابر	بنابر
۱۸	۱۱	باستفاضیه	به استفاضه
۲۶	۸	1331	1319
۲۷	۱	Research	Researches
۲۷	۶	Research	Researches
۳۱	۲۸	(Persian)	the Persian,

صفحه	سطر	نادرست	درست
۳۴	۱۰-۶	ترجمه کتاب شماره ۶۸ بدین نهی خوانده شود :	
۳۵	۱۶	68—Babur in Afghanistan (in English) Published by UNESCO in the French Translation of Baburnama, France, 1980. 1322 HS	
		1322 H.S., Second Edition in Tehran, 1340 H.S., Third Edition in Kabul, 1354 H.S.	
۳۷	۱	Mahmud Mahmuds	
۳۷	۳۵	Preface Freface	
۴۴	۱۱	نظر صاحب نظر صائب	
۴۵	۱۴	نقد التفات نقد التفات	
۴۶	۱۳	که نزد استاد فاضل صاحب رانی که در سال ۱۲۶۷ ه.ق ، در شهر	
۴۹	۱۱	عبدالزوف کاکر عبدالروف کاکر	
۴۹	۲۵	شهادت شهادت	
۵۰	۵	واقی واقعی	
۶۵	۱۴	شگرد شگرد	
۶۷	۲	خویش خویش باید	
۷۶	۱۱	چدیره چدیره	
۷۹	۹	پرویز نازل پرویز نازل	
۸۳	۱	ریاض المحبت ریاض المحبت	
۸۷	۴	اجتماع اجتماعات	

صفحه	سطر	نادرست	درست
۱۰۰	۳	با	باد
۱۰۱	۱۱	نخبای	نجبای
۱۰۲	۲۰	که	که این
۱۲۹	۲	یقین	تعیین
۱۳۸	۲۳	نقلی	عقلی
۱۴۰	۱۱	معايير	معايير
۱۴۴	۹	مطبعه	منطبع
۱۴۴	۲۴	$۸\frac{1}{4}$	$۵\frac{1}{4} \times ۸\frac{1}{4}$
۱۵۰	۱۳	پست	بست
۱۵۲	۲۰ و ۱۹	بگرفت ولی یعقوب	بگرفت
۱۵۲		او راشکست داد بگرفت بگرفت	
۱۵۳	۲۲	دود ما	دودمان
۱۵۵	۸	از نتبیل	زنتبیل
۱۵۶	۱۱	زنتبیل	زنتبیل
۱۵۷	۶	Rati	Ratu
۱۵۷	۵	Ratu	Rati
۱۵۹	۲۲	Rita	Rta
۱۶۲	۵	نشریه	نشریه
۱۶۵	۱۱	تعليق	تعليق
۱۷۱	۱	بدست	بدست آورد
	۲۴	به شمار می	به شمار می آید

۱۷۳

و مبالغ تخصیص نسخ خطی
و کشف آن صورت ، از کار همه این
مراکز ، حفظ و نشر داده شود تا
به همکاری و اطلاع گیهـــــرد
درست

و مبالغی تخصیص داده شود تا به
همکاری و اطلاع از کار همه این
مراکز ، حفظ و نشر نسخ خطی و
کشف آن صورت گیرد .

نادرست

۱۷۳

چون برخی نسخ خطی تاکنون و
کنار مواجه به خطر و اتلاف اند
غیر مکشوف بوده و در هر گوشه

درست

چون برخی نسخ تاکنون غیر
مکشوف بوده و در هر گوشه و کنار
مواجه به خطر و اتلاف اند

۱۷۵

Rieu	Rieu	۱۱
عند سلطنت	عند سلطنت	۱۵
نشابور	نشابور	۱۲
بنگرید	بنگرند	۳
ابن اثیر	این ثیر	۱۰
ابن اثیر	این اثیر	۱
خلیفه	خلیفه	۴

۱۷۸

۱۸۲

۱۸۲

۱۸۸

۱۸۹

۱۹۱

صفحه	سطر نادرست	درست
۱۹۴	۳	سنایی
۱۹۹	۱	دانه
۲۰۰	۱۳	سر زمینی
۲۰۵	۵	المیهات
۲۰۷	۱۳	غذوبت
۲۰۹	۷	غذوبت
۲۱۱	۱۳	نشیب
۲۱۲	۷	منوچهره
۲۱۴	۹	بحیب
۲۱۵	۱	هر مره
۲۱۷	۲۵	دسول
۲۲۲	۱۱	مخطوط
۲۲۳	۲۳	(*) محمد شفیع (۳) - محمد شفیع
۲۲۶	۶	صوفین
۲۳۳	۳	فر نام
۲۳۳	۲۲	۲۳۲
۲۳۴	۱۳	پاك
۲۳۵	۱۶	بغبت
۲۴۱	۲	۳۳۰ ش
۲۴۴	۱۴	هواهان
۲۴۵	۱	جدیث
۲۴۵	۶	عزل وجل
۲۴۸	۶	ایسان
۲۵۱	۴	بخار
۲۵۵	۲	لقبی
		فقہی

صفحه	سطر نادرست	درست
۲۶۸	۱۹	منحمان
۲۷۰	۱۵	سبعمائه
۲۷۲	۷	فی لمجله
۲۷۳	۱۹	مستاهل
۳۷۷	۱	بوحی
		که تمیمی ۱ زرجال حدیث بود
۲۸.	۱۶ (۲) که	که

اظهار امتنان

مؤلف ((آفریده های مهجور علامه حبیبی)) در روند چاپ این کتاب از همکاری های صمیمانه دوستان گرامی محترم نصیر سهام، محترم نصیر هنر پنبتون، محترم محمد عارف (سر معلم) محترم عبدالبصیر، محترم عبدالرحیم بختانی، مسوولان شعبه لیبوتایپ هر يك محترم محمد همایون، محترم عبدالبصیر، ورزیده ترین آپریتر کشور - محترم محمد محسن وصفحه بستان ماهر هر يك، عزیز احمد عزیز، شیر محمد و نقیب الله اظهار سپاس و امتنان نموده، پیروزی های هر چه بیشتر آنان را در امر خدمت به غنا مندی و شکوفایی فرهنگ گرانمایه کشور خواهان است.

آثار ی که ازین مولف درین نازگی ها به نشر رسید هاست :

۱- اصول و قواعد فر هنگ نویسی

۲- دیباچه یی بر

جرایم علیه امنیت داخلی و خارجی دولت

۳- مقدمه ، ترجمه ، تطبیق و نتیجه «اصول اساسی حقوق بین
الدل معاصر»



Obsolete Works
of
Alama
(Great Scholar)
Habibi

Compilation and Introduction by

M. HAROON
KHPAL

Published by

The Afghanistan Academy of Sciences

Kabul

1988